



محمد ولیخان خلعت بزی

گردآوری: امیر عبد الصمد خلعت بزی

با اهتمام:

محمد تقضی

یادداشت‌های

تبرستان
www.tabarstan.info

سپهسالار تنکابنی

(محمد ولی‌خان خلقت‌بُری)

گردآوری:
امیر عبدالصمد خلعت‌بُری

به اهتمام

محمود تقاضی

تبرستان
www.tabarestan.info

موزه اعشارات نوین



چاپ اول: ۱۳۶۲
تیراژ ۵۵۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است
مروف چیزی: مسعود تایپ
چاپ: چاپخانه آذر

پیشگفتار

تبرستان
www.tabarestan.info

سی و پنجمین پیش، در سال ۱۳۲۸ هجری خورشیدی کتابی با نام «تاریخ مختصر زندگانی و خدمات محمدولی خان خلعت بری سپهسالار تنکابنی، همراه با یادداشت‌های شخصی او» نشر یافت که گردآورنده ناشر آن، دوست و شادروان امیر عبد‌الصمد خلعت بری بود. در «سر آغاز» آن کتاب نوشته شده است:

حدود بیست و هنچ سال پیش، کودکی تقریباً ده ساله بودم که برای تحصیل از تنکابن، مرکز ایلی خودمان به قزوین که یکی از مراکز نفوذ خلعت بری‌ها می‌بود، اعزام شدم.

در جزو کتابهای درسی ما که در مدرسه فرهنگ آن روز تدریس می‌شدیک کتاب تاریخ بود که در اوآخر آن، داستان انقلاب مشروطیت ایران خیلی به اختصار نوشته شده بود و در صفحات مقارن آن در ضمن عکس‌های قائدین و رجال و خدمتگزاران مشروطیت ایران، عکس و اسم محمدولی خان خلعت بری سپهسالار اعظم تنکابنی هم چاپ شده بود. از آنجا که من خود تنکابنی و خلعت بری بودم، همواره این صفحات و این عکس‌هارا با تحسین غرور آمیزی نگاه می‌کردم و از اینکه می‌دیدم نام یکی از افراد خالدان بزرگ ما در صفحات تاریخ و در دنبال نام پادشاهان و

و بزرگان ایران آمده است، بر خود می‌باید و در دنیا کوچک خود با این تخیلات شیرین، شادمانیها داشتم.

سال بعد وقتی که گویا در کلاس چهارم بودم، کتابهای تازه‌ای برای شاگردان چاپ شد و من هم با ذوق و شوق بسیار کتابهای کهنه سال پیش را به کتابهای نوین سال نو تبدیل کردم. اما همینکه کتابهای خودرا برای تماشای عکس‌های آن، ورق زدم، هرچه بیشتر به سراغ عکس سپهسالار گشتم، کمتر نشانی از آن یافتم.

در واقع بنا به دستوری که از طرف مقامات ذی‌نفوذ وقت صادر شده بود، عکس سپهسالار از کتابهای درسی مدارس بحذف شد کما اینکه بعدها نام او، و کمی بعد نام سران دیگر انقلاب مشروطیت و حتی فصل تاریخ مشروطیت هم از این کتابها حذف گردید.

من، آن روز معنی و علت این اقدام را درست نمی‌فهمیدم. و فقط از آن موقع عقدهای در میانه‌ام باقی ماند که هنوز هم بعد از یوست و پنج سال خاطره کدورت آن از لوح خاطرمن زدوده نشده است.

از همان وقت این خیال در سرم آمد که باید آب رفته را به جوی باز آورد و نامهای پر افتخاری که مخرضانه موقعتاً از صفحات تاریخ محو شده‌اند در خاطر فرزندان وطن زنده کردو از جمله می‌باید که من علی‌رغم آن اقدام بی‌انصافانه، زحمات و فداکاری‌های سپهسالار بزرگ خدمتگذار صمیمی مشروطیت ایران را به اطلاع هموطنانش یرسانم.

اکنون هس از سالها، خوشوقت و مفتخرم که نخستین قدم را در راه انجام این آرزو که برای من صورت وظیفه مقدسی را پسدا کرده است برمی‌دارم و نخستین قسمت از یادداشت‌های شخصی سپهسالار اعظم را منتشر می‌سازم.

برای اینکه ضمناً اطلاعی هم بر شرح احوال سپهسالار و خاندان او در گذشته و حال حاضر شده باشد، مقدمه مختصری هم بر این یادداشت‌ها اضافه کرده‌ام...

امیدوارم... بتوانم به زودی قدمهای دیگر را هم بردارم و سایر
یادداشتها و استناد و مدارک مربوط به زندگانی سپهسالار... را
نیز انتشار دهم و نیز امیدوارم این خدمات ناقابل مورد فbul
و توجه عموم علاقمندان به تاریخ و به استناد و مدارک مشروطیت
واجح گردد.

در همین سر آغاز ضمیناً نوشته بود:

متخصصاً باید از دوست عزیز آفای محمود تفضلی که در تهیه
و تنظیم و چاپ این کتاب و یادداشتها کمکهای مؤثر به من
داده اند صعیمانه سپاسگزاری کنم.

متأسفانه مرگ زوررس عبدالصمد خلعت بری که ده سال بعد
اتفاق افتاد، موجب گشت که او نتواند کار خود را چنان که مایل بود و
در نظر داشت دنبال کند.

چندی پس از درگذشت دوست فقیدم در مرداد ماه ۱۳۳۹،
مجله راهنمای کتاب گزیده‌ای از یادداشت‌های سپهسالار را از روی
کتاب فوق الذکر نقل و چاپ کرد و به این مناسبت من که در کار
تهیه کتاب و یادداشت‌ها با شادروان عبدالصمد خلعت بری همکاری
بسیار کرده بودم، مطلبی برای آن مجله فرستادم که در شماره ۵ و ۶
سال چهارم با تاریخ مرداد و شهریور ۱۳۴۰ زیر عنوان یادداشت‌های
سپهسالار تنکابنی از صفحه ۵۳۸ تا ۵۳۱ آن مجله چاپ شد. در مقدمه
این مطلب چنین نوشته بودم:

مجله راهنمای کتاب در شماره‌های قرور دین ماه و تیر ماه امسال
خود قسمت‌هایی از یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی را از روی کتابی
که دوست فقیدم مرحوم عبدالصمد خلعت بری منتشر مساخت
لقل کرد.

این اقدام مرا به فکر انداخت که هم یاد این دوست صمیمی و از دست رفته را که چنین کتاب جالب و پر ارزشی را منتشر کرد زنده سازم وهم قسمتی از یادداشتهای منتشر نشده مرحوم سپهسالار تنکابنی را در این مجله منتشر کنم.

عبدالصمد خلعت بری یکی از دوستان پاکدل و صمیمی من بود، ما باهم ارتباط فراوان داشتیم و از جمله برای تهیه و انتشار کتاب «زندگی و یادداشتهای مرحوم سپهسالار تنکابنی» همکاری کردیم.

چه روزها و چه شبها که برای رونویسی آن یادداشت‌ها از روی نسخه دیوان حافظ که یادداشتها در حاشیه‌اش نوشته شده بود و تنظیم آنها برای چاپ با هم گذراندیم تا آن کتاب از چاپ بیرون آمد و به صورت یادگاری نفیس و کتابی مفید باقی ماند.

تصادف این است که این شماره مجله راهنمای کتاب که مربوط به مردادماه امسال است با سال درگذشت او همزمان است که در مردادماه سال گذشته ۱۳۴۹ درگذشت.

عبدالصمد خلعت بری به مطالعات تاریخی توجه داشت و به همین جهت به تهیه و تنظیم تاریخ زندگی مرحوم محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی که نامش در تاریخ مشروطیت ایران معروف است همت گذاشت و قسمتی از یادداشتهای پراکنده او را منتشر نمایم.

کار مفیدی که پس از او بتوان انجام داد دنبال گرفتن کوششها و تلاشهای او در این مورد است و از همین رو است که من قسمت دیگری از یادداشتهای منتشر نشده مرحوم سپهسالار را به یاد آن دوست گرامی و گمشده به مجله راهنمای کتاب می‌سازم تا منتشر گردد و باقی بماند.

بطوری که در مقدمه کتاب زندگی و یادداشتهای سپهسالار تنکابنی نوشته شده است، مرحوم سپهسالار معمولاً چند جلد کتاب را همواره در سفر و حضور با خود داشت و یادداشتهایش را در

حاشیه آنها می‌نوشت.

از جمله آنها یکی دیوان حافظ، دیگری کلیات سعدی و سومی شاهنامه فردوسی بوده است.

آنچه قبلاً در کتاب یادداشت‌های سپهسالار چاپ و منتشر شده، یادداشت‌های حاشیه دیوان حافظ بود. در آن موقع دو کتاب دیگر در دسترس ما نبود و تمی توائستیم یادداشت‌های دیگر را نیز جمع آوری و تنظیم کنیم.

پس از انتشار آن کتاب، روزی عبدالحیم پیش من آمد و با مسروت فراوان خبر آورد که کلیات سعدی را لیز بست آورده است. همان موقع باهم بخواندن یادداشت‌های حاشیه کتاب پرداختیم و آنها را رونویسی کردیم و برای چاپ حاضر شد.

اما ظاهراً دوست فقید من می‌خواست آنها را نگاهدارد و با یادداشت‌های دیگر سپهسالار که امیدوار بود به دست آورد، یکجا منتشر سازد. افسوس که چنین مهلتی نیافت.

جون بخاطر داشتم که چنین یادداشت‌های وجود دارد و برای چاپ هم حاضر شده بود، از همسر و فادر دوست فقیدم، خواستم که این نوشته‌هارا که به خط خود من بود، در میان کاغذهای شوهر فقیدشان جستجو کنند لطفاً این کار را انجام دادند و این یادداشت‌ها را یافتدند.

اکنون خوشوقتم که با انتشار این قسمت منتشر نشده از یادداشت‌های مرحوم سپهسالار قدیمی دیگر در راه تکمیل یادداشت‌های آن مرحوم که مورد نظر دوست فقیدم بود، برداشته می‌شود و این خود رضایت خاطری فراهم می‌سازد.

پدیدهی است اگر روزی چاپ تازه‌ای از یادداشت‌های سپهسالار انجام گیرد، باید این یادداشت‌ها هم به یادداشت‌های قبلی ضمیمه شود و به ترتیب تاریخ درجای خودشان قرار گیرد.

باید امیدوار بود که تا آن زمان یادداشت‌های دیگر مرحوم سپهسالار نیز پیدا شود و منتشر گردد.

دور ماندن من از ایران در بیست و چند سال اخیر و نبودن آشناي علاقمندي که اين کار را دنبال گيرد، موجب شد تاکنون که حدود سی و پنج سال از نشر کتاب اصلي و بیست و دو سال از نشر نوشتة من در مجله «راهنمای کتاب» می گذرد، هنور بخش نشر نیافته‌ای از اين يادداشت‌ها منتشر نشده است.

چون عقیده دارم که لازم است چاپ تازه‌ای از مجموعه يادداشت‌های سپه‌سالار در دسترس نسل جدید علاقمندان به تاریخ و کتاب قرار گيرد و در عین حال هم امیدی ندارم که من بتوانم اسناد و مدارك بيشتری از زندگی سپه‌سالار و يادداشت‌های نشر نیافته او را به دست آورم. بر آن شدم که با تجدیدنظر مختصری در متن نخستین کتابی که با همکاري شادروان عبدالصمد خلعت بری تهيه گردیم و افزودن آنچه در مجله راهنمای کتاب نشر یافته است و چند مطلب دیگر که در اختیار بود چاپی تازه از يادداشت‌های سپه‌دار تنکابنی را فراهم آورم.

در اين چاپ که اکنون در اختیار دوستداران قرار می گيرد، تغييراتی داده شده است بدین تفصيل:

۱ - نيمه اول کتاب سابق الذکر که شامل «شرح مختصر زندگانی سپه‌سالار» بود با تغييراتی مختصر در اينجا نقل می گردد که در بعضی قسمت‌ها نسبت به چاپ قبلی مختصرتر و ساده‌تر شده است.

۲ - متن دونامه، يکی از سپه‌سالار به ناصرالملک نایب‌السلطنه احمدشاه و دیگری پاسخ ناصرالملک به سپه‌سالار که از نظر تاریخي و بيان اوضاع آن زمان ايران ارزش دارد، ضمن شرح زندگی سپه‌سالار و يکی دومطلب مختصر دیگر به نقل از کتابهایی که اخيراً چاپ شده، در جاهای مناسب خود، افزوده شده است.

۳ - یادداشت‌هایی که جداگانه در مجله راهنمای کتاب نشر دادم با یادداشت‌هایی که قبل از کتاب پیشین چاپ شده بود، تلفیق گشته و هر کدام به ترتیب تاریخ در جای خود قرار گرفته است.

۴ - کتاب کنونی هم در دو بخش تنظیم می‌گردد که بخش اول شامل شرح حال سپهسالار است و بخش دوم شامل مجموع یادداشت‌های او که تا کنون به دست آمده و در اختیار من بوده است.

*** *

اکنون که کتاب با این صورت تازه نشر می‌یابد، باز هم امیدوارم آثار و اسناد و یادداشت‌های دیگری که از سپهسالار هنوز باقی هست و احتمالاً در اختیار افراد خاندان محترم او یا کسان دیگری می‌باشد. به وسیله مؤسسه ناشر این کتاب برای من ارسال گردد که در آینده مورد استفاده واقع شود و یا به هر ترتیب دیگر که صلاح باشد نشر یابد تا این یادداشت‌ها و اسناد که از نظر دورانی از تاریخ ایران اهمیت و ارزش دارد، هرچه کاملتر شود.

در پایان، سپاسگزاری فراوان خود را به دوستان و آشنایانی که مرا به این کار تشویق کردند و برای چاپ این کتاب به من یاری داده اند، تقدیم می‌دارم.

و سرانجام این کتاب را به خاطره گرامی دوست فقیدم امیر عبدالصمد خلعتبری اهداء می‌کنم که شرح مختصری از زندگی او را نیز به دنبال این دیباچه می‌آورم.

تبرستان
www.tabarestan.info

یادی از دوستی فقید



تبرستان
www.tabarstan.info

شادر وان امیر عبدالصمد خلعت بری یکی از چند فرزند اسماعیل خلعت بری لیما کی بود که به سال ۱۲۸۷ هجری شمسی در قریه لیماک تنکابن متولد شد.

پدرش از مالکان منطقه تنکابن بود و زندگی متوسطی داشت.

امیر عبدالصمد سالهای کودکی را در خانه پدری گذرانید. در هسالگی همواره با برادرانش برای تحصیل به قزوین فرستاده شد و آنجا زیر نظرات یکی از بستگان و خویشاوندان وران ابتدائی و نخستین سالهای دیرستان را به پایان رساند.

پس از کودتای ۱۲۹۹، املاک اسماعیل خلعت بری هم مانند دیگر مالکان تنکابن و مازندران از طرف عمال رضاخان ضبط شد. در تیجه، خانواده او دچار دست تنگی و مشکلات گشت.

برادران عبدالصمد ناچار ترک تحصیل کردند. اما او با

اشتیاقی که برای دنبال کردن تحصیلات داشت به تهران آمد و با تحمل محرومیت‌ها و دشواری‌ها در یکی از مدارس قدیمی حیره‌ای گرفت و با تدریس خصوصی، تحصیل دیپرستانی خود را به پایان رساند و به خدمت بانک‌سپه درآمد.

در سال ۱۳۱۴ با خانواده اصنیا که با یکدیگر خویشاوندی هم داشتند ازدواج کرد. اما با وجود ازدواج و کار در بانک، تحصیل خود را ادامه داد. ابتدا از دانشکده معقول و منقول و سپس از رشته قشرانی دانشکده حقوق و رشته روانشناسی دانشکده ادبیات به دریافت درجه لیسانس نایل گشت. پایان تحصیلات دانشگاهی او با حادث شهرپور ۱۳۲۰ و سقوط سلطنت رضاشاه همزمان بود. از همان زمان به وکالت دادگستری پرداخت که آن را تا آخر عمر نسبتاً کوتاه خود ادامه می‌داد.

عبدالصمد خلعت بری مردی بود پاکدل، درستکار، معتقد به مذهب و اصول اخلاقی، مبارز، صمیمی و سخت کوش که زلادگی ساده و بی‌آلایشی داشت. در دوران وکالت دادگستری برای احراق حق مظلومان و باز پس گرفتن املاک مالکان منطقه تنکابن تلاشهای بسیار می‌کرد، بطوری که بسیاری از اهالی آن منطقه، نماینده‌گی خود در مجلس شورای ملی را به او پیشنهاد می‌کردند. یادگار عمه‌اش نشر کتاب «تاریخ مختص‌مر زندگانی و یادداشت‌های سپه‌سالار» بود که اینک با صورتی جدید و متألفانه بدون خود او تجدید چاپ می‌شود. به علاوه امتیاز روزنامه‌ای به نام «شهسوار» را داشت که نام تغییر یافته «تنکابن» در دوران پهلوی‌ها بود.

این روزنامه، از مهر ماه ۱۳۲۹ تا دوسال گاه بگاه نشر می‌یافت و در آن، از نهضت ملی شدن نفت و حکومت دکتر مصدق، و رهبریهای آیة‌الله کاشانی هاداری می‌شد. عبدالصمد خلعت بری در تابستان سال ۱۳۳۹ به یک

بیماری درونی مبتلا گشت که نتوانستد در ایران آن را تشخیص دهنند و درمان کنند. ناچار با همان حال بیماری و بر روی برانکارد برای درمان به خارج فرستاده شد. در فرودگاه ژنو (سویس) حالش وخیم گشت، او را به بیمارستان کانتوتال آن شهر منتقل کردند و چند روز بعد در ۱۳ مرداد ۱۳۴۹ به سن چهل و هشت سالگی درگذشت و در گورستان همان شهر دفن گشت. آن او فرزندی بهمای نماند.

یادش جاودان و روانش شادمان باد
محمد تقی





برستان
www.tabarestan.info
مختصری از

زندگانی سپهسالار تنکابنی

تبرستان
www.tabarestan.info

تاریخی قاریه سو ابی
www.tabarestan.info

خاندان خلعتبری یکی از خانواده‌های قدیمی و کهن‌سال ایرانست که مراکز عملده آنها محلات تکاب و سواحل دریای خزر و دامنه‌ها و دره‌های کوهستان البرز بوده است.

خلعت بریها که همواره زیر ریاست ایلی، بر جسته ترین اعضای خانواده بوده‌اند بخاطر جنگاوریها و دلیری‌های خود شهرت دارند و نام‌سران این خاندان در جزو سرداران جنگ‌های ایران دیده‌می‌شود. از جمله نام خلعت بریها در جنگ‌های مقاومت در مقابل اعراب و بعد هم در زمان نهضت ضد عرب دیلمیان می‌توان دید.

در تاریخ اخیر ایران خلعت بریها در زمان نادر شاه در قشون او به هندوستان حمله بردن و از همان زمانست که شاخه‌ای از خاندان خلعت بری در هندوستان اقامت گزیده است.

پس از آن زمان در جنگ‌های دوره قاجاریه مانند جنگ‌های هرات و مر و در مشرق و جنگ‌های قفقاز در شمال غربی و در جنگ‌ها و فتنه‌های داخلی نام سرداران خلعت بری دیده‌می‌شود.

در وصیت‌نامه عباس میرزا نایب‌السلطنه به ارزش فداکاری‌های

خلعت بری‌ها و بخصوص محمدولیخان‌بزرگ جد محمدولیخان سپه‌الار اشاره شده است.

افراد خاندان که پسران آنها بدون استثناء از روز ولادت سرباز تلقی می‌شدند و از روزی که می‌توانستند سلاح بر می‌داشند به هنگام جنگ در صفت جنگجویان ایل قرار می‌گرفتند و در زمان صلح در زمینه‌ها و املاک وسیع خود بکار کشت و زرع و جنگل‌بانی و صید و شکار می‌پرداختند و همواره زیر فرمان و نظر رئیس ایلی خود بودند.

ریاست ایلی همواره به لا یقتنی و شایسته‌ترین افراد خانواده حاکمه می‌رسید و بوسز این موضوع گاهی در داخل خانواده و در میان نزدیکان و حتی برادران اختلافاتی ظاهر می‌شد و این اختلافات به‌عضی اوقات بهزدوخوردها و کشمکش‌های دامنه‌دار منتهی می‌گشت. در زمان فتحعلی‌شاه رئیس خاندان و بر جسته‌ترین فرد آن هادیخان پسر مهدیخان بود که چند پسر داشت. در میان اولاد متعدد او دو نفر بر جسته‌تر بودند، یکی فتحعلی‌خان و دیگری ولی‌خان که در اواخر عهد فتحعلی‌شاه هردو این پسران مصادر خدمات بودند.

به تاریخ ریس الاول ۱۲۶۶ هجری قمری از طرف فتحعلی‌شاه به محمد قلی میرزا ملک آرا پسر فتحعلی‌شاه که حاکم طبرستان و جرجان بوده است فرمانی صادر می‌گردد که بنابر آن فتحعلی‌خان به حکومت محال ثلات و تنکابن و ریاست ایل منصوب می‌شود، در این فرمان چنین آفته می‌شود:

... در معاملة هذه السنة پارسیل خیریت دلیل و ما بعدها حکومت محال تشكابن را بعهده اهتمام او منحول و مرجع فرموده، پایه اعتبارش را بر مدارج کمال و استكمال افزایش ابواب مکرمت و عنایت بر چهره احوالش گشودیم...

در این ضمن و لیخان که عنوان سرتیپ هم داشت در تشكابن با موافق

افراد خاندان جانشین پدرش هادیخان گشت و به همین جهت در فرمان دیگری که در شوال ۱۳۴۹ از طرف فتحعلی شاه به عنوان بحیی میرزا پسر دیگر فتحعلی شاه حاکم گیلان صادر گردید چنین مقرر و خوانده می شود که :

... چون املاک و رقباتی که مرحوم هادیخان تکابی در تنکابن داشتند در تصرف عالیجاه ولیخان و سایر ورثه مرحوم مزبور است و عالیجاه رفیع جایگاه ... نتیجه الخواصین العظام فتحعلی خان را دسترس به آنها نیست... و رعایت جانب او منتظر نظر مهر اشتهر است و با است مرش بگذرد مقرر داشتیم که قریۃ سیارستان واقعه در محل رانکوه که از املاک مرحوم مزبور است ازیلاقی و قشلاقی مخصوص عالیجاه مشمارالیه بوده متصرف و منافع آنجارا مصروف مخارج خود سازده ..

این تغییر موجب نفاق و اختلاف میان دو برادر گشت و کدورتی در میانه حاصل گردید و در همین اوان بود که فتحعلی شاه وفات یافت و محمد شاه به سلطنت رسید.

در اول عهد محمد شاه حکومت محل ثلث باز به فتحعلی خان واگذار گردید و در فرمانی که به تاریخ ریبع الاول ۱۲۵۱ از طرف محمد شاه صادر شده است گفته می شود:

... چون انتظام مهمات تنکابن، کجور، کلارستان و وجهه ضمیمه منیر اقدس همایون سلطانی آمد و حسن صداقت و خلوص عقیدت عالیجاه رفیع جایگاه مجده و نجدت همراه اخلاص و صداقت پناه فتحعلی خان معلوم و مشهود گشت لهذا برحسب استدعای بلوکات و محالات مزبوره در معامله هذهالسنة قوی‌ئیل خیریت تحویل و مابعدها امر حکومت و سرکردگی آنها را به عالیجاه مشمارالیه مفوض و مخصوص داشتیم ..

چندی پس از این فرمان بازیکبار دیگر حکومت تنکابن به ولیخان منتقل می‌گردد در این گیرودار محمد شاه مصمم به تسخیر هرات می‌شود و قشونی برای جنگ تجهیز می‌کند، در این سپاه ولی خان سرتیپ هم مأموریت می‌یابد.

مأموریت این سفر جنگی سبب می‌شود که دو برادر اختلاف خود را کنار نهاده باهم صلح کنند. در صلح‌نامه‌ای که برای این منظور تنظیم می‌شود و در واقع وصیت نامه هم هست محمد ولیخان از حکومت می‌حال ثلث و ریاست خاندان صرف‌نظر می‌کند و آنها را به برادر خود فتحعلی خان و اگذار می‌نماید. در صلح‌نامه چنین نوشته شده است:

... از آنجائی که الطاف و اشفاع خسروی شامل حال و کامل

احوال این فدوی چاکر جان‌ثار گردیده به علاوه جانفشنایی و

خدمات مرجوعه رکابی امور ولایت ثلاثة و انجام خدماتش را

محول به این فدوی فرمودند به شکرانه این عنایت و التفات

مالحظه حال و صلاح احوال رعایا و برایا را چنان دید که انتظام

امور و انجام خدمات آنها را به صاحبی ام فتحعلی خان و اگذارده

و مراسم اخوت و سلسله‌داری را موقوف براین دانست که الا

حال اگر نفاق و خلافی در رسوم برادری بود بعدها را ترک

آنها نموده در نهایت وفاق و اتفاق سلوک کرده تا انشاء‌الله تعالی

مورث آسودگی و آسایش جمعی از زیرستان شده کمال اطمینان

حاصل نمایند و از هرجهت اختیار ولایت و ملک و مال و منسوبان

و عیال با معظلم له می‌باشد که با ایشان نهایت رفتار و دلسوزی

را بعمل آورد. اگر چنانچه احدي از اشخاص داخله و خارجه

بخواهند اخلالی فیما بین ما نمایند و ما هم به اغواي اين و آن

خلاف و اختلاف نموده دوباره نفاق نمائيم به لعنت خدا و نفرین

رسول گرفتار شويم و به غضب الهی مبتلا گردیم. و كان ذالك

در حاشیه این صلح‌نامه ووصیت‌نامه، فتحعلی‌خان هم نوشته و مهر کرده است که :

از قراری که در متن نوشته شد چنانچه خلافی واقع شود به لعنت خدا گرفتار شوم.

جنگ‌های هرات از بر جسته ترین حوادث سالهای سلطنت محمد شاه است. در این جنگ‌ها بر اثر رشادت و دلاوری و فداکاری قشون ایران با وجود کمک‌های مادی و معنوی انگلستان که برخلاف تعهدات صریحی که در قراردادها با دولت ایران داشت با اعزام افسر و ارسال اسلحه به افغانها کمک می‌کرد، قلعه مستحکم هرات سقوط کرد و قشون ایران فاتح شد و به نام شاه ایران خطبه خواندند. ولی انگلستان برخلاف تعهدات صریح خود بنای مداخلات بیشتر را گذاشت و نیروی دریائی انگلیس به بنادر جنوب تجاوز کردند و قشون ایران ناگزیر شهر هرات را رها کردند و عقب نشستند.

ولیخان سردار بزرگ ایرانی هم در این جنگ‌ها کشته شد و جسدش را به مشهد حمل نمودند و در آستانه امام رضا علیه السلام دفن کردند.

در کتاب ناسخ التواریخ^۱ مختصری از این وقایع نقل شده است یکبار در آغاز محاصره هرات که با فرماندهی عالی خود محمد شاه انجام گرفت می‌نویسد:

... نخستین، جماعتی از افغانان نزدیک ششهزار تن به فرمان کامران میرزا (حاکم هرات) از شهر پیرون تاخته با محمد ولیخان تنکابنی سرتیپ و فتح‌الله‌خان مافی که با مردم خود بر مقدمه سپاه بودند بعد از بوزه کبوترخان، دوچار آمدند و جنگ پیوسته کردند. با این که فتح‌الله‌خان از جنگ غوریان زخمی بر صعب داشت، در قدم

۱ - تاریخ فاجاریه قسمت دو، حوادث سلطنت محمد شاه غازی.

جلادتش فتوری پدید نشد و مردانه رزم داد و محمد ولیخان که از نامداران شیجوان بود خود علم برداشته حمله افکند...

بعد از آن هم بارها نام محمد ولیخان و سنگربندیهای قشون او را شرح می‌دهد تا این که بالآخره ماجرای مرگ شجاعانه‌اش در هنگام یورش بزرگ به قلعه‌هرات را بدین قرار نقل می‌کند:

... ولیخان تنکابنی که ضمیح شمشیر بود و جگر شیر داشت. این هردو قائد لشکر (صمصام خان ارس و مصطفی خان سمنانی) را هشتوان خویش می‌پنداشت لاجرم از سنگر صمصام خان یورش افکند و از آنجا تا لب خندق که از سه هزار کام بروزیادت بود طی مسافت کرده چندان که به زخم گلوله شمخال و تفنگ مردمش به خالک همی افتادند بالک تداشت بعد از قطع طریق در کنار خندق با افغانان دست به گریبان شد و از آن جماعت همی پکشت تا پشت دادند از خندق و خاکریز و مسیلهای بگذشت و علم خویش را بر فراز شیر ساجی سیم نصب کرد و پیون مصطفی قلیخان و صمصام خان را در قنای خود ندید، دانست که با این قلیل مردم که در نیمروز با حورا مسافت بعیدی را با این گرد دود پیموده اند بدین بروج مرتفعه عروج نتوان کرد. لابد حد تن سرباز به گرد رایت خویش باز داشت و باز شد که از لشکرگاه جماعتی به اعانت برد. هنگام مراجعت چون از خندق بدانسوی شد، گلوله‌ای از دهان توب باز شد و بر پس گردنش آمد. چنان‌که سرش برفت و کس ندانست این توب از طرف افغانان گشاده شد یا از سنگر ولیخان بود...

و بعدهم نقل می‌کند که: «شاهنشاه غازی به فرمود تا جسد مقتویین را بر گرفته به مشهد مقدس حمل دارند» و کمی بعد اضافه می‌کند که: «... منصب ولیخان تنکابنی به پسرش حبیب‌الله خان مفوض گشت.»

پس از کشته شدن ولیخان باز هم فتح علیخان همچنان حکومت محل ثلات و ریاست خاندان را داشت. اکنون در حاشیه همان صلح‌نامه قسمت دیگری که در تاریخ جمادی‌الثانی ۱۲۵۴ نوشته شده است با مضمون زیر دیده می‌شود:

چون مرحوم مغفور مبرور خان سرتیپ، جان خود را در راه دین و دولت نثار کرد. لهذا اقوال و افعال آن مرحوم در هر کار صحیح و معترض است، خاصه در بزرگی و ریش شفیدی مقرب‌الخاقان فتح‌علی‌خان که در حقیقت امروز سرپرست و پدر همه آن‌سلسله، به دست این پندۀ درگاه می‌حسن صلاح‌بینی دولت ابد مدت و حفظ این سلسله نجیب و قدیم وصیت آن مرحوم را ممضا و مجزی داشت.

محمد طاهر

محمد شاه علاوه براین که پس از مرگ محمد ولیخان رتبه و مقام فرماندهی نظامی او را به حبیب‌الله‌خان پسرش که در اردوی هرات بود، داد پس از مراجعت به تهران و به پاس حقشناصی از فداکاریهای محمد ولیخان که خود شخصاً ناظر آن بود حکومت تنکابن و محل ثلات را هم به حبیب‌الله‌خان بر جسته‌ترین پسر ولیخان که حالا سرتیپ هم بود و اگذار نمود که بعداً ملقب به ساعد‌الدوله گشت و او به تنکابن حرکت کرد و فتح‌علی‌خان به تهران آمد. در ضمن برای این که نمی‌خواستند نسبت به فتح‌علی‌خان هم کسر و توهین شده باشد حقوق و مقرزی به مبلغ هرسال پانصد تومان نقد به علاوه تمامی قریه‌اکوله‌سر تنکابن را که مال او بود به خودش و اگذار کردند و فرمانی هم در تاریخ ۱۲۵۵ از طرف محمد شاه در این باره صادر گشته است.

از این زمان حبیب‌الله‌خان ساعد الدوّله^۱ در رأس خاندان خلعت بری قرار گرفت.

حبیب‌الله‌خان از افراد باهوش و صاحب نفوذ و مقتدر خاندان خلعتبری بود و روز بروز بیشتر مورد اعتبار دربار تهران می‌شد به طوری که منطقه حکومت او هم به تدریج افزایش یافت و مدتی سراسر نواحی ساحلی خزر از ولایت استرایاد آن روز (گرگان امروز) تا داشت مغان و کناره‌های ارس زیر حکومت و نظارت او قرار گرفت.

از شهامت حبیب‌الله‌خان داستانهای بسیار نقل می‌کنند که از جمله یکی داستان جنگ اوست با ترس کمانها. در این جنگ سربازان حبیب‌الله خان به عملت کسالت خود او شکست یافتد. حبیب‌الله‌خان که وضع را چنین دید با وجود بیماری دستور داد که بستر او را در روی تختی نهادند و بدوش گرفتند و درحالی که فرمان پیشوای داد خود او را به پیش یردند و درنتیجه سربازان او جرئت و جسارت یافتد و تر کمانان بو حشت افتادند و هزیمت یافتند و جنگ با پیروزی نیروی حبیب‌الله‌خان پایان یافت.

حبیب‌الله‌خان علاوه بر این عنوانین بعدها لقب مهم «ترخان سردار» را هم بدست آورد و این عنوان فقط به کسی داده می‌شد که حق داشت هر وقت می‌خواهد به دربار برود و باشه ملاقات نماید.

حبیب‌الله‌خان علاوه بر شهامت و شجاعت نظامی، لیاقت سیاسی بر جسته‌ای هم داشت و بر اثر سیاست و لیاقت او بود که امور خاندان خلعت بری حتی پس از مرگ او در سال ۱۳۲۴ قمری باز هم با کمال

۱ - لقب «ساعد الدوّله» یکی از لقاب نظامی بوده است که اغلب در خاندان خلعتبری بود، به طوری که بعد از حبیب‌الله‌خان این لقب به پسرش جمشیدخان برادر سپه‌سالار و اگدار شد و بعد که جمشید خان لقب سردار کبیر گرفت، این لقب به رشیدترین پسر سپه‌سالار، علی‌اصغرخان داده شد.

نظم و ترتیب تا کودتای ۱۲۹۹ شمسی و تحولات بعد از آن حسن جریان داشت.

تولد و تربیت

در پنجمین به نهم ربیع الاول سال ۱۲۶۴ هجری قمری یعنی همان سالی که ناصر الدین شاه تاجگذاری کرد محمد ولیخان که بعدها می-باشد نقش عمده خود را در تاریخ مشروطیت ایران ایفا کند درقریب «اشتاج» از بلوک «دوهزار» کهیکی از بیلاقات خلعت بری‌ها در کوهستان تنکابن بود متولد گردید و خود او چندین بار در یادداشت‌هایش به این تاریخ اشاره کرده است. از جمله در یادداشت مورخ ۹ صفر ۱۳۴۲ حبیب‌الله خان نخستین پرسش را به نام پدر لیزش که در جنگ‌های هرات کشته شد محمد ولی نامید.

مادر سپهسالار عالیه خانم دختر علی‌اکبرخان و دختر عمومی حبیب‌الله خان از زنان با فضل و کمال و عاقل ولایق زمان خود بود که از حبیب‌الله خان چند اولاد داشت و محمد ولیخان ارشد آنها بود. خود سپهسالار ضمن یادداشتی به تاریخ ۲۰ رجب ۱۳۴۳ هجری قمری درباره مادرش چنین می‌نویسد:

... از اوایل طفولیت که پدرم در تهران در رکاب شاه بود،

بنده در ولایت، والدهام بسیار زن عاقله کامله با غیرتی بود...

محمد ولیخان جوان درظل تربیت و مراقبت مادر و توسط (الله) موافق آداب و رسوم زمان پرورش می‌یافتد و مخصوصاً دقت و توجه می-شد که پرورش او خوب و عالی باشد. سپهسالار خاطرات کودکی خود را در همان یادداشت چنین شرح می‌دهد:

... آن زمانها فرنگی‌ماهی‌ها هم نپوده‌است، حتی چای و قند روسي

متداول نبود، لیا سهام همان آیجه و خاصه‌های ابریشمی ولایتی با قدک اصفهانی، مادر من به لله من می‌گفت بیشتر در سرما یک قبا پوشم و به کلیجه عادت نکنم، سرداری هم اسمش نبود، بعد متداول شد، برای من هم پدرم از تهران فرستاد.

غذای ماهم بیشتر سبزی‌آلات، چلاو و ماهی‌های خوب و تازه بود، گوشت‌هم کمتر استعمال می‌شد. از سن ده سالگی که سرهنگ شدم بیشتر به سفرها بودم سواری زیاد همیشه روی کوه برای شکار یا کار، پدرم خیلی گوشت‌های مختلف می‌خورد و ماهم بعدها عادی شدیم ...

محمد ولیخان جوان، موافق آداب و رسوم زمان پرورش می‌یافتد در تربیت او به خصوص مطابق مراسم ایلی و نظامی به تمرین ورزش‌های بدنی، سواری و تیراندازی و آموختن اشعار و مطالب حماسی اهمیت داده می‌شد.

خود سپهسالار بعدها در یادداشت‌های زمان پیری خودگاه و بیگانه به این قبیل هنرها خود اشاره می‌کند و متذکرمی شود که صبحه‌زاد از خواب بیدار می‌شده است و پس از ادائی فرایش دینی، ورزش و گردش می‌کرده است و حتی تا وقتی که در نزدیکی چهل سالگی مبتلا به بیماری ذوسنطاریا می‌شود صبحها در آب سرد استحمام می‌نموده است.

خلاصه آن که محمد ولیخان جوان، یادقت و مراقبت زیاد تربیت می‌یافتد و کوشش می‌شد که مردی جنگی و زمخت و خشن باشد.

خدمات نظامی

محمد ولیخان تقریباً دوازده ساله بود که با درجه سرهنگی وارد خدمات نظامی شد و این مصادف با سال ۱۲۷۰ قمری بود که در آن

سال میرزا آفاخان نوری از صدارت ناصرالدین شاه معزول گشت و میرزا محمدخان کشیکچی باشی، هم سپهسالار شد و هم ریاست کل یافت و جانشین میرزا آفاخان نوری کشت.

این که محمدولیخان جوان با این سن کم درجه سرهنگی گرفته است در زمان مامو جب تعجب می شود ولی تا اواخر عهد قاجاریه و طلوع مشروطیت یکی او آداب و رسوم بسیار متداول این بود که از اولادان سرداران و مردان جنگی معروف آنهاست که وارد خدمات نظامی می شدند در رات بزرگی را ارتقا بدست می آوردند و به این جهت می بینیم که محمدولیخان خدمات نظامی خود را با درجه سرهنگی شروع کرده است.

شروع خدمات نظامی او به این ترتیب بود که از همان سال ۱۲۷۵ با عده‌ئی از افرادی که معمولاً از محل ثلاش وارد خدمت نظامی می شدند به تهران احضار گشت و به محافظت یکی از دروازه‌های تهران گمارده شد. خود سپهسالار بعدها در یادداشتی تاریخ ۹ صفر ۱۳۴۲ یعنی در وقتی که ۷۸ سال داشته است خاطره این نخستین خدمت خود را بیاد آورده چنین می نویسد:

... میرزا محمدخان کشیکچی باشی سپهسالار و به اصطلاح حالیه وزیر جنگ شدند... پدر بنده حبیب‌الله خان سرتیپ حاکم محل ثلاش تکابن، کجور، کلارستاق، در تهران بود. نوکر محل ثلاش که هشت‌صد نفر ولی قراجو خا بودند، هنوز داخل نظام سربازی نشده بودیم. در آن سال بنده با دویست نفر از هشت‌صد نفر احضار به تهران و بر حسب معمول ساخلو و کشیک پیش دروازه‌های تهران با ما بود که بنده سرهنگ و پدرم سرتیپ بود...

از این زمان محمدولیخان در خدمات نظامی و مأموریت‌های جنگی شرکت می کرده است به طوری که دو سال بعد وقتی که ترکمانان

در استرآباد و گران طغیان می‌کنند و قشونی به فرماندهی محمد ناصر خان ظهیرالدوله برای امنیت آن ناحیه اعزام می‌شود محمد ولیخان جوان‌هم در جزو این قشون حرکت می‌کند و به جنگ می‌رود.

بعدها وقتی که در اوایل مشروطیت محمد ولیخان در سن مت加وز از شخص سالگی بود باز مأمور خاموش کردن آتش اغتشاش و آشوب ترکمانان می‌شود و دریکی از یادداشت‌های روزانه خود بتاریخ ۵ شوال ۱۳۲۵ خاطره اولین سفر استرآباد را بیان می‌آورد و چنین می‌نویسد:

... بواسطه اغتشاش سرحد ترکمان و غارت‌هایی که در خراسان، مازندران، استرآباد، نمودند، اولیای دولت و ملت مارا در این من پیری که شخصت و یک سال از مراحل زندگی طی شده است به این مسافرت مجبور کردند... این، هفتین سفر است که بدآن سرحد می‌روم... از سن ۱۴ سالگی به استرآباد با مرحوم محمدخان ظهیرالدوله که سردار قشون ما بود و در آن اردو سرهنگ بودم، مرحوم ساعدالدوله سردار ام بود. آن سفر جنگ‌های سخت واقع شد تقریباً الی حال ۶۴ سال می‌شود...

محمد ولیخان در خدمات نظامی خود بسیار جسور و شجاع و بی‌بالک بود به طوری که از این زمان که خدمات جنگی خود را شروع می‌کند تا پایان عمر خود در تمام جنگ‌های کوچک و بزرگی که شرکت کرده هر گز قدمی به عقب برنداشت و هر گز از معركه‌های نبرد ریخت و خود این امر، یکی از جهات فخر و مبارفات محمد ولیخان بود به طوری که در سال‌های پیری در یکی از یادداشت‌های خود به تاریخ ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۳ (در شخصت و نه سالگی) چنین می‌نویسد:

... هر گز نترسیدم و قدم عقب نگذاشم، در دعوا به پشت سر

۱ - منظور حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله پدر محمد ولیخان است.

نگاه نکردم، ولی قبل از واقعه جنگ خیلی احتیاط می‌کردم، اما وقتی که داخل می‌شدم دیگر پرهیز نمی‌کردم. تا الحال همه جا فاتح بودم...

جسارت و شهامت محمد ولیخان نه تنها در جنگ بود بلکه حتی در زندگی عادی هم این جرأت و جسارت را با عصبانیت و تندخویی و کم حوصلگی همراه داشت. همین حالات او یکی از خطر بزرگی برایش پیش آورد بدین تفصیل:

میرزا محمدخان که در ۱۲۷۵ ریاست کل قشون ایران و مقام سپهسالاری اعظم را به دست آورد پس از چندی وفات یافت و امور قشون ایران به دست پسر جوان ناصرالدین شاه، کامران میرزا افتاد و میرزا فیروز نصرت‌الدوله هم با او همکاری می‌کرد ولی چون وضع قشون خوب و رضایتبخش نبود در روز ۱۳ ربیع سال ۱۲۸۸ (روز سلام عید تولد حضرت علی ابن ایطالب) ناصرالدین شاه خود شخصاً با لباس نظامی به سلام رفت و در آنجا ضمن نطقی عدم رضایت خود را از وضع قشون اعلام داشت و گفت «از امروز به بعد داخل خدمت قشون محسوب خواهم بود» و برای این که اصلاحاتی در قشون به عمل آید میرزا حسینخان قزوینی ملقب به مشیرالدوله را که مقام وزارت عدليه را داشت و در همانجا حاضر بود به مقام سپهسالاری منصوب کرد.

میرزا حسین خان سپهسالار اعظم دست بکار اقداماتی برای اصلاح قشون شد ولی پس از حدود یک ماه و نیم یعنی در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ به منصب صدر اعظمی رسید و سه سال صدارت داشت. در دوران صدارت هم باز به امور قشونی می‌پرداخت. تا این که همراه ناصرالدین شاه در سفر اول او به فرنگ رفت و پس از مراجعت در گیلان به علت بلوائی که در تهران بتحریک مخالفین او روی داده بود معزول شد و

به حکومت گیلان منصوب گشت.

اما بزودی باز به تهران احضار گشت و به مقام وزارت خارجه منصوب شد و کمی بعد چون باز اوضاع وزارت جنگ و امور قشون در هم شده بود میرزا حسینخان مشیر الدوله مجدداً با عنوان سپهسالار اعظم، امور قشون را هم به عهده گرفت و در این دوره بود که برای اصلاح قشون و تشکیل قورخانه و ایجاد سویازخانه‌های ثابت و و تنظیمات قشونی به صورت نظام اروپا اقدامات زیادی کرد.^۱

در زمان سپهسالاری دوم میرزا حسینخان بود که روزی در هنگام سان قشون اتفاقی روی داد. بدین قرار که سپهسالار (میرزا حسینخان) از محمد ولیخان چوان که در آن زمان درجه سر هنگی داشت و بعدها لقب سپهسالار اعظم را بدمست آورد - ایرادی گرفت و بر سر آن میان او و محمد ولیخان سرهنگ اختلافی حاصل شد و کار به جائی کشید که محمد ولیخان با شمشیر کشیده گستاخانه به سوی سپهسالار حمله بردا.

میرزا حسین خان سپهسالار به ناصرالدین شاه شکایت بردا و شاه دستور تسویف محمد ولیخان را صادر کرد و مقرر داشت که به جرم این گستاخی چشممهای او را درآوردن. خوشبختانه تدبیر و چاره جوئی

۱ - در تاریخ اخیر ایران دو سپهسالار مشهور هستند، یکی از آنها همین میرزا حسینخان مشیر الدوله قزوینی است از ذرای خوب و معروف ناصرالدین شاه بود. مسجد سپهسالار از یادگارهای اولت و عمارت و باغ بهادرستان هم که محل مجلس شورای ملی است متعلق به او بوده است و دیگری محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی است که شرح حال او در این کتاب منتهی می‌شود. بخیابان باغ سپهسالار در خیابان شاه آزادی باقی تهران و خیابان وسراه سپهسالار و محله ولی آزاد و کوی تنکابن که اکنون در تهران معروف است، بقایی که خواهیم دید به این سپهسالار تنکابنی هنر اوط است. برای اطلاعات بیشتر بر احوالات میرزا حسینخان سپهسالار قزوینی به کتاب «سپهسالار اعظم» تألیف و نگارش آقای محمود فرج‌خاد معتمد چاپ تهران ۱۳۲۵ رجوع شود.

حبيب الله خان ساعدالدوله به موقع این خطر را هر تفع ساخت. حبيب الله خان باعذر خواهی بسیار و بردن پیراهن خونین محمدولیخان به پیش شاهدل اور ابهر حم آورد و شاههم به خاطر علاقه قدمی که همواره از جهت خدمات خلعت بریها نسبت به این خاندان داشت از در آوردن چشمهای محمد ولیخان صرف نظر کرد ولی در مقابل برای هر یک از چشمها یکصد هزار تومان و مجموعاً دویست هزار تومان جزئیه گرفت و چون این مبلغ در آن زمان پول کمی نبود حبيب الله خان با پیش فروش کردن قسمتی از محصول ۱۲ سال املاک محل ثلات خود پول را تهیه کرد و پرداخت و جان و چشم فرزند عزیز و گستاخ خود را نجات داد.

موضوع غالب توجه در این ماجرا این است که همین میرزا حسینخان سپهسالار با وجود این سابقه، چندی بعد درجه سوتیپی به محمد ولیخان داد و او را به خاطر دلیریهاش ستایش کرد. بدینقرار که میرزا حسین خان سپهسالار مصمم به رفورم و تغییر و اصلاحی در لباس قشون شد و خواست که افسران لباسهای شبیه لباسهای نظام اروپائی داشته باشند. در موقعی که لباسها حاضر شده بود و افسران ارشد ارتش را برای پوشیدن لباسهای اطاقهای مخصوصی می فرستادند میرزا حسینخان فرا رسید و محمد ولیخان را به اطاقیکه سرتیپ‌ها در آن لباس می پوشیدند فرستاد و به او گفت که لباس سرتیپی بپوشد و بعد هم در ضیافتی که به این مناسبت تشکیل شده بود در مقابل تعجب عموم حضار یکی از جامهای خود را به سلامتی محمد ولیخان بلند کرد و گفت این جام را به سلامتی سرتیپ ولی خان یکی از صاحب منصبان شجاع و دلیر خودم بلند می کنم که بزودی در رتبه جای هوا خواهد گرفت. از این اقدامات و این اظهارات علو روح و بلند نظری میرزا حسینخان سپهسالار بخوبی پیدا است.

سردار اکرم

محمد ولیخان در اثر ابراز لیاقت‌های بزودی لقب «سردار اکرم» را به دست آورد و مدتی با این لقب در تنکابن و گیلان حکومت می‌کرد. محمد ولیخان سرتیپ، سردار اکرم، شخصیت بارز و بر جسته خود را بهزادی نمایان ساخت به طوری که چندی بعد وقتی که عثمان پاشا به عنوان سفیر فوق العاده دربار عثمانی بزرگ ناصر الدین شاه آمد محمد ولی خان مأمور استقبال و پذیرائی او شد و او برای این کار به آذربایجان و سرحد عثمانی رفت و توانست به شکلی شایسته از عثمان پاشا پذیرائی کند به طوری که عثمان پاشا در نخستین ملاقات با ناصر الدین شاه از شایستگی و کاردانی او پیش شاه تعریف و تمجید کرد و او را به عنوان یکی از فرماندهان لایق قشون معرفی نمود.

نصرالسلطنه

محمد ولیخان همواره به انجام خدمات مرجوعه دولتی با صمیمیت و لیاقت و افری مشغول بود و مخصوصاً همانطور که مناسب او بود بیشتر در خدمات جنگی شرکت داشت.

محمد ولیخان به طوری که قبل از دیدیم چندین سفر به شمال ایران و استرآباد رفت و شایدیکی از مهمترین سفرهای جنگی او به استرآباد سفری است که در پایان آن لقب نصرالسلطنه را به دست می‌آورد و این در زمانی بود که رستم‌خان صاحب اختیار حکومت استرآباد را داشت.

در این زمان باز به مناسبت اغتشاش و آشوب ترکمنان محمد ولیخان که قهرمان جنگهای ترکمان شناخته شده بود بدانسانمان مأمور

گشت. در این جنگها ترکمانان شکست سخت یافتند و محمد ولیخان آنها را حتی مقدار زیادی دورتر از مرزهای ایران دنبال کرد یعنی وارد سرزمین ترکستان روس آنروز گشت. دلیل این کار آن بود که عده‌ای از ترکمانان ناحیه ترکستان روس ظاهراً با تحریک و پشتیبانی نیروهای تزاری در این اغتشاشات و ترکتازیها دست داشتند و محمد ولیخان برای تعقیب آنها ناچار شده بود که وارد تحالک ترکستان روس شود. در این پیشروی بود که او علاوه بر اسرای ترکمان چند نفر افسر روسی اسیر گرفت و از آن جمله «کروپاتکین» بود که بعداً به عنوان سردار قوای روس تزاری در جنگهای روس و ژاپن شرکت کرد. این اقدام جسوارانه محمد ولیخان در پایخت انکاس شدیدی پیدا کرد و دولتمرکزی را که از روسها ییمداشت به دست و پانداخت و اقداماتی شد که اسرای روس هر خص شدند و اختلافات فیما بین روس و ایران که بر سر این موضوع حاصل شده بود مرتفع گشت. محمد ولیخان از این زمان لقب درخشان «نصرالسلطنه» را گرفت و در حکومت استریابد باقی ماند.

آخرین شغل محمد ولیخان نصرالسلطنه در زمان ناصرالدین شاه ریاست ضرابخانه و وزارت مسکوکات است که پس از قتل ناصرالدین شاه در دوران سلطنت مظفرالدین شاه هم تا مدتی دوام داشت. از این دوره تصدی او داستانی نقل می‌کنند که شنیدنی است.

محمد ولیخان نصرالسلطنه درآمد اداره ضرابخانه و مسکوکات را به مقدار همگفتی بالا برد و به همین جهت مورد حسادت واقع شد. گویا یکبار صدراعظم ناصرالدین شاه در صدد تهیه مسکوکات تقلیبی بر می‌آید که آنها را بنام محمد ولیخان منتشر سازد و اسباب رسوائی او شود. بر سر این موضوع دعوا و اختلافی میان او و محمد ولیخان روی می‌دهد که در ضمن گفتگو محمد ولیخان سرقلمیانی را که در مجلس

بوده است به سمت او پرتاب می‌کند.

از این موقع تفتین بر علیه محمدولیخان زیاد می‌شود تا این که یکبار هنگامی که شاه به کلاردشت به بیلاق رفته بود و صدراعظم هم حضور داشت. یک روز که در زیر سایه درخت تنومندی نشسته بود به صدراعظم می‌گوید خوب است این درخت را قطع کنیم. صدراعظم می‌گوید که حیف است، تبیرا درخت تنومند و مفید و پر برکتی است.

شاه می‌گوید تو که به قطع این درخت راضی نمی‌شوی چگونه می‌خواهی که من محمدولیخان را که ریاست او برای من آنقدر مفید است، از کار برکنار کنم.

به هر صورت محمدولیخان و پدرش حبیب‌الله‌خان پس از ناصرالدین شاه در زمان سلطنت مظفرالدین شاه هم اهمیت و اعتبار فراوان داشتند و از زمرة درباریان و رجال معروف به شمار بودند.

سردار معظم و حاکم گیلان

در ذیقده سال ۱۳۱۷ محمدولیخان نصرالسلطنه به حکومت گیلان منصوب شد. این دوره حکومت او بیش از چهار سال طول نکشید. در سال اول حکومت خود محمدولیخان هنگام سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا طبق دستور شاه‌سفری به قفاراز رفت، به این ترتیب که با کشته به باد کویه و از آنجا باراه آهن تاتلفیس رفت ویرگشت. در همین دوره است که لقب «سردار معظم» هم برای محمدولیخان بر عنوان سردار اکرم و نصرالسلطنه اضافه می‌شود. بدین قرار که مظفرالدین شاه وقتی برای سفر دوم اروپا از تهران به گیلان رفت از خدمات و فعالیتهای محمدولیخان نصرالسلطنه اظهار رضایت کرد و

به پاداش آن، لقب سردار معظم را هم به او داد.
خود محمدولیخان دریاداشتی به تاریخ ۲۸ مهر ۱۳۲۰ جریان
این موضوع را چنین شرح می‌دهد:

... باری، خدمات این حکومت رشت و طوالش بندۀ در نظر شاه
و اتابک اعظم خیلی نمود کرده، منصب و لقب سردار معظمی
دادند و از آستارا مرخص...

... خیلی کارهای بزرگ در گیلان کردند، راههای خوب ساخته،
شهر و اطرافش را تنظیم کرده، آبادیها به حمداً اللہ کردند و اعلیٰ حضرت
شاه و وزیرش تعجب کردند، بلکه همه اهالی آردو...

در مراجعت از سفر فرنگ هم باز محمدولیخان نصرالسلطنه،
سردار معظم مورد لطف واقع شد و در روز ۱۴ رجب مظفر الدین شاه
یک سرداری تن پوش خودرا با سردوشهای الماس به او بخشید.
در سفرنامه دوم مظفر الدین شاه به اروپا می‌توان بارها نام نصره
السلطنه و شرح پیشکش‌های او را به شاه و رضایت شاهرا از او دید.
در این دوره حکومت، خود محمدولیخان دست بکار استخراج
نفت در طالش شد که اگر توفیق یافه بود در حیات اقتصادی ایران
اهمیت و اثر خاصی پیدا می‌کرد. دریاداشتی به تاریخ ۵ جمادی الاول
۱۳۲۰ محمدولیخان می‌نویسد:

... چون معدن نفتی در «پلازوود» طالش در سفر اول شاه به فرنگ
پیدا کردم، به فرنگ فرستادم. بعد قسمی شد مسکوت عنہ ماند.
در این سفر امتیاز گرفتیم تا به حال به دستیاری ملک التجار
بادکوبهای آقا محمدقلی کار کردیم، معادل پنج هزار تومان کار شد
امروز مژده نفت و عین نفت را آوردنده، سرکیس طومانیانس اینجا
بود، خیلی صیحته‌ها شد. خداوند انشاء‌الله اقدام و انعام این
خدمت را که به ملت ایران کرده‌ام مبارک و به خیر و خوشی پیش
آورد که محفوظ و بهره‌مند شویم.

محمدولیخان نصرالسلطنه سردار معظم در ماه صفر ۱۳۲۱ از حکومت گیلان معزول شد، خود محمدولیخان، جهت این انفصال را هرج و مر ج اوضاع دربار تهران می‌داند و می‌نویسد که چون به واسطه اختلافات دولتی در تهران می‌خواستند حکیم‌الملک را ازو زارت دربار بر کنار کنند و در تهران نباشد، اورا به حکومت گیلان منصوب کردند و در نتیجه اورا معزول نمودند. خود او در باره این انفصال در ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۱ می‌نویسد:

بیرستان

... فی الحقيقة مدت اقامت رشت بمنه چهار سال و چهار ماه شد در انفصال از آنجاهم تمام مردم، مگر اندکی ناراضی بودند. همه افسرده از عزل بمنه بودند ولی خودم راضی از این معزولی بودم. بحمد الله سلامت. در رشت خیلی کارهای بزرگ و خوب اقدام کردم، راهها ساختم، معابر، کوچه‌ها، عمارت‌های دولتی، بقعه‌ها، مساجدها، بازارها.

در این چند سال حکومت بمنه به مردم هم خوش گذشت. خودم هم خبی اقدام در انتظامات گیلان کردم...
... به قول مشهور، مرگ می‌خواهی، برو گیلان. اما گیلان را آباد کردم. بحمد الله از مرگ جستم.

در شرح حالی هم که روزنامه انگلیسی یورکشایر پست در ۱۷ نوامبر ۱۹۰۶ به مناسبت حوادث مشروطیت از محمدولیخان سپه‌دار انتشار داده است، و در کتاب تاریخ مشروطیت ایران تألیف پروفسور ادوارد براؤن هم نقل گردیده، قید شده است که:

محمدولیخان در دوران حکومت خود در گیلان مبالغ هنگفتی از خود صرف ساختمان راههای گیلان کرد.

وقتی که محمدولیخان در ربیع‌الاول ۱۳۲۱ به تهران آمد، به واسطه اغتشاش شیراز و اصفهان او را مأمور آن نواحی کردند و او

هم افواج قزوین را برای حرکت حاضر کرد و اردوئی آماده نمود. در این گیر و دار میرزا علی اصغر خان اتابک صدراعظم مظفر الدین شاه از کار برکنار شد و عینالدوله روی کار آمد و به صدارت عظمی رسید و نقشۀ اعزام محمد ولیخان هم به اصفهان و شیراز، موقوفه الاجرا ماند.

حاکیم اردبیل

در این اوان حکام ولایات به تهران احضار شده بودند، و محمدعلی میرزا ولیعهد «ظفر الدین شاه» هم که والی آذربایجان بود، به تهران آمده بود. عینالدوله نسبت به محمد ولیخان مشکوک بود و تصویر می‌کرد با دسته‌ای از درباریان بر علیه او فعالیت‌می‌کند. بعلاوه محمدعلی میرزا هم خواست که اورا با خود به آذربایجان ببرد.

به این ترتیب در صفر ۱۳۴۲ محمد ولیخان مأمور آذربایجان گشت و روز ۸ ربیع الاول وارد تبریز گردید. در آنجا حکومت اردبیل و مشکین شهر و خلخال و طالش و ایلات آن نواحی به او واگذار شد و محمدعلی میرزا هم یک شمشیر اعلا به او داد. در واقع این حکومت او یک نوع تبعید و نفی بلد حساب می‌شد. با وجود این، محمد ولیخان که همواره یک خدمتگذار صمیمی دولت بود، به اردبیل رفت.

در اردبیل هم باز محمد ولیخان دست بکار اقدام و آبادی ها شد و در این باره در یادداشت‌های خود چنین می‌نویسد:

... خواجه‌های عمارت اردبیل را خوب تعمیر کردیم، حالا یک جاهای مصنایی دارد، توپخانه و غیره و دم دروازه‌های آنرا می‌سازیم. یک مدرسه‌هم ایجاد کردیم امروز رفتم سی و پنج نفر شاگرد آنان در آن مدرسه‌است...

در این دوران است که بیماری معروف وبا در آذربایجان شیوع پیدا می‌کند. محمدولیخان با نگرانی بسیار در اردبیل بوده است. خود او در ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۲ می‌نویسد.

... دیروز حضرت ولیعهد از تبریز با من تلگراف حضوری داشت معلوم شد در تبریز هم وبا بروز کرده است، خداوند جنفظ کند. بنده هم حکیم فرمتادم و همه جای اردبیل قرانطین گذاشتم تا خداوند چه خواهد...

بالاخره پایان حکومت اردبیل پس از فریب یک‌سال فرا می‌رسد و محمدولیخان نصرالسلطنه از راه لنگران با کشته به انزالی و رشت و از آنجا به تهران بازمی‌گردد و این در زمانی بود که مظفرالدین‌شاه عازم سفر سوم اروپا بود.

چند روز بعد از ورود به تهران محمدولیخان، مظفرالدین‌شاه و عین‌الدوله را که همراه او بود تا کرج بدرقه کرد و در آنجا باز مورد لطف واقع شد و مقداری قشون ابوا بجمعی او گشت و به تهران برگشت.

محمدولیخان در این زمان وزارت تلگراف، امیری توبخانه و فرماندهی افواج مازندران و گیلان و قزوین را داشت که یک‌چهارم قشون ایران می‌شد و از همین وقت است که محمدولیخان امیراً کرم نصرالسلطنه سردار معظم عنوان «سپه‌دار» را هم به دست می‌آورد.

در اواخر سلطنت مظفرالدین‌شاه و پیش از شروع حوات در مشروطیت محمدولیخان که در این تاریخ امتیازات اقتصادی بسیاری از جمله امتیاز معادن نمک، امتیاز پنجمساله تلگرافخانه، امتیاز نفت، اجاره گمرکات، امتیاز چندین راه و نظایر آن را داشت، امتیاز ساختمان راه‌چالوس به تهران را هم می‌گیرد و این تقریباً همان راهی

است که اکنون به نام جاده چالوس از راههای عمده شمال است.
برای این که نمونه‌ای از امتیازنامه‌هاراهم به شواندگان داده باشیم، متن این امتیازنامه را در زیر انتشار می‌دهیم:

دولت علیه ایران از این تاریخ الی مدت هفتاد سال شمسی امتیاز ساختن راه از چالوس الی تهران را به جناب مستطاب نصرالسلطنه سردار معظم به قرار زیر واگذار می‌نماید:

فصل اول، جناب مستطاب نصرالسلطنه سردار معظم معهد می‌شود که برای سهولت حمل و نقل اثقال و عبود کاروان و مال التجاره بنای کاروانسرا در هرجائی که لازم بداند احداث نساید و در چالوس نیز بندر و بعضی جاما و منازل لازمه از قبیل کاروانسرا وغیره که مال التجاره از فرنگ به ایران و از ایران به فرنگ حمل می‌شود محفوظ باشد.

فصل دویم، اختیار اجاره واستجاره این بنایهای که در خط راهها می‌شود با خود صاحب امتیاز است و احدي به هیچ وجه حق ندارد که ایشان را مجبور به اجاره دادن غیر نماید. خود ایشان مختار در عمل اجاره می‌باشند و همچنین کسی حق بنا از قبیل کاروانسرا و انبار و طویله و نگاهداشتمن کسری غیر از صاحب امتیاز ندارد مگر به اجازه خودش.

فصل سوم، برای ساختن این راه دولت علیه ایران اجازه می‌دهد که منافع و واردات این راه در مدت هفتادسال با خود صاحب امتیاز باشد و دولت به هیچ وجه از قبیل راهداری وغیره تعییلی ننماید تا در مدت مذکور مخارج صاحب امتیاز برآید مگر همان صد پنج کمر کی معمول دولت علیه یا اگر تغییر در عمل اخذ گمرک فیما بین دولتین بشود. در این بقدرهم به همان قرار معمول می‌شود که در حکم کلی است.

فصل چهارم، دولت علیه ایران معهد می‌شود که بنایهای واقعه در این راه و مال التجاره که از این راه حمل می‌شود، حفظ و

نحو است نماید و اگر موردي از اهالي عرض راه خسارتی به صاحب امتياز و يا مال التجاره وارد بياورند مرتكبين را مجازات سخت داده قيمت مال را مأخوذه داشته عايد دارند.

فصل پنجم، صاحب امتياز باید اجزاي گمرک را در پناه خود بياي مناسبی بدهد و از اين راه به پندر چيزهاي که دخول آنها به مملکت ايران، غدغن دولتی است تبادل داخل و حمل و نقل شود. عليهذا برای اين کشيدها که وارد پندر می‌شود، قبل از اينکه مأمور گمرک کشيدهارا بازديد بکند باید مال التجاره را خالی نبايند.

فصل ششم، صاحب امتياز متعهد می‌شود که از اين تاريخ امتيازنامه الى مدت سه سال شروع به ماختن راه نماید و اگر در رأس مدت منه مال شروع به کار نکردد، اين امتيازنامه باطل خواهد بود. فصل هفتم، مالي که متعلق به دولت عليه ايران است از عوارض اين راه معاف است و فقط کرايه آن را باید پنهاند.

فصل هشتم، پس از انقضاي مدت هفتادسال، تمام خط راه و پندر و بنهايی که در خط راه شده تمام بلاعوض باید به دولت واگذار شود ولي املاكي را که اين ابئه در وی واقع است. ملك همان صاحب ملك است دخلی به دولت ندارد.

در اين اقدام محمدولي خان نصرالسلطنه دونظر داشته است: يكى ترويج اقتصاديات و ايجاد يك راه نزديکتر از مرکز به دريای خزر و رونق تجارت با اروپا (که از راه دريای خزر و روسيه انعام می‌شد) و ديگر، احداث نزديکترين راه ميان تهران و مرکز حکومت ايلى خود که همان محال ثلث تنکابن، كجور، كلارستاق باشد.

امروز هم که اين راه ايجاد شده و دائر است نزديکترين راه ارتباط مرکز با آن نواحی می‌باشد.

غير از اين امتياز و امتياز نفت و اجارة تلگرافخانه و نظاير آنها چون محمدولي خان سپهدار، شخص لايق و مدیر و مدبری بود

که هر جارا در اختیار داشت آباد می کرد، در زمان مظفرالدین شاه، خالصه استراپاد که سرزمین آباجدادی قاجاریه بود و متروک و بی حاصل و خراب مانده بود، به موجب سند رسمی به محمدولیخان سپهبدار فروخته شد تا آنچاراهم مثل سایر املاک وسیع خود آباد نماید ولی این سند بعدها عمل نشد.

در کتاب شب نشینی رمضان تأثیف مرحوم میرزا سلیمان خان ادیب الحکما که معاصر و اغلب شاهد و همراه سپهبدار بوده است به جزیان این موضوع اشاره شده است.

محمدولیخان در آغاز مشروطیت

وقتی که نهضت مشروطیت شروع شد، محمدولیخان نصرالسلطنه سپهبدار که یکی از درباریان به نام بود و عمر شصت ساله خود را در خدمات دربار و پادشاهان صرف کرده بود طبعاً هوادار دربار و پیرو امر پادشاه بود و مانند یک سرباز و فادر به انجام خدمات و مسئولیتهای خود مشغول بود.

خوشبختانه دوره اول نهضت مشروطه با آرامش و بدون خونریزی گذشت. در این دوره محمدولیخان نصرالسلطنه سپهبدار با سایر امرای قشون نظم و امنیت پایتخت را عهددار بود و آنچه مسلم است او هرگز دشمنی لجو جانهای با آزادیخواهان نداشت و این از دوچهت بود: یکی این که اصولاً محمدولیخان شخصی مردم دوست و ملت پرست بود و در عالم مخصوص خود نوعی مردم دوستی خیر خواهانه داشت که نشانه آن را در بیشتر یادداشت‌هایش می‌توان دید. دیگر این که از دستگاه دولت استبدادی با وجود عز و شأن و قرب و منزلتی که داشت، خوشدل نبود و این مطلب هم از یادداشت‌های

او مستفاد می‌شود.

مثلاً پس از عزل از حکومت گیلان در هنگام مأموریت سفر آذربایجان در یادداشتی به تاریخ ۲۷ صفر ۱۳۲۲ چنین نوشته است:

... خداوند انشاء الله خیر پیش آورد و توفیق تا خدمت بولینعمت حالیه خود و نوع مردم بمناسیم. شاید که چو خود بینی خیر تو در این باشد. همه ملک خانه علاقه را اندخته بعد از چهل و هفت سال خدمت به دولت و پنجاه و هشت سال از مطلعه زندگانی طی کرده باید سر به بیابان آذربایجان بگذاریم محسن حرف دروغ مدعیان و حفظ آبرو و شرف خاندان، یا رب مباد کن را مخدوم بی عنایت.

چندی بعدهم در یادداشتی به تاریخ ۸ صفر ۱۳۲۳ در اردبیل نارضایتی و دلتنگی خود را از اوضاع، بدین صورت یادداشت می‌کند که:

... در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی. محسن یادداشت نوشتم که اولاد پندرگفته به قناعت بگذرانند تا بتوانند از خدمت نوکری کناره و به نان رعیت بگذرانند و زیادتی مطلبند که در این دولت بی قانون ایران راحت و آرامش و پاس زحمت و حقوق خدمت نیست به هر درجه برستد، محسود واقع شده انواع عذاب او ناراحتی و آسیب جان و مال را باید بینند، زینهار که خود را داخل کار نکنند و نروند، همین قدر کلاه سرشان را نگاهداشته با یک وزیر خائی بسازند، راه بروند، خیانت در این دوره، اسباب آسایش است مثل وزراء، مستوفیها، میرزاها.

محمد ولیخان یک چنین روحیه‌ای داشت که در جمادی الاول ۱۳۲۴ مشروطیت اعلام شد و فرمان آن انتشار یافت، مجلس اول تشکیل گردید و قانون اساسی نوشته شد.

عدل مظفر

میرزا سلیمان ادیب‌الحكما طبیب محمد ولیخان که مردی داشمند و اغلب در سفر و حضر همراه او می‌بود و در یادداشت‌های محمد ولیخان هم بارها نام او دیده می‌شود، در مقدمه کتابی به نام «داستان باستان» یا «تاریخ قرون اولی» که خود تألیف و حاپ نموده است درباره کلمه «عدل مظفر» که با حساب حروف ابجد عدد ۱۳۲۶ یعنی سال اعلام مشروطیت می‌شود و آنکنون برسر در و روی مجلس تو شته شده است چنین می‌نویسد:

... به موجب استدعا ای اجله علمای اعلام موهبت غظمای ملوکانه عصر منیر مظفری و افتتاح ابواب معادت و نیکبختی بر آحاد اهالی ایران شامل گردید بر حسب فرمان قضا توأمان مورخه ۱۴ شهر جمادی الثانی (۱۵ اسد) مجلس شورای ملی مجاز و بر انتخاب و کلای موئیق موفق و سرافراز گشتند و در ۱۸ شعبان و ۱۴ میزان با تشریف فرمائی و تبریک سرائی نفس نفیس ذات با برکات ملکوتی صفات حضرت شهربیاری خلد الله ملکه به افتتاح مجلس خیریت اختتام اقدام نمودند و از سرانجام آن مهام مسرور و مفتخر گشتد حمد و ثنایشها کردند دوام و بقای صحت وجود مبارک تاجدار مهرگان را از درگاه ایزد پاری تعالی همی خواستند. این بنده میرزا سلیمان ادیب‌الحكما ابن العالم العامل محمد صفو حاج چلوا قره باغی از مشاهده این عطوفت و رئوفت و از فرط بهجهت و بشاشت مات حنیف مشعوف گردیده ذهن خود را بهر تاریخ این عطیه سنیه جولان داده نخست به لفظ «عدل مظفر» (۱۳۲۶) بعد به جمله «ادیجاد دولت و ملت» (۱۳۲۶) مصادف شده به عرض حضور حضرت مستطاب اجل افخم وزیر تلگرافات و امیر توپخانه کل ممالک محروسه ایران و تمام قشون مازندران و قزوین و

عراق اعني سپهدار اعظم سردار معظم امير اکرم محمد ولیخان نصرالسلطنه فرزند فرزانه حضرت مستطاب اجل اعظم ساعدالدوله ترخان سردار حبیب‌الله خان تنکابنی دام اقباله‌ها العالی رسانید. از آنجائی که حضرت معظم الیه از دیر باز شرط بقای دولت و استدامت سلطنت را ترقی و تربیت ملت همی دانستدی و اتحاد دولت و ملت را بهر آبادی مملکت همی خواستدی فرمودند. جدعاً بر این تاریخ که از ملمات غیری است، نه از جولان وحی سلیم و نه از تصادف طبع مستقیم. پس خیالی باشد که این تاریخ مقدس ابدالدهر در صفحه روزگار بماند تا هر ساله اخلاف به باد شمول مراحم اسلاف آئین بسته و جشن بگیرند و در مقارن این تفضیل صرف حضرت شهریاری ذکر خیری کرده شکرانه بجای بیاورند...

و کمی بعد در دیباچه همین کتاب مکرراً نوشته شده است:

نخست مؤلف در شب جشن مجلس شورای ملی تاریخ «عدل مظفر» را دریافتنه در محضر جمعی از حضار انجن چراغانی جشن اظهار داشت و پعرض خاکپای حضرت شهریاری رسیده انتشار یافت بعد از آن ادبی و فصحاً بنظم درآورده ثبت جراید نمودند.

بدین ترتیب کلمات «اتحاد دولت و ملت» و «عدل مظفر» که اثر فکر میرزا سلیم خان ادیب‌الحكما اصفیا بود به وسیله محمد ولیخان نصرالسلطنه سپهدار انتشار یافت و بعد هم برسر در عمارت بهارستان که محل مجلس شورای ملی شد نصب گردید.

سلطنت محمد علی شاه

چند ماه بعد از صدور فرمان مشروطیت مظفر الدین شاه که بیمار بود وفات یافت.

بهطوری که نقل شده است محمدولیخان دو روز پیش از آن که مظفرالدین شاه بعیرد مرگ اورادرخواب دید و برای آشنایان خود نقل کرد و بعدها کسانی که از این موضوع اطلاع یافتند تامدت‌ها بعد این خواب محمدولیخان را بخاطر داشتند و نقل می‌کردند.

وقتی که مظفرالدین شاه در ۲۷ ذیقعده ۱۳۲۴ وفات یافت محمد علی میرزا ولیعهدش به سلطنت رسید و شنبه ۶ ذیحجه در تالار موزه کاخ گلستان تاجگذاری کرد.

چند روز پیش از تاجگذاری محمدعلی شاه، امارت توپخانه و افواج از محمدولیخان متزع شد ولی وزارت تلگراف و فرماندهی افواج قزوین و ایلات سوار را همچنان به عهده داشت.

خدود محمدولیخان می‌نویسد که این تغییر و تبدیل به واسطه عداوت نایب‌السلطنه (کامران میرزا) و صدر اعظم با او بوده است.

ولی از آنجا که محمدعلی شاه از زمان ولیعهدی آذربایجان محمدولیخان را بخوبی می‌شناخت و نسبت به او محبت داشت در تغییرات مذکور محمدولیخان با حفظ سمت وزارت و امارت افواج به ایالت گیلان منصوب گشت و بهزادی به آنجا رفت و تا وقتی که اتابک میرزا علی اصغرخان از اروپا برمی‌گشت در آنجا بود و بعد همراه او به تهران برگشت در حالی که از این حکومت گیلان خیلی ناراضی بود. روز باز گشت به تهران پدرش حبیب‌الله‌خان ساعد‌الدوله وفات یافت و جنازه او را به مشهد بردند و در کنار آرامگاه محمدولیخان بزرگ به خاک سپردند.

میرزا علی اصغرخان اتابک که در زمان مظفرالدین شاه هم‌صدارت داشت رئیس‌الوزرا شد و بنا بر میل محمدعلی شاه بنای مخالفت با مجلس و مشروطیت را گذاشت.

در همین اوان بود که بر سر قانون اساسی گفتگوهایی برخاست و

نارضائی‌هایی در میان مشروطه خواهان ایجاد گشت که از یک طرف به بست نشینی شیخ فضل الله نوری در حضرت عبدالعظیم و از سوی دیگر به مقدمات طغیان و انقلاب تبریز متهمی گشت.

در عصر رور ۲۱ ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ اتابک در موقعی که از مجلس بیرون می‌آمد ظاهراً به دست عباس آقا تبریزی که از آزادی‌خواهان بود کشته شد و کشتن او انعکاس شدیدی پیدا کرد. اذیک سو مشروطه خواهان اظهار مسرت نمودند و از سوی دیگر دربار محمدعلی شاه را ترس و هراسی گرفت و نتیجه این شد که درباریان بزرگ و مشهور نسبت به مشروطه خواهان اظهار تمایل کردند و انجمنی به ریاست جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان تشکیل دادند و یکروز در خانه علاء‌الدوله جمع شدند و نامه‌ای به محمدعلی شاه نوشتمند.

چون این نامه را محمد ولیخان سپه‌دار هم امضا کرده است و در واقع از اینجاست که او به مشروطه خواهان تمایل پیدا می‌کند، متن آنرا عیناً نقل می‌کنیم که چنین است^۱:

قریان خاکپای جواهر آسای اقدس مبارکت شویم، بر صغیر و کبیر و جلیل و شریف و عالی و دانی اظهر من الشمس است که تمام اعتبار و افتخار و شرف و دارائی غلامان از تصدق فرق قرقدان آسای اعلیحضرت همایونی ارواحناه فداه و این شجره طیبه است و حتی المقدور سعی و کوشش عموم خانزادان دولت جاوید آیت ایست قریبی که پنجاه شخص سال خود خانزادان و چندین سال آباء و اجداد غلامان زندگی کرده‌اند باقی بوده در ظل عواطف ظل‌الله و در مهد امن و امان است راحت کنیم بقای این ترتیب که عادت دیرینه عموم چاکران است نمی‌شود مگر در بقای قدرت و شوکت واژدیاد نفوذ سلطنت اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه که امروز قدرت

۱ - نقل از مجموعه مذاکرات مجلس دوره اول.

و شوکت سلاطین عظیم الشأن روی زمین را می‌بینیم که بواسطه این اساس مقدس مشروطیت به این عظمت نائل شده‌اند. حالاکه این مسئله عقل و نقل مبرهن شد چه چیز غلامان را ملتزم به این عرایض کرده است اولاً حق نمک خوارگی چندین ساله که خدای واحد شاهد است دیگر تاب و توانائی کمان این مسائل نمانده به عبارت اخیر کار به جان و کارد به استخوان رسیده، اینست در عالم خانه‌زادی از خاکپای اقدس مقدس همایونی ارواحناقداء مستدعی می‌شویم که میانه‌خود و خدا مکنونات خاطر همایونی را بر خانه زادان مکتوم ندارید زیرا بدلایلی که عرض شد بواله العلی المدرك المنتقم جز دولت‌خواهی و بقای همه چیز قبله عالم که بقای همه چیز خودمان است قصد و غرض نداریم، از دو شق یکی باید مجری شود اگر خانه زادان را خواه و مسئول بقای این سلطنت می‌دانید چنانکه فردآ فرد هم به خاکپای همایونی کرار آعرض کرده‌ایم قلب مبارک را با این اساس مشروطیت که نتایج معاونت و مساعدت با همچو اساس برای العین درد ول معظمه‌هاروپ مشاهده می‌شود صافی و همراه فرمایند و در جهرو اخفا بدست هیچ یک از صغیر و کبیر که شاید هم ندانند و نفهمند حرکت و قصدی که می‌کنند بر خلاف این اساس و صلاح نام نیک و اقدامات قبله عالم است باید ابدآ قصد و اقدام روحانی نفرمایند زیراکه به تمام کتب آسمانی و به تاج و تخت پادشاه با اقتدار قسم است که رفتی‌ها رفته است و آنچه هم باقی مانده با این وضع حالیه خواهد رفت و هیچ نشگی برای خانه زادان که سالها نمک دولت را خورد و همه چیزمان از سلطنت قاجاریه است بدتر و بالاتر نمی‌شود که چشم بازوگوش شنو و پای توانا بینیم که قبله مقصود و کعبه معهود متزلزل بلکه معدوم شود. اگر در خاطر قبله عالم این عرایض غلامان با غرایض نفسانیه چلوه گر شود متفقا عاجزانه مستدعی هستیم که فدویان را از مسئولیت خارج دانند و به هیچوجه من الوجوه اطلاق ایم

نوکری نفرمایند و این عربیشه بعد از خیالات بسیار و تأملات بی‌شمار آخرالدوائی است که برای اینفاء تکلیف بنظر خانه‌زادان رسیده عرض شد و صراحتاً عرض می‌کیم به خدای احد واحد ابواب چاره از هر طرف مسدود است و سلطنت چندین هزار ساله در تلف، چاکران صحیح است که نمک‌برورده دودمان سلطنت پیشتر در پشت خانه‌زاد دولت جاوید آتیم اما در این‌که زاده این وطن و شریک این آب و خاکیم شکی فخری نیست و الله اگر باز قدر قلیلی اغفال در اقدام اصلاح کار شود از شاه و گذا هیچ‌کس صاحب هیچ چیز نیست. آنچه در چاره کار به عقل فدویان رسیده اینست که مقرر شود تمام وزرای مسئول در یک مجلس حاضر شوند و از وکلای مجلس محترم شورای ملی هم قدر معتمد به بیانند باخشور چاکران تکالیف کلی و جزئی را که دیگر راه عذر و حرف برای هیچ کس نماند معین کنند. باین معنی که تکالیف عموم از شاه و گذا معلوم و محدود شود و آنچه نتیجه آراء عموم شد اعلیحضرت همایونی هم دستیخط و امضاء کنند باین معنی که دیگر در راه ترقی مملکت و مساعدت در پیشرفت صلاح عموم و اساس مشروطیت حرفي نگفته و رأی نهفته نماند و هر کس به خیال خود انگشتی نتواند برساند و اگر اعلیحضرت را غیر از آنچه عرض شد رأی و میلی باشد صریحاً عرض میکنیم بطور حتم از نوکری و چاکری مأیوس باشید که به غیر از وطن پرستی و ملت دوستی و اطاعت مجلس شورای اسلامی شیدا الله ارکانه تکلیف و خیالی دیگر نداریم و قبله عالم را به مقتضی میل و صلاح خود واگذار خواهیم کرد. امر بندگان اعلیحضرت اقدس قدرت همایونی ظل الله‌ی خلد الله ملکه و سلطانه.

وقتی که امرا و درباریان (و از جمله محمد ولیخان سپهبدار) نامه بالا را نوشتند و امضا کردن، امیر اعظم برادر زاده عین‌الدوله آنسرا پیش محمد علی‌شاه برد و او هم در جواب یک‌نامه یا به اصطلاح یک

«دستخط» صادر کرد بدین مضمون:

مجلس و مشروطیت را شاهنشاه مرحوم به ملت مرحمت فرمودند و بعد هم ما خودمان امضای مشروطیت را فرمودیم و از آنوقت تا حال هم کمال همراهی و تقویت را داشته و داریم و مجلس را موجب سعادت و نیکبختی و ترقی دولت و ملت می‌دانیم، مجلس را خودمان به ملت داده و از خودمان است و شما هم پیرو این عقیده و این مسلک باید باشید و حالا که شماها برای خدمت گزاری به دولت و ملت حاضر شده‌اید چه بهتر است باید کمال خوشوقتی است و ما هم انشاء الله ذهایت همراهی و مجاهدت و تقویت را خواهیم نمود. و شما هم برای خدمتگزاری به دولت و ملت باید همیشه حاضر باشید و به همین طوری که استدعا کرده‌اید در باب مجلس و وزراء با وکلا پنشینند و شماها هم حاضر شوید و در رفع این اقدامات و نظم مملکت گفتگو نمایند و قراری یدهید.

پس از دریافت این جواب از جانب محمدعلی‌شاه امرا و درباریان و از جمله سپهدار که انجمنی به نام «انجمن خدمت» درست کرده بودند نامه‌ای به پیشگاه مجلس نوشتند و مواد نامه‌های بالا را هم به آن ضمیمه نمودند و به مجلس فرستادند. نامه مجلس تقریباً به این مضمون بود:

از آنجاکه در پیشرفت اساس مقدس مشروطیت خدمات لایفه طبقات نوکر را مدخلیت زیاد است و تشویق آنها مایه دلگرمی است از این رو عرض می‌داریم که تا آخرین قدم همراهی خود را با این اساس مقدس اظهار داریم و اینک شاهد صدق دعوای خود را از مقاد عربیبه که به حضور اقدس اعلی، عرض کرده‌ایم ظاهر می‌داریم و از لحاظ مبارک امناء محترم ملت می‌گذرانیم و خدا را گواه می‌خواهیم که مقاصد باطنی ما همین است که عرضه داشته‌ایم و حصول اطمینان برادران خود را در این راه خواهانیم که از هر جهت مالاً و جانباً در پیشرفت این اساس مقدس کوتاهی نکنیم.

این نامه‌ها با امضاهای آنها در جلسه روز دوشنبه نوزدهم شعبان ۱۳۲۵ که بدریاست صنیع‌الدوله تشکیل گردید قرائت شد و در ضمن چون هیئت امرا و درباریان و سرداران اجازه خواسته بودند که خودشان هم در مجلس حضور یابند، این موضوع مورد بحث واقع گشت و بالاخره آنها اجازه داده شد و این هیئت که در حدود پانصد نفر بودند به مجلس وارد شدند.

برستان www.bartestan.info

ورود ایشان محیط سرور و شادمانی در مجلس ایجاد کرد آقا سید عبدالله بهبهانی مجتهد ضمیم خطابه‌ای ورود آنها را تبریک گفت و بعد امیر اعظم در پاسخ او اظهاراتی کرد و بعد چند نفر دیگر از جمله تقی‌زاده صحبت داشتند آنگاه حاجی امام جمعهٔ خوئی نطقی کرد و به مداخلات نیروهای خارجی در ایران و حوادث ارومیه اشاره نمود و در پایان آن چنین گفت:

... ای وزراء و امراء و سرداران و بزرگان ایران که همه حاضر هستید، آیا انصاف است با بودن شماها اجانب به خالک ما طمع نمایند، شما ایرانیان غیرت دارید، حمیت دارید، دین دارید، چه شده غیرت شماها؟ کجا رفته حمیت و تعصب و دینداری شماها؟ آیا ایران، وطن عزیز و مملکت چندین هزار ساله ما نیست؟ آیا پسران و گذشتگان ما دفین این خالک نیستند؟ چرا باید با وجود شما همسایه به خالک ما تازد، خون برادران ماریزد، زنها را شکم درد، اطفال را سر بر دارد؟ کو غیرت؟ کو حمیت؟ کو دین اسلام و غیرت مسلمانی؟ غیرت کنید، حمیت کنید، حمیت کنید.

در این موقع عموم حاضرین مجلس تحت تأثیر شدید واقع شدند حتی عده زیادی هم به گریه درآمدند و صد اهابگریه بلند شد. در این وقت محمدو لیخان سپهدار از جای خود برخاست و گفت:

تا قطره‌ای خون در بدن داریم نمی‌گزاریم کسی یک وجب از خالک

ما ببرد، با جان و مال و همه هستی در راه ملت حاضریم.
پس از سپهبدار، دیگران هم صحبت کردند و مجلس آنروز به پایان رسید وقتی که امرا و درباریان از مجلس بیرون می‌رفتند مورد تشویق و تقدیر عموم مردم قرار می‌گرفتند و به همین جهت خود آنها خبر این اقدامشان را به ولایات تلگراف نمودند.

سه روز بعد عصر روز سه شنبه ۲۶ شعبان ۱۳۲۵ باز امرا و درباریان بزرگ در جلسه مجلس حضور یافتند. تو سو گند نامه‌ای را که برای آنها تنظیم شده بود قرائت و امضاء کنند.

در موقع ورود آنها باز ابتدا آقا سید عبدالله ببهانی و بعد هم رئیس مجلس و رودایشان را تبریک گفته‌اند. آنگاه رئیس مجلس چنین اضافه کرد: خداوند همه را موفق بدارد در برادری و اتحاد ملت. اینک صورت قسم نامه که در مجلس نوشته شده و تصویب شده قرائت می‌شود هر کس می‌تواند از عهده برآید قسم یاد می‌کند، هر کس نمی‌تواند آزاد است.

در جواب این اظهارات مقبل لشکر خطابهای ایراد کرد و بعدهم متن قسم نامه خوانده شد و هیئت امرا و درباریان یکایک قسم نامه را قرائت کردند و قسم یاد نمودند که: یادا، قلم‌آقدماً، سرآ، جهراً، حامی اساس مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن باشند و اگر کاری بر خلاف این سو گند از ایشان سرزند، بهلغت خداور رسول گرفتار، آیند. به این ترتیب ۶۴ نفر آنروز سو گند یاد کردند که محمد ولیخان سپهبدار نصرالسلطنه، نفر هشتم ایشان بود.^۱

۱- نامه‌ها و مطالب مربوطه این قسم از مجموعه مذاکرات مجلس دوره اول تئاتریه نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران چاپ مجلس ۱۳۲۵ و از صورت جلسات ۱۹ و ۲۲ شعبان ۱۳۲۵ از صفحه ۳۲۹ تا ۳۳۲ مجموعه مذبور اقتباس شده است و نیز بخش دوم کتاب تاریخ هژروطه ایران تالیف احمد کسری (چاپ دوم تهران ۱۳۲۰) در صفحات ۲۴۳ و ۲۴۶ آن مورد استفاده واقع گشته است.

بسیاری از این اشخاص متأسفانه سوگند خود را شکستند و عهد و پیمان را زیر پا نهادند و بر خلاف مشروطیت عمل و اقدام کردند در حالی که محمد ولیخان سپه‌دار از همین زمان که متمایل به مشروطیت شد به عهد و سوگند خود وفادار ماند و بطوری که خواهیم دید همه چیز خود را در این راه نهاد.

آخرین جنگ استرآباد

در این اوان باز تر کمانان در سراسر خراسان و شاهرود و بجنورد و قوچان و دامغان و سمنان و استرآباد به تاخت و تاز مشغول شده بودند و این ماجراها که با تحریک و دیسیسه در باریان شاه و به منظور ایجاد زحمت برای حکومت مشروطه بود موجب هیجان و تقلیم عمومی شده بود و محاذل مشروطه خواهان را نگران می‌ساخت. به این جهت همه روی به سوی محمد ولیخان سپه‌دار آوردند و از او خواستند که آتش این فتنه را بخواهاند، از این رو در رمضان آن سال ۱۳۲۵ محمد ولیخان سپه‌دار به این سفر مأمور شد و با عده‌ای همراهان خود از تهران به رشت و انزلی و از آنجا باکشته از راه دریا به بندر جز رفت و اردوی خود را تشکیل داد.

شرح این هفتیمن و آخرین سفر جنگی محمد ولیخان به صحراجی تر کمان بسیار است که هم خود او در یادداشت‌هایش نوشته است و هم میرزا سلیم خان ادیب الحکما که در این سفر همراه و شاهد وقایع بوده است قسمتی از آنها را در کتابی به نام «شب نشینی رمضان یا صحبت سنگ و سبو»^۱ درج کرده است.

در این سفر ریاست لشکری و کشوری مازندران و سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، استرآباد و کوکلان را به علاوه عده‌ای سوار از خراسان و از جاهای دیگر را ابواب جمیعی حضرت مظالم‌الیه نمودند که «مجلأ عازم مقصد شوند».^۱

آنچه مهم است این است که سپهبدار به این سفر خود اهمیت مخصوصی می‌دهد و در پادداشت‌های خود از این که از طرف ملت مأمور این سفر جنگی شده است با افتخار و غرور می‌نویسد:

... اولیای دولت و ملت ما را در این سن پیری که شتمت و یکسال از مراحل زندگی طی شده است به این مسافرت مجبور کردند^۲...
... انشاء الله چون محضر رضای خداست فتح نصرت معنان و خداوند پیار و مددکار است، این حرکت، این سفر بنده مغضن فرمایش و خواهش ملت است^۳...

این سفر محمد ولیخان در حدود ده ماه طول کشید و سپهبدار که در رمضان ۱۳۲۵ از تهران خارج شده بود در جمادی الثانی به ۱۳۲۶ به تهران بازگشت.

در این سفر با وجود دشواریهای زیاد و اشکالات بسیار، جنگهای شدید و سخت رویداد به طوری که در یک جنگ خود سپهبدار مجبور شد شخصاً به پای توپ برود و با تفنگ تیراندازی کند و تفصیل این جنگ را خود سپهسالار در یادداشتی به تاریخ ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۶ و میرزا سلیمان خان در صفحات ۶۰ تا ۶۶ کتاب «شب‌نشینی رمضان» نوشته‌اند.

سپهبدار، ترکمانان را قلع و قمع کرد و اسرای اموال غارت شده

۱ - کتاب شب نشینی رمضان صفحه ۳۶

۲ - از یادداشت ۵ شوال ۱۳۲۵

۳ - از یادداشت ۲۳ ذی الحجه ۱۳۲۵

رامسترد داشت و به صاحبان ایشان باز گردانید و مبالغی از مالیات‌های عقب افتاده را وصول کرد.

اما عملیات او از یک طرف حسادت درباریان و مرکزیان را تحریک می‌کرد و از طرف دیگر موقتیهای او موجب بیم و هراس ایشان شده بود و به همین جهت در کار او اخلاق و کارشکنی‌های بسیار کردند. میرزا سلیمان خان در این باره چنین می‌نویسد:

...در این بین در مقابل این همه خدمات و زحمات حضرت معظم الیه از طرف اولیای دولت هرگز تشویق و تقویت نشده سه است، عرايض و اظهاراتش را هم جواب ندادند، لهذا بعضی‌ها اقدامات کافیه او را برخلاف طبع دولتیان دانسته برخی اختلالات و کار شکنیها نمودند علاوه‌از آن که اغلب سوارها و سربازهای ابواب‌جمی به محل مأموریت نیامدند، مخصوصاً از جانب دولت شروع پانفصال ادارات ایسوابجیعی حضرت معظم الیه کرده تخصست به تحریکات مخصوصه متعرض تلگرافخانه شدند و در صورتی که به موجب دستخبط مرحوم مظفرالدین شاه پنج ساله اجاره کرده بودند بعد از رحلات آن مرحوم خود محمد علی میرزا امضاء کرده بود، و بعد از آن حکومت مازندران را به دیگری واگذار کردند و به تحریک امنی دولت مستجله استبداد و به تصویب وکلای هملست دولت، حاکم مخصوص به تکابن فرستادند حض این که حواس حضرت سپه‌دار را پریشان کرده نگذارند این همه اغتشاشات و یاغی‌گری تراکمه را اصلاح و اسکات کند. بنابر آن کم کم سواره‌های اکراد بوژنورد (بنجورد) و سایرین از سرباز و سواره متدرج آوار کردند و سربازهای فوج سمنان و دامغان به تحریکات مفسدین بنای شورش گذاشتند، با همه این تفاصیل هرگز حضرت سپه‌دار اعظم به واسطه عزم جزم و فرط هم از انجام امری که مقبل شده بود سرد و سست نشدند...

نتیجه این کار شکنیها این بود که محمد ولیخان سپه‌دار به دستگاه

در باربیش از پیش بدین شدو پس از استقرار امنیت نواحی استرآباد و ترکمان و استرداد اسرا و اموال، مراتب را بتوسط جراید به عموم اهالی مملکت اعلام کرده استغنا نمودند اگر چه از طرف دولت و دربار در برابر این استعطا اظهاری نشدوانی بقراری که میرزا سلیمان خان می‌نویسد:

... به توسط چراید از جانب انجمان‌های ملی تهران و به‌وسایل رسایل سران و اشخاص محترمین یوان تشکرات و تمجیدات فوق العاده بخصوص از اهالی آذربایجان و خراسان می‌رسید و عجز و التساس‌ها می‌کردند که متحمل این همه ناملایمات گشته دست از این خدمت شایان و فتوت نمایان بر ندارند.

چنانچه از عتبات عالیات حضرت مستطاب آقسای آخوند ملا کاظم خراسانی حجۃ‌الاسلام دامت برکات وجوده شخصی‌تلکراف تشرک مفصلی از جانب عموم ملت اسلام نسبت به حسن نیت و بزرگی خدمت ایشان کرده و ضمناً استقرار و استقامت‌شان را خواستار بودند.

سپهبدار پس از پسیان‌کار و انجام اردوکشی پیروزمندانه خود از راه کوهستان البرز و بیلاقات بسطام و دامغان و سمنان به فیروزکوهو لار آمد و به تهران باز گشت.

آغاز قیام

در مدتی که سپهبدار در سفر جنگی استرآباد و ترکمان بود محمد علی‌شاه در تهران مخالفت خود را با مشروطیت‌علنی ساخته و مجلس را به توب بسته بود و دوباره دوران سلطنت خسود کامانه را تجدید کرده بود.

سپهبدار در حال باز گشت بود که این اخبار را می‌شنید و در دل

خود عهد و پیمان و سوگند هائی را که بزای حفظ وحدت مشروطیت یاد کرده بود به خاطر می‌آورد و در خیال خود طرحها و نقشه‌ها می‌ریخت و به همین جهت در بازگشت به تهران تعلل و تأخیر می‌کرد به طوری که در یادداشتی که در ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ هنگام اقامت لار نوشته است متذکرمی شود که «بنده هم برای این که قدری وقت بگذرانم در این راهها توقف کردم.»

در مراجعت از سفر، سپهدار شاه را ملاقات می‌کند. چون در این وقت شهر تبریز قیام کرده بود و عین‌الدوله برای خاموش کردن آتش انقلاب آنجا رفته بود. محمدعلی‌میرزا به خود خواست برای رسانیدن کمک بزرگی به عین‌الدوله، سپهدار سردار فاتح را فوراً مأمور آذربایجان نمود، سپهدار هم دو هفته پس از ورود به تهران با عنوان «رئیس نظام آذربایجان» بسمت آذربایجان حرکت کرد، درحالی که در یک یادداشت خود می‌نویسد:

...نمی‌دانم چه بخت مسافرتی دارم، در این موقع از قبول ناچارم...
سپهدار وقتی به عین‌الدوله رسید که او خیال سازش دروغینی با آزادیخواهان تبریز که در حال قیام بودند داشت ولی در واقع می‌خواست آنها را اغفال کند. این مطلب از یادداشت‌های سپهدار بخوبی نمایان است.
به‌زودی به فرمان عین‌الدوله محاصره و حمله به تبریز آغاز می‌شود و سپهدار هم ظاهرآ در این جنگها شرکت دارد ولی در واقع او که از دربار و محمدعلی شاه سخت ناراضی بود و تصمیم خود رادر کمک به مشروطیت و عمل به سوگند خود گرفته بود در این جنگها دخالت عمده‌ای نداشت. در یادداشت‌هایش دیده می‌شود که از یک طرف عین‌الدوله را به سختی مسخره می‌کند و می‌نویسد که «کدخدای جوشقان هم بهتر از او فرماندهی می‌کند» و از طرف دیگر می‌نویسد: «مردم بیچاره تبریز حرفهای خوب می‌زنند، گوش شنوا نیست.»

از این یادداشتها به خوبی پیداست که سپهبدار در این زمان در همکاری با دربار دو دل شده برای پیوستن جدی به نهضت مشروطیت ایران تصمیم می‌گرفته است. در یادداشت‌های او باز جملات زیر دیده می‌شود:

هنوز کارها اصلاح نشده من هم خود را دخیل نمی‌کنم و با شاهزاده عین‌الدوله کمال ارادت. لیکن این وضع با صلحه بندۀ درست نمی‌آید.

هر قدر خواستم که شاهزاده را از درصلح قبالت در آرم گاهی به واسطه اردوی ماکو و گاهی به استظهار تلکرافات، خیالش به جنگ دعوا قرار گرفت و به او می‌گوییم و گفتم با اهن سلیمانه کج نمی‌توانی فاتح شوی تا امروز چهارشنبه (۲۷ شعبان ۱۳۲۶) خیالش بدعاوای فردا قرار گرفت و بدون دستورالعمل و نقشه‌ای می‌خواهد حمله کند و یقین دارم نخواهد از پیش‌برد.

به این قرار میان سپهبدار و عین‌الدوله اختلاف می‌شود. سپهبدار از همکاری با عین‌الدوله سر باز می‌زند و در کارهای خلال می‌کند، به طوری که قوای عین‌الدوله شکست می‌خورد. نتیجه این می‌شود که مشیر‌الدوله رئیس‌الوزرای محمدعلی شاه آنها را به تلکرا فخانه با سمنج می‌خواهد و با هر یک از آنها جداگانه مذاکره می‌کند.

به قراری که کسری هم در کتاب تاریخ مشروطه‌خود می‌نویسد: مشیر‌الدوله به عین‌الدوله و سپهبدار پرخاش می‌کند که چرا کار شهر را یکسره نمی‌کنند، سپهبدار هم متعدد به بهانه‌های مختلف می‌شود و از جمله این که کنسول انگلیس گفته است دولت ایران هنگامی که مجلس را بست، نوید داده که دوباره آنرا افتتاح کند و به علاوه کنسول پیشنهاد کرده است که برای مطبع ساختن تبریز شاه مجلس را باز کند.

این اظهارات سپه‌دار، مایه خشم محمد علی شاه گشت و تلگراف پرخاشی به او مخابره کرد که نسخه آن را اقبال لشکر از باسمنج به شهر تبریز برد و آنرا در شهر با عنوان مسخره «رأفت ملوکانه» چاپ و منتشر کردند و این متن آنست:

سپه‌دار اعظم

از تلگراف روز شما تعجب کردم، از روز اول سلطنت دستخطی که در اعطاء مجلس دادم لفظ مشروطه و مشروعه مطابق قانون محمدی بود بعد لامذهبان بنای خودسری گذاشتند خواستند دین و دولت را از میان بیرند هرچه بدليل و نصایح خواستم آنها را متقاعد کنم نشتد تا این که بفضل الله و کمل حضرت حجت عجل الله فرجه به طوری که لازم بود قلع و قمع مفسدین دین و دولت را کردم حالاً شما می‌نویسید که قونسول می‌گوید دولت وعده داده است مجلس شورا بده آنها بدهد، قانون بده آنها بدده، بدله بدده، همگی صحیح است، دولت گفته است، به سفر اهم امروز کتاب اعلان شده است. دولت مجلس مشروعه که مطابق با مزاج مملکت و مطابق با شریعت نبی صلوات الله پاشد خواهد داد و بررس قول خود استوار هم هست ولی چهار نفر مفسد رجالة اسم خودشان را مشروطه طلب گذاشته‌اند در تبریز علم خودسری افراسه‌اند حالاً من بده آنها تملقاً و مجبور آ بگویم مشروطه دادم و برای سلطنت خود رفتن دین و آیین مسلمانی را ننگ تاریخی بگذارم معاذ الله، نخواهد شد. عجب از غیرت شما! عجب دولتخواهی می‌کنید! همانست که مکرر گفته‌ام. تا این اشاراز تبیسه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست بردار نیسم ولو این که دوکرور خرج شود. بعد از قضیل خدا، قشون و نوکر و سوار و غیره هست که بتواند این خدمت بزرگ را بدین و دولت انجام بدده. مخصوصاً در مراسله سفرا قید شده است که اولیای دولت ایران وقتی می‌توانند این ترتیب مجلس مرتب کنند که آذربایجان منظم و رفع

ش رو اشاره شده باشد که به فراغت خاطر مشغول ترتیب مجلس باشند. شما توی اتفاق نشسته دمتع بدروی دست گذاشته اید. چه باید کرد؟ اگر اردوی ما کورا یک نفر مأمور گذاشته بودید میان آنها بود اپدآ مراجعت نمی کردند بر نمی گشتند حالا هم با تلگراف اقدامات از طرف من شده است ولی در محل شما هستید باید داشت و با پکید و بهر شکل است آنها را مراجعت بدھید امروز هم با آن صورتی که دیروز سپه سالار اعظم داده فشنگ و تفنگ و گلو له توب با حد نفر سوار قرستاده شد باز هم اگر استعداد می خواهید اطلاع بدھید تکلیف آخری است که نوشتم.

در حالی که بر اثر این تلگراف عین الدوّله به فشار خود بر شهر تبریز می افروزد محمد ولی خان سپهدار نه تنها به این تلگراف عمل نکرد و برای جنگ با مشروطه خواهان تبریز اقدام جدی بعمل نیاورد بلکه نهانی با تبریزیان ارتباط حاصل کرد و نماینده ای پیش ستار خان فرستاد تا به مشروطه خواهان بپیوندد.

کسری شرح این ماجرا را بدین قرار در کتاب تاریخ مشروطه خود نقل می کند^۱:

در این روزها سپهدار از عین الدوّله کناره جسته آهشگ بازگشت می داشت... سپهدار چون رنجیده نیز می بودمی خواست بازگردد، و در نهان با سردار و سalar و سردمتگان آزادی پیام هائی بهم می فرستادند.

مشهدی محمد علیخان می گوید: نخست سپهدار بازبان رشیدالملک پیام فرستاد که می خواهم بشهر آمد و با شما دیداری کنم و این جنگ خانگی را بیان برسانم. اینان پاسخ می دهند خودش نیاید و کسی را بفرستد تا بدانیم چه می خواهد این است که منتصر الدوّله پیشکار او همراه رشیدالملک به شهر آمد و بساسalar

و سردار و پاره‌ای نمایندگان انجمن گفتگو کرد، در این زمینه که سپهدار به شهر آمده به آزادیخواهان یاری کند و با دولت یعنگد. اینان گفتند این لشکرهای دولت که گرداگرد تبریز را گرفتند اگر چند برای هم باشند به شهر دست نیاپند. در شهر نیازی به یاری سپهدار نیست. اگر او می‌خواهد کاری انجام دهد به تنکابن رفته از آنجا بیرق آزادیخواهی را بلند کند که یاری بهتر آن خواهد بود. این پاسخی است که سردار و سالار دادند و نمایندگان انجمن و دیگران آنرا براست داشتند، و پس از چند روزی سپهدار از کنار تبریز باز گردید و خواهیم دید که در تنکابن به چه کارهایی برخاست.

چون محمدعلی شاه، به اقدامات سپهدار مشکوک و از او ناراضی شده بود با در خواست استحقای او موافقت کرد و او در ۱۰ رمضان ۱۳۲۷ از آذربایجان بازگشت در حالی که همان روز در یادداشت خود نوشت:

از آذربایجان دهم رمضان ۱۳۲۶ حرکت کردم. به حمد الله استغنا
دادم، با کمال افتخار و رضای ملت حرکت کردم.

سپهدار شرح مراجعت خود را از آذربایجان در یادداشت‌هایش نوشت. از آن جمله وقتی که بزنگان می‌رسد عاصم‌الملک از او استقبال می‌کند و سپهدار خیالات خود را با او در میان می‌گذارد و عاصم‌الملک هم با او همراه می‌شود.

این عاصم‌الملک که بعدها هنگام فتح تهران هم کسوشش‌های بسیاری کرد از اینجا با سپهدار هم پیمان شده‌است و سپهدار خاطرۀ او را دو سال بعد در یادداشتی به تاریخ ۱۲ رمضان ۱۳۲۹ چنین نویسد:

... این عاصم‌الملک در زنجان وقتی که از تبریز می‌آمد ملاقات کردم با من قرارداشت‌هی وقت علم مشروطه و مخالفت با محمدعلی را

بلندکردم او با چند سوار بباید نزد من، روز حرکت از زنجان هم مرا مشایعت کرد الی دو فرسخ، وقتی که من در تنکابن مجلس شورا برقرار کردم به اطراف خبر رسید، این بیچاره مرحوم با بیست و پنج سوار از راه خلخال آمد به خرم آباد، تنکابنی همراه من آمد به رشت، پس از فتح رشت او را پیش قراول فرستادم که تا منجیل برود.

پس از خروج سپهبدار از زنجان وقتی که در یکه فرسخی زنجان مصادف با «به قدر سیصد نفر قزاق و شش عزاده قوب ماکسیم و غیره» شد که به سمت آذربایجان می‌رفته است و از مشاهده آنها نویسد: خرج عبث و بیهوده است.

محمد علیشاه به جای سپهبدار، علیخان ارشادالدوله را که بعد هادر زمان قیام مجدد محمد علی میرزا شکست خورد و تیرباران شد بهم آذربایجان فرستاد و سپهبدار هم اجازه مخصوصی خواسته بود که برای اجرای خیالات پنهانی خود به تنکابن برود، وقتی که این اجازه می‌رسد با شادمانی در ۳ شوال می‌نویسد:

انشاء الله این دو روزه می‌روم، شکرها بخداوند دارم که لامحاله مردود ملت نشتم و خلاف و خیانت به دولت و ملت خود نکردم و آنچه را صلاح بود گفتم ولی دولتیان نشنیدند، لهذا استعفا کردم بعد از من آمده سر عین الدوله آنچه را می‌بایستی بباید، خدا لعنتش کند فتنه بدی میان دولت و ملت کاشت، دولتیان هم که چه زی نمی‌فهمند و نمی‌دانند.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

قیام تنکابن

محمد ولیخان سپهبدار اعظم در مراجعت از آذربایجان بدون اینکه به تهران بیاید از نجف آباد ملکی خودش نزدیک قزوین به رشت رفت. یک شب در رشت ماند و صبح روز بعد به غازیان رفت تا کاروانسرائی را که در ازولی با شرکت حاجی حسینقلی ساخته بود بازدید کند در بازگشت از راه حسن رود و لشت نشا به سمت لاھیجان رفت و بالاخره شب پنجم شنبه ۱۷ شوال وارد با غ خرم آباد مرکز تنکابن گشت. در اینجا سپهبدار پس از تهیه مقدمات کار مجلسی به نام مجلس شورا تشکیل داد و اوابی مشروطیت را بر افراد و خبر تشکیل مجلس و قیام خود را به همه جا و مخصوصاً به دربار محمد علی شاه تلگراف کرد.

کسری در تاریخ هیچده ساله آذربایجان شرح این واقعه را چنین می‌نویسد^۱:

... سپهبدار که از تبریز بازگشته و به تنکابن بر سر دیده های خود شتافته بود بدائسان که با ستارخان و باقرخان پیمان نهاده بود

آشکاره به‌واداری مشروطه برخاست و به دربار محمدعلی میرزا تلگراف فرستاده روگردانی خود را بی‌پرده گردانید. از این کار او در مازندران و استراپاد نیز جنبش پدیدارد. در استراپاد از پرداخت مالیات به‌محمدعلی میرزا خودداری نموده آشکاره در فرش آزادی خواهی برآفرانستند. در تنکابن انجمن برها نموده پیام‌ها به همه‌جا فرستادند.

بر اثر این پیامها از طرفی تلگراف‌های تبریزک به سپه‌داری رسید و از طرف دیگر جمعی از آزادیخواهان به تنکابن رفته‌اند که از آنجمله عاصم‌الملک از زنجان با ۲۵ سوار به تنکابن آمد. آق‌سید یعقوب انوار شیرازی و میرزا حسن رشدیه هم در این زمان در جزو آزادی‌خواهان در تنکابن بوده‌اند و تنکابن یکی از کانون‌های پرچوش آزادیخواهی ایران شد.

منتصر الدله پیشکار سپه‌دار نامه‌ای به انجمن ایالتی تبریز فرستاد که قسمت‌هایی از آن را نقل می‌کنیم^۱:

در چهاردهم ذی‌قعده الحرام ۱۳۲۶ اساس مجلس شورای ملی شید الله ارکانه را در تنکابن برپا کرده و حضرت اشرف سپه‌دار اعظم نیز نهایت همراهی دارند. اعلانات متعدده به اطراف تهران دور و نزدیک فرستاده عموم مردم را از تأسیس این مجلس مقدس مستحضر ماخته و این اعلان در تمام بلاد منتشر شده خصوصاً در استراپاد و مازندران اهالی عموماً شورش کرده خواستند امیر مکرم والی استراپاد را از شهر خارج نمایند معزی‌الیه از آنجا که فطرتاً وطن پرست و ملت دوست بوده به عموم اهالی اخطار می‌نماید که لوای مشروطه را برپا نمایند آنها هم انقلاب و شورش را فروگذاشته مشغول تأسیس مجلس شورای ملی هستند.

شورش رشت

بدینسان سپهدار رایت مشروطیت را در تکابن بر افراد است و از آنجا به وسیله مکاتبه و با تلگراف با سایر مراکز انقلابی ایران یعنی تبریز که در محاصره نیروهای دولتی بود و اصفهان که زمینه قیام بخیاریها در آن فراهم می شد و رشت و مازندران و استرآباد و تهران وغیره ارتباط داشت.

در رشت زمینه انقلاب از پیش آماده بود زیرا گیلان بر سر راه اروپاست و اهالی آن به خصوص در آنزمان با مردم قفقاز و با کمیته های انقلابی آنجا ارتباط و رفت و آمد داشتند و به همین جهت مردم رشت پیش افتاده تر بودند و از مشروطیت هواداری می کردند.

در رشت غیر از آزادیخواهان محلی عده ای هم از آزادیخواهان تبریز و قفقاز بودند و کمیته های انقلابی داشتند. یکی از معروفترین این کمیته ها به نام ستارخان سردار ملی «کمیته ستار» نامیده می شد و معزالسلطان، حاج حسین آقا اسکنданی، آقاگل اسکنданی و ولیکوف گرجی و یفرمخان ارمنی و میرزا محمد علیخان مغازه از اعضای فعال آن بودند. به علاوه میرزا حسین خان کسمائی که سخنران مشهوری بود و میرزا علی محمد خان تریست از بستگان تقی زاده و میرزا کوچک خان هم با این کمیته کمک می کردند. کسری می نویسد:

اینان در نهان پسیج کار کرده بربی بهانه و فرصت بودند که به شورش پرخیزند و چون سپهدار در تکابن برق مشروطه بر افراد است و نیروئی با خود داشت اینان کسانی نزد وی فرماده خواستار شدند که آهنگ گیلان نماید و اینجا را نیز بدست گیرد.

این بهانه و فرصت به زودی پیش آمد بـدین قرار که در روز عاشرای سال ۱۳۲۷ موقعي که دسته‌های عزاداران حرکت می‌کردند یکی از نفرات دسته تبریزیها کشته شد و چون قاتل را از حاکم شهر آقا بالاخان سردار افخم خواستند، او که با دسته‌های آزادیخواهان بطور لجوچانه مخالف بود از دادن قاتل خودداری کرد. همین موضوع مایه اختلاف شدید شد و کمیته ستار تصمیم گرفت که دست به کار شود.

در ضمن «کمیته ستار فرصت را از دست نداده کمیانی نزد سپه‌دار فرستادند که او را به گیلان خواند.»

از آنسوی سپه‌دار عازم حرکت به گیلان شده بود زیرا در روز ۱۱ مهرم تلگرافی از تهران به او رسیده بود که او را یاغی معرفی می‌کرد و تمام درجات و مناصب و القاب او را لغو کرده بودند. از آنسوی هم کمیته ستار زمینه تصرف شهر رشت را فراهم می‌کرد به طوری که بالاخره روز ۱۴ مهرم معزالسلطان با همراهی چند تفریگر به سراغ آقا بالاخان سردار افخم حاکم گیلان که در با غ مدیریه با مدیرالملک و سردار معتمد و سalar همایون و دیگران میهمان بود رفتند و در آنجا او را کشتند و دسته‌هائی از مجاهدین هم به سراغ نیروهای دولتی رفتند و پس از دو ساعت جنگ شهر را متصرف شدند وقوای دولتی به کنسولخانه روسیه تزاری در رشت پناهنده شدند و به این ترتیب شهر رشت به تصرف شورشیان مشروطه‌خواه درآمد.

در همین روز معزالسلطان در تلگرافی به آزادیخواهان تبریز چنین خبر داد که «حاکم بـاعـ۳ حامی دولت مقتول دو نفر از مجاهدین شهید». در این روز سپه‌دار بر روی دریا از تنکابن عازم انزلی بود زیرا روز پیش در تنکابن از خرم آباد (که دور از دریاست) به با غ کنار دریا (در محل تنکابن کنونی) آمده بود و همراهان و مجاهدین را از

راه کناره به سمت رشت فرستاده بود و عصر ۱۵ محرم خود با چند نفر از تکابین با کشته به قصد انزلی حرکت کرده بود. وقتی که روز دوشنبه ۱۶ محرم به انزلی رسید در غازیان منزل کرد و در آنجا خبر کشته شدن سردار افخم را شنید. ورود سپهدار به انزلی و غازیان موجب مسرت و دلگرمی آزادی. خواهان شد و از او با گرمی استقبال کردند و از جمله شاهزاده حاج شیخ الرئیس قصیده‌ای در تبریک ورود او ساخت که در بیت آخر آن تاریخ واقعه را هم دارد. چند بیت آن چنین است:

ای ظلم از تو مختفی و عدل منجلی
یا قاهر العدو ویا والی الولی

فتح مبین مبین کام تو آشکار
نصر عزیز آیه نام تو شد جلی
هر عدل خواه از تو قرین نعم نعم
هر دین تباہ از تو دچار بلی بلی
ای میر کامکار سپهدار نامدار
مشهور شهر هاشمیه نام تو در بلی
در آخر الزمان زولی دین شد استوار
چونان که در او ایل اسلام از علی
«انزل من السریر» بسه سلطان مستبد

آن روز گفته شد که رسیدی به انزلی روز بعد از ورود به انزلی سپهدار به رشت رفت و در خانه سردار منصور منزل کرد. در ششم ماه صفر سپهدار شرح واقعه را در یادداشت‌های خود چنین می‌نویسد:

صبح سه شنبه جمعی از اهالی رشت و تبریز آمدند ما را حرکت بد سمت شهردادند در باع میان کوه جمعی از امرا و اعیان آمدند

عصر ۱۷ محرم وارد شهر رشت ولی چه عرض کنم مردم در چه حال، پس‌از حمله رسیدم اسباب امیت فراهم، انجمن مقدس برقرار مارا هم برای کمیته و ملت، حاکم و رئیس کردند. حالا دولتیان ما را یاغی می‌گویند. مردم بیچاره جز مشروطیت و قانون و مجلس دارالشورا حرفی نمی‌زنند، عرضی ندارند. این دولتیان علیه ماعلیه غرض می‌کنند پادشاه بخت برگشته را به بعضی اقدام و امی دارند حالا ۱۹ روز است که درخانه سردار منصور هستم. همه مردم جمع، تکلیف ادارات داده شده، از هرجیث به حمد الله کارها درنهایت خوبی است تا خواست خداوندچه باشد یه تاریخ شنبه ششم شهر صفرالخیر ۱۳۶۷

وقتی که سپهبدار وارد رشت شد مورد استقبال عمومی قرار گرفت و پس از تشکیل کمیته و انتخاب شدن به رهبری انقلاب تلگر افهای تبریک از انجمن ایالتی تبریز، ستارخان و باقرخان، از صمصام‌السلطنه که در اصفهان بود و از انجمن سعادت ایرانیان استانبول که هوای خواه مشروطه خواهان بود بدرو رسید.

ستارخان گاهی در تبریز می‌گفته است «ایکاش یک شهر دیگری نیز می‌شورید تا محمد علی میرزا نمی‌توانست همه نیروی خود را برس تبریز بیازماید.»^۱ شهر رشت و شورش دلیرانه کمیته ستار و قیام محمد ولیخان سپهبدار، پاسخهای مثبتی بود که به این آرزوی ستارخان داده می‌شد علاوه بر آنکه در جنوب هم از ایل بختیاری و شهر اصفهان صدای همین پاسخهای مثبت بلند شده بود.

بدین ترتیب شهر رشت زیر رهبری سپهبدار و با مشارکت ملیون و انقلابیون پر جوش و خروش آنچه یکی از کانونهای بزرگ شورش گردید و آزادیخواهانی که از ایران گریخته بودند و در شهرهای

قفقاز و یا در جاهای دیگر پراکنده بودند بیشتر شان در آنجا جمیع شدند. از حوادثی که در این زمان واقع شد این بود که شاهزاده شاعع-السلطنه برادر محمد علی شاه از اروپا از راه انزلی و رشت به تهران باز می‌گشت در آنجا انقلابیون او را توقيف کردند و مبلغ پنجهزار تومان از او گرفتند و او را روانه نمودند.

به این موضوع در ضمن تلگرافی هم که سر جورج بارکلی وزیر مختار انگلستان در تهران به سر ادواردگری وزیر خارجه آن کشور مخابره کرده اشاره شده است. چند روز بعد از این واقعه مستر چرچیل منشی سفارت انگلیس که از گیلان عبور می‌کرده با سپهبدار مصاحبہ و ملاقاتی می‌کند که بعد تفصیل آنرا به انگلستان می‌فرستد و متن آن در جلد دوم ترجمه کتاب آبی چاپ شده است. مستر چرچیل چنین می‌نویسد: . . . در ضمن صحبت سپهبدار اظهار داشت که من در تقویت مشروطه مصمم شده ام و مدامی که قشون به مقابله من اعزام نشود در استقرار نظم در رشت مذاومت خواهم نمود ولیکن اگر قشون بر علیه من تجهیز نشود مسئولیت تنایی آنرا نمی‌توانم به عهده بگیرم اگرچه من اطمینان دارم که با هر عده قشونی که شاه بتواند کمیل بدارد می‌توانیم مقابله نمائیم . من از این نوع اعمال از قبیل توقيف شاعع السلطنه اظهار کراحت نمودم و سپهبدار به من اطلاع داد که : تا حال با این اقدام قفقازیان مخالفت نموده و تهدید نموده ام که اگر در تعقیب این روش مذاومت پشاوری من از رشت عزیمت خواهم نمودا . . .

در واقع در رشت از طرف انقلابیون کمیسیونها و کمیته‌های تشکیل شده بود از قبیل کمیسیون جنگ، کمیسیون نظام کمیسیون تربیات وغیره. عده‌ای قوا هم تا سر پل منجیل مأمور بودند و در آنجا سنگ‌بندی کرده و مراقبت می‌کردند. در داخل شهر اعنان و وجودهای گرفته می‌شد

انجمن ایالتی تأسیس شده بود و بر امور نظارت داشت. سپهبدار در یادداشتی در ۳ ربیع الاول می‌نویسد:

... هنوز ترتیب کارها بعای نرسیده ، یک عده به سر سنگرهای راهها فرستادیم ، خودمان در شهر . یک پول اعانهای هم انجمن ایالتی حواله داده اند از مردم می گیرند که بتنه از قدر و وضع آن بی خبرم . اهالی هم که به غرض یکدیگر هستند حالا که همه را به حرف می گذاریم تا بینهم که مرا نیام چه خواهد بودن . این رشته سرداراز دارد .

در متن اسناد و رونوشت نامه ها و راپور تهائی که از این زمان در دست است گاهی مطالب شیرین می توان دید که برای نمودن چند تا از آنها که از طرف مأمورین حفظ شهر نوشته شده است نقل می شود:

٢٨ شهر محرم الحرام ١٣٢٧

٣٨ تعریف

اعضاي محترم کيسيون جنگدامت تأييداتهم العالى عرض
شود مشهدی حسين نام شپورچي که می خواست به تهران برود
چون او را می شناختم نگهداشتمن مقرر بفرمانيد امروزه يك شپور
به او بدهند كه شبيها لازماست در جلو اداره نظمه پخدمت خود
مشغول باشد انتها على سرباز ملي

١٣٢٧ محرم الحرام ٢٨

نمره ۴۰ راپورت

در فقره خانه عزیز، مشهدی تقی مجاهد را خواسته بعد از تحقیقات لازمه تقریر کرده است که من با چهار تن فردیل: مشهدی عباس، امیر، مشهدی غلام حسین، دائی، دو ساعت و نیم از شب گذشته به خانه عزیز رفتیم. در کمال معقولیت یک ساعت و نیم توقف کردیم بعد برخاسته یک تومن خودم، همراهان من هم نفری سه قران دادند.

وقت رفتن از خانه شیرازی با تفاوت غلام خان و اسماعیل رفتم بعد مراجعت کردیم به شرف انسانیت قسم یاد می کنند که بغير از این نبوده و نیست . چاکرهم اورا در این تقریرات صدیق می دانم و خودش را هم به حضور مبارک فرستاده ام که تحقیقات حضوری هم یشود امر، امر مبارک است .
علی مریاز ملی

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۳۲۷ مهر ۲۸

نمره ۲۸

کمیسیون محترم ترتیبات

با غ ملی سبزه میدان قریب به انهدام است بعضی تعمیرات از قبل سیم کشی وغیره لازم دارد که در صورت مسامحه ودفع وقت منجر بخرابی کلی می شود لزوماً معمار باشی را روانه نمودم که مذاکرات لازمه در این خصوص بفرمانی و هر طوری صلاح دانستید زودتر قرار تعمیرات لازمه داده شود . زیاده تصدیع احت

لیله ۲۹ مهر المحرام ۱۳۲۷

نمره ۴۹

خدمت ذی رحمت جناب آقا سید غلی تبریزی دام اجلاله العالی . از اقدامات واقیه جناب عالی و اهتمام کافیه دولفر برادران مجاهد خودم کمال تشکر و رضایت را در دستگیری سنهنفری که علی الرؤوس مست کرده اند حاصل کرده ام البته فردا به موجب قانون شرع معجازات آنها داده خواهد شد و امشب راهم در جلسه اداره جلیله نظمه هستند .

هر چند باید از اینجور اشخاص جلوگیری بشود ولی خوب است مقرر بدارید که در خانه کسی مریز نکنند و مزاحم کسانی که در خانه خود هستند باید بشووند در خانه خودشان هستند .
زیاده عرضی نیست

چون بدوامیه بعضی آخوندہای این شهر از ایستادور کارها باید
جلوگیری شود این است که بی نهاد در این باب ممنون شدم و از
برادران خودم متشرکرم

لیله ۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۷

راپورت

نمره ۵۲

یک دسته از مجاهدین تبریز مه نفر مست که عربده می کردند
گرفته به اداره نظمه آورده اند بطیری عرق و گلاس هم که همراه
داشتند فعلاً موجود است آنها را در حبس نگهداشته ام یکنفر از آنها
هم خوشگل و از اهل تهران است مقر رمی فرمائید که صبح بحضور مبارک
بفرستیم یا آن که مجازاتی کرده مرخص نمائیم؟
امربارک حضرت اشرف مطاع

۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۷

نمره ۶۲

خدمت ذیشرافت جناب جلال‌التمآب اجل عالی آقای مقتدر الممالک
رئیس تذکره دام اجلاله العالی .
عرض می شود جناب مستطاب آقای آقا میرزا حسن رشدیه سلمه الله
تعالی خیال عزیمت روسيه را دارند بذل مرحمت فرموده تذکره به
اسم مشارالیه از قرار مشروحة ذیل بفرستید.
اسم- حاج میرزا حسن رشدیه پدر- ملامهدی تبریزی
سنه- ۴۴ قبضه- ریش
علامت- خال صورت سمت چپ
قامت- بلند

از رشت بروسيه

خواهشمند است که امروز تذکره مرحمت شود.
زياده عرض نیست

۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۷

نمره ۹۷

خدمت اعضاء محترم انجمن تحقیق ولایت ماموله زحمت می دهد

شروع که از حسن موافقت خودتان و مراقبت عدمة الامراء العظام آقای رشید نظام نایب الحکومه در تشکیل انجمن و ترتیب امورات محلیه آنجا نوشته بودید قرائت نموده و از ارائه حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف آقای سپهبدار اعظم مدظلله العالی گذرانده از اقدامات شما رضایت حاصل و جواب را صادر فرموده اند که آقای رشید نظام به شما ابلاغ خواهد داشت بنده هم به وسیله این مختصرا به همه شما تبریک می گویم و تأکید می کنم که با کمال موافقت و موافحت به اکثریت آراء و قوه مجریه عدمة الامراء رشید نظام نایب الحکومه مشغول ترتیب امورات و مواظب اطراف کار خودتان باشید مقرب الخاقان علی عسکرخان هم نوشته آورده است همه نوع مساعدت با خیالات صحیحه شما بکند که انشاء الله همه قسم از دست بردار اجانب آسوده و در سایه معدلت مرفه الحال باشید...

۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۷

نمره ۱۳۷

بیست توب شتل که پارچه آنها پشم مشکی است حسب الحواله کمیسیون محترم ترتیبات از استاد غلامحسین خیاط بابت لباس تنگداران ملی که به سمت سنگر رفته اند دریافت شد فی شهر-

صفر المظفر ۱۳۲۷

چون نمی خواهیم تفصیل و قایع را بتویسیم به همین چند نمونه نامه ها اکتفامی کنیم از مفاد آنها بخوبی معلوم می شود که محمد ولیخان سپهبدار حاکم گیلان و رئیس قوا از انقلابی به جزئیات امور رسیدگی می کرده تمام را پورتها را می دیده و برای تمام کارها دستور می داده است و به این ترتیب امور انقلاب گیلان جریان داشته است.

جریان انقلاب گیلان و قیام سپهبدار مایه و موجب تشویق آزادی خواهان در سراسر ایران شده، به طوری که نه تنها استرآباد و مازندران

سریه شورش برداشتند بلکه در خراسان و گرمان هم قیامهای بظهور رسید و در این گیر و دار از همه جا چشمها بسوی تبریز و اصفهان و رشت که سپه‌دار در آنجا نشسته بود دوخته شده بود و این وضع در ادبیات انقلابی آنروز هم منعکس می‌شد.

برای مثال می‌توان چند قطعه زیبا را از اشعار و از روزنامه‌ای آنروز نقل کرد که در کتاب «اشعار سیاسی ایران بجدید» تألیف ادوارد براون چاپ انگلستان درج شده است.

قطعه‌اول از روزنامه نسیم شمال نقل شده و اثر سید اشرف الحسینی مدیر آزادیخواه نسیم شمال سابق است و متن آن این است:

شده گیلان دگر باره پرانوار

ذیمن مقدم سعد سپه‌دار

مسزد گیلانیان یکسر تمایند

غبار مقدمه‌ش را کحل ایصار

جهانگیرا، امیرا، دستگیرا

که نامت منشور گشته در اقطار

به عمر خود ندیدست و نبیند

چو تو ملت پرستی هیچ دیار

ز دیلم گر عیان شد آل بسویه

ز تنکابن چو تو گشته پدیدار

میان صد هزاران خلق چون دید

خدایت لایق هر شغل و هر کار

ز لطف خویش برگوش دلت گفت

که هان بشتاب و گیلان را نگهدار

نگهدارش که نامت باد باقی

نگهدارش که عمرت باد بسیار

الا تارایت مشروطه برباست

هلا تا جام مشروطه است سرشار

همیشه باد مذاخ تو اشرف

نگهدار خداوند جهاندار

قطعه زیر نیز از روزنامه نسیم شمال در کتاب مزبور نقل

شده است:

پیرستان

روشن و تابنده باد نام سپهبدار

باقی و پاینده باد نام سپهبدار

هم بفلک ثبت در جراید عرضی

هم به زمین زنده باد نام سپهبدار

قصیده مستزاد زیر اثر ملک الشعراه بهار در آن زمان در روزنامه خراسان چاپ مشهد درج شد و بعدها در تهران هم انتشار یافت. این قصیده، هم در کتاب براؤن و هم در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی نقل شده است^۱:

باشه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست

کار ایران با خداست

مذهب شاهنشه ایران ز مذهبها جداست

کار ایران با خداست

شاه مست و میر مست و شحنده مست و شیخ مست

ملکت رفته ز دست

هردم از دستان مستان فتنه و غوغای بپاست

کار ایران با خداست

هر دم از دریای امتداد آید بر فراز

موجهای جانگداز

۱- صفحات ب و ج تاریخ احزاب سیاسی ملک الشعراه بهار جلد اول سال

۱۳۴۳، تهران

زین تلاطم کشتنی ملت بگرداب بلاست
کار ایران با خداست

ملکت کشتنی، حوادث بحر، استبداد خس
ناخدا عدلست و بس

کار پاس کشتنی و کشتنی نشین با ناخداست
کار ایران با خداست

پادشه خود را مسلمان خواند و مازید تباہ
حون جمعی بی گناه

ای مسلمانان در اسلام این ستمها کی رواست
کار ایران با خداست

شاه ایران گر عدالت را نخواهد پاک نیست
زینکه ظینت پاک نیست

دیده خفash از خمورشید در رنج و عناست
کار ایران با خداست

روز و شب خندد همی بر ریش نلچیز وزیر
سبلت تیز امیر

کی شود زین ریشخند زشت کار ملک راست
کار ایران با خداست

باش تا آگه کنده را از این نابخردی
انتقام ایزدی

انتقام ایزدی برق است و نابخرد گیاست
کار ایران با خداست

منگر شه چون بدوشان تپه رفت از یاغ شاه
تازه‌تر شد داغ شاه

روز دیگر منگرش در سر حد ملک فناست
کار ایران با خداست

باش تا خود سوی ری تازد ز آذربایجان
حضرت ستارخان

آنکه توپش قلعه کوب و خنجرش کشور گشاست
کار ایران با خداست

باش تا بیرون زرشت آید سپهدار بزرگ
فسر دادار بزرگ

آنکه گیلان زاهتمامش رشک اقلیم بقامت
کار ایران با خداست

باش تا از اصفهان صمصم حق گردد پدید
نام حق گردد پدید

تا ببینم آن که سر ز احکام حق پیچد کجاست
کار ایران با خداست

خاک ایران بوم و بوزن از تمدن خورد آب
جز خراسان خراب

هرچه هست از قات ناساز بی اندام ماست
کار ایران با خداست

در این اوقات تبریز بیش از پیش در فشار قرار می گیرد.

دولت مرکزی محمد علی شاه از یک طرف به تبریز فشار می آورد
و از طرف دیگر نیز شروع به تهدید سپهدار می کند. از جمله شورای
وزیران محمد علی شاه تلگرافی برای جدا کردن مردم از سپهدار
مخابره می نماید که سر جورج بارکلی در گزارش تلگرافی خود به
وزیر خارجه انگلستان شرح آنرا چنین نقل کرده است:

تلگرافی از طرف مجلس شورای وزراه به اعیان رشت مخابره شده
است و سواد آنرا وزیر امور خارجه^۱ برای من فرستاده است
تلگراف مذبور مشعر بر رد نمودن سپهدار و اخطار به اعیان است
که اگر آنها سپهدار را به سمت حکومت پهشناست دولت از تمام
اطراف و جوانب قشون به گیلان گسیل خواهد داشت و آن وقت

نه فقط به مقصوبین بلکه به اشخاص بیگناه هم صدمه وارد خواهد شد.^۱

شهر تبریز نه تنها زیر فشار قوای دولتی بود بلکه قشون روس هم به سوی تبریز حرکت کرده بود.

به همین جهت علمای نجف آقایان محمد‌کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی که جدا از نهضت مشروطه خمواهی طرفداری می‌کردند تلگرافی به رشت و اصفهان فرستادند و از سپهبدار وصمصام السلطنه استمداد کردند. متن این تلگراف که در ۲۲ صفر ۱۳۷۷ فرستاده شده این است.^۲

نجف ۲۲ صفر. توسط انجمن معاونت رشت جناب اشرف سپهبدار،
جناب صوصام السلطنه - اصفهان
تبریز حضور حمایت فوری دفاع عاجل پرهر مسلم واجب
عبدالله مازندرانی محمد کاظم خراسانی

فتح قزوین

سپهبدار که مدتی در رشت مانده بود پس از این وقایع مصمم به حرکت تهران می‌شود به طوری که در یادداشت ۲۳ ربیع الاول خود می‌نویسد:

انشاء الله تعالى برای خدمت به ملت امیدوارم که صبح شنبه ۲۵ حرکت بنمایم و بخواست خداوندی این ملت را آسوده و این درباریان و شاه بدیخت را بچای خود بسزا برسانیم.

سپهبدار روز ۲۵ ربیع الاول به طوری که در این یادداشت نوشته

۱- صفحه ۲۰۵ جلد دوم کتاب آبن.

۲- نقل از صفحه ۳۹۵ جلد سوم تاریخ مشروطه ایران چاپ دوم ۱۳۶۲

است از رشت حرکت نکرد ولی به قوای خود که در منجیل بود دستور پیش روی بسوی قزوین را صادر کرد و خود او هم برای رجال و اهالی قزوین نامه ها فرستاد.

شب ۱۴ ربیع ثانی در موقعی که در قزوین جشن تولد محمد علی شاه بر پا می شد مجاهدین بسر کردگی یفرمخان و منتصر الدوله و دیگران به شهر یورش برداشت دارالحکومه را گرفتند و شهر را متصرف شدند. تصرف قزوین بدون جنگ و خونریزی زیادی انجام یافت و این گذرگاه راههای عمده شمال و مغرب به آسانی به دست نیروی انقلابی افتاد.

از مطالب گفتنی در این فتح این است که قاسم آقا سرتیپ قزاق خانه که در زمان توب بستن مجلس برای اظهار خدمت به صاحب منصبان تزار خوش رقصی ها کرده بود گرفتار شد و پس از محاکمه کوتاهی تیرباران گشت و بدین ترتیب انتقامی از خون فاقع بعضی آزادیخواهان گرفته شد.

سپهبدار که حدود سه ماه و نیم از اقسامتش در رشت می گذشت عازم قزوین شد در حالی که کنسول روسیه تزاری به او توصیه می کرد که از حرکت صرفنظر کند.

سر جورج بار کلی در گزارش تلگرافی ۱۹۰۹ م خود به ادوارد گری می نویسد:

همکار روسی من به قویسول رشت خودش تعلیمات داده که برای امتحان اصلاح سریع بین شاه و ملتش به سپهبدار اصرار بخاید که جلوآمدن در راه رشت به تهران را موقوف بدارند.^۱

در تلگراف روز بعد خود می نویسد:

میگویند خیال میلیون رشت این است که شاه را از مملکت خلخ نمایند.^۲

در این موقع محمد علی شاه بر اثر انقلابات تبریز و رشت و اصفهان و توصیه‌های سفارتخانه‌های انگلیس و روس، تصمیم گرفت که مشروطیت از دست رفته را دوباره باز پس بدهد و این تصمیم را می‌خواست در روز ۱۴ ربیع‌الثانی که روز تولدش بود اعلام دارد و خبر این قضیه قبله سپه‌دارهم رسید. اما درباریان مخالف مشروطیت تظاهرات مخالفی کردند و از این کار مانع شدند ولی بالآخر شاه چهار روز بعد دستخطی در باب اعطای مجدد مشروطیت صادر کرد که متن ترجمه‌آن را از روی گزارش وزیر مختار انگلیس که در کتاب آبی چاپ شده است نقل می‌کنیم:

از آنروزیکه به خواست خدا ما و لیعهد ایران شدیم همیشه گمان می‌کردیم که خرابیهائی که دو این مملکت شش هزار ساله که وطن عزیز ماست وجود دارد بدون اتفاق ملت با دولت ممکن نیست که رفع بشود و ما همیشه در این خیال بودیم تا این که ملت ایران مارا باین مقصود کمک نموده و استبداعی مشروطیت از پدرشاهنشاه مرحوم ما نمود.

تلگراف و کاغذهائی که من پنه مرحوم پسلو معظم خود فرستاده‌ام هنوز هم موجود است و همراهی ما را با ملت ثابت می‌نماید. بعد از اعطای مشروطیت وقتی که ما تهران آمدیم زحمت کشیدیم تا این که پدر مرحوم ما آنرا امضاء نمود.

وقتی که ما به تخت نشستیم معنی کاملی برای برقراری مشروطیت و عظمت مجلس شورای ملی نمودیم لیکن تحیریکات مفسدین همانطوری که بر همه معلوم است به اندازه‌ای اثر بد به خیال ما پنهشید و باندازه‌ای ما را مأیوس نمود که تصمیم نمودیم که این حرکات ناگوار مجلس اسباب وفع اشکالات ایران را خواهد بود. به این جهت ما مصمم شدیم که موافق قانون معموله تمام ممالک مجلس را منفصل نمائیم لیکن در ۱۹ شهر شوال وقتی که ما می‌خواستیم مجلس را دو مرتبه باز نمائیم اوپنای طوری بود که

هر شخص عاقلی گمان می نمود که نتیجه این اقدام جز خونریزی چیز دیگر نخواهد شد. ما مدتی مشغول رفع این موانع بودیم حالا که وقت مناسب و اشکالات رفع شده است ما خوشحالیم که به موجب این دستوط حکم به افتتاح مجلس موافق همان مشروطه سابق بدون هیچ تغییری بنمائیم. هم چنین ما حکم می نمائیم که عده‌ای از ملتیان عالم که طرف اعتماد دولت و ملت باشند داخل در شورای فیلکتی شده و هر چند و دتر معکن شود آرتیب قانون انتخابات را بدھند. وقعنی که قانون انتخابات حاضر شد انتخابات شروع شده و همین که دو ثلث و کلا حاضر شدند مجلس شورای ملی در بهارستان افتتاح خواهد یافت.

محمد علی شاه قاجار

محمد علی شاه در همان روز دستخط دیگری هم با خط خودش نوشت که آنرا هم از کتاب مذکور نقل می کنیم بدین قرار:

حالا که ما مضمون شدیم دو مرتبه مجلس را باز نمائیم به عموم حکام ولایات امرمی نمائیم که تمام اشخاصی که مতهم به تغییر پلتیکی شده‌اند در هر نقطگاه ایران باشند بدون استثناء معفوند و هیچ کس حق مزاحمت به آنها ندارد.

هم چنین ما حکم می نمائیم که تمام اشخاصیکه منفصله شده‌اند آزادند که مراجعت نموده بهر کجا که بخواهند بروند.

بعلاوه ما حکم می نمائیم که این دستخط در داخله و خارجه اعلان شود.

سپهبدار در ۱۷ ربیع‌الثانی وارد قزوین شد و از او استقبال شایانی کردند که به شرح آن دریادداشت ۲۸ همین ماه خود اشاره کرده است. روز بعد بود که فرامین شاه انتشار یافت، سپهبدار با شادمانی آنرا نشان پیروزی و حصول آرزوهای خود دانست و دستور داد آنرا در شهر اعلان کنند و جشن بسیگیر نمایند. ولی همراهان سپهبدار از این

تلگرافات شاه خیلی مطمئن و راضی نبودند زیرا تلگراف شاه روش نبود و به علاوه هنوز گفتگو بر سر کلمات مشروطه در مورد تقاضای آزادیخواهان و مشروعه مورد ادعای محمد علی شاه و طرفدارانش قطع نشده بود و به این جهت معز السلطان تلگراف زیر را از قزوین برای محمد علی شاه فرستاد:

امروز دستخط تلگرافی از اعلیحضرت همایونی زیارت شد، ولی
معین نشده بود که همان قانون اساسی که حیج اسلام تصدیق
کرده و اعلیحضرت به صحة مبارک موشح فرمودند همانستی با خیر
مستدی می‌باشم که دستخط... شرف صدور یابد که پارلمان را
فوری افتتاح فرموده و همان قوانین اساسی و انتخاب...
متجری شود.

معز السلطان و عموم مجاهدین^۱

به این ترتیب مجاهدین از مبارزات خود دست نکشیدند و آماده بودند تا کار را یکسره کنند و مصمم بودند که به سمت تهران پیش بیایند.

در تهران محمد علی شاه به دستیاری سعدالدوله وزیر خارجه اش در پیش سفارتخانه‌های روس و انگلیس اقدام می‌کرد که شاید آنها مانع از آمدن مجاهدین به تهران شوند و آنها هم مشغول اقدام بودند. سر جورچ بارکلی در تلگراف ۱۱ مه ۱۹۰۹ (۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷) به سر ادوارد گری وزیر امور خارجه انگلستان چنین گزارش می‌دهد:

همکار رومی من می‌نویسد که نفوذ کلام خود را حتی المقدور به سپهبدار بکار برده است لیکن مشمرثیر نشده است و گمان می‌کند که بدوساطه عدم رضایت از شاه احتمال دارد از محل اقامتش

قزوین به تهران حرکت نماید^۱.

و در تلگراف روز بعد خود می گوید:

همکار روسی من به من اطلاع می دهد که دومرتبه به توسط یکی از نایب های سفارت در قزوین با سپهدار مذاکره و به او گوشزد نموده است که شاه تمام خواهش های ملتیان را قبول کرده است و همچنین اصرار نموده است که سپهدار جلو گیری از پیش آمدن رولوسيونرها بکند^۲.

در دنیال این تلگراف است که سرادر دستور زیر امور خارجه انگلستان به سر جورج بار کلی وزیر مختار انگلیس در تهران دستور زیر را مخابره می کند:

شما می توانید که با همکار روسی خودتان متحداً با سپهدار مذاکره نمائید و به علاوه به او گوشزد کنید که البته ملتیان باید از فرمان شاه راضی بشوند و به او اصرار نمائید که قبول بکند. به او بگوئید که اگر شاه خواست برخلاف قول خودش عمل نماید و اصلاحاتیرا که قول داده است به موقع اجرا نگذارد، نماینده دولتین به آن اعلیحضرت همراهی نخواهند نمود.

سر جورج بار کلی اقداماتی می کند ولی در تلگراف دو روز بعد خود می نویسد:

وزیر امور خارجه به من و همکار روسی من اطلاع داد که او از خیالات سپهدار راضی نیست.

بر اثر پافشاری مجاهدین در قزوین و توصیه های نمایندگان روس و انگلیس، محمد علی شاه ناچار دستخط دیگری در ۲۸ ربیع الثانی در دنیال دستخط های قبلی خود صادر می کند و در آن تجدید مشروطیت

وبرقراری قانون اساسی را به همان شکل که مورد درخواست مجاهدین و انقلابیون بود کاملاً قبول می‌کند. در این فرمان چنین گفته می‌شود:

هر چند که رفاهیت و خوشوقتی رعایای ما که اولاد های معنوی ما هستند در پیشگاه ملوکانه ما منظور و اتحاد ملت و دولت مقصود عمدۀ ذات همایوونی ما بوده است. چون توضیح در هر امر باعث رفع اشتباه و حصول اطمینان است پس برای این که مقصود خودمان را ظاهر ساخته و نیات مقدسمان را ثابت نمائیم و برای این که اذهان عمومی را مطمئن و اسباب دلگرمی رعایا را فراهم نمائیم و همچنین توضیحی به فرمان سابق داده باشیم ما می‌نویسیم که مشروطه ایران بر وفق همان ۱۵۸ مواد قانونی برقرار است و این مواد مایه آسایش و ترقی ملت ایران خواهد شد.

۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ محمدعلی‌شاه قاجار^۱

محمدعلی‌شاه پس از این فرمان از شهر تهران خارج شد و برای احتیاط به سلطنت آباد شمیران رفت.

سپهدار هم ظاهراً از صدور این فرمان راضی و خشنود بود زیرا در یادداشت ۲۸ ربیع‌الثانی خود چنین می‌نویسد.

امروز که ۲۸ است الان ده روز است در قزوین هستم بحمد اللہ به مقصد و مقصود خود که تحصیل مشروطه بود نائل شدیم و شکر الهی را بجا آوردیم روسفید دنیا و آخرت شدیم. آرزوی ما همین بود. حالاً با تهران مشغول بعضی مسائل جوابها هستیم.

محمدولی سپهدار اعظم

امروز که ۲۸ است در خانه مجدد‌الاسلام قزوینی هستیم فردا را به باغ خودم پهلوی دروازه می‌روم که ناز بر فلك و حکم بر ستاره کنم به واسطه خدمت به ملت و تحصیل اعاده مشروطیت.

محمدعلی‌شاه و درباریان مستبد او از قبیل امیر بهادر چنگ که

اکنون از مدتی پیش «سپهسالار اعظم» هم نامیده می‌شد، مفاخر املک و مجلل السلطان و نظایر آنها غدارتر و دروغگو تر از آن بودند که به آسانی مورد اعتماد آزادیخواهان و مجاهدین قرار گیرند و به همین جهت مجاهدین تنها به این فرمانها دلخوش نشدند و در خواستهای مکرری که شامل ده ماده بود فرستادند و شروع انتخابات مجلس را خواستند و به این ترتیب گفتگو با تهران جریان یافت و همین موضوع است که در یادداشت سپهبدار هم بدان اشاره شده است.

به همین جهت سپهبدار مدتی در قزوین ماند و از اینجا از یکسو با تهران در گفتگو بود و از سوی دیگر با مرکزانقلابی ارتباط داشت و مکاتبه می‌کرد.

نامه زیر که از انجمن سعادت ایرانیان اسلامبول ارسال شده است یکی از اسناد گرانبها و جالب توجه است و چون ارزش تاریخی بسیار دارد و متن آنهم تاکنون منتشر نشده است عین آنرا در اینجا نقل می‌کنیم که چنین است:

عنوان تلگرافی	انجمن سعادت ایران
انجمن سعادت - اسلامبول	اسلامبول
مورخه ۱۲ شهر جمادی الاول	۱۳۲۷
	نمره ۱۳

حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف آقای سپهبدار اعظم دام اقباله. عرض می‌شود دستخط مبارک مورخه ۵ ربیع الثانی زیارت شد. برطبق شرحی که در خصوص تجاوز عساکر روس در ایران مرقوم فرموده بودید که غیر از افتتاح راه و رساندن آذوقه مقصدى ندارند دو طغرا تلگراف که شاهد بر صحبت فرمایشات آنحضرت مستطاب عالی است از تبریز در تاریخ ۱۰ ربیع الثانی و ۱۷ سنه ۱۳۲۷ رسیده اند به مضمون ذیل: توسط انجمن سعادت - نجف حضور مبارک آقای آخوند و آقای مازندرانی دام ظلله، از عناد

دولتیان دوهزار قشون روس وارد تبریز القوت الغوث اقدامات آن ذوات معظم به مقامات لازمه خصوصاً به سلطان جدید مغاید و نصیحت آخری به تهران و اتمام حجت در لزوم اعاده مشروطیت و اتحاد دولت و ملت و اعاده سالدات به لسان رطب شاید بی ثمر نباشد. انجمن ایالتی - متار

ایضًا انجمن سعادت - نیجف - حضور مبارک آیات الله خراسانی و مازندرانی مدظلله‌ها، عناد و اصرار دولت در مخالفت ملت، دولتین همچووار را واذا به مداخله و حبور دادن قشون روس برای رفع محاصره تبریز و باز کردن راه ارزاق و اجبار دولت به دادن مشروطیت نمود. بدین جهت تلگراف در اعلان مشروطیت مجملًا از طرف دولت صادر، انجمن ایالتی در شرایط او با دولت مشغول مذاکره، قوای ملی کماکان باقی از آن ناحیه مقدس کسب تکلیف می‌نمایند، قشون روس به تصویب دولت انگلیس موقتاً داخل شده و قول داده‌اند که زودتر باشرط عودت نمایند. احمد قزوینی

خدا، مفسدین و مغرضین را که تیشه برداشته شب و روز برویش مشروطیت می‌ذنند، خوار و ذلیل گرداند. به حمدونه که این همه تعویق امورات ملیه و خرابی وطن از فساد و اغراض این قبیل اشخاص بی‌وجودان و بی‌شرف به ظهور آمده، خلاصه مطلبی که فوری و قابل دقت و اعتنا است این است که بنا به لزوم میرم باید به همه حال اردوی اصفهان واردی مبارک‌حضرت اشرف عالی تا دم دروازه تهران برود و تا قطع ماده استبداد باید همه‌جا پروغرام^۱ اردو را مطابق ذیل تلگراف و اعلان نرمائید چنانچه عثمانیها کردند تا محاصره اسلامبول چنان رفتار نموده و بعد از محاصره نهایت مقصودشان را فعلاً اجرا نمودند: اولاً - مقصد اردو، فقط تأمین استقرار مشروطه و آسایش

۱ - منظور پروگرام به معنای یعنی است.

ملکت است.

ثانیاً - عموم اهالی و لشگریان بی طرف از هر جهت در تحت تأمین اردو و از هر گونه تعرض مصون است.

ثالثاً سفراء محترم و تبعه اجانب مهمانهای عزیز ایرانیاند و لازمه احترام و محافظه ایشان یکی از اصول مقاصد اردو است. رابعاً هر کس از نظامی و غیر نظامی برخلاف اردو حرکتی نماید و به هر طبقی مشکلاتی به اجرآت اردو وارد آرد در حکم دشمن ملت و محارب با ملت شمرده خواهد شد.

به هر وسیله است حضرت مستطاب عالی تلگرافاً جتاب صمصام-السلطنه را ترغیب و تشویق به حرکت فرمائید و پروگرام مزبور فوق را هرچندی که تلگرافاً عرض نموده ایم حضرت اجل هم اخبار نماید که به جهت حرکت موقعی بهتر از این نمی شود. مملکت در خطر و دول معظمه خارجه هم از فساد و مستکاری محمدعلی شاه اطلاع کامل به هم رسانیده اند ابدآ به مقام توسط نخواهند آمد عموماً منتظر حرکت این دو اردوی حریت طلب و آزادی خواه هستند.

الحق والانصاف اقدامات عاقلانه و غیورانه آن ذوات محترم تمام اروپا را در حیرت گذاشتند ولی همه وقت از این خادمان در خصوص تاخیر حرکت اردوی مبارکه ایضاً احات می خواهند. باری به همه حال وقت حرکت است. این حس ملیت که از آن حضرت پروز و یکباره بدون خودداری در راه آزادی وطن و استخلاص ملت از زیر زنجیر اسارت استبداد متهمل هزاران زحمات شده اند اهمیت زیاد دارد. حتی دانشمندان فرنگستان، اشخاصی را که این حس وطنداری از آنها به ظهور می رسد، در جزو فلاسفه می شمرند.

بدیهی است عاشقان وطن را که مجاري فیض عزت نفس را در قوام عزت ملی و غیرت نوعی دانسته اند، چه مقصود و مقصدی غیر از دیدن ترقیات ملیه و په آمال معززی غیر از منسویت یک دولت محتشم تصویر می شود. خاصه برای امثال حضرت مستطاب

اجل عالی که همه مراحل زندگانی را در اقصی الامال سیر فرموده و دیگر تعابرات بشری را در نظر مبارک اهمیتی باقی نمانده چنانچه یگانه مكافات فدای کاران قومیت همان حس شرف و حیثیتی است که در وطن و ملت خود می بیند از خدمای پاک درخواست می نماید که حضرت اجل عالی را نایل همین مكافات شرافت آیات نموده و به دیدار عزت ایران و شرافت ایرانیان موفق و مقدسی- المرام فرماید.

در ضمن اظهار حسیات خالصانه متوجه ارجاع خدمات هستیم، معلوم است که اینجانب را از قیض زیارت بسته خط مبارک و شرح وقایع آن مسامان محروم نخواهند گذاشت.

انجمن سعادت

به موجب خبر صحیحی که از یاریس رسیده است، محمدعلی شاه می خواهد که قبل از انعقاد مجلس شورای ملی در تهران به رهن گمرکات روس استقراری نماید و از اروپ نظار مالیه بیاورد. البته حضرت مستطاب اشرف عالی را لازم است که جهت جلوگیری بزودی پروتست نمایند که قبل از انعقاد مجلس شورای ملی ملت قبول ندارد و به ادای وجه قرض شده ابدآ ملت ایران، ذمہدار نیست بعد پروتست نامه را به واسطه جراید و مکتوبات ولوایح و اعلانات به تمام نقاط ممالک خارجه و به سفرای دول معظمه پرسانید.

انجمن سعادت

فتح قم

بطوری که قبلاً هم اشاره کردیم پس از انقلاب و عصیان تبریز و هواداری آزادیخواهان آنجا از مشروطیت بتدریج از نقاط دیگر ایران هم سرو صدا برخاست که یکی از قویترین و با نفوذترین آنها

صدای تنکابن و گیلان و قیام سپهبدار بود که جریان آنرا دیدیم. یکی دیگر از این قیام‌ها نیز که نقش عمدت‌ای در احیای مشروطیت داشته است نهضت و قیام بختیاری‌ها در جنوب ایران است.

حاج علی قلیخان سردار اسعد رئیس ایل بختیاری در پاریس بود و در آنجا هم مانند اسلامبول ایرانیان تبعید شده یا ناراضی کانسون قعالیتی داشتند و از جمله سردار اسعد را تشویق کردند که برای برانداختن استبداد محمد علی شاه دست بکار شود و او هم مرتضی قلی خان بختیاری را با پیامی به ایران فرستاد و دستور قیام به ایل خود صادر کرد.

مرتضی قلیخان به تهران آمد و بدون این که کسی از مأموریت او مطلع شود حتی با محمد علی شاه هم ملاقات کرد و به اصفهان رفت. چند روز بعد خبر اختشاش بختیاری بلند شد و این ایل به فرماندهی صمصام‌السلطنه به اصفهان حمله برداشت و آنجا را متصرف شدند و صمصام‌السلطنه حکومت را بدست خود گرفت و از این زمان تا موقع آمدن حاج علیقلی خان سردار اسعد در ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ ریاست نهضت جنوب را به عهده داشت و قیام او هم یکی از مایه‌های امیدواری آزادیخواهان ایران بود بطوری که در قصيدة مستزاد استاد بهار، نام صمصام را هم بدنیال نام ستار و سپهبدار می‌ینیم.

حاج علی قلیخان در ۱۵ ربیع‌الثانی یعنی یک روز بعد از فتح قزوین به دست مجاهدین شمال، از راه محرمہ (خرمشهر امروز) و (خوزستان امروز) به اصفهان وارد شد و ریاست نهضت جنوب را به دست گرفت:

در این زمان بود که سپهبدار از رشت به قزوین آمده بود و نامه انجمن سعادت که آنرا نقل کردیم صادر شده بود. بطوری که از همان نامه پیداست بر اثر تشویقات انجمن سعادت

ایرانیان اسلام‌بیول و علمای آزادیخواه نجف و توصیه‌های محمد ولیخان سپهبدار، سردار اسعد هم برای همراهی به نهضت شمال و تصرف تهران عازم شد و پس از بالغ برچهل روز اقامت و توقف در اصفهان در ۲۷ جمادی الاول با ۷۰۰ سوار از اصفهان حرکت کرد و چون امیر مفخم بختیاری برادرش که طرفدار محمدعلی‌شاه بود با عده‌ای قوای دولتی در کاشان بود بدون این که به آنجا برود از راه نیزار به قم آمد و یک‌هفته بعد وارد قم شد و ستاد خود را در این شهر مستقر کرد و فوراً با سپهبدار که ستادش در قزوین بود ارتباط حاصل کرد و خود را زیر فرمان او نهاد.

در تلگرافی که سر جورج بارکلی به وزیر مطبوع خود در لندن راجع به این موضوع در ۲۵ ژوئن ۱۹۰۹ (پنجم جمادی الثانی ۱۳۲۷) می‌فرستد می‌گوید:

سردار اسعد امروز صبح زود وارد قم شد و امشب هم ۷ ترا

قنسول روس وارد خواهد شد. بختیاریهائی که به قم وارد شده اند تقریباً ۵۰۰ نفر می‌باشند و تلگرافی به سپهبدار نموده اند که سردار اسعد با ۱۰۰۰ نفر بختیاری می‌آیند و تمام‌آ تحت فرمان سپهبدار خواهند شد. این مخابره را در تهران فرمیده‌اند. این تلگراف بی‌اندازه باعث تشویش و اضطراب دولتیان شده است.

بدین قرار شهر تهران حالا از دو طرف مورد تهدید ملیون قرار گرفت. از مغرب به وسیله قوای سپهبدار که در قزوین بودند و از جنوب به وسیله نیروهای سردار اسعد که در قم بودند و آنها هم خود را زیر فرمان سپهبدار قرار می‌دادند.

به سوی تهران

طبعاً سقوط قم و نزدیک آمدن مجاهدین بختیاری در عزم و همت

مليون شمال که در قزوين بودند، بي اثن نبود. زيرا سپهدار که تا اين وقت در قزوين مانده بسود و مشغول مذاکره با تهران بسود حالاً مصمم به حرکت شد. در روزهای پيش از آن مذاکرات بسياری با او شده بود و حتی به او می گفتند که علاوه بر اين که منظورهای شما حاصل شده و مشروطیت اعلام می شود حکومت گilan و مازندران هم به شما واگذار می گردد و شما از قزوين بازگردید. همانطور که بالفاصله پس از ورود سردار اسعد همین خوفها به او هم گفته می شد. باید یاد آور شد که در اين زمان سفارتخانه های روس و انگلیس در ایران خیلی فعال بودند و نقش رابطه و واسطه ای را میان دربار محمد علی شاه و نیروهای مجاهدین بازی می کردند. و این بدانجهت بود که از دو سال پيش روس و انگلیس با پیمان ۱۹۰۷ و از ترس قوای دول متعدد آلمان و اتریش و هنگری در مرکز اروپا با وساطت دولت فرانسه اختلاف خود را در آسیا به کنار گذارده متعدد شده بودند و از جمله ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند و نمایندگان آنها هم در ایران با هم ارتباط و همکاری نزدیک داشتند و در ضمن در جریان نهضت مشروطیت فعالیت بسیار می کردند. آنها می خواستند که قوای مجاهدین به تهران وارد نشود و محمد علی شاه، هم مشروطیت را مجددًا اعلام کند، وهم از ترس نیروهای مجاهدین، بیشتر به آنها متول و پناهندۀ شود و به همین جهت نمایندگانی از دو دولت به پیش سردار اسعد و سپهدار می رفتند و مذاکراتی می کردند. اما این هردو سردار عدم اعتماد خود را به وعده های محمد علی شاه و تصمیم قاطع خود را برای احیای مجدد مشروطیت اعلام می داشتند و مصمم بودند که طبق قرارها و موافقت های فیما بین و ترتیبی که با انجمن سعادت ایرانیان اسلام بول داده شده بود به تهران بیایند. وقتی که این عزم، جزم شد، سعد الدوّله وزیر امور خارجه و کفیل

ریاست وزیر امیر محمد علی شاه باز به سفارت تهران‌ها متوجه شد و سفارت روس آخرین کوشش خود را به صورت اولتیماتومی برای منصرف ساختن سپهبدار از حرکت به تهران بکار برد و پیامی به مضمون زیر برای سپهسالار فرستاد:

جناب اشرف آقای سپهبدار اعظم.

حسب‌الامر دولت بهیه امپراتوری به آن جناب اعلام می‌شود که باید بفوريت با معدودی از همراهان خودتان به تهران حرکت و از خیال حمله صرف نظر کنید و پس از ورود مستقیماً به منزل جناب سعدالدوله بروید. در این صورت شئونات و اموال و اتباع شما مصون و مورد ضمانت دولت بهیه امپراتوریست و الا اگر بظور حمله به اتفاق مجاهدین بخواهید به تهران حرکت کنید دولت بهیه امپراتوری قویاً جلوگیری خواهد کرد.

سپهبدار اعظم به این موضوع بدين مضمون پاسخ می‌دهد که:

چون ما شیعیان مجبور به اطاعت از امر علمای اعلام و حجج اسلام هستیم و نظر به اینکه آیت‌اللهین و حججین اسلام آقایان ملا‌عبدالله مازندرانی و آخوند ملا‌کاظم خراسانی حکم گرفتن مشروطیت را صادر فرمودند. این جانب به وظیفه ملی و مذهبی خود قیام و در رأس مجاهدین غیور خود به حمد الله فاتحانه به قزوین ورود نمودم، از این‌جاهم به عنان الله تعالیٰ به طرف تهران خواهم رفت.

من به وظیفه ملی خویش قیام نموده و خواهم نمود. دولت امپراتوری هم قادر است به وظیفه خود رفتار کند.

با وجود این ظاهرآ سپهبدار راضی می‌شود که به ضمانت سفارت روس برای مذاکره صلح و برقراری مجدد مشروطیت به تهران برود ولی گویا در اثر مشورت با سایر همراهانش از این عزم منصرف می‌گردد و مصمم می‌شود که از قزوین به طرف تهران پیشروی نماید.

و به همین قصد در ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ حرکت می‌کند. در همین موقع است که شرح زیر را می‌نویسد:

چون ماندن قزوین به طول انجامید و باز کار تهران ناتمام، اگر
چه به تهران با اطیبان سفارت روس احتمارم کردند، لهذا
امروز با یک عده همراهان متوكلا علی الله حرکت و الان که چهار
ساعت به غروب مانده است در قریه شریف آباد سلکی خودنمہستم
و انشاء الله عازم تهران می‌شویم، اگر یار باشد مرا ماه و هور،
هرچه لایه به شاه ایران کردیم به کار نیامد.
بسی لایه کردم به اسفندیار
نیامد برش لایه کردن به کار
تو دانی و دیدی ز من بندگی
نپذرفت و سیر آمد از زندگی

پس از یک شب توقف در شریف آباد سپهدار به ینگی امام، نیمه راه
قزوین و تهران جلو آمد و چند روز در آنجا ماند تا هم بقیه مجاهدین
برسند و هم باز با تهران مشغول مذاکره و مکاتبه و تلگراف شد. چند
روز بعد یعنی ۱۴ جمادی‌الثانی عازم پیش روی به سمت کرج بود زیرا
به قراری که باز می‌نویسد:

خیلی تلگرافات مؤثر به شاه و وزرای ایران کرده‌ایم به تهران،
مؤثر نشد، جواب مهملات داده‌اند.

حرکت سپهدار از قزوین مایه ترس محافظ درباری و مستبدین
تهران و تعجب سفارتخانه‌های روس و انگلیس که تصور می‌کردند
سپهدار و مجاهدین پیش روی نخواهند کرد، شد. به‌طوری که در گزارشی
که چند روز بعد به تاریخ ۱۲ ذوئیه (۲۶ جمادی‌الثانی) سر جورج
بارکلی برای وزارت امور خارجه لنده‌می‌فرستد اشاره به این پیش روی
می‌کند و می‌نویسد:

... خبر رسید که سپهبدار از قزوین حرکت نموده و چندان مسافتی از تهران دور نیست، عجیتر آن که در چند روز قبل سپهبدار قبول کرده بود که خود را از فدائی‌ها خارج کرده و برای صلح به طرف تهران بیاید در حورتی که از طرف مفارث روس امنیت او را حمانت نمایند.

خبر پیشروی سپهبدار که به اردبیل سردار اسعد می‌رسد، آن اردبیل روز ۱۲ جمادی‌الثانی از قم به طرف تهران پیشروی می‌کنند و در رباط کریم شهر یار مستقر می‌شوند.

فتح کوچ

موقعی که سپهبدار قصد حرب کت و پیشروی به کسری دارد اتفاق ناگواری روی می‌دهد که سپهبدار در یادداشت‌های خود مسئولیت آن را به عهده عجله و نافرمانی یفرم خان می‌گذارد زیرا به قراری که سپهبدار می‌نویسد تمام فرماندهان را برای پیشروی به کسری جمع می‌کند و قرار می‌گذارند که:

«همگی در حصار کنزدیک کرج جمع شوند و از آنجا حمله به طرف کرج بشود. پس از فتح کرج همگی جمع بوده حرکت نکنند تا از آنجا نقشهٔ تهران داده شود.»

یفرم خان و میرزا علی خان از حصار که کرج می‌روند و قوای مختصر قزاق دولتی را که در کرج بودند منهدم می‌کنند و کرج را متصرف می‌شوند ولی بعد به جای آن که در آنجا بمانند و منتظر بقیهٔ مجاهدین شوند به دستور یفرم خان بنای تعقیب قزاق‌های دولتی را می‌گذارند در حالی که سوارهای یفرم خان شش فرسخ در تابستان آمدند بسوزند و خسته بودند باز هم سه فرسخ تا شاه‌آباد رفتهند در

آنجا «قزاق‌ها در کاروان‌سرای مجدد‌الدolle سنگر از سابق بسته بودند» با مسلسل و توب به دستهٔ یفرم حمله کردند.

«شب هم در گرفت. آن شب تا صبح یک‌عدد سوار با این یفرم که یک عرادهٔ توب هم با خود برده بود در کاروان‌سرا ماندند. چون صبح شد توب مسلسل هم چند نفر را کشت. اگر چه از طرف قزاق هم خیلی کشته شدند ولی سوارهای ما مراجعت، پیدق سواره یفرم و توب که برده بود به دست خصم افتاد.»

خبر این واقعه را نصف شب با تلقن به سپه‌دار که درینگی امام بود، اطلاع دادند و او فوراً به سمت کرج حرکت کرد و خود را در سفیده صبح به کرج رسانید، اما کار از کار گذشته بود. سپه‌دار در عمارت سلیمانیه کرج منزل کرد و چند روز برای استراحت قشون خود در کرج ماند و از آنجا با سردار اسعد که در رباط کریم بود ارتباط حاصل کرد.

خبر نزدیک شدن اردوهای مجاهدین سپه‌دار و سردار اسعد به تهران محمد علی‌شاه و دربار یانش را پیش از پیش به دست و پا انداخت و به همین جهت باز سفارتخانه‌های روس و انگلیس فعالیت شدید خود را برای جلوگیری از ورود مجاهدین به تهران دنبال کردند.

از لندن هم سرادر وارد گردی وزیر امور خارجه انگلستان به سر جورج بارکلی دستور داده بود که با مشارکت همکار روسیش اقدامات بیشتری به عمل آورد که از ورود مجاهدین به تهران جلوگیری شود و در این باب نمایندگان روس و انگلیس ملاقاتی هم با محمد علی‌شاه نمودند و بعد که از هر سفارتخانه دو نماینده یکی پیش سپه‌دار و دیگری پیش سردار اسعد مأمور ساختند، مستر چرچیل منشی سفارت انگلیس به همراهی رومن او سکی پیش سردار اسعد رفتند و مأمور استوکس وابسته نظامی سفارت انگلیس به همراهی بارون او سکی به

نزد سپه‌دار مأمور شدند.

روز شنبه ۴ ژوئیه موقعی که این دو نفر اخیر به سمت کرج برای ملاقات سپه‌دار می‌رفتند در شاه‌آباد میان دسته‌ی یفرم و قشون دولتی جنگ و زد و خورد بود و حتی چند تیرهم بسوی آنها افکنده شد که خوشبختانه آسیبی به ایشان وارد نساخت و آنها تو اanstند به آسانی پیش سپه‌دار بروند.

سپه‌دار در یادداشت خود در تاریخ ۱۶ جمادی‌الثانی می‌نویسد:

دیروز با رونوسکی نماینده روس و یکنفر آتابه میلیتر انگلیسی آمدند برای اعلان که ما خیال یاغی‌گری داریم و ما هم بعضی مطالب پیشنهاد نمودیم که تا فردا که ظهر سه شنبه ۱۷ است، جواب پدهند.

در واقع نماینده‌گان سفارتخانه‌های روس و انگلیس مأمور بودند که به سپه‌دار و سردار اسعد اعلام کنند که حرکت آنها به تهران یاغی‌گری است و عمل و اقدام آنها موجب اختلال نظم عمومی و آسیب و صدمه به اتباع خارجی خواهد بود و از این جهت قوای خارجی برای «استقرار نظم» مجبور به مداخله خواهند شد. این تمهید و ابلاغ سفارتخانه‌ها، نه در سپه‌دار مؤثر افتاد، و نه در سردار اسعد.

مسازوراستوکس وابسته نظامی سفارت انگلیس جریان مشروح مذاکره و ملاقات با سپه‌دار را به وزارت خارجه انگلستان گزارش داده که متن آن در کتاب آبی ترجمه شده است و از آنجا که این سند گرانها روحیه سپه‌دار و افراد او و طرز کار و حالات مجاهدین را در هنگام حمله به تهران بیان می‌کند ما عین آنرا در اینجا نقل می‌کنیم.^۱

من و مسیو بارون اوسکری روز ۴ ماه ژویه، سه ساعت بعد از ظهر وارد کرج شدیم، چون صبح آن روز به توسط تلفون برای ملاقات از سپهبدار درخواست وقت نموده بودیم، به محض ورود به کرج سپهبدار مارا نزد خود پذیرفت. مسیو بارون اوسکر به سپهبدار اطلاع داد که نمایندگان دولتین مقیم تهران با یک پیغامی که نتیجهً مذاکرات لندن و بطریبورخ است مارا نزدشما فرستاده‌اند من هم اظهار داشتم که مستر چرچیل و رومن اوسکر با یک چنین پیغامی نزد سردار اسعد رفته‌اند.

سپهبدار اظهار نمود اlan از سردار اسعد که در رباط کریم است، برای من کاغذ رسیده. بعد مسیو بارون اوسکر ترجمهً دستور العملی که به ما داده بودند به فارسی برای سپهبدار قرائت نمود. سپهبدار به دقت گوش داد، بعد از این که مسیو بارون اوسکر دستور العمل فوق را تمام خواند سپهبدار ورقه را از او گرفته و شخصاً قرائت نمود و پیش خود نگاه داشت.

پس از آن که سپهبدار دستور العمل را ملاحظه نمود از شاه، شروع به شکایت کرد و اظهار داشت ابدأ نمی‌شود به شاه اطمینان نمود هر قولی که داده آنقدر اجرای آن طول می‌دهد که مثل نکردن محسوب می‌شود و در دور خود خانمین و مفسدین و ملاهای درباری را جمع نموده و نصایح این چندنفر را به اراده سایر ایرانیان، برتری می‌دهد. وزرای شاه ابدأ جواب تلگرافات ما را نمی‌دهند و پیش از ده تلگراف مخابره شده و به هیچ‌یک از آنها جواب نرسیده است، بعضی از وزرا خانشند (ولی اسم نبرد) وزرا کمیته ملتیان را در تهران بر سمیت نشناختند.

(این مطلب راجع است به کمیته که در تهران تشکیل یافته بود در ابتدا سعدالدوله آنها را به رسمیت می‌پذیرفت ولی بعد اعتنا نکرد). سپهبدار بعد اظهار نمود که می‌خواهد با سایر رؤسای ملتیان در این خصوص مذاکرات لازمه نماید و برای همین مقصود از نزد ما خارج شد. یک ساعت و نیم بعد مراجعت نمود و اظهار کرد

ملتیان خیلی متشرک از مساعی دولتین معظمنم که در واقع دولت عملده روی زمین اند و برای اصلاح مبدول می‌دارند، هستند.

بعد، از ما سؤال نمود که آیا شاه از فرستادن شماها نزدمن خبر دارد یا خیر؟ من جدا جواب دادم، یقین ندارم ولی گمان می‌کنم که کسی اطلاع ندارد. مسیو بارون او سکی گفت: گمان می‌کنم که از آمدن ما، شاه خبر نداشته باشد. سپهبدار پرسید که مقصود از لفظ پرقراری نظم چیست و اظهار نمود که حرکات قشون او همیشه از روی نظم بوده و خواهد بود. قشون ملتی برای مقصودی آمده‌اند که هنوز آن بعمل نیامده، او و مردار اسعد از حرکات قشون خود ضمانت نموده و می‌نمایند. اگر سفارتین ترقیبی بدھند که او با سردار اسد هر کدام با ۱۵۰ نفر آدم در شهر پسا یکی از باغات دور شهر آمده، آن وقت با مشورت سایر ولایات ترتیب اساسی برای استقرار مشروطیت خواهند داد.

من از سپهبدار پرسیدم مقصود شما از استقرار مشروطیت چیست؟ در جواب اظهار کرده بود چند چیزهای مت که ملتیان مایلند آنها را معمول دارند. من گفتم اگر شما آن مطالب را به ما بگویید ممکن است که سفارتین آن مطالب را به نظر شاه رسانیده و در قبولی آنها اصرار نمایند و در آن صورت سفارتین ضمانت اجرای آنها را خواهند کرد.

سپهبدار چند فقره از آنها را اظهار کرد و ما خواهش نمودیم که این مطالب را روی کاغذ بیاورد. سپهبدار دوباره از شاه، بنای شکایت آغاز نمود و اظهار کرد از آن وقتی که مشروطیت بربا شده، شاه بِتَصْبِلَا "ساعی بود که مشروطه را برهم زند و حوادث سال گذشته را بخاطر نشان نمود.

من گفتم، از گذشته باید شکوه کرد، خوب است آنها را همینطور گذشته محسوب دارید.

در همین ایام شاه نصایح دولتین را قبول نموده و اغلب مواد پروگرام مارا به موقع اجرا گذاشده و بقیه راه اجرا خواهد کرد. قانون انتخابات حاضر و تمام مقدمات انتخابات مجلس مهیا است.

مسیو بارون او سکی اظهار کرد که مجلس خیلی اهمیت دارد وقتی که به رسمیت منعقد گردید، آن زمان می‌توانید تمام وزرا را تغییر بدھید. سپهبدار دومرتبه مطلی را که بنا برآن گفته بود تکرار نمود که (مقصود ملتیان هنوز به عمل نیامده است). بعد سپهبدار برای نوشتن تقاضاهای از نزد ما خارج شد و به فاصله یک ساعت با یک ورقه که در آن، هشت ماده از تقاضاهای خود را نوشته بود، وارد شد. برای این که ابدآ جای سوء تقاضا باقی نماند، ما خواهش کردیم که آن تقاضاهای را برای ما بخواند و او تقاضاهای را قرائت نمود، من سؤال کردم اشخاصی که اخراج آنها تقاضا کرده اید، کیانند؟ سپهبدار از روی ورقه دیگری که در دست داشت اسمی ذیل را قرائت کرد: امیر بهادر، شیخ فضل الله، مفاخرالملک، مقتدر نظام، صنیع حضرت، ملا محمد آملی

ما اظهار کردیم که این تقاضاهای را به سفارت خواهیم برد و بعد جواب می‌دهیم که آیا ممکن است نماینده‌گان آنها را به نظر شاه رسانیده و درخواست قبول نمایند یا خیر.

سپهبدار تقاضای جواب فوری نمود ولی ما گفتیم با احتمال این که شاید در آنها مذکوره به عمل آید، خوب است تا سه روز منتظر باشید.

سپهبدار گفت توقف قشون هر روز مبلغ کلی خسارت به ملتیان وارد می‌آورد ولی تا ظهر سه شنبه منتظر خواهیم شد و ما وقترا قبول کردیم.

سپهبدار سؤال نمود که آیا می‌توانید قول بدھید که در چند روز اقدامات نظامی برضد ما نخواهد شد. ما جواب دادیم که نمی‌توانیم جنین قولی را بدھیم، ولی اگر به شما حمله کردند، البته

می‌توانید که جنگ کشید و ما خارج شدیم. از آن وقتی که وارد قشون ملتیسان شدیم در نهایت احترام با ما رفتار کردند، هر سربازی که به ما می‌رسید احترامات لازمه نظامی را بجا می‌آورد من ابداً آثار یاس از شکست صبح در میان آنها مشاهده نکردم و از چند نفر آنها بیوای کردم، چو این دادند شکست نبود، بلکه بدون هیچ خسارت دعوای پیشتر اول بوده است. وقتی که در مراجعت به تهران به شاه آباد رسیدیم، در آنجا به کاپیتن (پری اینی زوف) فرمانده قزاق‌های ایرانی اطلاع دادیم که سپه‌دار تا ظهر سه‌شنبه اقدام نظامی نخواهد کرد.

ماژور استوکس آتاشه میلیتر

فتح تهران

پیشنهادهای سپه‌دار چنان که معلوم بود مورد قبول واقع نشد، نمایندگان روس و انگلیس بازهم چندبار دیگر با سپه‌دار و سردار اسعد ملاقات و مذاکره کردند و باز هم نتیجه‌ای حاصل نشد، در این گیرودار عده‌ای قشون روس با کشته از باد کوبه به ارزلی وارد شدند و این خبر اسباب نگرانی آزادی‌خواهان شد و بالاخره روز شنبه ۲۱ سپه‌دار فرمان حرکت از کرج و پیش روی به «قراتپه» را صادر کرد.

قراتپه، ملک خود سپه‌دار بود و در آخرین مذاکرات با نمایندگان روس و انگلیس سپه‌دار گفته بود که خوبست چندتن از وزرا به اینجا (قراتپه) بیایند و حضوراً مذاکره کنیم ولی این پیشنهاد هم از طرف شاه رد شده بود.

بدین شکل نیروی سپه‌دار به قراتپه آمد، سردار اسعد هم از رباط گریم حرکت کرد و چون نمی‌خواست با اردوی بختیاری دولتی طرفدار محمد علی شاه روبرو شود به قاسم آباد آمدند که یک فرسخ

تاقر اتپه فاصله دارد.

در واقع در اینجا بود که دو نیروی ملی شمال و جنوب بهم پیوستند و می‌بایست سرنوشت نهائی و قطعی مبارزه با تهران معلوم شود.

اردوهای دولتی هم در همینجا در چهار محل حسن‌آباد، شاه‌آباد، احمد‌آباد و یافت‌آباد، متumer کر شده بودند.

همان روز سپهدار به سردا اسعد پیغام داد که برای ملاقات با او و عصر به قاسم آباد می‌رود ولی سردار اسعد جواب داد که چون شما از راه رسیده‌اید و خسته‌هستید ما طرف عصر بدیدن شما می‌آئیم و به همین قرار هم سردار اسعد با عده‌ای از سران اردوی بختیاری آمدند و با سپهدار و سران مجاهدین ملاقات و مشورت کردند و باز گشتند.

روز بعد یکشنبه سپهدار عازم رفن به قاسم آباد و بازدید سردار اسعد بود که صدای تیر و گفتگو بلند شد ولی سپهدار اعتمای نکرد و تا ده مویز رفت در آنجا معلوم شد که یفرمخان و میرزا علیخان سران دسته‌ای از قوای سپهدار در حالی که از کنوز عازم قراتپه و بادامک بوده‌اند در میان راه با قوای بختیاری دولتی برخورد می‌کنند. بختیاریهای دولتی امیر مقخوم برای اغفال قوای ملی پرچم سرخ انقلابیون را بالامی برند و به دسته یفرمخان نزدیک می‌شوند و آنها را مورد شلیک قرار می‌دهند و چنگ مختصراً در می‌گیرد، بختیاریهای سردار اسعد که در قاسم آباد بودند از صدای گفتگو به سمت میدان واقعه می‌تازند، این بار دسته یفرمخان بختیاریهای دوست را بجای دشمن می‌گیرند و به آنها شلیک می‌کنند خلاصه آن که در این گیرودار عده‌ای تلفات بر طرفین وارد می‌شود.

سپهدار روز بعد را توقف کرد و روز سهشنبه به سمت ده مویز رفت خود او در یادداشتی راجع به این قضیه می‌نویسد که:

«با این کار دیروز اگر مکث کنیم یا عقب برویم با این ترس و واهمه که همراهان ما را گرفته دیگر باید فاتحه خسوانده همگی فرار کنیم، لهذا حرکت کردیم.»

وقتی که سپه‌دار به ده مویز رسید معلوم شد بنه و اسباب او را به بادامک برده‌اند. سپه‌دار هم به بادامک رفت، دستهٔ زیر فرمان یفرمیخان و خود او در باغ بادامک بودند.

موقعی که سپه‌دار به بادامک رسید، عده‌ای هم دور او جمع شدند و از آن طرف هم برای قوای دولتی در یافت آباد و احمدآباد کمکهای هنگفتی از نفرات و توب و مسلسل رسید و آنها از دو طرف آتش توبخانه را بروی بادامک باز کردند و نیروی سپه‌دار را مورد حمله قرار دادند و جنگ معروف «بادامک» که جنگ قطعی فتح تهران بود در گرفت. بهتر است که شرح این قسمت را از یادداشت‌های خود سپه‌دار نقل کنیم:

باری، ورود بندۀ به بادامک که مردم بیشتر آمدند در میان همان باغ که بندۀ بودم. در این بین از دو طرف برای ما گلوله ریزی توب کردند. از گرما و شرپنل توب مسلسل، میدان تفگ طوفین دور بود، خیلی اسب و آدم مردند. اول کسانی که از اردوی ما فرار کردند سوارشاہسون ایلخانلو بود، آدمی به اردوی بختیاری فرستاده‌یم کمک خواستیم، آنها هم گفتند مه‌ساعت به غروب مانده، به هر حال بندۀ دیدم بیشتر آدمها فراری شدند. ماهم در میان حصارهستیم مه‌عراوه توب کوهستانی داریم نمی‌توانیم بیندازیم، کسی هم جرأت نمی‌کند از حصار خارج شود دشمن هم زور آورد و یورش آوردند یک تپه کوچک نزدیک مارا گرفتند، گلوله توب هم مانند تگرگ می‌بارد. هر قسم بود خودم از دیوار بالا رفته یک عراوه توب کوهستانی را با حضرات تفنگچی تکابنی و دو سه نفر توبیچی به آن طرف به هوای من آمدند. توب را سوار کرده

درجه گرفتم به خواست خدا شش تیر توپ انداختم، هر شش تیر در آن تپه رسید و ترکید. بعد شلیک تفنگهم کردیم که حضرات که یورش آورده بودند فرار کردند. باری، گلوله توپ آنها هم به ما مجال نداد، چند تیرهم به احمدآباد انداختم چون خواست خدائی بود، آنها هم عقب نشستند. حضرات بختیاری با سردار وقتی که ما دشمن را عقب نشانده بودیم، دو ساعت به غروب مانده رسیدند و در ده مویز^۱، نیم فرسخی بادامک میزل کردند. آنها هم گفتند ما در راه دعوا کردیم.

میرزا سلیمان ادیب الحکما که خود در این جنگها شرکت داشته و حاضر و ناظر بوده است در کتاب «شب نشینی رمضان» و قی ماجرای جنگ صحرای ترکمان را نقل می کند که در آنجامحمد ولیخان سپهبدار شخصاً به پای توپ رفت و ترکمانان را فراری ساخت، می نویسد:

عجب از این است که هیچ کس این چنین شجاعت را در وجود ایشان نمی دانست که در آن سن و سال با آن عدم اطمینان از کس و کار این گونه اقدامات نماید و بی محابا داخل این چنین مهلهکه شود.

نمی دانم چه عزمی است و چه بختی است که مساعدت روزگار محض ملاحظه انجام کار ایران را با آن اولوال عنم داده چنانچه عین همین ایستادگی را در جنگ بادامک کرده در بین یأس و نامیدی که لاینقطع تیر توپ و تفنگ مانند تگرگ از طرف اردبی چهار گانه دولت مستحچله استبداد به سر مجاهدین می بارید و در تمام حمله و هجوم سواره قراداغی و بختیاریهای دولتی و قزاق و سایر اصناف قشون مقاومت کرده مخصوصاً در جنوب باع بادامک به دلگرمی کهیں برادر خود حضرت مستطاب اجل افخم آقای مساعد الدوله^۲ که مواذب و محافظ آن نقطه بودند شخصاً

۱- صفحه ۶۶ کتاب شب نشینی رمضان

۲- جمشید خان که بعداً هلقب به «سردار کبیر» شد.

پای توب ایستاده اردوی قزاقها وغیره که از مر (زردتپه) احمدآباد می‌جاھدین را به تیر توب و تفنج بسته بودند پراکنده و متواری کرده، قدرت خداداده ملی را جلوه دادند.

پس از این جنگ بدامک طرف عصر سپه‌دار به چادر سردار اسعد در ده مویز رفت و در آنجا مذاکره و مشورت کردند که شبانه به سمت تهران حرکت کنند. برای این کار می‌باشد که از میان قشون دولتی که همه‌جا اردو داشتند بگذرند و این البته کار مشکلی بود با وجود این خوشبختانه بخوبی انجام شد. باز هم سپه‌دار در یادداشت‌های خود شرح این تفصیل را می‌نویسد:

چون پنه وضوح اردوی خود را بدیدم، جمعی فراری و جمعی مستعد فرار دیدم. اگر در تهران شکست بخوریم، بهتر است تا در اینجا دست بسته گیر برویم، گفتم زن طلاق است که امشب به سمت تهران حرکت نکند، حضرات‌هم گفتند ما حاضر و مه ساعت دیگر حرکت کنیم، پنه آمدم متزل که سه ساعت دیگر حرکت کنیم، یکنفر فیض‌الله‌یک هم (بلد) گرفتیم چون خودم بلد داشتم. بعد سردار اسعد آدم فرستاد که شش ساعت از شب رفته می‌آییم، زودتر نمی‌توانیم.

باری، ما همه آماده نشستیم تا ساعت شش‌هم گذشت. ساعت هفت حضرات رسیدند. اول خودم جلو رفتم الی ده سعید‌آباد. آنجا، ماه جزئی که شب چهارشنبه ۲۴ بود، پیدا شد. موسیو یفرم و سالار حشمت یوسفخان را با فیض‌الله (بلد)، جلو روانه کردم، پیش‌قراول و خودمان هم متعاقب. پنه را هم دست کشیدیم که بروند قراتپه.

باری، زیر یافت‌آباد صبح روشن شد. از آنجا که (بلد) بودم به کار و انسرا خرابه، اردوهای شاه، همه در خواب و خبر از جائی ندارند...

باری، به کار و انسرا خرابه رسیدیم که حالا از یافت‌آباد گذشتیم

و اردوها خبردار نشدند. دونفر قزاق که می‌رفتند به شاه‌آباد، گرفته و کشتند، دیگر یکسره آمدیم به طرشت...

بدین ترتیب اردوهای متعدد سپهدار و سردار اسعد از میان سپاهیان دولتی عبور کردند در این موقع عده‌ای از گیلانیهای اردوی سپهدار همراه معز‌السلطان با توپخانه عقب مانده بودند و در این پیشروی شرکت نداشتند.

پس از رسیدن به طرشت، یفرمخان و سوران ارمقی به طرف شمال رفتند و الهیارخان پسر منتصر الدوله پیشکار سپهدار هم با عده‌ای سوار بمب همراه برداشتند به سمت دروازه تاختند.

دروازه‌های رو به مغرب تهران یعنی دروازه قزوین و دروازه باغشاه مسدود و مستحکم بود به این جهت نیروهای ملی از خارج شهر را دور زدند و به طرف شمال رفتند. صبح روز سه‌شنبه ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷ از میان بهجت آباد (که حالا یکی از کوی‌های داخلی شمال تهران است) گذشتند و پس از مختصر زد و خوردی در کنار خندق از دروازه یوسف آباد (نزدیکی دبیرستان البرز کنونی) وارد شهر گشتند و پس از عبور از مقابل سفارت انگلیس به سمت بهارستان و عمارت مجلس راندند درحالی که عده‌ای از آنها از خیابان علاء الدوله (فردوسی امروز) به سمت توپخانه (میدان امام خمینی امروز) که محل اجتماع نیروی دولتی بود سرازیر شدند.

در شهر هم مدتی زد و خورد ادامه داشت ولی نیروهای بختیاری دروازه‌های غربی شهر را گشودند و خود سپهدار هم در باع مجلس بود.

در این وقت بود که محمدعلی‌شاه، غضبنگ و مأیوس دستور داد شهر را به توپ بینندن و قوای او از همه طرف، از سمت حضرت عبدالعظیم، از سمت دوشان تپه، از سمت سلطنت آباد و بالآخره از

کنار دروازه یوسف‌آباد، مجلس و شهر را به آتش توپ بستند و مدتی این بمباردمان ادامه داشت.

و این درحالی بود که محمد علی شاه به نمایندگان روس و انگلیس که به او مراجعه کرده بودند قول داده بود از توپ بستن به شهر صرفنظر کند ولی باز هم برخلاف پیمان شهر را بمباران کرد. ولی این عمل مذبوحانه او ثمری نیخشد.

به زودی کولونل لیاخف روسی فرمانده قشون محمد علی شاه و امیر مفخم بختیاری که در اردوی دولتی بودند دست از حنگ کشیدند و بعداً تسلیم سپه‌دار شدند.

در تلگرافی که از سفارت انگلیس به لندن فرستاده شده – است در این باب می‌گویند:

کولونل لیاخف به هراهی برادر سردار اسعد و مترجمن سفارتین به بهارستان رفت و خود را در تحت اواامر سپه‌دار که از طرف کمیته ملیّتیان به وزارت جنگ منصوب شده است در آورد.

خلع محمد علی شاه

روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی محمد علی شاه و خانواده و عده‌ای از وزرایش از سلطنت آباد به باغ سفارت روس در زرگنده پناه برداشت و متحصن شدند.

سر جورج بارکلی در تلگرافی بتاریخ ۱۶ ژوئیه از قول سابلین کاردار سفارت روسیه تزاری خبر تحصن محمد علی شاه را مخابره کرد و بعد متن تلگراف او را به تزار روسیه چنین نقل می‌کند:

بر وفق نصیحت دولتین مشروطه را برقرار نموده، لیکن حرکت آنارشیست‌گری از اسلامبول، کربلا، تبریز، تهران، مملکت را

به هرج و مرچ انداخته است و به این جهت مجبور است که تقاضای حمایت از بیرق دولت قوی شوکت آن اعلیحضرت نماید و مطمئن از همراهی آن اعلیحضرت در باره خود و خانواده و مملکت خویش بوده و منتظر نصایح ملاطفت کارانه آن اعلیحضرت همایونی می باشد.

سپهبدار در یادداشتی راجع به این موضوع می نویسد:

صبح جمعه ۲۷ جمادی الثانی بود که اعلیحضرت محمدعلی میرزا تشریف بردنده یعنی به ما خبر دادند که رفتنده سفارتخانه روس در زرگنده متخصص شدند، تا آن وقت اهالی به ما نزدیکی نمی کردند و نمی آمدند، آن روز که بلند شد دیگر همگی جمع شدند و سر کردند...

اعلیحضرت محمدعلی میرزا به بست رفت در حالی که باز روز قبل به او پیغام صلح داده بودیم، فی الحقیقت خیلی بی غیرتی فرمودند و این ننگرا تا قیام قیامت برای خود گذارند.

وقتی که تهران به این ترتیب فتح شد آخرین کابینه دولت زمان محمدعلی شاه که در آن سعدالدوله کفیل ریاست وزرا و وزیر خارجه بود مستعفی و فراری و متخصص گردید و دولتی وجود نداشت کمیته ای از ملیون بلا فاصله تشکیل شده بود که در آن محمد ولیخان سپهبدار و سردار اسعد فاتحین تهران بسمت های وزارت جنگ و وزارت داخله در دولت موقتی تعیین شدند.

وقتی که خبر تحصین محمدعلی شاه انتشار یافت کمیته مزبور که به نام «شورای عالی» نامیده شد جلسه ای تشکیل داد و خلیع محمدعلی شاه و سلطنت احمد شاه پسر او را تصویب کرد و علیرضا خان عضدالملک رئیس ایل قاجار را که پیر مرد محترمی بود به سمت نیابت سلطنت موقتی تعیین نمود.

در همین موقع بود که سپهبدار و سردار اسعد بیانیه زیر را صادر

کردند که متن آن را از کتاب آبی نقل می‌کیم:

اعلام‌نامه

چون اوضاع مملکت ایران نشان می‌دهد که استقرار نظام وامنیت مملکت و برقراری حقوق و اطمینان تلوب ملت بدون تغییر سلطنت ممکن نبود و چون شاه ساقی از تصرف ملت نسبت به خود کاملاً آگاه بود، به این جهت در مفارث روس در تهران حمایت آنگاهیس و روس متخصص گردیده و به میل خود از قاع و تخت ایران استعفا نموده است.

لهذا در تبودن سنا و مجلس شورای ملی نظر به لزوم موقع مجلس فوق العادة عالی در جمعه ۷ جمادی الآخر ۱۳۲۷ در عمارت بهارستان تهران تشکیل یافت، اعلیحضرت همایونی (سلطان احمد میرزا) ولی‌عهد ایران به شاهنشاهی ایران انتخاب گردیده است.

امضاء سپه‌دار اعظم وزیر چنگ
علی قلی وزیر داخله

مفاد همین اعلام‌نامه را هم عیناً به حکام تمام ولایات با تلگراف مخابره کردند.

پس از خلع محمد علی شاه احمد میرزا را با تشریفاتی از سفارت روس خارج ساختند و به سلطنت آباد بردنند. در آنجا سلطنت را به او اعلام کردند و بعد هم او را به شهر آوردند و شاه خواندند. سپه‌دار می‌نویسد:

باری، ما روز جمعه ۲۷ جمادی‌الثانی فرستادیم همه امتأ و امرا را خبر کردند. شنبه روز ۲۸ همه جمع شدند، آقای عضد‌الملک قاجار را نایب‌السلطنه گردیم و اعلیحضرت سلطان احمد را شاه نمودیم و تا سه و زدهم در مجلس کارها را انجام می‌دادیم. روز هفتم را رفقم به دیوان‌خانه، شاه را هم از زوگنده به هزار مرارت به شهر آوردیم در حالتی که گزیه می‌کرد، روز نهم سلام منعقد و همه حاضر، ولی‌عهد شاه گردید عضد‌الملک نایب‌السلطنه.

همچنین شورایعالی چند نفر از مستبدین و طرفداران محمدعلی شاه را به جرم خیانت به ملت محاکمه و محکوم به اعدام نمود، از آن جمله مفاخرالملک در باغشاه تیرباران شد و صنیع حضرت رئیس دسته او باشان داوطلب خدمت محمدعلی شاه و نیز شیخ فضل الله نوری دشمن مشروطیت در میدان توپخانه بهدار کشیده شدند و به این ترتیب بساط حکومت مستبد محمدعلی شاه و دوران معروف‌فایه استبداد صغیر به پایان رسید.

بی‌مناسبت نیست که در اینجا هم باز چند سطر از یادداشت‌های سپهدار را نقل کنیم :

از هزار، یکی نوشتم و از حکایت‌ها، اندکی. شوخی نیست با این عده قائل از چهار اردو گذشته و یک شهر چهارصد هزار نفری را فتح کردن، جز خواست خداوند، دیگر احتمالی نمی‌توان داد. خوابهای غریبی که دیده بودم، به من جرئت و قوت قلب می‌داد استخاره‌های قرآن که می‌نمودم و آیه‌های مناسب و ترغیب فتح و نصرت، اسباب رشد من می‌شد که از هیچ چیز نمی‌ترسیدم. گلوله‌های توب و تفک را بازیچه می‌پنداشتم و هر کس می‌ترسید خیلی به او بد می‌گفتم و روزی که واود تهران می‌شدم مثل همان اوقات سابق می‌پنداشتم و اصلاً برایم تفاوتی نداشت. به حمد الله به مقصود و مرام رسیدیم...

فتح تهران و تغییر سلطنت و حوادث مربوط به آن طبیعتاً در ذهن نویسنده‌گان و شعرای وقت اثر زیاد داشت بطوری که اشعار و مقالات بسیار از صمیم قلب برای این فتح ساخته و نوشته شد.

شاید زیباترین این اشعار ترجیح بند استاد ملک‌الشعراء بهار باشد که در آن روزها ساخته شد و در صفحه دوم نخستین شماره روزنامه «ایران‌نو» در تاریخ ۸ شعبان ۱۳۴۷ انتشار یافت و در کتاب «اشعار سیاسی

ایران جدید» تألیف ادوارد براؤن هم در صفحه ۲۱۸ نقل شده است. از آنجا که این ترجیح بند، هم زیباست و هم سبک و طرز نوینی دارد، تمام آنرا از روزنامه «ایران نو» نقل می‌کنیم:

دو ران جانگاه	می‌ده که طی شد
الملک لله	آسوده شد ملک
اقبال همراه	شد شاه نو را
بر رغم بد خواه	کوس شهی کوت
شد صبح طالع	
الحمد لله	
غم رهنمون شد	یکچند ما را
دل غرق خونشید	جان یارغم گشت
رخ نیلگون شد	مام وطن را
خار و زبون شد	و امروزه دشمن
زین فتح ناگاه	زین جنبش سخت
الحمد لله	الحمد لله
فرسوده گشته	چندی ز بیداد
آلوده گشته	با خاک و باخون
پیحوده گشته	زیر هی خصم
آسوده گشته	و امروزه دیگر
از ظلم ظالم	
الحمد لله	
کشتند و بستند	آنان که ما را
از کینه خستند	قلب وطن را
پیمان شکستند	از بد نژادی
آخر نجستند	از چنگ ملت
از حضرت شیخ	
الحمد لله	
تا حضرت شاه	

منصوب گشتند	آنان که با جور
میکروب گشتند	در معدہ ملک
مغضوب گشتند	آخر به ملت
جاروب گشتند	از ساخت ملک
پیران جاهل شیخان گمراه	
الحمد لله	
چور شبان را	چون کدخدا دید
ستار خان را	از جا برانگیخت
آن مرزبان را	سد ستم ساخت
تاین و سنان را	تا کرد رنگین
از خون دشمن وز مغز بدخواه	
الحمد لله السحمد لله	
پس مستبدین لختی جهیدند	
گفتند لختی شنیدند	
ناگه ز هر سو شیران رسیدند	
آن رویان باز دم در کشید	
شد طعمه شور مکار رویاه	
الحمد لله	
اقبال شد یار با یختیاری	
گیلانیان را حق کرد یاری	
جیش خدو شد یکسر فراری	
در کنج غم گشت دشمن حصاری	
شد کار ملت بر طرز دلخواه	
الحمد لله	
یکسو «سپهدار» شد فتنه را سد	
یکسو پورش برد سردار اسعد	
خر غام بر دل آمد ز یک حد	
بر کف گرفتند تین مهند	

بستند بر خصم از هر طرف راه
الحمد لله الحمد لله

بد خواه دین را سدی متین بود
خاکش پسر شد هاداشش این بود
دشمن که با عیش دائم قرین بود
اکنون قرین است بتا ناله و آه
الحمد لله الحمد لله

بخت سپه‌دار فرخنده بادا
سردار امداد پاینده بادا
صمصام ایمان برنسده بادا
فهرغام دین را دل زنده بادا

کافتاد از ایشان بد خواه درچاه
الحمد لله الحمد لله

ستارخان را بادا ظفر یار
تیریزیان را یزدان نگهدار
سالارشان را نیکو بود کار
احرار را نیز دل باد بیدار

تاجمله بیدار با جان آگاه
الحمد لله الحمد لله

همچنین ترجیح بند «فصل دیگر» است که در شماره ۴۷ روزنامه نسیم شمال درج شده و بعدتر شماره ۹۳ روزنامه ایران نو و همچنین در صفحه ۲۲۲ کتاب «اسعار سیاسی ایران جدید» هم نقل گشته است

و فقط سه بند آنرا نقل می‌کنیم:
صلشکر حقوق وطن امروز ادا شد
به به چه بجا شد
مشروطه بپا شد

۱— در اصل روزنامه، این یک بیت چاپ نشده است.

هنگام صفا وقت وفا رفع جفا شد
به به چه بجا شد

شد خلخ محمد علی از تخت کیانی
آنسان که تو دانی
پنهان و نهانی

از چنک دورنگان وطن امروز رها شد
به به چه بجا شد

خلقان چهان تازه بهما شاه جوان داد
هم قوت جان داد
هل روح و روان داد

از جهد «سپهبدار» وطن کامروا شد
به به چه بجا شد

این ترجیح بندهم که اثر میرزا تقی خان درویش است در شماره ۹۳ ایران نونقل شده است وده بند دارد که دو بند آن نقل می‌شود:

باز نوائی ز نو مرغ طرب ماز کرد
نشست بر شاخ گل نوائی آغاز کرد
هزار دستان سرود چو گل دهن باز کرد
هزار دستان خوش بخویش دمساز کرد

ز هر طرف شد به پا بانگ دف و ارغونون

چو شد «سپهبدار» را خدای ستار یار
خدای ستار کرد ورا به ستار یار
ز صولت هر دو یار خصم نمودی فرار
سفارت روس شد ورا محل قرار
کند تلاوت همی آید «والنادمون»

تبرستان
www.tabarestan.info

زمامداری سپهبدار

پس از فتح تهران و خلع سلطنت از محمد علی شاه سپهبدار دیگر به منظور خود رسیده بود و خیال شرکت در کاری نداشت ولی چون دولتی وجود نداشت و کارها سامانی نگرفته بود سپهبدار ناچار در کابینهٔ موقتی با سمت وزارت جنگ و طبیعتاً عضو مقدم کابینهٔ شرکت داشت زیرا در این کابینهٔ رئیس‌الوزراء هم وجود نداشت.
اعضای این کابینهٔ تاریخی که دوازدهمین کابینهٔ از زمان برقراری مشروطیت می‌شد، اشخاص زیر بودند:

وزیر جنگ:	سپهبدار اعظم
وزیر خارجه:	ناصرالملک
وزیر عدليه:	فرمانفرما
وزير علوم و اوقاف:	صنیع‌الدوله
وزیر داخله:	سردار اسعد
وزیر مالية:	مستوفی‌الممالک
وزیر پست و تلگراف:	سردار منصور

قابل تذکر است که ناصرالملک در این اوقات در ایران بود. او در زمان سلطنت محمدعلی شاه پس از یک دوره ریاست وزرائی به اروپا رفته بود. وقتی که وضع محمدعلی شاه دشوار شداو را اسم رئیس‌وزراء کردند و دعوتش نمودند که از اروپا به ایران بیاید ولی او که ظاهراً از آن وضع راضی نبود، کسالت فرزندش را بهانه کرد و نیامد و سعدالدوله که وزیر خارجه بود عنوان تشكیل ریاست وزرا را هم داشت و در آن کاینه بود که تهران از طرف ملیون فتح شد. به واسطه همین عدم مشارکت در کاینه‌های زمان محمدعلی شاه و از این جهت که ناصرالملک مردی تحصیل کرده و متجدد بود، وجاحتی داشت و در این کاینه از طرف ملیون به وزارت خارجه انتخاب شد. سپهدار شخصاً میل شرکت در کار را نداشت. خود او در یادداشتی به تاریخ ۲۵ شعبان ۱۳۲۹ به این جریان اشاره کرده و چنین می‌نویسد:

... پس ازورود به تهران و رفتن محمدعلی شاه به سفارت و خل菊 او، بغا شد که ماها دخیل کار نباشیم ، چون در قزوین من قسم خوردم که پس ازفتح تهران داخل خدمت و کارنشوم فی الحقیقہ به همین عقیده ثابت بودم پس از این که وارد تهران شدم و بولکونیک تزاق خواست تسلیم شود و حضرات ناچاری به خصوص حاج علیقلی خان سردار اسعد مرا موقتاً وزیر چنگ ملت نمودند که پس از تعیین شاه و نایب السلطنه‌هم مختار باشم . فی الحقیقہ گولم زدند ، بیشتر سردار اسعد ...

سپهدار، بعد به جریان تشکیل شورای عالی و رفتن به با غ گلستان و خیال استغای خود اشاره می‌کند و می‌نویسد:

او (سردار اسعد) مرا ساخت کرد که صبر کن تا محمدعلی میرزا را خارج کنیم آن زمان فکری می‌کنیم ، حالا زود است ...

از همین وقت در روزنامه‌ها افتتاح مجلس درخواست می‌شود و این موضوع در اشعار سیاسی هم منعکس می‌گردد و برای نمونه قسمتی از یک قطعه را که در ۱۳ رجب در روزنامه نسیم شمال انتشار یافت نقل می‌کنیم:

ای شاهنشاه جوان شیران چنگ آور نگر

در نگر، عالمی دیگر نگر
 ملتی را راحت از مشروطه سرتاسر نگر
 در نگر، عالمی دیگر نگر
 پادشاهی کن که دوران جهان بر کام تست
 رام تست، شاه احمد نام تست
 در محامد خویش را هم نام پیغمبر نگر
 در نگر، عالمی دیگر نگر

.....

ای «سپهبدار» رشید ای روح بخش زنده دم
 دم به دم، در ترقی زن قدم
 نام خود را تا جهان باقی است در دفتر نگر
 در نگر، عالمی دیگر نگر
 پارلمان را ازو کیلان صحیح آباد کن
 داد کن، ملتی را شاد کن
 خائین را زود کن اخراج بر حضرت نگر
 در نگر، عالمی دیگر نگر

محمد علی شاه در ماه شعبان به همراهی دو نفر نماینده روس و انگلیس از تهران خارج شد و به قزوین رفت و از آنجا در حمایت قشون روس که به ایران آمده بودند از ایران بیرون رفت. سپهبدار در باره او چنین می‌نویسد:

به هزار سعی و تلاش آخر اعلیٰ حضرت محمد علی میرزا را حرکت

دادیم یک صد و بیست نفر قزاق ایرانی با او همراه کردیم دونمایشده روس و انگلیس با او رفتند، امروز پنجشنبه را اوارد قزوین می‌شود، ملکه عیاش هم با او رفته است، ده نفر زن همراه دارد، روی ۵۶ ۲۲ نفر هستند بار زیادی برد جواهرات دولتی را خیلی زیورو و کرد و برد.

و چند روز بعد که محمدعلی شاه وارد خاک روسیه شد باز سپهدار نوشته است:

... محمدعلی میرزا هم به خاک روسیه وارد و از دریا گذشت و حالا آن خاکرا ملوث می‌کند.

در موقع رفتن محمدعلی میرزا هم اشعار زیادی ساختند و منتشر شد و برای نمونه قسمتی از یک قطعه آنرا از شماره ۲۴ روزنامه ایران نوی مورخ ۵ رمضان ۱۳۲۷ نقل می‌کنیم که او خود از روزنامه نسیم شمال نقل کرده است. این شعر در اصل، ده بند دارد که در اینجا فقط دو بند آنرا می‌آوریم:

زبان حال محمدعلی شاه

داد و فریاد زدست فلک بسو قلمون
که نمود این دل شیدای مرا کاسه خون
فصل پائیز به روسیه شدم راهنمون
ماکه رفتم از این مملکت امسال برون
تا به امروز در ایران شه معزول که دید؟
ایها الناس چو من مغلص بی پول که دید؟

....

که گمان داشت «سپهدار» به ما جنگ کند؟
یا که «سردار معز» عرصه به ما تنگ کند؟
بختیاری به سوی تهران آهند کند؟
گرچه قلیان خرک عمر مرا لگ کند
نکشم دمت ز قلیان هله تا روزمنات
اون سخن گفتم و رفتم به محمد صلوات

پس از رفتن محمد علی میرزا باز سپهبدار می خواست استعفای دهد، در این موقع شورای عالی و هیئت مدیره که تشکیل شده بود منحل گردید و بجای آن یک کمیسیون عالی تشکیل یافت.

دولت وقتی بدون رئیس‌الوزرا هم در ماه رمضان ۱۳۲۷ تغییر یافت و کابینه رسمی با ریاست وزرائی سپهبدار تشکیل شد. در این کابینه جز این که سپهبدار علاوه بر وزارت جنگ سمت ریاست وزرا هم داشت تغییر مختصر دیگری هم حاصل شدیدن قرار که فرمانفرما از وزارت عدلیه خارج شد و به جای او وثوق‌الدوله به این سمت منصوب گشت.

سپهبدار اصراری داشت که زودتر انتخابات به عمل آید و مجلس شورای ملی افتتاح شود.

به همین جهت بزودی انتخابات شروع شد و در مدت کمتر از یک ماه و نیم شصت و دو نفر نماینده تعیین گشتهند و در اول ماه ذیقعده ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی در میان جشن و سرور عمومی رسمی افتتاح شد و در آن سپهبدار خطابه افتتاحیه شاه را قرائت کرد. خود سپهبدار شرح این روز را با شادمانی هیجان‌آمیزی نقل کرده است، و می‌نویسد:

بحمدالله اسروز دوشنبه غرة ذي‌قعده که روز افتتاح مجلس مقدس شورای ملی که اصل مقصود و آمال من بود و عموم اهالی، منعقد، شاه و نایب‌السلطنه علیرضاخان قاجار عضدالملک و همه وکلا، علماء، وزرا و اعیان در مجلس مقدس بهارستان حاضر شدند و یک‌عده نظام با این‌بی‌ولی و ای‌چیزی حاضر کردند. مجلس را با کمال شکوه برپا نمودیم، خطابه شاه را هم به بنده نایب‌السلطنه دادند و در کمال فصاحت قرائت کردند و به ایحال به آرزوه خود رسیدم و در کمال نظم و آراستگی کارها را گذرانده فیصل دادم و همه ایران در کمال آسایش است. الان که چهار از شب گذشته است از چراغانی

و آتش بازی فراغت حاصل و بمنزل آمدم و این تفصیل را نوشتمن خودم هم استعنا از کار و مشاغل دادم و شکر الهی از این موهبت عظمی که برای کمتر کسی حاصل می‌شود بجا آوردم، چگونه شکر این نعمت خداداد را می‌توانم بجای آورم، اگر هم بمیرم یا پکشندم دیگر آرمانی باقی نیست ولی حیف که قوا بالمره تحلیل رفت «برق یمانی بهجست گرد نماند از سوار» یاران موافق هم رفته و مرده‌اند و عمر گذشته دیگر باز نمی‌آیدم نه در سر اون هوسوی و نه در دل آرزوئی است مگر ملت ایران بعد این خدمت تاقابل را فراموش نکند و اگر قابل ولاق بدانند در حق بازمائل کسان من ترحم و تلطیفی کنند شخصاً که استدعائی ندارم و باز تا زنده‌ام هقدر لزوم در کار خدمت ملت با این جان نالایق و مال ناقابل حاضر خدمت غیر از مسئولیت کار وزارتی هستم «جان گرامی نهاده بر کف دستم» خداوندیار و مددکار وزرا و وكلای دولت شود که حالا به بعد را انشا الله با کمال اتحاد و اتفاق و آسایش امور ملک و ملت را اداره کرده و حفظ این دولت مشروطه را بدون تسلط خارجی پس‌مایند.

از این یادداشت سپه‌دار، صمیمیت و حسن نیت و ساده دلی او بخوبی پیداست و پیداست که در این زمان میلی برای ادامه وزارت نداشته است.

در واقع در همین وقت به مناسبت افتتاح مجلس سپه‌دار استعفای خود و کابینه را به نایب‌السلطنه تقدیم کرده بود ولی موقتاً هنوز کابینه کار می‌کرد تا مجلس رسمیت پیدا کند.

مجلس ابتدا به ریاست سنی حاج ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس و بعد به ریاست موقتی مؤتمن‌الملک تشکیل یافت و بالاخره در روز ششم ذی‌قعده ۱۳۲۷ مستشار‌الدوله صادق به ریاست قطعی مجلس انتخاب گردید و به این ترتیب مجلس دوم یا دوران دوم تقینیه شروع بکار کرد.

چون نیابت سلطنت عضدالملک از طرف شورایعالی موقتاً تا افتتاح مجلس تعیین شده بود در روز نهم ذیقعده موضوع انتخاب نایب السلطنه در مجلس مطرح گشت و باز هم عضدالملک با ۵۱ رأی از ۵۴ نفر عده حاضر به نیابت سلطنت انتخاب گشت.

آنگاه در جلسه چهارشنبه دهم ذیقعده در مجلس از مساعی خادمین ملت و کسانی که در راه استقرار مجدد مشروطیت فداکاری و جانفشنانی کرده‌اند صحبت شد و در واقع ملت در این روز از خدمات خادمین خود تقدیر می‌کرد.

اینکشح این جلسه تاریخی را از مجموعه مذاکرات مجلس نقل می‌کنیم.^۱

مجلس یک ساعت و نیم بغروب مانده با حضور پنجاه و دونفر علنی تشکیل شد صورت جلسه روز قبل را معاضدالملک قرائت نمود بعد رئیس شرحی درخصوص هیئت مأموره از طرف مجلس برای ابلاغ نیابت سلطنت و اظهارات جوابید حضرت اقدس آقای نایب السلطنه دامت عظمته که همه دال بر همراهی و مساعدت با اساس مقدس مشروطیت و موقفيت انجام این عمله بزرگ بود بیان نمودند. آنگاه شرح مبسوطی تشرک از خدمات آیات‌الله نجف اشرف و خدمات عموم مجاهدین و احراری که در خارجه و داخله این مدت نسبت به اساس مقدس مشروطیت بجا آورده و از بذل آقای تقدی زاده نطق مفصلی تذکر نسبت به شهادای راه حریت و استقلال مملکت بیان نمودند بعد به ترتیب ذیل آقایان مفصلة‌الاسامي به اشاره رئیس متناویاً شروع به نطق نمودند. حاج مید نصرالله نسبت به حضرات آیات‌الله و حجج اسلام، معاضدالملک در تایید نطق حاج سید نصرالله نسبت به حضرات آیات‌الله و حجج اسلام، معاضدالملک در تایید نطق حاج مید نصرالله آقای

^۱ مذاکرات مجلس دوره دوم تقیینیه قسمت اول صفحه ۹ ستون سوم به بعد.

و ثوق الدوله در ذکر غیرتمدنان آذربایجان و آقایان سردار و سالار ملی شرحی تقریر داشتند ممتاز الدوله در تشکر از خدمات آقایان سپهبدار اعظم و سردار اسعد و عموم رؤسای مجاهدین و امراء ایل ب اختیاری نطق بیان داشتند میرزا مرتضی قلیخان و میرزا ابراهیم خان در تأیید این نطق شرحی اظهار داشتند و کیل التجار شرحی از خدمات اردوهائی که بالفعل در صفحات اردبیل و آستارا و زنجان در تحت ریاست رؤسای خود مشغول خدمت هستند عنوان نمودند آقای مشیر الدوله شرحی تشکر از هیئت‌های اروپا و نمایندگان و مأمورین خارجه مقیم ایران بیان داشتند آقای تقی‌زاده این نطق را به بیاناتی تأیید کردند شاهزاده اسدالله میرزا شرحی تشکر از خدمات و کلا و غیر و کلا و کمیسیون فوق العاده و عالی و هیئت مدیره اظهار نمودند آقا میدحسین اردبیلی ذکری از خدمات انجمن سعادت ایرانیان اسلامبول و بعضی از جرائد خیرخواه ایران خصوصاً چریده حبل المتقین کلکته تقریر داشتند، ادب التجار شرحی از تشکر مساعدتها ایرانیان مقیم قفتاز خاصه باذکر و اهالی قزوین بیان نمودند وزیرزاده شرحی تشکر از خدمات عموم حامیان آزادی و ترقی خواهان ملت عنوان نمودند و شاهزاده لسان الحکما در تأیید این مقال شرحی منطق داشتند در سه فقره از تشکرات مذکور که یکی راجع بحضرات آیات‌الله آقای خراسانی و آقای مازندرانی و دیگری به آقایان سردار و سالار ملی و سومی به آقایان سپهبدار اعظم و سردار اسعد بود از وکلای گرام رأی گرفته و مجلس بر يك يك لوایح مذکوره متفقاً رأی داد. نیم ساعت از شب گذشته مجلس ختم شد.

و این متن، نطق ممتاز الدوله است که در این جلسه درباره سپهبدار و سردار اسعد ایراد کرد^۱ :

هر چند برای سعادتمندانی که در راه حریت و آزادی مملکت بذل مساعی نموده وطن عزیز خود را از تدبیر نیت ظالمان و جباران خلاصی

۱- از شماره ۷۵ روزنامه ایران تو مورخه ۱۱ ذی‌قده ۱۳۲۷ منتقل می‌شود.

پخشیده و خار وجود اعوان ظلم و جور را از پشت پای ترقی و سعادت ملت برداشتند هیچ تشریفی گرانبهاتر و هیچ تشویقی لابق تر از همان مخصوصود گرامی که مطلوب بالذات آنان بوده و در طلب آن رنجها برده و جانبازیها کرده‌اند متصور نیست و همان خط نورانی که دست تقدیر در عنوان اسمامی و ترجمة احوال این آزاد مردان بر صفحه واقع رسم می‌کند پایه شرف و افتخار آنان را بر آن کرسی عالی که مقام انصصار حریت است استوار می‌دارد ولی این مسئله نیز معلوم است که مصلکتی که در دامان خود این قبیل فرزندان نامی را پروریده است باید به وجود آنها افتخار کند، ملتی که در میان افساد خود، سرهای بلند و گردنهای افرادخته را با یک حظ و شفعت بیان نشدنی تماشا می‌کند باید رفتار مردانه و کردار غیرمتданه‌این برادران رشید خود را وجهه نظر قدر شناسی و حقگذاری قرار دهد.

پس هیچ شایسته‌تر از آن نیست امروز که نمایندگان ملت در مقام رسمی خود ممکن شده و نظر به مظہریت تمام ملل اراده فرموده‌اند که شکرانه ملت را نسبت بذوی الحقوق و حامیان حریت ایران بتقدیم رسانند حق تشکر و سپاسگزاری ملت را نسبت بحضرت سپهبدار اعظم و رؤسا و افراد مجاهدین و حضرت سردار اسد و امرا و افراد ایل جلیل بختیاری چنانچه مقتضی قیام و در خور مساعی آنهاست ادا نمایند و برای تجلی و تعیین مجاهدات و فدایکاری‌های ایندو وجود محترم، تاریخ و قایع اخیره ایران را در نظر آورده مخصوصاً تأمل فرمائید که اگر حضرت سپهبدار اعظم بعد از خرابی کعبه آمال ملت حرکت به جانب تبریز را با اردوی استبداد بهانه اجرای نیات پاک خود قرار نمی‌داد و بعد از آنکه خیال صاحبان خذلانرا با خیالات خود مساعد ندید از آنها کتاره نمی‌جست و در خانه خود متفهیز فرست و منتظر دعوت احرار نمی‌نشست و در موقع دعوت آنانرا اجابت نمی‌کرد و بالاخره پیش رو مجاهدین و احرار نمی‌شد و به احتمال ظفر استقبال هزار

گونه خطر نمی‌کرد یا اگر حضرت سردار اسعد وقتی که شرح اسارت وطن و استغاثه مظلومین ایران را در مأمن پاریس شنید از راحت و تنعم صرفنظر نمی‌کرد و بسرعت برق و باد به ایران نمی‌شناخت و برادران و بنی اعمام و جوانان عائله و قبیله خود را به مبارزات اشیا و جهاد فی‌سیل الله سوق نمود و جسدیه‌ای هاک آنها را در خون نمی‌دید امروز هیئت نمایندگان ملت که مظہر حاکمیت مطلقه مليه هستند با این سهوالت در این دارالسعاده جلوس نمی‌کردند پس هر قدر ملت ایران به زیان نمایندگان خود این دو وجود بزرگ را بیشتر ستایش کنند قادرشناصی و حقگذاری خود را به عالمیان بیشتر اثبات نموده و فرزندان ایران را به تأسی اعمال این رادمردان بیشتر تشویق کرده است. بنابر این بندۀ به مجلس پیشنهادی نمایم که اگر وکلای محترم در مراتب معروضه با بندۀ هم‌عقیده هستند تشکر نامه‌ای که نوشته شده است به عرض می‌رسد متفقاً رأی بدهند به حضرت سپه‌دار اعظم و حضرت سردار اسعد از طرف مجلس ابلاغ شود.

در این جلسه، مجلس برای شش نفر کسانی که بیش از همه در راه برقراری مشروطیت زحمت کشیده بودند تقدیر نامه‌های را به اتفاق آراء تصویب کرد که بروی الواح طلائی نوشته شده است به عرض تذکر است که مجلس دوم از آزادترین و مستقل‌ترین مجالس ایران و نماینده واقعی افکار و عقاید آزادی‌خواهانه آن زمان ملت ایران بود و با مجالس دیگر که بعدها تشکیل شد فرق بسیاری داشت!.

هجده سال بعد وقتی که سپه‌سالار خود کشی کرد روزنامه ناهید در مقاله‌ای که به این مناسبت انتشار داد به جریان این الواح اشاره کرد و در باره این مجلس نوشت: مجلس مزبور شجاعترین و مؤثرترین و با عظمت‌ترین دوره‌های ترقیاتی ایران بوده:

هم چنین در مقاله‌ای که تقدیز از در شماره مرداد ماه ۱۳۲۷ مجله

اطلاعات ماهیانه زیر عنوان «مشروطیت ایرانی» انتشار داد، نوشت:
 «بلاشک مجلس دوم، مترقی ترین و کامل‌ترین مجلسهای ایران بود.»
 یکی از این الواح بر روی صفحه‌ای طلائی به محمد ولیخان
 سپهبدار اعظم اعطا شد که نشان سپاسگذاری ملت نسبت به خدمات او
 بود و متن آن چنین است:

ذیقعده ۱۳۲۷

نموده ۶ مجلس شورای ملی

از فداکاری‌ها و مجاهدات غیرتمندانه حضرت محمد
 ولیخان سپهبدار اعظم و رؤساع و افراد مجاهدین که ۵۰۵
 آزادی ایران از قید اسارت و رقیت ارباب خلیم و عدوان
 گردید و از مشاق و متابعی که برای یافتن سعادت استقلال
 ایران تتحمل فرمودند تشکرات صمیمی عموم ملت
 ایران را تقدیم می‌نماید و تأییدات الهی را در تکمیل
 اقداماتی که در راه آزادی و آسايش ملت ایران
 کوهدانند برای آن وجود محترم از خداوند متعال
 مسئله‌ت می‌نماید.

رئیس مجلس شورای ملی
محمد صادق مستشار الدوله

در بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۱ ذیقعده ابتدا در جلسه خصوصی
 مجلس عضدالملک نایب السلطنه حضور یافت و سوگند یاد کرد و
 بعد در جلسه عمومی قبولی نیابت سلطنت او و استعفای سپهبدار و
 سردار اسعد از مقام‌های ریاست وزرا و وزارت اعلام شد و این شرح،
 قسمتی از مذاکرات این جلسه است:

... ذکاءالملک جوابی را که از طرف حضرت نایب السلطنه مشعر

بر قبول سمت نیابت سلطنت رسیده بود قرائت نمود، پس از آن لایحه استعفایی که از طرف آقایان سپه‌دار اعظم و سردار اسعد به مقام نیابت سلطنت عرض شده بود خوانده شد، رئیس اظهار داشتند اگرچه این مسئله از وظیفه مجلس خارج است ولی چون حضرت نایب‌السلطنه استعفای آقایان مزبور را نپذیرفت و جناب سپه‌دار اعظم را به ریاست‌الوزرائی و جناب سردار اسعد را به وزارت‌داخله ابقاء داشته‌اند می‌خواستند حسن اعتماد نمایند گان ملت را نسبت به این دونفر نیز مکشوف عموم داشته باشند به این مناسبت این مسئله در مجلس عنوان شده‌اند پس از قدری مذاکرات مجلس این حسن انتخاب را تأیید نمودا

به این ترتیب سپه‌دار که استعفایاده بود مجدد آن‌آمد و مأمور پست ریاست وزرا شد و همین وقت است که سپه‌دار در یادداشتی به تاریخ همان‌روز می‌نویسد:

مرا برای ریاست وزراء و وزیر جنگی انتخاب کردند... خداوند انساع‌الله در خدمت ملت خیر پیش بیاورد خودم خیلی اکراه از رجوع این خدمات دارم و داشتم. مرا ناچار کردند و حالا توکلت علی الله قبول کردم خداوند را حاضر و ناظر می‌دانم، خیالی جز خدمت ملت و آسودگی خلق و آبادی مملکت و پیشرفت نیت مقصود مقدس مشروطیت نداشته و ندارم. من از این باز نگردم که مرا این دین است: الحکم لله واحد القهار.

سپه‌دار در جلسه ۱۶ ذی‌قعده کابینه خود را به ترتیب زیر به مجلس

معرفی کرد:

رئیس‌الوزرا و وزیر جنگی:	سپه‌دار
وزیر داخله:	سردار اسعد

مشیرالدوله	وزیر عدليه:
صنيعالدوله	وزير علوم:
علاعهالسلطنه	وزير خارجه:
وثوقالدوله	وزير ماليه:
سردار منصور	وزير پست:

در اين کابينه سپهبدار به جاي سه نفر ناصرالملک، مستوفىالمالک و فرمانفرما سه نفر تازه، علاعهالسلطنه، و ثوقالدوله و مشيرالدوله را گذاشتند بود.

اين کابينه سپهبدار شروع بکار کرد ولی پس از چند ماه سپهبدار از وضع پيشرفت کارها ناراضي بود، جريانهای نامساعد و مخالف ميل او پيش می آمد و به همین جهت مصمم شد که از کارها کناره گذرد. در يادداشتی به تاريخ ۶ محرم ۱۳۲۸ می نويسد:

از ماه جمادى الشانى سنہ ۱۳۲۷ الی حالا که هفت ماه متتجاوز است ايرانمداری کردم، وزيرجنگ و رئيس الوزراء بودم... به هر حال امروز استغفا از کار وزارت جنگ و رياست وزراء نمودم و در خانه ماندم، انشاء الله به اين عقيده باقی خواهم بود و بعدها فقط به همان خدمت ملت دل خوش خواهم بود و یکی از خدامان ملت و مجلس خودرا مفتخر خواهم دانست بحمد الله تعالى به نیک نامی خودرا خلاص نمودم.

ولی اين استغفا قبول نشد و او را باز به ادامه کار و ادار کردندا اما کمی بعد باز هم در سلحنج محرم می نويسد:

روز جمعه سلحنج محرم سنہ ۱۳۲۸ از رياست وزرائي و وزارت جنگ استغفا کردم.

خداوند! تو حافظ صدق نهت اين بنده باش و مرا به خدمت ملت و مشروطيت راسخ و ثابت بدار و در همراهی به ملت پاينده و برقرار.

و در یادداشت دیگری روز بعد می‌نویسد:

... این چندروزه‌هم، محض این که هنوز فتح قراجه‌داغ نشده بود و پسر حاج علیقلی‌خان در آنجا بود. لابد باز دخیل کار شدم... دوروز است دیگر خودرا معاف کردم حالا جدآ برای خدمتگزاری خارج از مسئولیت حاضر و به فداکاری مشروطیت با جان و دل و مال حاضر شدم و خودرا برای خدمات، حاضر و ناظر دانسته و می‌دانم. خیلی هم شاکرم که از ۷۷ چمدانی ^{الى} ۱۳۲۷
حال که هشت‌ماه است با کمال انتظام و آبیash خدمتگذاری به دولت و ملت ایران نموده ^{تنه}الحمد ننگی بار نیاورده.
ولی خیلی افسوس دارم که روزنامه‌نویسها و مجاهدین که پول و رشوه می‌گیرند مخصوصاً بهاله به دست روسها می‌دهند. هر قدر هم گفتم از ما نشنیدند و کردند و گفتند و نوشند حرفاها لگفتند و صیرکردند را.
لهذا لابد شدیم کناره‌جوئی کرده و این مردم را به حال خود بگذاریم، شاید آنها بهتر دانسته‌اند با این‌همه زحمت و مرارت فدا کردن جان و مال حضرات که کارشان پارتی بازی و اغتشاش ملک و ملت است. به طور یقین کمر قتل مراهیم به میان بسته‌اند با وجودی که خدا شاهد حال و ناظر اعمال است که از اول الى حال قصدم جز خدمت ملت و استقرار مشروطه که آنرا جزو مذهب و دین خود می‌دانم خمالي نداشته و ندارم و به هیچ وجه راضی به وزارت‌هناهی یا کار و شغل نبوده و نیستم جز راحت و آسایش آزادی مردم و نظم مملکت هوا و هوی در سر ندارم...
باز هم این استعفای سپهدار پذیرفته نمی‌شود ولی طبعاً کاین او در حال تزلزل بسر می‌برد و جهت این تزلزل هم اختلافاتی بود که در داخل کاین و در میان وزرا حاصل شده بود.
در عید نوروز این سال (ماه ربیع الاول) وقتی که ۸ ماه از گیرودار فتح تهران گذشته بود و به اصطلاح آبها از آسیاب‌ها فتاده بود، استاد

بهار به یاد آنروزها شعر زیبائی سرود که در شماره (۳۱) مخصوص
عید روزنامه طوس به تاریخ ۱۰ ربیع الاول در مشهد انتشار یافت و ما
۴ بند از ۱۶ بند آنرا نقل می کنیم:

عید نوروز است هر روزی به ما نوروز باد

شام ایران روز باد

پنجمین سال حیات ما به ما فیروز باد

برق تیغ ما جهان پرداز و دشمن سوز باد

چیش ما گین تو ز باد

سال استقلال ما را باد آغاز بهار

با نسیم افتخار

یاد باد آن نوبهار رفتہ و آن پژمرده باع

و آن خزان تیز چنگ

و آنهمه محنت که بر بلبل رسید از جور زاغ

در ره ناموس و ننگ

و آن زخون نوجوانان بر کران باع و راغ

لاله های رنگ رنگ

و آن زلد راد مردان در کنار جویبار

سروهای خاکسوار

.....

یاد باد و شاد باد آن سرو آزاد وطن

حضرت ستار خان

آنکه داد از مردی و مردانگی داد وطن

اندر آذربایجان

راد با قرخان کز او شد سخت بنیاد وطن

شاد بادا جاودان

یاد بادا ملت تبریز و آن مردان کار

آن وطن را افخار

یاد باد آن جیش گیلان و آن همه‌غرنده شیر
و آن یورش‌های بزرگ

و آن مهین سردار اسعد و آن سپه‌دار دلیر
و آن جوانان سترگ

یاد باد آن در سفارتخانه از ایام سیر
بر چون زشیر آشناسته گرگ
و آن حمایت پیشگان هم‌سایگان دوستدار
بزرده اررا در جوار

سرانجام در ماه ربیع الثانی سپه‌دار استعفای داد و مملکت دچار بحران شد. در آخر جلسه ۱۵ ربیع الثانی مجلس، میرزا اسماعیل خان نوبری یکی از وکلا، دربارهٔ همیت این بحران چنین گفت:

خاطر آقایان مسبوق است که از بحران این کابینه در مملکت چه اثرات حاصل است و همه روزه حرفاها منتشر می‌شود. این، اثرات همان بحران است.

آن روز مجلس رأی داده بالاتفاق که شش نفر از نمایندگان خدمت آقای نایب‌السلطنه بروند و علت بخواهند که چرا کابینه را به مجلس نمی‌فرستد. از آنجاکه مجلس حافظ استقلال مملکت و قانون است و می‌بیند بواطه بحران حاصله مملکت چه حالت دارد و به این قسم از ترقیات می‌مانیم. تصور می‌کنم که آقایان پابند شریک باشند که از آقای نایب‌السلطنه بخواهیم که کابینه را معین کرده پس‌فردا به مجلس بفرستند، رئیس‌الوزراء معرفی به مجلس نماید.^۱

در واقع رئیس‌الوزراء باز هم خود سپه‌دار بود زیرا کسی جزو در آن موقع سخت آماده و شایسته کار نبود، منتها سپه‌دار این بار هم

۱- مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت اول صفحه ۲۰۹ ستون ۲.

در کابینه خود تغییراتی داد یعنی کابینه را ترمیم نمود و روز شنبه ۱۹ ربیع‌الثانی سپهبدار با وزرای خود به مجلس رفت. ترتیب وزرا در این کابینه بدینقرار بود:

رئیس‌الوزرا و وزیر داخله:	سپهبدار اعظم
وزیر خارجه:	معاون‌الدوله
وزیر عدله:	مشیر‌الدوله
وزیر تجارت:	معتمد خاقان
وزیر جنگ:	سردار اسعد
وزیر مالیه:	وثوق‌الدوله
وزیر علوم و فواید عامه:	صنبیح‌الدوله
سپهبدار در این جلسه مجلس چنین گفت:	

چون به واسطه خستگی و کسلت، سه نفر از وزرای ما، استعفا کرده بودند. به همین جهت بنده و آقای سردار اسعد هم استعفای خودمان را خدمت والاحضرت آقای نایب‌السلطنه تقدیم کردیم. چند روز بود کارها تعطیل شده بود چون اتفاق آراء وامر مجلس مقدس و فرمایشات آقای نایب‌السلطنه بر این شد که ما بعد از آن بقول این شغل را بکنیم، استعفای خودرا پس گرفتیم و چون بنده و آقای سردار اسعد عهد و سوگند خورده بودیم که این دو وزارت‌تخانه را یعنی بنده وزارت جنگ و او (ایشان) وزارت داخله را قبول نکنیم و واقعاً بعد از فرمایش مجلس و آقای نایب‌السلطنه این شغل را در عهده گرفته‌ایم. به این جهت تبدیل کردیم که بنده وزارت داخله و ایشان وزارت جنگ را که قبول کردند و انشاء الله تعالی امیدواریم که در چاکری و نوکری دولت و هلت کوتاهی نکرده کارها پیشرفت نماید. کابینه، همان کابینه‌سابق است و پروگرام همان پروگرام است و پاره‌پیشنهادها که لازم است می‌شود در کمیسیون مخصوص مذکوره شده و

از تصویب نمایندگان محترم بگذرد.

آفای مستشار الدوله صادق رئیس مجلس هم بعد از اظهارات سپهدار
رئیس وزرا چنین گفتند:

در مقابل این طول بحران و نگرانی که عموماً داشتیم در واقع
این بهترین جوابی بود که امروز کائنه محترم به مجلس آورده‌ند
خیلی متشرک شدیم از این که مجده‌آین کابینه موافق مقصود
تشکیل شد و امیدواریم من بعد تارها پیشتر پیشرفت نماید.^۱

روز بعد شایع شد که در صدد سوی قصد نسبت به سپهدار هستند و جمعی
این خبر را به سپهدار رساندند و در مقابل این خبر است که سپهدار
یادداشت ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ خود را شجاعانه می‌نویسد:

شب شنبه ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ جمعی آمدند گفتند ترسور و بمبه
آورده‌اند و قصد جان بنده دارند تاساعت چهار از شب رفته آفایان
و کلا و برخی از وزرا بودند و صحبت کردند و رفتند.
به هر حال ما که خیال خدمت به این ملت و مشروطیت و انتظام
و امن و آمایش عموم داریم. دیگران اگر قاصد جان ما شده‌اند
در راه این خدمت ملت و مشروطیت جان‌متاعی است حقیر.
«سر و جان را نتوان گفت که متداری هست.» ای کاش در این راه
شهیدشوم چنانچه به آرزوی خود می‌رسم.

وضع این کابینه هم خوب نبود به طوری که پس از بیست روز
در آن ترمیمی حاصل شد و روز شنبه ۱۱ جمادی الاول ۱۳۲۸ سپهدار
رئیس وزرا در مجلس حاضر شد و تغییرات کابینه را به قرار زیر
بیان کرد:

بواسطه بعضی مذاکراتی که در بین مردم پیدا شده بود به اینجهت
تفییری در کابینه پیدا شد و خودشان اینطور قبول کردند یعنی

۱- مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت اول صفحه ۲۱۱ ستون اول.

وزارت عدله را آقای مشیرالدوله جداً استعفا کردند و جناب سردار منصور قبول کردند و نی چون وجود آقای مشیرالدوله در کابینه وزرا لازم بود هیئت وزرا از ایشان خواهش کردند که وزارت تجارت را داشته باشند و ایشان هم قبول کردند و جناب معتمد خاقان وزارت پست و تلگراف را قبول کردند.

این کابینه سپهبدار کمی بیش از پنجاه روز طول کشید و بالاخره در سوم رجب، سپهبدار و کابینه او استعفا می‌دهند و دوران اول زمامداریش که از فتح تهران در ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ شروع شده بود پس از متوجه از یک سال به پایان می‌رسد. در این موقع بدنبیست باز هم چند سطر از یادداشت‌های خود او نقل شود:

در خانه آقای عظیم‌الملک نایاب‌السلطنه بنده از ریاست وزرائی استعفا کردم به اصرار زیاد و به خط خودم دست خط برای آقای مستوفی‌الحالک نوشتتم که او رئیس‌الوزرا باشد، حالا یک‌مال تمام است که رئیس‌الوزرا و ایران مدار بودم باری بقدرتی که توانستم با این مخالفت وزرا و مجلس که با یکدیگر و کابینه وزرا نمودند یک نوعی راه رفتم و راه بردم، بحمد الله امروز که استعفا کردم با کمال احترام و خوشی و راحت و آسودگی این کار انجام گرفت و آسوده شدم...

سپهبدار و کیل ملی مجلس

در دوره دوم مجلس رسم چنین بود که اگر نماینده‌ای در ضمن مدت نمایندگی می‌مردیا استعفا می‌داد در خود مجلس کاندیداهایی به جای او تعیین می‌شدند و در مجلس به آنها رأی می‌دادند و نماینده

انتخاب می‌کردند و آنها و کیل مجلس نامیده می‌شدند. در این تاریخ دو نفر از نمایندگان مستعفی بودند یکی میرزا علی محمد خان وزیرزاده نماینده گیلان که تزدیک یک ماه و نیم پیش استفا داده بود و دیگری میرزا حسین خان دبیرالملک که خود او از طرف مجلس یک سال پیش به جای میرزا حسین خان مشیرالدوله انتخاب شده بود و حالا هم کمی بیش از دو ماه پیش استفا داده بود. به این جهت در جلسهٔ دو شنبه چهارم رجب ۱۳۲۸ که به ریاست ذکاءالملک تشکیل شد درحالی که سپه‌دار و سردار اسعد از وزارت و عضویت کابینه استعفا داده بودند در اوایل جلسه آنها را به جای دبیرالملک و وزیرزاده پیشنهاد کردند، سپه‌دار با ۵۱ رأی از ۳۶ رأی به جای دبیرالملک و سردار اسعد با ۵۸ رأی به جای وزیرزاده به سمت نماینده‌گی مجلس تعیین گشتند.

در همین جلسه بود که کمی بعد از این انتخابات سپه‌دار اعظم و سردار اسعد همراه مستوفی‌المالک که رئیس‌وزرا شده بود به مجلس وارد شدند. سپه‌دار پست تریبون رفت و چنین گفت:

از طرف والاحضرت اشرف اقدس آقای نایب‌السلطنه ریاست کابینه وزراء بجناب اشرف آقای مستوفی‌المالک واگذار شده است امیدوارم انشا الله تعالی این کابینه جدید که به ریاست آقا تشکیل می‌شود از عهده همه قسم خدمات پرآیند و ما دو نفر هم امیدوارم درخارج کابینه همه قسم از عهده خدمتگذاری خود را آئیم.

آن گاه سردار اسعد به سخن پرداخت و چنین گفت:

در این مدت این استعفاهای پیاپی که در کابینه واقع شد علت آن عدم رضایت سپه‌دار و بنده بود از کار وزارت، میخواستم هر شکلی باشد خودمان را خارج کنیم و مقصودمان نه این بود که اصلاً از خدمت کردن خارج شویم بلکه مقصودمان این بود که برای وزارت خدمت نکلیم، برای صلت خدمت کثیم و بحمد الله امروز

به این نعمت و آرزوی خود نائل شدیم و امیدواریم بعد از این طوری خدمت به ملت کنیم که مقبول عموم ملت بشود. (عموم تحسین کردند).

در این موقع ذکاءالملک که در این وقت رئیس مجلس بود به سخن پرداخت و گفت:

امروز به واسطه رفتار این دو سردار بزرگ مملکت ایران بخوبی ظاهر و مبرهن ساخت اتفخار خودش را بوجود فرزندانی که می‌پروراند وقتی که به صفحات تاریخ عالم نظر پیندازیم معلوم می‌شود کمتر اتفاق افتاده اشخاصی که از برای آزادی یک مملکت و یک ملتی می‌جاهدت خود را داشته باشند و نیات خالصانه خود را اظهار نموده باشند و غالباً در اوآخر دیده می‌شود که نیت دیگری داشته‌اند لیکن این دو بزرگوار ثابت کرده‌اند که به کلی بر عکس است چنانچه همیشه هم اینطور می‌فرمودند که بعد از آنهمه مجاهداتی که در تحصیل آزادی ملت ایران کردند همان وقت ما ملت‌نفت شدیم و مسبوق بودیم نمی‌خواستند کار وزارت را به عهده بگیرند و بتایب مصلحت و اصرار و ابرام عقلای مملکت آنها را وادار کردند که قبول این زحمت را بفرمایند مدت یک سال است کف نفس نموده و زحمتی را که هیچ به او مایل نبودند تحمل کردند و گمان می‌کنم که امروز هم مجلس شورای ملی به واسطه انتخابی که نیم ساعت قبل بعمل آورده باشد یک اکثریت تامی که می‌توان گفت در واقع اتفاق آراء بود و می‌توان گفت این در واقع حیات تمام مملکت و ملت بود که در اینجا نمودار شد و می‌توان گفت که مسا به وجود این دو سردار محترم خیلی ممثون و مشترک و به آراء صائب آنها مستظهریم.

در این وقت باز سپهبدار به پشت تریبون آمد و رشته سخن را به دست گرفت و گفت:

بای همن طوری که فرمودند غیرت وطن پرسنی ما دو نفر مقتضی این بود که همه قسم خدمتگذاری به ملت و مملکت خود نمائیم و از حالا به بعد هم برای خدمتگذاری و جانبازی همه قسم حاضریم و از این لطفی هم که مجلس کرده خیلی مشعوف و متشکریم ولی این فقره را هم عرض می‌کنم در پارسال همین ایام بود که ما وارد تهران شدیم و تبدیل مسلطنت شد و در همین عمارت و همین بینان ممتاز بود که دیدید، کن تمام شهرهای شما و نقاط مملکت شما چه اغتشاش‌ها بود و در همین تهران پشت دروازه‌هاش از سیلاخوری و بختیاری چه اسما بود ما دو نفر باشی اسبابی که خودتان بهترمی‌دانید وضع ما و وضع دولت را اقدامات کردیم الحمد لله حالا تمام ولایات شما امن است و طوری است که در تمام ولایات اداراتی که لازمه مملکت مشروطه است دائز است از قبیل امنیه و عدله و مالیه و غیره دائز است، حاکم فرستادیم، معافون فرستادیم، هر چه لازم بود برای یک مملکت مشروطه در تمام ولایات فرمتادند در تمام این مملکت که چهل هزار فرسخ مربع است فعل اگر نگاه کنید می‌بینید بقدر یک شهر پاریس در او مفسد و یک نزاعی واقع نمی‌شود، در تمام این مملکت بقدر یک شهر بادکوبه اگر بسنجید خلاف و هرزگی و فسق نمی‌شود، معین است در تمام این مملکت همیشه این طور اتفاقات نیافتاده اختلاف دارد حرف دارد یک وقتی اغتشاش می‌شود یا غیگری می‌شود با این کاینه جدید مجلس باید خیلی معیت و همراهی بکنند و باید مقتضیات مملکت را ملاحظه کرد و متدرجاً ترتیباتی که در مایر دول معمول است ترقی و تضییج داد نه این که بخواهیم یک دفعه به سایر دول و ملل پرسیم به جهت این که ما فعل امباب لداریم و اخلاق مردم هم آنطور نیست باید به ترتیب به آن مراتب برسیم و این که قدری سوء اثر در این مملکت پیدا شد بواسطه روزنامه تویسها بوده که ما هیچ ندانستیم و نمی‌دانیم و کلا هم معلوم نکردند که این‌ها تبعه داخله‌اند یا تبعه خارجه‌اند که این

همه سوء اثر در قلم آنها پیدا شد و معلوم نیست که مقصود آنها چیست، اینها را هم باید جلوگیری کرد انشالله الرحمن امیدواریم بهسغی و اقدامات این کابینه جدید کارهای مملکت بیش از سابق پیشرفت نماید.

بعد از سپهبدار باز سردار اسعد به سخن پرداخت و چنین گفت:

بنده هم عرض تشکر می کنم از این حسن ظنی که نویسنده و کلای محترم در حق ما فرمودند و مارا متعجب نمودند و ما هم امیدواریم که نهایت سعی و همراهی خودمان را خیلی خوب جداً به این مملکت و مجلس مقدس ظاهر سازیم.

در این وقت انتخار الواعظین چند کلمه‌ای صحبت کرد و گفت:

بنده چون سال گذشته در این موقع در کمیسیون بودم و از انقلابات آن وقت کاملاً مطلع هستم و می‌دانم این دو وجود محترم چقدر زحمتها و خدمات متتحمل شده و از جان خودشان دست کشیدند از برای گرفتن حقوق مخصوصه ملت در بعضی از مواقع مهمه، بنده هم همراه و مسبوق بودم که چه موانع و چه حوادث بیش می‌آمد و مخصوصاً مطلع بودم که این دو سردار محترم چه زحمتها کشیدند تا آنکه از برکت وجود مجلس حضرت ولی عصر و از همراهی تمام ملت ایران حقوق مخصوصه ایران گرفته شد و بنده خیلی اظهار تشکر می‌کنم از خدماتی که این دو وجود محترم در این مدت یکسال به ملت و مملکت خود نمودند و از این حسن انتخابی که امروز در مجلس به عمل آمده و امیدواریم از افکار بلند این دو بزرگوار مجلس شورای اسلامی استفاده کند و اظهار تشکر خودم را تقدیم وجود مبارکشان می‌دارم.

بالاخره باز سپهبدار اعظم در چند کلمه‌ای چنین گفت:

همین طور که سردار اسعد اظهار تشکر مارا از این انتخاب کردند

بندهم عرض می‌کنم که با جان و مال آنچه لازمه خدمتگزاری است حاضر خواهیم بود.

و به این ترتیب مراسم انتخاب سپه‌دار و سردار اسعد به نمایندگی ملی و انتقال زمامداری به مستوفی‌المالک انجام گرفت.
سپه‌دار خود در باره این روز چنین می‌نویسد:

به اتفاق حاجی علیقلی خان سردار استد بـه مجلس رفیم مستوفی‌المالک را به سمت ریاست وزرائی معرفی کردم و بعد در مجلس هم، ما دونفر را به سمت وکالت انتخاب کردند
حالا که به وکالت ملی هم سرافراز شدیم تا دیگر چه پیش آید.
صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست.»

سپه‌دار از وقتی که به نمایندگی مجلس انتخاب شد کمتر به مجلس می‌رفت و بیشتر در خانه خود بود. در یادداشت‌های این زمانش مطالبی دیده می‌شود که گاهی خاطره روزهای گذشته است و زمانی راجع به جریانهای روز و مسائل آینده. مثلا در روز ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ پس از استعفای ریاست وزرا و پس از این که کابینه مستوفی‌المالک به مجلس معرفی می‌شود، چنین می‌نویسد:

... بعد از بیست روز کابینه وزراء را تشکیل دادند، بحمد الله بنده آسوده شدم. با خوشوقتی تمام امروز سهشنبه ۱۸ ربیع از زرگند آمدم یکسره به مجلس شورای ملی رفتم، عصر هم خدمت نایب السلطنه ...

... به حمد الله که از شر این ریاست وزراء و این کابینه نجس وزراء و از زحمت این ملت قدرناشناس و بی‌مروت، ای علم، حق ندان، آسوده شدم. سه‌ماں تمام است در این راه جان و مال خانواده، دو کروز قومان متغیر شدم، به هیچ وجه دینار و حبه‌ای اجر

و مزد نگرفتم، امید عاطفتی هم ندارم و از عزل و استعفای خودم به قدری خوشحال هستم، مثل این است که روزگار تازه و جوانی بی‌اندازه به من دست داده است.

اگر هم این ملت، مرا پکشند، کشته باشند، باکسی هم ندارم و از این مردم هم امید خیری نمی‌بینم، همین قدر که پیش خداوند و وجودان و نیت پاک خودم خجل نیستم که در راه حق و صدقی قدم زده‌ام...

در همین دوره کایننه مستوفی‌الملک است که در نخستین روزهای آن، آقا سید عبدالله بهبهانی پیشوای روحانی مشروطیت ترور و کشته می‌شود و بعد به خونخواهی او قتل‌های دیگری روی می‌دهد. همین کشته شدن آقا سید عبدالله است که سپهدار را به فکرانداخته و می‌نویسد: اگر هم این ملت، مرا پکشند، کشته باشند... در باب قتل آقا سید عبدالله هم می‌نویسد:

بیچاره آقا سید عبدالله را در ۱۵ روز قبل مقتول نمودند. رحمت الله علیه، خیلی اسباب خجالت عموم مشروطه‌خواهان و مسلمانان فراهم کردند. لعنت الله بر قاتلان آن مرحوم.

بعد حوادث دیگری روی می‌دهد، از جمله ستار خان و باقرخان سردار ملی و سالار ملی که در زمان کایننه سپهدار با شکوه و جلال بی‌نظیری وارد تهران شده بودند و پس از استقبال بی‌مانندی که از ایشان به عمل آمده بود با جمعی از مجاهدین در محل پارک اتابک (باغ سفارت شوروی کنونی) منزل داشتند مورد حمله قوای دولت واقع گشتند.

بهانه این حمله، خلح سلاح کردن مجاهدین بود و اکنون مجال تفصیل آن نیست و فقط به چند خط از یادداشت سپهدار در این باب اکتفا می‌کنیم که نوشه است:

به قدر سیصد نفر که از مجاهدین و فاتحین و اصناف شهر بودند مقتول و شهید کردند و ملت مسلمان ایران را تا قیام قیامت لکه‌دار، و بدnam کردند که فاتحین مشروطیت این قسم کشته و شهید و قتیل شوند، ستارخان هم زخم گلوه برداشت اگرچه ناخوش هم بود هن از این که او را در بستر خواهد دیدند یک نفر ارمی با ششلول یراق به او گلوه زد، سالار ملی راکتک وافری زدند، بازره بود ورود این دونیر که روز ورودشان طاقهای نصرت برایشان بستند کالسکه‌های سلطنتی برایشان برداخته احترامات سلطنتی در حق این دو نفر کردند و حالا به این روز سیاه نشانده‌اند این ملت خوش غیرت...
www.tabarestan.info

کابینه مستوفی‌المالک که این جریانات در آن روی نمود موقیت عمده‌ای بدست نیاورد.

در اواسط ماه رمضان نایب‌السلطنه عضد‌الملک که پیر و بیمار بود، وفات یافت و در مجلس ناصر‌الملک را که در اروپا بود با اکثریت ۳۰ رأی به نیابت سلطنت انتخاب کردند و بالتلگراف اورا به مراجعت ایران دعوت نمودند.

مستوفی‌المالک در ماه شوال در کابینه خود تغییراتی داد و آنرا ترمیم نمود ولی وضع کابینه ثباتی نداشت.

سپه‌دار در یادداشتی به تاریخ ۲۲ ذی‌حججه می‌نویسد:

... انقلابیها متوجه به عین‌الدوله، فرمان‌نفرما، مستوفی‌المالک گردیده‌اند آنها هستند. ولی وضع ایران مغشوشه ملوك‌الطوایفی، نایب‌السلطنه ناصر‌الملک همدانی هم هنوز نیامده است، احتمال قوی دارد محمد علی میرزا را بیاورند...

بهر حال مه چهار روز است که می‌خواستم به قزوین بروم، ملت بی‌خیرت آمده مانع شدند ولی کاری به این کارها ندارم. «بگذار تا بمیرند در عین خود پرسی...».

حالات زیادتر نوشتن ندارم. دسته جمعی و کلا و بختیاریها اینجا بودند خیلی نشستند و صحبت همین حرفها بودکه مرا باز مبتلا کنند، قبول نکردم.

در اوایل ماه صفر صنیع الدوّله که در کابینه هم شرکت داشت ترور و کشته شد. در همین ایام ناصرالملک هم از اروپا وارد ایران شد و ساعد الدوّله چمشیدخان برادر سپهدار تا از لی او را استقبال نموده بود پس از ازورودش به تهران عده‌ای از مجلس انتخاب شدند و رسمیاً به او تبریک ورود گفتند.

مستوفی‌الممالک از چندی پیش بیمار شده بود و گرچه اکنون حالت بیتر بود فردای روزی که ناصرالملک وارد تهران شد استعفای خود و کابینه‌اش را به او تقدیم داشت. ولی ناصرالملک آنها را مأمور کرد که موقتاً انجام وظیفه نمایند تا نظر اکثریت مجلس برای آینده معلوم شود و شرحی هم در این باب به مجلس نوشته و بخصوص پیشنهاد و اصرار کرد که مجلس موافق اصول پارلمانی گروه اکثریت واقلیت ثابتی بر اساس حزبی تشکیل بدهند و آنوقت هر کس که کاندیدا و مورد حمایت اکثریت بود، رئیس‌الوزرا شود.

در این ضمیمن مستوفی‌الممالک استعفا کرده و کنار کشیده بود. صنیع الدوّله را هم که کشته بودند، چند تن از وزرا استعفا داده بودند و کابینه فقط چهار وزیر داشت. وضع نسان هم خیلی سخت شده بود و بر روی هم مملکت روزهای حساس و بحرانی را می‌گذراند.

ناصرالملک بر روی پیشنهاد خود راجع به تشکیلات حزبی و وجود اکثریت واقلیت ثابت در مجلس بسختی ایستادگی می‌کرد و حتی یکباره نامه‌ای که جنبه تعلیم و تدریس آن بیشتر بود به مجلس نوشت که در جلسه ۲۳ صفر قرائت شد.

بالاخره در مجلس اکثریت واقلیتی بوجود آمد، اکثریت در روز

۲۲ صفر خودرا معرفی کردند و میرزا مرتضی قلیخان نایب رئیس مجلس، نام آنها را خواند و خودرا به عنوان لیدر ایشان معرفی کرد. این دسته «اعتدالیون» نامیده می‌شدند. سپهبدار اعظم و سردار اسعد هم در جزو آنها بودند.

اقلیت‌هم روز ۲۳ صفر به وسیله سلیمان میرزا که روز بعد به عنوان لیدر اقلیت شناخته شد معرفی شدند و اینها «دموگراتها» بودند. پروگرام آنها این بود که اراضی خالصه میان دهستان‌ها بی‌زمین تقسیم شود و اراضی مالکان بزرگ هم از طرف دولت خریداری و تقسیم گردد. اعتدالیون برنامه صحیح و تشکیلات حزبی نداشتند و بیشتر از مالکان و سرمایه‌داران بودند. در واقع باید گفت که یک «بلوک» یا ائتلاف پارلمانی را تشکیل می‌دادند و پروگرامی را هم که در بیست ماده تهیه و تقدیم مجلس کردند نمی‌شد به عنوان یک مرآمنامه حزبی شناخت. به صورت با این ترتیب اکثریت واقلیتی در مجلس دوم پیداشد. سپهبدار در این باره می‌نویسد:

در روز چهارشنبه ۲۲ صفر المظفر ۱۳۲۹ اظهار اکثریت به اسم در مجلس شورای ملی کردند که عده اکثریت که یکی از وکلاه بندۀ هستم، به پنجاه نفر رسید.

امروز پنجشنبه ۲۳ حضرات دمکرات‌ها اظهار اقلیت کردند و عده‌شان به نوزده نفر رسیده است، دوازده نفر هم‌بی طرف هستند یعنی با پروگرام اکثریت اعتدالی همراه هستند ولی به اسم خوانده نشدن، آن پنجاه نفر به اسم خوانده شد و این نوزده نفر هم دیروز به اسم خوانده‌اند. دو روز است که به اکثریت مجلس و تصویب والاحضرت نایب‌السلطنه ناصر‌الملک بندۀ رامی خواهند رسید. وزرا بعمایند و اصراری دارند بندۀ هم بواسطه‌ی اعتباری این مردم و حق ناشناسی ایرانیان از کار خیلی طبعاً منزجرم. موضوع اکثریت واقلیت در مجلس و مردم و مسلک آنها چندین

روز در مجلس مورد گفتگو بود، بالآخر هر روز شنبه دوم ربیع الاول ۱۳۴۹ ناصرالملک در مجلس که به ریاست ممتازالدوله تشکیل می شد حضور یافت و پس از نطق نسبتاً مفصلی که در باب اصول حکومت پارلمانی و وظایف سلطنت و دولت و مجلس و احزاب ایراد کرد، طبق مقررات سو گند یاد نمود و در پایان نطق خود گفت:

... برای این که بحران کابینه وزراء طول نمکشد و امور مختل مانده بود و نظر اکثریت مجلس را هم پرسیدم به اصرار تمام سپهبدار اعظم قبول کردند کابینه تشکیل بگشته، با همان اشکالاتی که اینجا خواندم و برای این که به امور خلیل نرسد قرار داده ام وزرای سابق در این دو سه روزه در کلیات امور رسیدگی کند تا در باب پروگرام و شرایط خودشان با مجلس مذاکره کرده وزرا را معرفی نمایند.^۲

۱ - سپهبدار دریادداشت‌ها یش شعبه را اشتباه‌آ غرہ ربیع الاول نوشته است.
۲ - مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت دوم صفحه ۹۸۳ نستون^۳.

تبرستان
www.tabarestan.info

۵۹مین دوره زمامداری سپهبدار

به این ترتیب سپهبدار دوران دوم زمامداری و ریاست وزرائی خود را شروع کرد. روز بعد سفیر عثمانی با او ملاقاتی نمود و به او تبریک گفت که سپهبدار شرح آنرا به اختصار نوشته است.

سپهبدار مشغول مطالعه برای انتخاب وزرای کابینه شد در حالی که دیگر در این موقع از بختیاریها سخت آزده بود.

در جلسهٔ روز پنجم شنبه چون موعد انتخاب رئیس مجلس رسیده بود مؤتمن‌الملک به این سمت انتخاب شد. و این خیلی جالب توجه بود زیرا در حالی که مؤتمن‌الملک از مجلس غایب بود تقریباً با تفاق آراء انتخاب شد. جهت این امر هم این بود که قبل از میان اکثریت و اقلیت در این باب توافق شده بود. در این جلسه ابتدا سلیمان میرزا از اقلیت مؤتمن‌الملک را پیشنهاد نمود، بعد معززالملک از طرف اکثریت اورا تأیید نمود، بعد هم آقا شیخ اسماعیل به نام بی‌طرفها این نامزدی را تصدیق کرد. آنگاه رأی گرفتند و با ۷۸ رأی از ۷۹ نفر حاضرین مؤتمن‌الملک به ریاست مجلس انتخاب شد و از جلسهٔ بعد، شنبه ۹ ربیع الاول اوجلسه‌را اداره کرد.

در همین جلسه ۹ ربیع الاول که زیر ریاست مؤتمن‌الملک بود سپه‌دار کابینه خود را به مجلس آورد و پیش از معرفی وزرا شرح مفصلی را که نوشته بود قرائت کرد. در این شرح سپه‌دار به اوضاع هرج و مرچ و مخالفت‌هایی که پس از استیضاح مجلس روی نموده بود و جهاتی که به استغفای قبلی او متنه شده بود و بالاخره به عدم تمايل خود به ریاست وزرا و به آدم کشیها، ترورها، نامنی‌ها، و اوضاع دشوار کشور اشاره کرد و بعد چند کلمه درباره وضع نامطلوب روزنامه‌ها و لزوم اجرای قانون مطبوعات سخن گفت و در آخر، وزرای خود را به شرح زیر معرفی کرد:^۱

سپه‌دار: **رئيس الوزراء و وزير جنگ**

علاوه‌السلطنه: **وزير فوايد عامه و معارف**

ممتدار الدوله: **وزير مالية**

مشير الدوله: **وزير عدلية**

مستشار الدوله: **وزير داخله**

معاون الدوله: **وزير تجارت و پست و تلگراف**

محتشم السلطنه: **وزير خارجه**

آنگاه بنا به دستور سپه‌دار، محتشم‌السلطنه وزیر خارجه پروگرام دولت را که یک مقدمه در ۴ ماده و یک متن در ۱۲ ماده داشت قرائت نمود.

در این پروگرام سپه‌دار درخواست اختیارات بیشتر برای حفظ نظام و برقراری امنیت کرده بود. در ضمن در ماده ۶ متن پروگرام «شروع به اصلاحات مالیه با مستخدمین خارجه» را عنوان کرده بود

۱ - برای ملاحظة متن این خطاب، به مجموعه مذاکرات مجلس دوره دو،

قسمت دوم صفحه ۱۰۰۰ رجوع شود.

و در پایان مقدمه هم گفته بود.

چون با مخاطراتی که وطن عزیز را تهدید می کند فقط محض لداکاری حاضر خدمت شده و کار مملکت را مهمتر از آن می دانم که به دفع الوقت و مسامحه بگذرد لهذا هر آنگه تصویب مجلس نسبت به هیئت وزرا منظور نشود اشغال مسند وزارت را خواست دانسته واستعفای خود را تقدیم خواهم کرد.

پروگرام این کابینه سپهبدار در جلسه ۱۴ ربیع الثانی در مجلس مطرح شد و پس از بحث هایی که در آن بعمل آمد، ^{با اخراج} در همان روز درباره آن اخذ رأی بعمل آمد از ۷۳ نفر عدد حاضر ۴۷ موافق، ۱۷ مخالف و ۹ نفر ممتنع بودند^۲

به این ترتیب سپهبدار رسماً رئیس وزرا و مورد اعتماد مجلس واقع شد و خود او و نمایندگانی که در کابینه اش شرکت نموده بودند از نمایندگی مجلس استعفا دادند.

دوره دوم زمامداری سپهبدار دروضع بحران آمیزی آغاز یافت. مهمترین مسائل دشوار اختلافات حزبی میان اعتدالیون و دموکراتها بود که به صورت وحیمی در آمده بود و در مطبوعات هم منعکس می شد. به خصوص مطبوعات حزب دموکرات که با نفوذ تر و زیادتر بودند به دولت سپهبدار که متکی به اعتدالیون بود حمله می کردند.

خود سپهبدار هم از اوضاع ناراضی بود و این نارضایتی در یادداشت های این زمان او بخوبی پیداست. مثلا در ۳۰ ربیع الاول ۱۳۲۹ چند روز پس از زمامداری خود می نویسد:

۱ و ۲ - برای ملاحظه متن کامل مذاکرات این جلسه و بر نامه کابینه سپهبدار به مجموعه مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت دو جلسه ۱۲۲ از صفحه ۱۰۰ و جلسه ۲۲۶ از صفحه ۱۰۱۱ تا صفحه ۱۰۲۹ ستون ۳ تا ستون ۲ رجوع شود.

بنده را ناچار چند روز است رئیس وزرا نمودند، حال ایران خیلی شلوغ، درهم و برهم، هرج و مرج... خداوند شاهد است قصدی جز خدمت خلق و آبادی این ملک و استقلال ایران را ندارم...

دریادداشت ۳ ربیع الثانی همین سال بشدت از دمو کر اتها کلمه

می کند و به آنها می تازد و می نویسد:

برستان

... خیلی حیف بوده است که این مشروطه خواهی ما در دست این اشخاص می خواهد بدنام شود... . برای خدمت به ملت هیچ کس از بنده حاضرتر نبود که از تمام هستی و دارائی و جان و مال و شان گذشتم حالا هم به همان قسم برای دولت قانونی و سلطنت مشروطه ایران و حفظ استقلال این مملکت حاضرم از روی عقل...

... امیدوارم که از این حوادث هم این مملکت را نجات داده بعد به سنگ حوادث با استخوان شکسته از این مردم خلاص شوم که برای این مردم حالیه چه آب آوردن و چه کاسه شکستن فرق نمی کند...

بیست روز بعد باز دریادداشتی می نویسد:

بنده رئیس وزراء و وزیر جنگ هستم... از پس که مردم انقلاب و مجلس سختی می کند و کار ملک و مملکت روز بروز بدتر، موقع بد و هوا بهار، وقت انقلاب ایلات و اشرار، دولت پول ندارد، اسلحه و ذخیره ندارد، همه را وزرای سابق به باد فنا داده اند. امروز به مجلس که پریروز سخت گیری کرده اند نوشتم مسئول نظم ولایت نیستم...

... نمی دالم عاقبت چه می شود و در امسال مشکل می بینم که این مملک و ملت جانی به صلامت بیرون ببریم، العکم الله واحدالتعالی، خداوند واقف است که خجالتی در اقدامات و خیر خواهی خودم در

استقلال این مملکت و انتظام و آسایش ندارم. آنچه قوه بود بجا آوردم. چه توان کرد که تغییر قضا نتوان کرد.

در همین اوان است که وزیر مالیه دولت سپهبدار ممتازالدوله قراردادی با بانک شاهنشاهی برای گرفتن ۲۵۰ / ۱ میلیون لیره قرض به منظور تأمین نظم و امنیت کشور منعقد می کند.

در اوایل ماه جمادی الاول مستشار الدوله از وزارت داخله استعفا داد و این پست به سردار اسعد که در این کابینه شرکت نداشت پیشنهاد شد ولی او هم نپذیرفت و باز مجدداً مستشار الدوله به همین سمت ابقاء شد.

میسیون مستشاران امریکائی به ریاست شوستر که در کابینه مستوفی‌الممالک به ایران دعوت شده بود در این زمان به ایران می‌رسد. خود شوستر از راه پاریس و وین واستانبول به ایران آمده بود و بعد از راه انزلی در ۱۲ جمادی الاول به تهران رسید و در پارک اتابک (سفارت شوروی کنونی) منزل کرد.

شوستر در ۱۷ جمادی‌الثانی با سپهبدار ملاقات کرد و شرح این ملاقات را در کتابی که به نام «اختناق ایران» منتشر کردو به فارسی هم ترجمه شده، چنین نوشته است^۱:

به همراه وزیر مختار آمریکا برای ملاقات شخص محترمی یعنی حضرت سپهبدار اعظم که آن‌زمان بر مسند جلیل ریاست‌الوزرائی متمكن و زمام حل و عقد امور وزارت جنگ را نیز در دست داشت رفیق، ممتازالدوله وزیر مالیه و امیر اعظم معاون وزارت جنگ نیز هردو در آنجا حاضر بودند.

کسانی که قسمت مقدمه این کتاب (کتاب شوستر) را خوانده باشند در خاطر خواهند داشت که سپهبدار اعظم که معنیش بزرگترین سردار

۱ - اختناق ایران چاپ همیشی. ۱۳۴۰ قمری صفحه ۶۱.

اعظم است اقدام بزرگ و نمایانی در حرکت و چنین ثانوی ملیون (رولوسیون) ایرانیان نموده و در تعمیر تهران و خلع شاه در ماه ژوئیه ۱۹۰۹ با جنود متوجه ملی شریک و تا مدت قلیلی قبل از آن سپهدار حامی شاه و یکی از اعاظم رؤسای مستبدین مقتدر به شمار و دردو سه ایالات ایران املاک معتبر و دارای صندها دهات بود..

شوستر در همین کتاب خود پندهای صفحه بعد شرح یک ملاقات دیگر خود با سپهدار را هم نقل کرده است که در پارک و منزل شخصی سپهدار روی داد.

روز ۲۶ جمادی الاول سپهدار به مجلس رفت و چون تغییری در وضع کاینه خود داده بود موضوع را باطلاع مجلس رسانید.^۱ در این تغییر ممتاز دوله ازو وزارت مالیه به وزارت پست و معاونه دوله ازو وزارت پست و تجارت، به وزارت مالیه تغییر سمت دادند. پس از این تغییری که در کاینه روی داد در ماه جمادی الثانی بود جمهور در مجلس مطرح گشت، در این بودجه جرح و تعذیلاتی در بودجه دربار روی داد که موجب نارضایتی ناصرالملک نایب السلطنه شده بود و تهدید می کرد که استعفا خواهد داد.

بعلاوه در ۱۵ جمادی الثانی هم قانون اختیارات مالی خزانه دار کل به تصویب مجلس رسید. در این قانون اختیارات وسیعی به شوستر اعطای شده بود.

سپهدار از اوضاع به سختی ناراضی و عصبانی بود بالاخره روز ۱۷ جمادی الثانی در جلسه مجلس بر سر موضوع بودجه گفتگوهای شد و چون مجلس بانیات سپهدار که می خواست اعتبارات وزارت

۱- به مجموعه مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت صفحه ۱۳۰ سمعون سوی

رجوع شود.

جنگ را اضافه کند و نظام و قشون را مرتب سازد موافقت نمی کرد، سپهبدار هم باحال عصبانیت از مجلس خارج شد، به کالسکه اش که در مقابل مجلس بود نشست و به راننده اش گفت: «برو، به فرنگ» شوستر این موضوع را در کتاب «اختناق ایران» خود چنین نقل می کند^۱.

پانزدهم زون ۱۹۱۱ یعنی دو روز بعد از اجرای قانون مالیه که اختیارات تامة در عایدات دولتی به وزیرانه دار داد، حضرت سپهبدار در یکی از جلسات مجلس برخاسته و اظهار غم رضایت نموداز اعتراضات خودخواهانه ای که قانون مزبور در اجرای مقاصد سنگین رئیس وزرا و وزیر جنگ نموده بود. وقتی که در کوششهای متھورانه خود برای تحصیل وجه به جهت اداره لشگری، اثر نامهربانی و عدم مساعدت از بشرة و کلا احسام نمود، غضب بر او مستولی شد و متغیرانه با شوکت تمام از مجلس خارج و در کالسکه خود نشسته به همراهی یکدسته سوار گارد که نزدیک در مجلس انتظارش را داشتند حرکت و به کالسکه چی خود حکم نمود که به فرنگستان برود «مرا به اروپا ببر». کالسکه صدراعظم به عجله تمام از دروازه شهر خارج شده و از جاده دویست و بیست میلی انزلی به طرف بحر خزر رسپارشد.

روز بعد سرجور جبار کلی در تلگرافی به لندن چنین خبرداد:

تهران ۱۶ زون ۱۹۱۱ - افتخار آراپورت می دهم که سپهبدار دیشب غفلتاً از هایتخت به طرف رشت حرکت نمود، شهرت دارد که می خواست به سمت اروپا رسپار گردد.

به این ترتیب محمدو لیخان سپهبدار که ناراضی و رنجیده خاطر بود قهر کرد و از تهران خارج شد در حالی که این داستان او بر سر زبانها افتاد

و آنرا حتی تامدتها بعد هم نقل می کردند و قتی که سپه‌دار به رشت رسید، انجمن ایالتی آنجا با اصرار زیاد مانع ادامه سفر او شد. ستارخان و باقرخان هم در رشت به سپه‌دار ملحق شدند. از تهران هم تلگرافات زیادی برای دلجهوئی از او می کردند. مخصوصاً در این اوقات خبر آمدن مجده محمد علی شاه به همراهی شاعر السلطنه و سالار الدوله انتشار یافت و اسباب و حشمت و نگرانی عمومی شده بود.

سرجور جبار کلی در دنبال تلگراف قبلی خود در چهار روز بعد به لندن تلگراف کرد که :

از قرار مسموع صدراعظم در رشت است و انجمن محلی آنجا او را نگذارده اند پیشتر برود.

ده روز بعد باز تلگراف دیگری کرده به این مضمون که :

صدراعظم هنوز در رشت است. مجلس روز ۲۵ ژوئن به او تلگراف کرده و ازاو خواهش نموده به تهران مراجعت نماید ولی به وصول جواب نایل نگردیده.

دیروز اکثریت مجلس از نایب السلطنه درخواست نمودند که انتدارات دیکتاتوری بر خود بگیرد، والاحضرت به این کار مایل نگردیده اظهار داشت نمی‌تواند از حدود قانون اساسی تجاوز نماید سپس اکثریت از او درخواست نمودند که به صدراعظم تلگراف کرده اصرار به مراجعت او نماید و به والاحضرت اطمینان دادند که متفقاً با او همراهی نموده در انتخاب وزرائی که او انتخاب کند مداخله نخواهد نمود. والاحضرت هم به همین مضمون برای صدراعظم تلگراف کرده است. الحال کاپینه بدون صدراعظم است^۱.

۱ - ترجمه کتاب آبی جلد سوم مکاتبات سال ۱۹۱۱ صفحه ۱۸۹

بازسه روز بعد تلگراف می‌کند:

تاکنون کسی برای تعیین به مقام سپهبدار پیدا نشده و مجلس به استثنای معدودی از اعضاء حالا درک می‌کنند که باید از ایشان طرفداری نمایند.

ناصرالملک دیروز و کلا را احضار نمود و به طور سخت با آنها صحبت داشتند آنها از اهمیت امورات متباه نموده است و اما حضرت از اکثریت آنها نوشتند که به موجب آن همسراهی با سپهبدار را تعهد نموده بودند گرفته مضمون آنرا برای سپهبدار مخابره نمود.^۱

بالاخره روز بعد تلگراف می‌کند که :

سپهبدار دیروز از رشت به سمت تهران حرکت نمود.

و درده روز بعد در تلگراف دیگری مورخه ۱۴ ژوئیه می‌گوید: صدراعظم روز یکشنبه به تهران مراجعت نمود، وزرای دیگر روز سهشنبه استعفا نمودند.

تشکیل کاینه جدید نظر به اینکه سپهبدار مایل نیست مستولیت انتخاب وزرا را به عهده گیرد اشکال دارد و اکثریت اعضای مجلس هم از بابت انتخاب نمی‌توانند موافقت نمایند.

به این ترتیب سپهبدار که قهر کرده و رفته بود پس از اصرارها به تهران باز گشت. خود او دریادداشتی که دو ماه بعد، موقعی که از ریاست وزرا استعفا داده بود نوشته است، درباره این قهر و آشتی چنین می‌نویسد:

... من هم چند روز بعد به طرف فرنگ از دست دخالت و فضولی و هتاکی روزنامه‌ها و دموکراتها و بی‌عرضه گی نایب‌السلطنه و

نفاق وزرا و تجربی عموم دوایر و بردن مال ملت وازدیداً مشخص
غیرقابل و هرزو و بدکار در دوایر ولایات و تنفر عموم از وضع
حاضره فرار کرد.

در اینین مردم گویا پشتگرمی بد محمدعلی و سالازالدوله
دادند. از این غیبت من طلوع و ظهور کردند و مرا از رشت
فی الحقیقه مجبور آمعاودت دادند. نتنه قزوین را شاندم (عزیزانه
خان). به تهران آمدم.

پرستان

سپهدار پس از چندروز حاضر شد که کابینه حدبی تشکیل بدهد
و در روز چهارشنبه ۲۲ ربیع ۱۳۷۹ کابینه جدید خود را به مجلس برد
و معرفی کرد. مجلس آن روز به ریاست مؤتممن الملک تشکیل شده بود
و سپهدار در آغاز مجلس چنین گفت:

اگرچه معرفی هیئت وزرا از پس مکرر شده بنده از تریبون محل
نطق خجالت می کشم ولکن وزرای حالیه عریک برای این شغل
خطیر لایق و قابل و با علم هستند و امیدواریم که انشاء الله نظر
به لیاقتی که دارند این کابینه امداد یابد.

آنگاه سپهدار وزرای کابینه خود را به قرار زیر معرفی کرد:

صمصام السلطنه: وزیر جنگ

حکیم الملک: وزیر علوم و معارف و فوائد عامه

مشیر الدوله: وزیر پست و تلگراف و تجارت

معاون الدوله: وزیر مالیه

وثوق الدوله: وزیر داخله

قوام السلطنه: وزیر عدلیه

محترم السلطنه: وزیر خارجه

بعد از سپهدار رئیس مجلس مؤتمن الملک شرحی درباره اهمیت
این کابینه و حساسیت موقع زمان صحبت کرد و از طرف عموم احزاب

اطمینان داد که از این کابینه سپهبدار جداً طرفداری کند، صحبت مجلس بارها با «صحیح است» و «احسنست» تأیید شد.

بعد بازسپهبدار شرحی صحبت کرد و ضمن صحبت گفت: «واقعاً امیدوارم که هیئت وزرای عظام همین قسمی که نطق فرمودند اقدام بکنندو در خدمت به ملت و مجلس مقدس و انتظام امور مملکت و آسایش عموم همه قسم اقدام بکنند و سعی و کوشش بعمل بیاورند» صحبت سپهبدار هم در میان «احسنست» نمایندگان پایان یافت.

در همین جلسه مجلس بود که قانون معروف حکومت نظامی که از طرف دولت باقید دوفوریت برای مقابله با قیام محمدعلی شاه تقدیم شده بود به تصویب رسید.^۱

این قانون از این دوره کابینه سپهبدار یادگار باقی ماند و در حالی که در آن وقت با کمال حسن نیت برای مقابله با استبداد محمدعلی شاه و دفاع از آزادی به مجلس برده شده بود بعدها متأسفانه بارها برای خفه کردن صدای آزادیخواهان و شکستن قلمهای آزادیه کاررفت.

با وجود این، چهار روز بعد سرجورج بارکلی به لندن تلگراف کرد که: «صدراعظم استعفا نموده است»

درواقع این کابینه سپهبدار با وجود تمام این امیدواریها پس از چند روز، استعفا داد و این بار استعفای سپهبدار از طرف نایب‌السلطنه پذیرفته شد و صمصام‌السلطنه که در این کابینه وزیر جنگ بود به ریاست وزراً تعیین گردید.

به این ترتیب دوران دوم زمامداری محمدولیخان سپهبدار که نزدیک سه ماه طول کشید به پایان رسید.

سپهبدار درباره این استعفای خود در همان یادداشت ۲۵ شعبان

۱— به مجموعه مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت سوم جلسه ۲۷۵ از صفحه

۱۵۱۴ به بعد رجوع شود.

یعنی تقریباً یک ماه پس از استعفایش می‌نویسد:

... به تهران آمدم به اصرار، رئیس‌الوزرا شدم، با یک‌عدد وزرا دو سه روز هم بودم، کار کردم، ناخوش هم در رشت شدم، ناخوشی نقرس، بیست و یک روز خوابیده بودم. در این‌چند روز های بد تهران باز ظهور کرد. در این سه چهار روز باز دیدم حضرات وکلا و نایب‌السلطنه به وعده و فانکردن و بنای بازیجه امت، می‌خواهند همه شئامت را گردن من خراب کنند و اسباب فراهم کردن که مردم را بگیرند، لهذا امتعهای سخت کردم، ناخوش هم شدم، بستری افتادم.

پس از استعفای سپه‌هادر دولت صحم‌اصمام‌السلطنه قوائی از بختیاری و مجاهدین قدیم تجهیز می‌کند و به جنگ قوای محمد علی شاه می‌فرستد مخصوصاً خوشبختی در این بود که مقداری تفنگ که سپه‌هادر در زمان ریاست وزرایی خود برای تقویت قشون خریداری کرده بود در این موقع رسید و بکار نبردهای ملی دولت در دفع محمد علی شاه آمد. شوستر در کتاب خود راجع به ارزش این تفنگ‌ها چند سطر می‌نویسد که :

تفنگ‌های (ریفل) و فشنگ‌های روسی که سپه‌هادر با سفارت روس قرار داده بود به ازیزی رسیده و از راه رشت به تهران می‌آوردند، ورود آن قورخانه را به نوعی قرار داده بودند^۱ که احتمال قوی می‌رفت که اتباع شاه مخلوع در بین راه آنها را بچاپند ولی از قراری که معلوم شد عده‌های متعددی از آن مبتدا و قها که عبارت از هفت‌هزار قبضه تفنگ و چهار میلیون فشنگ بود به قزوین رسیده و از دستبرد یاغیان محفوظ ماند.

آن قورخانه برای اثبات نظامی تهران بسیار به موقع و لازم بود

۱ — روسهای تزاری که طرفدار محمد علی شاه بودند.

زیرا که در آن وقت دولت مشروطه تقریباً بی‌اسلحة مانده بود.

خود سپهبدارهم درباره این تفنگها در همان یادداشت ۲۵ شعبان

۱۳۲۹ چنین می‌نویسد:

... اگر این اسلحه را به اصرار نمی‌آوردم حالا دیگر نه تهران، نه مجلس، لدوکلا، باقی نبودند، چونکه در ذخیره دولت هیچ باقی نگذاشته بودند، هم‌هرا متفرق نموده بودند. بدله اصرارها این اسلحه جزوی را از روس‌ها گرفتم و چه بدگوئی از وکلای دموکرات شنیدم حالا معلوم‌شان شد حق بامن بود، خدا انشاء الله این اشخاص را که مملکت را خراب کرده‌اند لعنت کند. حالا بنده در پیلاق زرگنده خود بی‌طرف هستم و اتصالاً نسبت‌های بد به من می‌دهند. در حالی که خدا را شاهد و حاضر و ناطر می‌دانم جز مشروطه‌خواهی و استقرار مجلس شورای ملی و استقلال ایران آرزوئی نداشته و ندارم.

والی آذربایجان

سپهبدار پس از دوران دوم زمامداریش تامدی بی‌کار و خانه‌نشین بود و در کارهای داخلی نداشت. در این مدت حوادث عمدہ‌ای روی نمود که مهمترین آنها شکست محمدعلی‌شاه و سالار‌الدوله است. در این مدت که سپهبدار خانه‌نشین بود باز هم از طرف روزنامه‌ها مورد حمله واقع می‌شد و در یادداشت‌های خود از این زمان مطالب زیادی دارد و حوادث را گاهی مختصراً و گاهی مفصل نقل کرده است مخصوصاً این جملات او جالب توجه است که می‌نویسد:

بیچاره مردم ایران دستخوش تاچار و بختیاری و چهار نفر لوطنی دزد شده‌اند. هنده‌هم دیگر خسته و مانده پیر و شکسته و ملول از

دست این ملت غیر مغورو بی شیرت و وکلای بی غیرت هستم.
انشاء الله بهمهین بی طرفی باقی هرچه می شود علی الله از این ملک
و ملک، مال و حال گذشم.

پدرهم شده‌ام، از محمدعلی میرزا هم بیزارم، می‌دانم آنچه باید به من یکند، می‌کند و من هم صبر را شعار خود می‌کنم، اگر هم مردم به جهنم، زودتر خلاص می‌شوم، حالاً که خدمت به ملت نتیجه اش

۱۳۲۹ رمضان ۷ یادداشت از

میانه مجاهدین و بختیاری هم خیلی بد است. دو روز است مشغول اصلاح هستم، عجب تر این که پنده هم یکنوع مردود هستم و خانه نشیتم و این مردم بی عقل گاهی مرا روسی فرض می کنند گاهی محمدعلی میرزاچی و زمانی مرتعج، وقتی تجدید پرور، با این همه مال و جان و جوانی که در راه استقلال و آزادی و مشروف طیت این مملکت داده ام لااقل مرا مشروطه خواه هم نمی دانند. خداوندان! تو عقلی به این مردم بده، داد مرادم از این قوم ندادن بگیر که این قسم حق نشناش، بی دین و بی مروت هستند.

در محرم سال ۱۳۳۰ به سپهبدار پیشنهاد می شود که به حکومت آذربایجان پرورد.

محیط سیاسی تهران در این زمان سخت آشفته بود. بطوری که قبل از کفته شد به اصرار ناصرالملک نایب‌السلطنه، در مجلس نمایندگان به گروههای «اعتدالی» و «انقلابی» به صورت اکثریت واقعیت درآمده بودند که با گذشتگر بر قایق های شدید مه، راه داشتند.

سپهبدار با اعتدالی ها بود و به خاطر رقابت های داخلی از طرف انقلابی ها و روزنامه هاشان مورد حمله قرار می گرفت و به همین جهت هم برای دور ماندن از تهران حکومت آذربایجان را پذیرفت.

از آنجاکه در این کتاب بیشتر شرح زندگی سپهسالار مورد نظر است از نقل و قایع و حوادث دیگر که باید آنها را در کتابهای مربوط به تاریخ این زمان خواند صرف نظر می‌شود.

در این زمان وضع آذربایجان سخت بحرانی بود. روشهای تزاری تبریز را اشغال کرده بودند و جمعی از آزادیخواهان بنام را بدار کشیدند. این اقدامات آنها برای هواداری از محمد علی شاه بود که او را به ایران بر گردانیده بودند. همچنین با اولتیماتومی شوستر را از ایران اخراج کردند و در خراسان به تجاوزاتی پرداختند و شهر مشهد و گنبد آستانه مقدس آنجارا به توب بستند.

ناصرالملک نایب السلطنه، مجلس دوم را تعطیل کرده و مدتی بصورت حکومت فوق العاده زمامداری کرد با این همه چون نتوانست کاری از پیش ببرد تصمیم گرفت به عنوان معالجه بهارویا برود. در یادداشت‌های سپهسالار در مورد این سفر مطالب جالبی هست.

به علاوه در این وقت که سپهبدار نامه‌ای برای ناصرالملک می‌فرستد او هم بدان پاسخ مفصلی می‌دهد. از آنجاکه این دونامه، بعضی از جریانهای سیاسی و اوضاع اجتماعی ایران را روشن می‌سازند، متن این دو نامه در اینجا آورده می‌شود^۱:

۱ - این نامه‌ها در متن کتاب زندگی و یادداشت‌های سپهسالار که قبل از این شده بود نیامده است. متن آنها از شماره ۵ روزنامه شهسوار مورخ ۵ دی ۱۳۲۹ منتشر شده است. در این روزنامه، تاریخ نامه‌ها وجود ندارد. نمی‌دانش دروان عبدالصمد خلعت بری متن نامه‌ها را از کجا آورده است. آنچه از یادداشت‌های سپهسالار بر می‌آید این نامه‌ها باید در ماه چهارمادی الاول و چهارمادی الثانی ۱۳۳۰ هجری قمری نوشته شده باشد زیرا ناصرالملک در گره ماه چهارمادی الثانی آن سال به سفر اروبا رفت و سپهبدار مدرمان شعبان هموی آذربایجان حر کت کرد، در یادداشت‌های سپهبدار که در این تاریخ‌ها نوشته شده، مطالبی درباره این وقایع و سفر حاصل است.

فامه سپه‌دار، یه فاصله‌الملک

به عرض حضور والاحضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه دامت عظمتہ
می‌رساند.

برای شکایت به عرض می‌رساند نه حکایت، زیرا که چندروز دیگر
خیال حرکت دارم و به آذربایجان می‌روم و چنان گمانی ندارم
که دیگر زنده بمانم یا خدای نخواسته ملاقات حاصل شود. در سه
سال قبل که به غلبه به تهران آمدیم، پادشاهی را با شش اردوا،
مغلوب و مخلوع، پادشاه دیگری به تخت برقرار و به همین قسم
نایب‌السلطنه و هم‌چنین مجلس شورای ملی برپا و قانون مشروطه
و آزادی جاری، با گرفتن قرض از خارجه همه راهها الی دو ماه
امن و امان، چندین اردوا به خراسان، لرستان، استرآباد، آذربایجان
اعزام و همه فاتح، دوازه حکومت‌ها اگرچه ناصواب بود در همه
جا برقرار، مالیات‌های غیرمستقیم در همه ولایات متداول، حتی از
کثیر غلبه اولیای دولت مالیات نامشروع نمک را بر مالیات‌ها
افزوده و چندین ماه دریافت کردند.

مالیات‌های مستقیم بیشتر ولایات مأخوذه و یک مقدار قشون در
هایتهخت و اطراف موجود و حاضر، در ماه دهم که تشریف داشتند
بنده را خارج و کاینده فعال روی کار آمدند.

والاحضرت به فرنگ تشریف بردنده، عضد‌الملک نایب‌السلطنه
طاب‌ثراه به رحمت ایزدی واصل، فوری والاحضرت اقدس مسندو
اریکشہ پایتهخت سلطنت را بالاستحقاق دارا شدند، ولی اکون
نوزده ماه امت در این مسند جلوس فرموده و این ملت با کمال
ارادت و اطاعت و امیدواری در این جلوس والاحضرت بودند.
بدبختانه از روز ظهور نیابت سلطنت الی حال همه ماهما به صبر
و تحمل گذرانیده چنانچه مشاهده می‌فرمائید در طرف جنوب چه
خوئریزیها شده است.

الآن ندمالک شیراز، نه عربستان، نه خوزستان، بلکه نه اصفهان

آنچاهم که بختیاریها جالس و مکین به، دولت ایران مدخلیتی ندارند و از آن طرف تمام عشایر لرستان، بروجرد، کرمانشاهان و کردستان الی عراق چقدرها قتالی، خونریزی، غارت نه یکنفر رعیت مطیع باقی است و نه بلک ارباب، نه خواجه به جا مانده نه پرستار، حدود شمال هم از رود ارس الی سیستان و سرخس همه یاغی و طاغی، غارت بی خانمانی و همهجا قشون روس اقامت دارد، حتی معبد پرستشگاه ایرانیان به تواب کوه کوب خراب و ویران و برای ما اهالی و ملت ایران جز شیون چناندان و ناله یتیمان باقی نمانده، ضعف امارت والاحضرت اقدس هم گوشزد خاص و عام و به هیچ وجه امیدواری برای این خلق از وجودبارگاه باقی نیست و می دانند.

می فرمائید که امیر ضعیفی هستم و چاره برای این خرابی و ویرانی مملکت نمی توانید بفرمائید. پادشاه هم که بر حسب قانون به مدد رشد و بلوغ نرسیده، مجلس شورای ملی که بسته و منحل شده است، آنچه اسلحه بود از قروض خارجه و چه از اخذ مالیه هم به هباء و هدر رمید، مجددآ هم که قرض می کنند، مصرف خرج را احتمی از آحاد ملت و دولت نمی دانند میهم است، عموم امید اصلاح ندارند و چنان می دانند آنچه پول و آنچه از رطب و یا پسی در ایران باشد چنانچه نصیب این اجراء نشود صرف و خرج شخصی می شود، اگرهم برای دولت یا اعزام قشونی باشد بلا تصر و بی فایده و بی قاعده.

یعنی است عموماً می دانند قشون رجاله و دشایری برای غارت و بی عصمتی است. چنانچه مشاهده نمودید، نمودند، نمودیم، گویا حالا کافی است. حالیه هم که این قسم می فرمائید باید به فرنگ بروم. مردم زیادی از تجار و علماء و غیره نزد بنده آمده و می خواهند عرضه بدارند که والاحضرت در یلکسال و چندماهه برای مردم چه کردند و حالا برای مملکت چه می نمایند و به که می سپارند در صورتی که نشسته اید حال عموم مردم و مملکت این است حالا

که با این شورش و طغیان به علاوه قحطی و گدائی می‌خواهد
تشریف ببرید باچه رو به فرنگی روید؟ باچه زبان به ماها خدا حافظ
می‌گوئید؟ اگرچه بنده به آنها وعده دادم که حضور آعرض کنم و
جمعیت و جنگال را موقوف بدارند، ولی بهتر دانستم کتاب‌عرايض را به
عرض بر سانم، اگر جوابی مسکت فرمودید به آنها می‌دهم که در این مدت
تفصیرات فوق العاده شده است و مملکت از چنگ رفت، ثروت رفت،
استقرار واستقلال رفت، اسلحه رفت، آبادیها ویران گردید، خون‌های
مسلمانان ریخته شد و بدیهی است چنان صدمه به مذهب اسلام
رسیده است که مسلمانی هم از دست ما رفت و خواهد رفت. زیاده
از این نمی‌توانم تنقیدات عامه را در حیثیات صوری و معنوی
داخله و خارجه به عرض بر سانم.
ایام عزت پایانده، امر کم مطاع

پاسخ ناصرالملک

حضرت مستطاب اجل اشرف اکرم عالی آقای محمد ولیخان سپهبدار اعظم
مرقومه مشروحه عالی واصل گردید چون این مطالب به قلم عالی
جاری نشده و از قول آقایانی است یقین دارم باید کمال حسن
نظر را داشته باشند. البته آنچه را عرض شود به نظر محبت و
انصاف ملاحظه خواهد فرمود تا اگر شباهتی باشد انشاء الله رفع
شود. از روز ورود حضرت عالی آقای سردار اسعد و رؤسای
پیغایری و غلبه به تهران و این که مشروطه را برقرار فرموده بعد
هم به حسن اتفاق زمام امور را به دست گرفتید گمان می‌کنم هیچ
منصبی را جای انکار نباشد. انصاف خودتان هم مصدق است که
تمجید و ثنای آن خدمات بزرگ را بنده بیشتر از همه کرده، در
زمان تصدی حضرت عالی به امور مملکتی به قدری امیدوار بودم
که با عدم مسئولیت همه روزه در مقام معاونت و مساعدت
حاضر شده مصالح را آنچه به نظرم می‌رسید می‌گذشم، و خودتان
مطالعات و پیغایهای بنده را تصدیق می‌فرمودید.

این که مرقوم داشته‌اید پادشاهی را خلیع، پادشاه دیگر را نصب، قانون اساسی و مشروطه را برقرار نمودید همه صحیح است والبته از روی علم و دانش می‌دانستید که روح مشروطه عبارت از سلب اختیار و مسئولیت از سلطنت امت و تفویض آن به مجلس شورای ملی و وزراء که مسؤول مجلس هستند والا یقین است که مجاهدات عالی برای تفویض قدرت کامل‌ا شخص واحدی به شخص دیگر نبوده. مرقوم داشته‌اید در کابینه اول حضرت‌عالی دوائر حکومت اگر چه ناصواب بوده، همه جا دائز، مالیات‌های غیرمستقیم در همه ولایات متداول حتی از فرط غلبه اولیای دولت مالیات نامشروع نمک را نیز افزوده دریافت می‌گردید تا این که حضرت‌عالی را خارج و کابینه فعال را روی کار آوردند گمان می‌کنیم در همینجا اگر بدیک سؤال بنده توجه شود مرقومات عالی که عون عبارات آن فوقاً نقل شده برهان صحت اظهارات بنده خواهد بود که با آن که در آن تاریخ تمام امور دولت قانوناً به دست حضرت‌عالی بود و حضرت آقای سردار اسعد هم داخل در هیئت عالی دولت بود، به فرمایش خودتان (که اگر حکومت ناصواب و برقراری مالیات نامشروع بود) بنده هم می‌گفتم که افزایار قلوب عامه منتج به سوء اثر کلی خواهد شد. با این تفصیل چه قوه‌بود در مقابل که حضرت‌عالی را با داشتن همه اختیارات قانونی باز مجبور به آقداماتی می‌داشت که به فرموده خودتان، خلاف مصلحت مملکت می‌دانستید، از آن بگذریم چه قوه‌بود حضرت‌عالی را با آن همه خدماتی که شرح داده و قدرتی که داشته‌ید با آن وضع ناگوار از کار انداخته مجبور به کناره‌جوئی نمود.

چه قوه بود که نگذاشت از انقلاباتی که سبب انفصال حضرت‌عالی گردید جلو گیری شود و او را به جائی منتهی ساخت که از جان خود نیز این نبودید.

چه قوه بود که خواستید یک روزنامه را توقيف کنید آن غوغای پا شد. چه قوه بود که در کابینه ثانی خودتان با وجود موافقت اکثريت

و تصمیم خودتان نتوانستید بر رفع تروریسم موفق شوید.
چه قوه بود با این که ضرورت تهیه اسلحه و تشکیل قشون منظم را از روز اول عرض می‌کردم و تصدیق و تصمیم داشتمید مانع از اجراء آن گردید.

بالاخره چه قوه بود حضرتعالی را با آن‌همه خدمات مجبور به قصد ترک مملکت نمود و علی الفعله به رشت تشریف بردید بعد از مراجعت از رشت هم مجدد آن‌کایینه تشکیل دادید.

چه قوه بود حضرتعالی را نگذاشت پیش از چند روز دوام کنید. گذشته از مدلول قانون اساسی در دو دفعه رسالت وزراء خودتان به تجربه و عمل ملاحظه فرمودید چه از نیابت سلطنت سابق و چه از بنده حکم وامر قطعی در کابینه وزراء نبوده و نیست، با این که اختیار و مسئولیت قانونی با رئیس‌الوزراء و کایینه است که غبارت از هیئت دولت هستند و ملاحظه فرمودید که هیئت دولت همیشه مقهور همان توه مخفی بوده، در این صورت یک شخص واحد بنده که قانون هم دستم را بسته در مقابل چنان قوه چه می‌توانستم بکنم. حضرتعالی بهتر گواه هستید که بنده هیچ وقت شایق مقامی نبوده و در جواب تلگرافات که متنضم اصرار در حرکت بنده از فرنگ بود از آن جمله حضرتعالی و حضرت آقای سردار اسعد هم مستقیماً تلگرافات و اصرار می‌فرمودید مکرراً لاحح کرد که با اختلافات موجوده خاصه ضدیت‌هائی که در نیابت سلطنت بنده شده قبول این اسم برای بنده جائز نیست برای مملکت هم صلاحیت ندارد بعد از ورود هم آنچه لازم بود علماً گفتم و به اصرار خود حضرتعالی بود که قبل از آن که در این مسائل توجه و تصمیمی گرفته شود هم‌جبوراً به مجلس شورای ملی ادای مراسم نمودم. در همانجا هم علماً اظهار کردم که قانون، اختیاری به نیابت سلطنت نداده و وظیفه‌ئی که برای بنده باقی است فقط صلاح بینی و نصیره‌حت است. بر حسب این وظیفه هم هر چه بنظر رسید گفتم و به تصدیق خودتان نتیجه این شد که مثل شعر «هر کوشید گفتاله در قائل» حتی‌له در قائل راهم معبدودی خیرخواهان

گفتند و سایرین همه سوء تأویل کردند از آنچمه و قتی که حضرت عالی از رشت تلگراف فرمودید که برای صلاح مملکت باید اختیار به نیابت سلطنت داده شود بنده هم تصدیق بر لزوم اختیار داشتم ولی می گفتم که باید به هیئت دولت داده شود نه به نیابت سلطنت که نمی تواند مسئول باشد سوء تأویل کردند که حضرت عالی با موافقت پنده می خواهد مشروطه را منحل و شوستر را خارج کرده اختیارات وجوده دولت را بدست آوردند،

مرقوم داشته اید (که ملت در این مدت همه قسم ارادت و اطاعت به بنده داشته)، اولاً چون بنده قانوناً اختیاری و قدرتی نداشتم اطاعت مصدقاق نداشته متوجه هم نبودم اما ارادت ممکن است. جمعی خیر خواهان ملیم النفس حسن نظری بواسطه پاکی قطرت خود به بنده داشته بنده هم تشکر خود را داشته و دارم. ولی متأسفانه آنها هم مثل بنده و حضرت عالی همیشه مقهور همان قوه مخفی و حملات بودند ولی غیر از ایشان بودند کسانی که جدا همرا بسوء تأویل و تهمت و افتراء مشغول نمودند، مسائل جنوب را خود حضرت عالی بهتر می دانید که قبل از ورود بنده تهیه و نزدیک بود به مداخله خارجه منجر شود و باید فهمید که بحث آن بر کیست. مرقوم داشته اید (جایی که سران بختیاری جالس و مکین هستند مدخلیتی به دولت ایران ندارد) البته خساطر محترم مستحضر است که ایشان به همراهی حضرت عالی در تأسیس مشروطه شرکت داشته اند در زمان بنده هیئت دولت به تصویب مجلس شورای ملی یا به ریاست حضرت عالی یا به ریاست حضرت صاحب اعظم السلطنه بوده که از مؤسسين هستید. مرقوم فرموده اید قشون رجاله و عشایری برای غارت و بی عصمتی است، در این مسئله هم باید دید که چه قوه مائیع تشکیل قشون منظم شده و چه قوه به اسم رقوم قشون قدیم را بی ها و منحل نمود؟

موانع کردستان و کرمانشاهان و صفحات مجاور که بالاخره معلوم شد مقدمه موانع امداد و سمت خراسان بوده باید دید در چه

وقت طلوع نمود و با این که مقدمات آن در کاپینه ثانی حضر تعالی ظاهر گردید و آنقدر تأکید شده «سرچشمه شاید گرفتن به بیل» باید دید چه قوه مانع اقدامات حضر تعالی با کاپینه گردید که نتوانستید جلو گیری نمائید اوضاع آذربایجان هم بهتر می‌دانید که قبل از مراجعت بنده از سفر اول فرنگ و در ابتدای مشروطه ثانی در هیئت مدیره بنا گذاشته. حالیه هم از همان راه پدیدار گردید. اینکه مرقوم فرموده‌اید پول دولت به هدو صرف شده و می‌شود صحیح است ولی باید دید قصور از کمی و مانع چه بوده و البته در خاطر دارید که اینجانب روز سیم و رووداین مطلب را رسمآ به مجلس شورای ملی نوشته بعد از آن هم لایقطع به اولیای امور الحاح کردم که یکی از مسائل اساسی مملکت عبارت از تصحیح میزان جمع و خرج و ترتیب بودجه دولت است بانتظارت صحیحی که افراط و تنریط نشود. بدیهی است حالت حالیه نتیجه مقدماتی است که به امتداد زمان فراهم آوردن ولی این که ظهور آنها به زمان نیابت سلطنت مصادف شده البته بدینختی است. مثل این که در بوشهر هم طاعون پروز گرده ولی بنده بقدر قوه بشری نهایت سعی را کردم که کار بدآنجاهای منتهی نشود متأسفانه مفید نیفتاد ظهور نتایج تضییقات و تحیمات و غفلت از تهیه موجبات رفاه عموم که از روز اول همه خیرخواهان می‌گفتند باعث تغیر عالم و انقلاب مملکت خواهد بود از غیر متربی نیست بنده در ضرورت دفع تضییقات و تمهید بر رفاه و امیدواری اهالی و در ضرورت اتخاذ مسلکی در پولیتیک داخله و خارجه که مناسب حال و موافق مصلحت مملکت باشد.

مکرر اظهار نمودم بالاخره نامه به مجلس فویشتم که اگر سریعاً ترتیب صحیحی اتخاذ نشود، موجب ندامت کلی خواهد بود ولی متأسفانه به جای حسن تلقی بعضیها سوء تأویل کرده در تحت عنوان روابط حسنۀ ژلاتینی‌ها و شب‌نامه‌ها منتشر کردن که البته از همه مستحضری و حاجت به تکرار نیست مرقوم فرموده‌اید

ضعف امارت بنده گوشزد خاص و عام گردیده بديهي است معنى امارت که با قدرت و ت الحكم توأم است در مشروطه موقع ندارد ولی ضعف دولت جای انکارنيست دولت هم عبارت از هيئت وزراء و علت ضعف تخلف اوليا مشروطه است که اينجانب مضرات آنرا نسبت به مملكت مكرر اظهار داشته ام. معروف است که لوئي چهاردهم مقتدرترین سلاطين فرانسه هميشه مى گفت که «دولت يعني من» ولی اين معنى با استبداد خشم شد، بنابر اين معلوم است که دولت عبارت از بنده نيسست تا خلاف آن منسوب به بنه بشود. اموروز پادشاه مملكت معظم مانند انگلستان هم با يك شروطه اش به مراتب از ايران محدودتر و اختيارات پادشاه يشتر است چنان ادعائي نمى كند. اين تفاوت هم هست که عوض اختلافات و خصوصيات و معارضه و مجادله در آنجا عموم در مقامات سلطنت و مصالح مملكت اتفاق دارند مسلم است در هر شكلی از اشكال حکومت دولت قادر لازم دارد. در مشروطه اين قدرت قانوناً باید بدست هيئت وزراء باشد نه سلطنت، بنه هم مكرر اين معنى رابه مجلس شوراي ملي اظهار كرده با اين که مجلس هم قدرت و اختيار را در زمان حضرت عالي به کائينه حضرت صاحب اسلطنه داد حالاً باید ديد که کدام قوه حضرت عالي و ايشان را مانع از اعمال آن گردید.

مرقوم فرموده ايد مردم را نهايت اميدواری به زمان نيابت سلطنت بنه بود و حالاً هيچ اميدی باقی نیست. اولاً خاطر عالي گواه است بنه از روز اول علناتاً توضیحات اين مسئله را در مجلس شوراي ملي دادم که قانون برای مردم حق انتظاري از اينجانب نگذاشتند. هر اميد و انتظاري دارند موافق مشروطه باید از هيئت دولت و مجلس شوراي ملي باشد ثانياً در صورتی که به فرمایش حضرت عالي هم اميدی از بنه باقی نیست همین مسئله قوى ترين مؤيد عقيدة بنه است که حضور و غياب بنه على السويه است. اما مسافرت بنه وقت و به تصدیق طبیب حاذق برای خروج معالجه است و

گذشته از آن مخصوصاً به ملاحظه صلاح مملکت واجب می‌دانم زیرا که حملات توهینات از بی‌اعتنایی اولیای امور و عدم مجازات در تزايد است. شاید در غیاب پنده خیالاتی که بر ضد این جانب است تسکین یافته متوجه صلاح مملکت شود و بیشتر از این وهن و خطور به مملکت وارد نیاید. به اعتقاد خودم در حقیقت این مسافرت هم خدمتی است که به مملکت می‌کنم، این تصمیم هم تازه نیست، سابقاً نیز شرحق به مجلس شورای ملی نوشته قصد استعفای خود را اظهار داشته بودم بالآخره بعد از گفتگوها صلاح را در تبدیل به مسافرت موقتی دانسته بودند.

اما این که مرقوم فرموده‌اید جماعت زیادی اظهار می‌دارند در این مدت پنده چه کرده‌ام و بعداز رقتن مملکت را به چه کسی می‌سپارم معلوم است در این مدت به وظائف قانونی خود رفتار کرده و حاضر م در حضور چند نفر قانون دان خارجه این معنی را اثبات نمایم. مملکت هم متعلق به ملت است که موافق قانون اساسی و مشروطه به هیئت وزراء سپرده شده، حضور و غیاب پنده در آن فرقی نمی‌کند مرقوم فرموده‌اید (که به چه رو به فرنگ خواهم رفت و به چه زبان خداحافظ خواهم گفت) اولاً با کمال روسیدی زیرا که مطلعین خیرخواه مساعی اینجانب را مسبوق هستند بالفرض هم مستور باشد ادانشمندان عالم گواه اند که مطابق وظائف قانونی خود عمل کرده و آنچه در قوّه بشری بوده سعی در اصلاح کرده‌ام و اگر مؤثر و مفید واقع نشد حرجی بر پنده نیست. ثانیاً زبان خداحافظم دعا و ثنا خواهد بود که انسا الله تعالی خداوندان این نفاق و اختلاف و ضدیت و معارضه و مجادله را تبدیل به وفاق و مشارکت و مجاهدت در مصالح مملکت نماید و به این پنده در هر حال توفیق خدمت عطا فرماید. اگر چه لازم نبود به این تفصیل هم زحمت دهم و حقاً باید این مسئولات از هیئت دولت بشود چنان که موافق پیغام شفاهی خود تان سواد مرقوم را به هیئت دولت وزراء فرستادم که در صلاح و اصلاح امور مشورت و مشارکت نمایند تمقیدات عامه

هم که مرقوم فرموده اید هر چه باشد موافق صریح قانون راجع به هیئت دولت است. چون از زمان نیابت سلطنت پنده در مرقومه مذبوره ذکری شده بود از این جهت این شرح را زحمت دادم. با این که مسلم و مبرهن است که قانوناً به این جانب هیچ حرجی نیست معدالک اگر معلوم شود تغییر نیابت سلطنت مدخلیتی در اصلاح امور خواهد داشت چنانچه مکرو گفته ام باشد، رضا حاضر و موافقت و مشارکت خواهم نمود. دیگر چه در این باب وچه برای اخذ طرق اصلاح به جمعیت و جنگالی که اشاره بدان فرموده اید حاجتی نخواهد بود. چه خدای نکرده بدینختی بر بدینختیهای دیگر افزوده شود. در خاتمه این نکته را هم لازم می دانم اظهار کنم که اگر تصور شود اینجانب زمام رقق و فتق امور را بدست خود بگیرم این مسئله مخالف با مشروطه و موجب نقض عهد و قسم اینجانب است که به هیچ وجه ممکن نیست. انتخاب اینجانب موافق قانون بوده و اگر خدای نخواسته قانون اساسی را اینطور کنار بگذاریم حق توقف در این مقام هم نخواهیم داشت واز همه بیشتر خود حضرت عالی که بانی مشروطه بودید باید در رعایت این معنی جداً موافقت فرمائید البته با توجه کاملی که به احوال مملکت داشته اید امیدواری کلی حاصل است که به مشاوره و مشارکت وزراء عظام با حضرت عالی و مساعdet حضرت عالی و سایر با ایشان موجبات اصلاح امور فراهم شود. یقین است در مقابل همت حضرت عالی و سایر ذوات محترم که بانی و مؤسس مشروطه و قانون بوده حالا هم بحمد الله به ملامت و سعادت شرف حضور دارند اصلاح آتیه به هر ترتیبی که مطبوع باشد اشکالی ندارد و نخواهد داشت.

حکومت سپهبدار در آذربایجان مدتی طول کشید در این مدت قوای روس در آذربایجان بود و در همه کار مداخله می کرد و سپهبدار نمی توانست کار زیادی بکند، ولی به قراری که کسری در کتاب تاریخ

هیجده ساله خود نوشه است آنقدر که می‌توانست کمک‌ثائی به مردم می‌کرد و از جمله یک بار جان‌چند تن از آزادیخواهان را نجات داد^۱

سلطنت احمد شاه

سرانجام در سال ۱۳۳۲ احمدشاه بهمن بلوغ رسید و توانست شخصاً سلطنت کند.

پس از استعفای سپهدار از دومین دوره زمامداریش تا این زمان یکی صهیص‌السلطنه رئیس‌الوزرا شده بود که او هم‌چهار بار کابینه‌اش را ترمیم کرده بود و یکی هم علاوه‌السلطنه که تا زمان تاجگذاری احمد شاه در این مقام بود.

در ۲۵ شعبان ۱۳۳۲ سپهدار در یادداشتی می‌نویسد:

... علاء‌السلطنه هشتاد و شش ساله رئیس‌الوزراء از حرف‌زدن خود هم و امانده است، انشاء‌الله پس فردا روز سه شنبه ۲۷ باید سلطان احمدشاه سرش را تاج بگذارد و زمام امورات را در دست بگیرد...

سپس سپهدار سختی اوضاع را شرح می‌دهد که همه جا زیر نفوذ روس و انگلیس است و دولت مرکزی هیچ چیز ندارد. نه سرمایه، نه سرباز و نه نفوذ، و نه قدرت و همه‌راهم از بی‌لیاقتی ناصر‌الملک می‌داند. شروع سلطنت احمدشاه مقارن شروع جنگ‌جهانی اول در اروپا می‌شود. بر اثر شروع جنگ، قوای روس و انگلیس عملاً وارد ایران می‌شوند و با قوای عثمانی که به همراهی آلمان و اتریش وارد جنگ بودند زد و خوردمی کردند. چون جریان حوادث این زمان ایران در کتب مختلف تاریخی نوشته شده است از تفصیل آنها در این جا صرفنظر می‌شود.

^۱ به جلد پنجم تاریخ هجره ساله آذر با پیمان تألیف کسری رجوع شود.

در شروع سلطنت احمدشاه مستوفی‌الملک کابینه‌ای تشکیل داد، مجلس سوم هم که انتخابات آن در اواخر دوران نیابت سلطنت ناصرالملک در محرم ۱۳۴۳ شروع شده بود تشکیل شد و باز هم همان دسته‌بندی مجلس قبل بنام «اعتدالی» و «دموکرات» دوام داشت. در این مجلس محمدولیخان سپهبدار هم از ولایت خمسه در اوایل ماه ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ و کیل شد ولی به مجلس نمی‌رفت.

مستوفی‌الملک یک بار کابینه‌خود را ترمیم کرد. در ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ کابینه مشیر‌الدوله به جای آن‌آمد ولی این کابینه هم پس از دو ماه مستعفی شد. در این ضمن صحبت سعد‌الدوله که در زمان محمدعلی‌شاہ بهشت در مقابل قوا مشروطه‌خواهان استادگی می‌کرد به میان آمد و مجلس برای این که او را عقب بزنند عین‌الدوله را به میان کشید و او کابینه‌ای تشکیل داد هرچند که خود اوهم از دشمنان معروف مشروطه بود. کابینه عین‌الدوله از طرف دموکراتها مورد استیضاح قرار گرفت و سقوط کرد.

وزارت جنگ

پس از سقوط کابینه عین‌الدوله، باز مستوفی‌الملک، کاندیدای دموکراتها کابینه‌ای تشکیل داد و در این کابینه او بود که سپهبدار هم پس از چهار سال بر کناری از دولت سمت وزارت جنگ را به عهده گرفت. جالب توجه است که در این زمان سپهبدار نه به مجلس خوشبین است و نه به دولت.

درباره مجلس سوم در یادداشتی به تاریخ ۲۰ رمضان ۱۳۴۳ پس از سقوط عین‌الدوله و پیش از آن که به وزارت بررسد می‌نویسد: ... عین‌الدوله علیه ماعلیه، پنجاه روز کابینه‌ای فراهم کرد، و کلای

مجلس بنای استیضاح گذارده استعفا نمود و کنار رفته است اگر چه کناره‌جوئی او از کار امباب امیدواری است ولیکن این دفعه در مجلس بسیار وکلای بد جمع شده‌اند، خیلی اشخاص جاهم، خودخواه، نادان با بعضی ملتماهای طماع که برای یک دستمال به اصطلاح یک قیصریه آتش می‌زنند و احزاب مختلفه‌ای شدند به اسم اعتدال و دمکرات و بی‌طرف...

وقتی هم که وزیر شد در یادداشتی به تاریخ ۱۳۳۴/۱/۲۶ می‌نویسد:

مجلس ملی هم برقرار است و چند نفر مانند پیوه‌های ذورس و کلا دارد نشسته‌اند بیهوده سخن می‌رانند...

اما درباره دولت و مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرا هم بدینی خود را صراحت‌آمیخت یادداشت چنین می‌نویسد:

امروز یکماه تمام است که مرا بدور و خواهش و فرمایش اعلیحضرت داخل کابینه وزراء که رئیس‌میرزا حسن مستوفی‌الممالک است نموده‌اند و این جناب از زمان تاج‌گذاری احمدشاه‌الی‌الآن سه دفعه است رئیس‌الوزراء شده‌اند و بسیار مهم محسوب شدند و مطلوب و منظور شاه و حزب دمکرات‌ها...

پیداست که با این روحیه و این وضع سپهدار با چه‌شکلی در کابینه شرکت‌داشت یعنی عملکار مهم و مؤثری نداشت به خصوص که قوای خارجی هم در قسمت‌های عمدۀ ایران نفوذ داشتند.

از حوادث مهمی که در این دوران اتفاق افتاد مسئله مهاجرت نمایندگان مجلس و نیز قصد خروج سلطان احمدشاه از تهران بود. که با حوادث جنگ‌جهانی ارتباط داشت.

در ماه محرم ۱۳۳۴ شایع شد که قشون روس از قزوین به تهران خواهد آمد و به همین جهت مستوفی‌الممالک شخصاً بدون این که با سایر وزرایش مشورت کند پس از مشورت با چند نفر تصمیم می‌گیرد که

شاه و دولت را از تهران خارج کرده و به قم منتقل نماید. ملک الشعراً بهار در جلد اول کتاب تاریخ احزاب سیاسی خود به نام «انقراف فاجاریه» شرح این ماجرا را به تفصیل نقل کرده است که خود به جلسه هیئت وزرا رفته که در کمال برودت دائر بوده است و سپهبدار هم در آن جا ساکت و خاموش با کلاهش بازی می‌کرده است و مستوفی الممالک با آقای بهار و چند نفر دیگر در اطاق خلوتی بدون اطلاع سایر وزیران قرار مهاجرت را می‌دهند.^۱

در موقعی که شاه لباس سفر پوشیده و عازم حرکت بوده سپهبدار را از منزلش با تلفن خبر می‌کنند و او می‌آید و مانع رفتن شاه می‌شود. خود او در یادداشتی به تاریخ ۱۱ مهر ۱۳۴۴ شرح این روز را می‌نویسد، واز آن جمله چنین می‌گوید:

من به شاه ملامت کردم شما چرا فرار می‌کنید. اون قشون دوهزار نفر و این شهر ششصدهزار نفر و انگهی این کار روسها از عدم رضایت از دولت است، هر چه کردم در آخر گفتم اجازه بدهید من می‌روم سفارت روس و انگلیس ببینم سبب این حرکت چه دلیلی است اجازه دادند رفتم خیلی مذاکره آخر به دو چیز جزئی آنها را راضی کردم که قوشونشان در کرج بماند.

به هر حال بعد از قول صحیح آمدم خدمت شاه، باری آنروز تا عصر به یک زحمت زیاد راضی شد حرکت نکند. تا امروز که یازدهم است فی الحقیقت اگر رفته بود این شهر گرسنه، مردم بی صاحب و آمدن قشون اجنیان چه می‌شد؟ و حالاً از سلطنت خلع می‌شد و دیگر چاره نبود. به هر حال الحمد لله موفق شدیم فرار هم نکردیم بعضی مفسدین خیلی میل داشتند شاه را فرار بدهند. اگر پدرش را از تاج و تخت محروم کردیم به حمد الله این یکی را دو مرتبه

۱- رجوع شود به کتاب تاریخ احزاب سیاسی جلد اول تألیف ملک الشعراً بهار چاپ ۱۳۲۳

استقرار دادیم و این خدمت را فی الحقیقت به‌این شهر و اهن ایران نمودیم.^۱

چند روز بعد باز سپهدار در یادداشتی از بدی اوضاع شکوه‌می کند و می‌نویسد که اسم وزارت جنگ مانده لیکن قشون را مستهلك کرده بودند. «ابدآ نه‌اسلحه داریم نه قشون» بعدهم می‌نویسد:

شاه با وجودی که آن همه من نگذاشتیم حرکت کند امروز به
شیران رفته بودم حالاکه مراجعت کردم معلوم شد در این موقع
شاه به فرح آباد رفته است برای گردش شکار دیگر خدا نکند
که از آنجا به یک سمتی برود که تمام تاج و تخت ایران به فنا
خواهد رفت.

بالآخره، این کایینه مستوفی‌الممالک در نیمه ماه صفر سقوط کرد آن‌گاه فرمانفرما، مأمور تشکیل کایینه شد در این کایینه فرمانفرماهم باز‌سپهدار به عنوان وزیر جنگ شرکت داشت و خود او در این باره می‌نویسد: روز شنبه ۱۶ ماه صفر المظفر ۱۳۴۴ فرمانفرما آحمد منزل پنده به زور و عنف مراوعله‌السلطنه پیسر مرد را با سردار منصور به اتفاق رفیق پیش شاه در فرح آباد معرفی کرد و علیقی خان مشاور الملک را وزیر امور خارجه، من وزیر جنگ، علاء‌السلطنه وزیر عدليه فی الحقیقت کار بسیار خیانت به ملت و دولت که فرمانفرما رئيس وزراء شد پنده بنا به تهدیدات سفارت روس که او را دولت یعنی سفارت انگلیس مجبور کرده قبول و داخل این امر شدم انشاء‌الله همین چند روزه کثاره می‌گیرم.

ترتیب این کایینه به قرار زیر بود:

رئيس وزرا و وزیر داخله: فرمانفرما

۱- علاقمندان به تاریخ برای اطلاع بیشتر و دقیق‌تر در این مورد به جلد سوم «جهات پیجی» چاپ تهران ۱۳۶۱ صفحات ۲۹۱ به بعد رجوع کنند - ۲. ت.

مشاور الممالک	وزیر خارجه:
علاءالسلطنه	وزیر عدليه:
صارم الدله	وزير تجارت وفوايد عامه:
سپهبدار اعظم	وزير جنگ:
يمين الملك	وزير ماليه:
سرادر منصور	وزير پست:
شهاب الدولة	وزير علوم:

در این کابینه سپهبدار با دلگرمی کار نمی کرد و از یادداشتها یش پیداست که خود به خیال تشکیل کابینه بوده است.

سپهسالار اعظم

در اوخر کابینه فرمانفرما در ماهربيع الثانی محمدولیخان وزیر جنگ که اکنون سپهبدار اعظم نامیده می شد لقب عالی سپهسالار اعظم را گرفت.^۱

محمدولیخان که حالا سپهسالار نامیده می شد، در دولت فرمانفرما در حالی که وزارت جنگ را به عهده داشت به تشكیل قوای نظامی پرداخت و این کار او «ورد تعجب و حتی حسادت همکارانش شد. خود او در یادداشتی به تاریخ ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۴۴ می نویسد:

... بنده راهم اسم دروغی سپهسالار اعظمی دادند. در تهران قشون که منه محل بود لیکن سه ماه تا به حال زحمت کشیدم و به هزار مرارت سیصد قبضه تفتگ از چندین اقسام جمع کردم. به هر حال یک رژیمان که حالیه هزار و چهار صد نفر می شوند حاضر که پریروز شنبه در میدان مشق اسباب

۱- لقب سپهبدار اعظم از این زمان به فوج اللهخان اکین داده شد که تا این وقت «سردار منصور» لقب داشت. این سپهبدار بنام سپهبدار رشتی «گولائی» معروف است و چند سال بعد کودتای ۱۲۹۹ در زمان نخست وزیری این سپهبدار بود.

تعجب همگی شد چون مدتی است که از هر زکیهای مجلس و دمکرات
و بدکاریهای مردم نظام و قوه عسکریه دولت از میان رفته بود دیگر
اسئه هم نبود از این قلیل قوه اسباب تعجب بلکه خوشوقتی عموم شد
و بدیختنی و حسنه فر نفر مارئیس وزراء بلکه می باستی ما یه خوشوقتی
او شده باشد. این است حال این مردم بدیخت و ندان. این پادشاه ما
هم به هیچ وجه دماغی ندارد.

بالاخره کابینه فرانفرماش در آخر همین ماه ربیع الثانی سقوط کرد.

سدهین دوره زمامداری

بعد از سقوط کابینه فرمانفرما باز نوبت زمامداری محمدولیخان که حالا سپهسالار نامیده می‌شد فرارسید. سپهسالار کابینه خود را در این بار، به قرار زیر تشکیل داد:

رئیس‌الوزرا:	سپهسالار اعظم (محمد ولیخان سپهبدار سابق)
وزیر داخله:	سپهبدار اعظم (فتح‌الله‌خان اکبر‌سردار منصور سابق)
وزیر خارجه:	صارم‌الدوله
وزیر مالیه:	یمین‌الملک
وزیر جنگ:	سردار کبیر (جمشید‌خان برادر محمدولیخان که که قبلًا ساعدالدوله نامیده می‌شد)
وزیر علوم‌معارف:	ممتدالملک
وزیر فواید عامه و تجارت:	احمدخان مشیر اعظم

در این دوره زمامداری هم باز محمدولیخان با مشکلات عده‌ده که بیشتر از مداخلات خارجی و بی‌لیاقتی شاه و هرج و مرچ داخلی ناشی بود دست به گریبان است.

دریادداشت‌های این زمان او هم باز جریانها را می‌توان دید. مشلا
در بارهٔ احمد شاه یک بار در ۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴ می‌نویسد:

سلطان احمد شاه خیلی تنبیه می‌کند و نزدیک کارها نمی‌آید والا
می‌جاري امور خوب پیشرفت می‌کرد.

یکبار دیگر در دوم رمضان می‌نویسد:

حالیه که به‌حمد الله کارها خوب پیش می‌رود لیکن شاه قدری جوان
و بعضی مالی‌خولیا در خاطرش خطوط رمی‌کند. من زیاد نصیحت می‌کنم.
لیکن نصیحت‌های انانی پذیردیک رأیی داردندی دانم چه جهل دارد. گاهی
از می‌کرب بمی‌ترسد، وقتی می‌گوید دشن دارم، کار نمی‌کند، زرنگ
است ولی تنبیل است و این عادت‌ها از هر ش رفع نمی‌شود.

در بارهٔ سیاست‌های خارجی می‌نویسد:

وعده‌های زیاد روس و انگلیس به من داده بودند. و همراهی به
قدرت یک خردل هم نکردند. به وعده‌های امروز و فردا می‌گذرانند
و به نمودن تلگراف به پطرزبورغ و لننن و نیامدن جواب اصل
مقصودشان استیلای بر آسیاست و عدم پیشرفت امور ...

و باز دریادداشت دیگری می‌نویسد:

فی الحقيقة اگر من کناره کنم یقین کار ایران یکسره می‌شود و
روس‌ها لابد می‌شوند با انگلیسیها موافقت و کار ایران را خاتمه
بدهند مثل معتبر بشود ...

باز در یادداشت دیگری در موقع استعفای خود می‌نویسد:

عصری رفتم منزل وزیر مختار روس با اکبر میرزا صارم‌الدوله وزیر
خارجیه پس از صرف چای و غیره این طور صحبت کرد که امروز

رفتم پیش شاه و شاه می‌گوید من با این کابینه کار نمی‌توانم بکنم
و کابینه باید عوض شود...

به این ترتیب محمد ولیخان سپهسالار دوره کوتاه زمامداری سوم خود را با مشکلات زیاد می‌گذرانید درحالی که دریک یادداشت خود در آن روزها می‌نویسد:

این روزها خیلی زحمت کار می‌گشتم و خسته می‌شوم اگر هم تن به اینقدر زحمت نمی‌دادم کار ایران خیلی بدبوود.

از مهمترین حوادث این دوره زمامداری سپهسالار این است که در این زمان روسها و انگلیسها که حالا مدتی بود شوستر را از ایران بیرون کرده بودند و به علاوه در جریان جنگ قرار داشتند و می‌خواستند در امور ایران نظارتی عمل کنند یک پروژه به ایران پیشنهاد کردند که قوائی از ایران تعجیز شود و پولی هم به ایران به پردازند که زیر نظر یک کمیسیون مختلط روسی و انگلیسی و ایرانی خرج شود.

این پیشنهاد البته با حیثیت و استقلال ایران تناسبی نداشت ولی دولت ایران هم با وضع دشواری که در آن روز داشت و با فشاری که بر او وارد می‌شد چاره‌ای جز قبول نداشت. خود سپهسالار در این باره می‌نویسد:

به هر حال برای آبادی و امنیت و انتظام و آسایش عموم بهتر از این موقع نمی‌شود و خوب است اشاعه الله اگر چه بعضی نادان و نفهم‌ها برخی حرفاها می‌زنند ولی نمی‌فهمند و نمی‌دانند غیر از این ترتیب چاره‌ای نیست...

با وجود این سپهسالار به آسانی به چنین پیشنهادی تسلیم نشد و در موقع امضای آن پیش از امضاء کردن نوشت که «به واسطه فورس

ماژور، امضاء می‌کنم» و با این عمل خود در واقع اثر نامطلوب این فرارداد را نابود و خنثی کرد.

این اقدام و عمل شجاعانه سپهسالار به قدری اهمیت پیدا کرد که بعد از هم در خاطره‌ها ماند و حتی در اوایل مجلس ششم و زمان رضاشاوه قوی که مستوفی‌الملک کابینه‌ای تشکیل داد و به مجلس معرفی کرد دکتر مصدق با آن کابینه به علت شرکت ذکاء‌الملک فروغی و وثوق‌الدوله در آن مخالفت کرد و ضمن نطق مفصلی ابتدا از عملیات گذشته فروغی و بعدهم از وثوق‌الدوله انتقاد نمود. در ضمن این قسمت نطق بود که مصدق به کار سپهسالار اشاره کرده و چنین گفت:

چقدر فرق امت بین سپهسالار و وثوق‌الدوله که از سپهسالار وقتی دولتین تقاضای برقراری کنترل نمودند با این که دارای معلومات وثوق‌الدوله نبود نوشته کنترل را به نوشتن عبارت « بواسطه فورس ماژور امضاء می‌کنم» و طی نمودن مرحل اداری طوری بی‌اثر کرد که از او صرف نظر کردند و برای تحصیل اسناد دست توسل بدامان وثوق‌الدوله در از نمودند ولی آقای وثوق‌الدوله تمام هوش و معلومات خود را صرف نمودند که یا چیزی به خارجه‌ها نداشند و یا اگر می‌دهند طوری شود مؤثر باشد.^۱

بالاخره این کابینه سپهسالار هم دوامی نمی‌آورد و به علت تجاوزی که عثمانیها در مغرب برای جنگ با روسها کرده بودند در اواسط ماه شوال استعفا می‌دهد و به این ترتیب سومین دوران زمامداری محمد دولیخان به پایان می‌رسد.

سپهسالار از این زمان که متباوز از هفتاد سال عمر داشت دیگر دخالت مؤثری در کارهای دولتی نداشت.

۱- «ختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجاریه» تألیف حسین مکی چاپ تهران ۱۳۲۳ صفحه ۱۳۵ که نقل از مذاکرات مجلس نموده است.

سالهای آخر عمر

پس از پایان سومین دوره زمامداری، سپهسالار باز به یک رشته کارهای خصوصی خویش پرداخت. از جمله این که در قزوین سد معتبری بنادر کرد که در همان روزها و بعد از آن شهرت بسیار پیدا کرد و در اوایل ماه صفر ۱۳۳۶ خود او برای تحويل گرفتن این سد به قزوین رفت.

هم‌چنین در تهران و سایر نقاط به احداث قنوات، ساختمان مدرسه و ساختمان منازل و نظایر آن‌ها همت گماشت که از جمله آنها می‌توان قنات چالهرز و محله ولی آباد تهران را با حمام و آب‌لوله کشی وغیره یاد نمود.

چندبار هم از او دعوت کردند که در مشاغل دولتی شرکت کند و لی قبول نکرد. مثلاً در همان اوایل سال ۱۳۳۶ که سال قحطی معروف ایران است و خود سپهسالار هم در یادداشت‌هایش به آن اشاره کرده و نرخ خواربار را نقل نموده است از او دعوت کردند که کار دشوار خواربار را سرو صورتی دهد ولی آنرا نپذیرفت. در یادداشتی در این باره می‌نویسد:

...چهار روز است عین‌الدوله باز هم رئیس‌الوزراء، آمدند مرا چسپیده‌اند که کار ارزاق درست کنی، نه در تنور نان و نه در انبار و خرمن غله، نه در کیسه پول دارند و گروبا از بنده احمق‌تری سراغ نکرده‌اند...

او ضاع پر هرج و مرچ ایران در این سالها روز بروز آشفته‌تر می‌شود و انعکاس این آشفتگی در یادداشت‌های سپهسالار پیر هم که مجبور بوده است با کمال تأثر و افسوس تماشاگر آن باشد منعکس است.

در یادداشت‌های این زمان سپه‌سالار از بدی اوضاع، از آشفتگی امور، از بی‌عرضگی شاه و وزراء، از نامنی، از رفت و آمد نیروهای خارجی، شکایت دارد و افسوس می‌خورد.

وقتی که جنگ جهانی پایان می‌پذیرد و در روسیه انقلاب در می‌گیرد و قشونهای روس بی‌سر و سامان و نامنظم از ایران باز می‌گردند او تمام وقایع را یادداشت می‌کند و از این که امپراتوری ظالم و جبار روسیه تزاری واژگون و نابود شده است با یک نوع شادمانی که عین پرستی ساده و صمیمانه‌ای از خلال آن نمایان است می‌نویسد:

دولت روسیه از دولت بودن خلاص شد و به جهنم و اصل شدود نیاهم از دستشان آسوده شدند. حالا دیگر انگلیس‌ها و آلمانها هستند. کاش این دو امپراتوری هم برود خلاصی کلی بشود.

در این ایام است که از طرفی در شمال ایران قیام میرزا کوچک خان و بلشویکها شروع می‌شود، از طرفی دیگر کابینه وثوق‌الدوله پیمان معروف ۱۹۱۹ را با انگلیس‌ها منعقد می‌سازد که مورد تنفر و اعتراض ملت ایران واقع می‌گردد. و هم در این زمان است که «کمیته مجازات» دست به کار ترور عده‌ای می‌شود.

احمدشاه به انگلستان مسافرت می‌کند و بالاخره کار به کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء‌الدین و رضاخان منتهی می‌گردد. (جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ هجری قمری).

در نهضتین روزهای کودتا، محمدولیخان سپه‌سالار هم در جزو کسانی بود که از طرف کودتاچیان توقيف گشته‌اند، بازداشت شد و در محل قزاقخانه (وزارت خارجه و شهربانی کنونی) با عده دیگر از بازداشت شدگان زیر نظر نایب کریم آقا (سرلشکر کریم بوذرجمهری) بعدها قرار گرفت.

کودتاچیان در صدد چپاول اموال او بودند و حتی کسانی را به منزل او فرستادند و «مقداری اثاثه و چند رأس اسب بیرون آورده و خبیث کردند». حتی تصمیم به کشتن سپهسالار پیر گرفته بودند که ظاهراً می‌بایست با اعدام چند نفر دیگر همراه باشد. ولی این تصمیم اجرا نمی‌شود و دوران بازداشت هم پایان می‌باید.^۱

بالاخره حکومت صد روزه سید ضیاء الدین به پایان می‌رسد و خود او از ایران خارج می‌شود درحالی که همکار کودتای اورضاخان به نام وزارت جنگ همچنان باقی می‌ماند تا بعد قسمت‌های دیگر نقشه‌ای که با کودتا شروع شده است انجام پذیرد.

در سال ۱۳۰۰ شمسی که در کشور جوانشوروی بر اثر خرابی‌های جنگ‌های خارجی و داخلی و انقلاب، قحط و غلای شدیدی بروز می‌کند در ایران کمیته‌ای برای کمک به قحطی زدگان روسیه تشکیل می‌گردد که سردار سپه ریاست آنرا عهده‌دار می‌شود و یکی از اعضای آن‌هم محمد ولیخان سپهسالار اعظم است که با عده دیگری از علماء اشراف و رجال معروف و بازرگانان ایران در این کمیته شرکت داشت.^۲

او ضایع گیلان و قیام جنگلی‌ها هم با مشارکت علی اصغر خان ساعدالدوله فرزند سپه‌دار، آرام می‌شود. در زمانی که وثوق الدوله کابینه داشت از علی اصغر خان ساعدالدوله که در تنکابن قوائی فراهم کرده بود در خواست کرد که با جنگلی‌ها بجنگد و از آن وقت تا پایان کار، او در این گیر و دار شرکت داشت.

در ذی‌قعده ۱۳۴۱ هجری قمری برابر ۱۳۰۱ شمسی دوره مجلس چهارم، به پایان می‌رسد و انتخابات مجلس پنجم جریان می‌یابد. این

۱- به صفحات ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۹، ۱۷۰ کتاب «گودتای ۱۲۹۹»، تأثیث‌حسین مکی چاپ تهران ۱۳۲۳ رجوع شود.

۲- به کتاب «گودتای ۱۲۹۹» حسین مکی رجوع شود.

انتخابات است که در آن نظامی‌های سردارسپه دخالت مؤثری دارند و مجلس پنجم است که بالاخره خلع سلطنت قاجاریه را عملی می‌کند. درباره انتخابات واوضاع آن‌زمان است که سپهسالار در یکی از یادداشت‌های همان روزهایش می‌نویسد:

... فردا مجلس تمام می‌شود. مجلس تمام گشت و به آخر عمر شان کشید، حالا بطور خیلی بدی وارد انتخابات دوره پنجم، باز صید یعقوب‌جن گیرمی‌رود، سیدحسن ملا زیادی می‌آید، بهر حال اوضاع غربی است، روز بروز بدتر است...
حالا که روسیه بولشویکی و کمونیستی و هزار افضلیات العیاذ آ بالله در کار است. انگلیسها در ایران به طور ملایمت و مداومت نقشه‌های خود را پیش می‌برند نهایت تسلط را هم دارند.

در همین یادداشت است که سپهبدار از کثرت نارضایتی از اوضاع به قصد اتحار خود اشاره می‌کند و می‌نویسد:

به هر حال هرچه از اوضاع نگفتنی حالیه بنویسم تجدید مطلع است و خوب است به مطبوعات حالیه اعقاب رجوع و مراجعت کنم، «من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش». فی الحقيقة از شدت غصه و غصب، امروز می‌خواستم خود را اتحار کنم باز از خدا ترسیدم و از ملامت آتیه خلق چه باید کرد؟

وقتی که انتخابات دوره پنجم به پایان می‌رسد و روزی که مجلس در ۱۳۴۲ افتتاح می‌شود سپهسالار پیر ۷۸ ساله، این کهنه خدمتگزار امیر و طیت با صمیمیت و ساده دلی در یادداشت‌هایش این جملات پرمتنی را می‌نویسد:

امروز که عصر دشنبه دو ساعت و نیم از ظهر گذشته است مجلس تقیینیه پنجم مفتوح می‌شود، پنجم ماه رجب.

... بندۀ هم ناخوشم حتی به مجلس شورا از رفته‌ام، شاه ما در فرنگ به عیش و نوش می‌گذراند. در این غیبیت اوست افتتاح این مجلس. ولی عهد رفته است، رضاخان وزیر جنگ سردار سپه رئیس وزرا است محض تاریخ و یادگار نوشتم...

بندۀ کسی هستم که حیات مجلس مشروطه از من به یادگار است. و حالا وضع، ترتیبی است که میل رؤیت و رفقن به این مجلس نکردم. یقین است از این اشاره که در آن‌تیه همگی خواهند دانست که پایه آزادی و مشروطیت به کجا بند است.

در این سالهای آخر عمر است که برای سپهسالار پیر مشکلات و مصائب جدیدی فراهم می‌شود یا فراهم می‌کنند و او هم چون شیر پیری که به دام افتاده باشد در فشار قرار می‌گیرد. این فشارها برای ریودن و تاراج ثروت و املاک وسیع او بود. سپهسالار از غنی‌ترین و سخن‌ترین رجال ایران بود.

ادوارد براون در کتاب «تاریخ انقلاب ایران» خود شرحی را که روزنامه پور کشاورزی‌لی پست از سپهسالار به مناسبت حوا دشت فتح تهران نوشته، نقل کرده است و در آنجا می‌نویسد که او «ثروتمندترین مرد ایران است».

در مقاله‌ای که بعدها به مناسبت خودکشی سپهسالار در روزنامه «شفق سرخ» انتشار یافت ازاو به عنوان «اول ملاک ایران» یاد کرده بودند. روزنامه «ناهید» هم در شرحی که به همین مناسبت منتشر کرد، نوشته است: «فقطیم بور از رجال معمر، معتبر و معروف و از ملاکین و ثروتمندان درجه اول ایران بود».

همین موقعیت ممتاز سپهسالار بود که مخاطرات فراوانی را به سوی او می‌کشاند و مشکلات بسیاری در راه زندگانی به پایان رسیده‌اش قرار می‌داد و هر روز اورا در فشار تازه‌ای می‌گذاشت که گوشه‌ای

از آنها را در یادداشت‌هایش و در جملات زیر می‌توان دید:

... بنده با این همه زحمات و خدمات در راه آزادی و مشروطیت با همهٔ بی‌طبعی و حسن نیت، لحال خاتمه کارم این شد که‌املاکم را بلا استثنای مخصوص عداوت و بی‌التفاقی شاه بواسطه ساقه خبط و توقيف کردند و انواع رسوائی را، چهار نفر رعیت بیچاره‌ام که در این سوابع هرج و مرج جنگ‌نراع عالم‌سوز بیک نوعی نگاهداری کردم، حالا نظامیان بی‌مروت ایران بیک اشاره‌انگشت مبارک همه زن و بچه مسلم اهل وطن خود را قتل و غارت و اسیر و نابود می‌کنند. این است سزای آزادی‌خواهی، خدمت به مشروطه خواهی و ملت پرستی.

(از یادداشت ۴ ذی‌حجه ۱۳۴۱)

رئیس دولت سردار سپه رضاخان، او ضایع ملت با نهایت بیچارگی و فلاکت تجارت نیست، راه نیست، کار نیست، دیگر چه باید نوشت، احمدشاه هم با پول زیاد رفته است به فرنگ مشغول عشق‌بازی مادموازل هاست. خدا پدر رضاخان را بی‌امر زد امنیت عمومی هست. ولیکن از حدت نظامی‌ها و شدت‌شان امنیت شخصی احمدی نیست...

(از یادداشت ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۳۴۲)

هم چنین سپهسالار به جریان پرونده سازی که بر علیه او در جریان بود اشاره کرده است که در یادداشت‌هایش دیده می‌شد.

هر گک یا قتل ساعد الدوله

سپهسالار در یک چنین احوالی بود که در رجب سال ۱۳۴۳ پس

عزیز و دلیرش علی اصغرخان ساعدالدوله^۱ می‌میرد.

سرگذشت علی اصغرخان ساعدالدوله و شرح زندگیش که در این مختصر نمی‌گنجد، مختصرآمی توان گفت که ساعدالدوله در تنکابن قوائی فراهم کرد، به شرحی که اشاره شد در فعالیت‌های جنگی و نظامی گیلان نقش‌های عمده‌ای به‌عهده داشت و بالاخره وقتی که احمد شاه و سلسله قاجار از سلطنت خلع شدند، فرضاخان سردار سپه وزیر جنگ و رئیس‌الوزرا کاندیدای ریاست جمهور و بعد هم سلطنت ایران شد، علی اصغرخان ساعدالدوله مدتهاز ایران به اروپا تبعیدگشت و در خارجه به سر می‌برد و بعد با درجه سرهنگی به‌سمت آجودان سردار سپه منصوب شد. در همین وقت بود که به‌اصطلاح روزنامه «شفق‌سرخ» گویا «جوانمر گک» شد.

تفصیل مرگ او به قراری که مشهور است این بود که در شکارگاه لشکر کوههای نوشید و بعد در موقعی که سواراسب بود سرش گیج رفت و از اسب به‌زمین افتاد در حالی که ریگ پایش در رکاب بود، اسب مقداری او را روی زمین کشید و بالاخره در همین سانحه مرد و در جوار امام زاده صالح تجریش به خاک سپرده شد.

مرگ یا قتل ساعدالدوله در سپهسالار پیر، خیلی اثر داشت. زیرا در واقع علی اصغرخان چشم و چراغ سپهسالار و مایه امید او بود. این مطلب راهمه می‌دانستند و در مقاله‌رزو نامه شفق‌سرخ هم با این جملات منعکس شده است که:

^۱ ساعدالدوله، یکی از القاب پرجسته جنگی و نظامی بود که ع وان حبوب‌الله‌خان پدر سپهسالار بود. بعد از او این لقب به برادر سپهسالار جمشیدخان داده شده و قتی که عنوان محمدوله‌خان از «سپه‌دار اعظم» به «سپه‌سالار اعظم» ارتقا یافت جمشیدخان هم لقب «سردار کبیر» گرفت و لقب «ساعدالدوله» به فرزند سپهسالار، علی اصغرخان اعطای شد.

«لایق ترین اولادش که ممکن بود صدمات و زحمات اورا تخفیف داده و در آخر عمر وسائل راحتی او را تهیه کند، جوانمرگ شد.» به هر صورت، بامرگ زودرس ساعدالدوله آتش امیدهای سپهسالار پیر فرونشست و بار سنگین ناملایمات بیشتر از پیش بردوشهای فرسوده او فشار می‌آورد.

تبرستان

www.tabarestan.info

خودکشی

سالهای پر حادثه میان کودتا و تغییر سلطنت به دنبال هم گذشتند. قاجارها از سلطنت خلع شدند و خاندان جدیدی به سلطنت ایران رسید. مجلس پنجم پس از انجام این کارها بایان یافت . انتخابات مجلس ششم آغاز گشت و در سال ۱۳۰۵ (اوخر ۱۳۴۴ قمری) شاه جدید مجلس را افتتاح کرد. در همین زمان بود که سپهسالار زیر فشارهای شدید خانه نشین بود. تابستان رسیده بود و سپهسالار در باغ ییلاقی خود در زرگنده که از معروفترین باغهای ییلاقی تهران بود به سرمهی بردا.

روز دوشنبه هشتم محرم ۱۳۴۵ قمری برابر ۲۷ شهریور ۱۳۰۵ شمسی حدود دو ساعت به ظهر بود که سپهسالار به اندرون خانه ییلاقی خمود وارد شد و نامه سربسته‌ای به عنوان پسر ارشادش علیقلی خان امیر اسعد به همسر خود (مادر علی اصغر خان) داد که پس از اطلاع ثانوی به او برسانند، در ضمن ساعت وزنگیر طلای بغلی و مهر خود را هم با یک قطعه اسکناس صد تومانی به همسرش سپرد و به اطاق خود رفت . قبل از سفارش کرده بود که کسی وارد این اطاق نشود. چند دقیقه بعد صدای تیر و شلیک گلو لوه تپانچه‌ای در فضای اندرون پیچید. خانم و مستخدمین و کمی بعد امیر اسعد سراسمه به اطاقی که سپهسالار در آن بود وارد شدند

و جسد خون آلود اورا بروی زمین افتاده دیدند. فوراً به سراغ طبیب سفارت انگلیس که در همان نزدیکی در باع ییلاقی این سفارتخانه اقامت داشت فرستادند ولی کوشش بیجایی بود. سپهسالار آنقدر هنر تیراندازی و مهارت وقدرت دست داشت که وقتی تصمیم به تیراندازی می‌گرفت بخوبی گلوله را به هدف برساند، در این موقع احتیاطاً سپهسالار تپانچه را در مقابل آئینه به پیشانی خود گذارد بود که تیرش خطأ نکند و گلو لمرا خالی کرده بود.

پس از جستجو در اساقش نامه مختصری که چند سطر خطاب به پسرش امیر اسعد نوشته بود به دست آمد که چند جمله از آن این است:

امیر اسعد، فوری نعش مرا بفرستید امامزاده بشورند و پیش پسرم دفن کنند البته همین الان اقدام بشود دیگر برای بنده تشریفات و گریه پس از هشتاد و چندین سال عمر لازم ندارد...

خبر انتشار سپهسالار همچون صاعقه‌ای در تهران منعکس گشت، فوراً مأمورین شهربانی برای تحقیقات بی‌فایده آمدند. تصادف این بود که آن روزها به علت تعطیلات عزاداری ماه محرم چند روز بود که هیچ روزنامه‌ای در تهران منتشر نمی‌شد و این خبر آن‌طور که ممکن بود مورد تفسیر قرار نگرفت ولی از همان روز هادر شهر شیوع یافت که سپهسالار در موقع خود گشی خود نوشته است:

مرا عار باشد از این زندگی
که سالار باشم کنم بندگی

و این شعر را بسیاری از مردم عادی تهران که آن روزهارا به خاطر دارند نقل می‌کنند. سپهسالار در وصیت نامه‌های قبلی خود چندبار تأکید کرده بود که جسد اورا در قسمتی از باع بزرگ زرگنده دفن کنند. از

آن جمله دریادداشت ۳۰ ربیع‌الثانی (۱۳۳۰) سال پیش از مرگش) وقتی که عازم سفر آذربایجان بود نوشته است:

چنانچه در هر کجا مرده باشم در وصیت‌نامه‌های قبلی هم نوشتم
باید چهارهزار ذرع زمین در تیخستان برای من سواکنند و مرا در
این جا دفن کنند و یک‌جا و متنزی هم که در وصیت‌نامه‌های دیگر
هم نوشته‌ام برای من بسازند و علی‌اصغر هر سرم آنجا را توجه کنند
که مسجد و خانقاہی شود بلکه چند نفر طفل یتیم هم در آنجا
درس بخوانند...

متأسفانه در زمان مرگ سپهسالار فرزندش علی‌اصغر دیگر زنده
نیود و به همین جهت خواست که در کنار پسرش دفن شود و طبق
آخرین دستوری که به امیر اسعد نوشته بود جسد او در امامزاده
صالح و در کنار آرامگاه علی‌اصغر خان ساعد الدوله دفن گردید.

آرامگاه سپهسالار در ضلع غربی صحن امامزاده صالح در
حجره‌ای که حاذی پائین‌پای امامزاده است قرار دارد و اغلب گذرندگان
بدون توجه به این دو گور که پدر و پسر دلیری را در کنار هم
قرار داده است از برایر آن می‌گذرند زیرا شرایط زمان اجازه نمی‌داد
که بعدها نام زیادی از سپهسالار خدمتگذار صمیمی مشروطیت ایران
برده شود.

در موقع تشییع جنازه و تدفین، رئیس‌الوزرای وقت و عده
زیادی از محترمین شهر حضور یافتند. روز شنبه ۱۳ محرم که اولین
روز کار پس از تعطیلات بود از طرف دولت و به پاس احترام نسبت
به سپهسالار تعطیل عمومی اعلام گردید. از طرف دولت در مسجد سلطانی
(مسجدشاه) مجلس ترحیمی برپا گشت که روز بعد نزدیک ظهر با حضور
رئیس‌الوزرا و هیئت وزیران بر چیده شد.

از روز شنبه به تدریج روزنامه‌ها که در تعطیل بودند انتشار

یافتند و در آنها خبر انتشار سپهسالار انتشار یافت و مورد تفسیر واقع شد. ولی قابل تذکر است که در طول چند روز تعطیلی برای پلیس و مقامات مؤثر فرصت کافی بود که طبق نظر خود به روزنامه‌ها رجوع کنند و خبرها و تفسیرات مرگ سپهسالار را مطابق دلخواه خود انتشار دهند. به همین جهت در بعضی روزنامه‌های آنروز مطالبی دیده می‌شود که به خوبی پیداست غرض آنها ضایع کردن وجهه سپهسالار و کاستن اثر شدید خودکشی متهرانه او دو افکار عمومی بوده است. با وجود این، تقریباً تمام روزنامه‌ها صفات بر جسته سپهسالار را ستدند و حتی آنهائی که با بدخواهی نوشته‌ند نتوانستند نام و بزرگی سپهسالار را در زیر سطور مغضبانه خود مخفی کنند و امروز از میان سطور غرض‌آلود و از تناقضاتی که در نوشه‌هایشان هست چهره حقیقت نمایان می‌شود.

برای نمونه، سطوری از قضاوت روزنامه‌ها را نقل می‌کنیم:
روزنامه «ناهید» روز شنبه ۱۳ محرم (اول مرداد) شرح خودکشی سپهسالار را با تأسف نقل کرده و ضمناً چنین نوشت:

... فقید مزبور از رجال معمر و معتر و معروف و از ملاکین و ثروتمدان درجه اول ایران و در داخله و خارجه به واسطه رول مهمی که در مشروطیت ایران بازی کرد مشهور و از هرگونه تعریف مستغنى است.

مرحوم سپهسالار، طبیعاً سودائی مزاج و متھور و در سلطنت ناصرالدین شاه هم به خشونت طبع و رکگوئی و تنگ حوصله‌ای معروف و کمتر می‌توانست زیر بار بعضی ناملایمات برود...

روزنامه «اقدام» روز یک شنبه سر مقاله خود را با عنوان «واقعه مدهشه» به این خبر اختصاص داد که این سطور در آن خوانده می‌شود:

شاید در مدت چندین قرن نظیر این حادثه حیرت‌آور که عبارت از انتخار یک شخص بزرگ است واقع نشده...

شاید اگر منتحر بطور عادی فوت می‌شد مرگ او با آن احترامی که داشت یک امر خیلی عادی بنظر می‌آمد ولی مرگ سرخ آن هم بر اثر تأثیر فوق العاده موجب بهت و وحشت عموم گردید. فقید امروز، محمد ولی‌خان دیروز و سپهسالار پریروز و سپهبدار قبل بزرگترین رجال دوره مشروطیت و قائد مجاهدین و آزادیخواهان بود که به اتفاق مرحوم سردار محی، فاتح تهران و خدمات شایان افتخار به عالم آزادی کرد و بهترین اداره‌گسلط و عظمت را احراز نمود.

با صرفظر از احوال و اخلاق ایشان از مبادرت بدین عمل معلوم می‌شود که فوق العاده حساس و غیور بوده که تاب تحمل زندگی چند روزه را نیاورده تسليم موث‌احمر گردید. ما به نام آزادی و محض قدردانی از صفات آن فقید تأسفات خود را اظهار می‌نمائیم...

از وصیت ایشان در عدم گریه و زاری و لزوم اطعام فقراء، حسن نیت و خیرخواهی ایشان معلوم می‌شود و نیز بر حسب اطلاع خصوصی مدته قبل از فوت هم خیلی دست تنگ بوده معهداً به ذوکرهای خود گفته بود که دلتیگ نباشید، من حتی لباس خود را می‌فروشم و به شما می‌دهم..

روزنامه «اقدام» شرح خودکشی سپهسالار را هم به تفصیل درج کرده بود. روزنامه «شفق سرخ» هم در همان روز سرمقاله خود را زیر عنوان: «چرا سپهسالار خود را کشت؟» به این موضوع اختصاص داد که جملات زیر را از آن نقل می‌کنیم:

همه مردم می‌رسند چرا سپهسالار خود را کشت و در این شوال التهاب و اضطراب و اهموتی نشان می‌دهند که افسان را به حیرت می‌اندازد.

... همه با یک لوجه رعب آموزی می‌پرسند چرا سپهسالار خود را کشته؟ مثل این که در این انتحار ساده اسرار و رموز لایتنهای خفته است.

علت انتحار سپهسالار خیلی واضح است، عمر خود را نموده حالت مزاجیش دیگر به او نوید یک زندگانی زیبا و دلچسبی نمی‌داد لایق ترین اولادش که ممکن بود خدمات و خدمات او را تخفیف داده و در آخر عمر وسائل راحتی او را تهیه نکند جوانمرگ شد، شخصاً قادر به اداره امور زندگانی خود نبود و همیشه زندگانیش با آن همه املاک و ثروت دچار عسرت و مشیقه بود. اشخاص زیاد و فراوانی او را احاطه کرده بودند ولی هیچ کس سعی نمی‌کرد وسائل راحتی خیال او را فراهم نماید همه می‌خواستند از او بیرون و به خود او چیزی ندهند و به همین جهت اول ملاک ایران همیشه با سختی روزگار می‌گذارانید. خوب فکر کنید با این حالت دیگر زندگانی برای سپهسالار چه فایده‌ای داشت که انتحار نکند.

سپهسالار آدم منبع الطیب، عزیز النفس، ریاست کرده که در آخر عمر مشرف به نکبت و ذلت شده بود خود را کشت...
می‌گویند از فشار مالیه انتحار کرد. این هم اشتباه است. ممکن است بعضی از مأموران مالیه برای اغراض شخصی فشارهایی وارد ساخته پاره‌ای تقاضاهایی داشته‌اند و ما هم در این باب چیزی شنیده‌ایم اما اساساً معاملات مالیه با مرحوم سپهسالار روی یک زمینه غیر منصفانه‌ای نبود...

خدایش بی‌امزاد، مرحوم سپهسالار متیجاوز از هشتاد سال عمر داشت و از قائدهای بزرگ مشروطیت بشمار می‌رفت.

در بدرو مشروطیت خیلی محبوب القاوب عامه واقع گردید و ملت هم کاملاً از خدمات آن مرحوم قدردانی کرد و رفیع ترین مقامات موجوده مملکتی را به کف ایشان واگذار نمود. سپهسالار در روزهای زمامداری و ریاستداری خوداً گرچه خدمات

مهم و پرجسته‌ای به مملکت خود نکرد ولی خیانت بین و معنی
هم ننمود و ذاتاً نسبت به مملکت خود علاقه و عواطفی داشت
و در آبادی و تعمیر شوق مخصوص...

روز دوشنبه ۱۵ مهر ۱۳۴۵ برابر ۳ مرداد ۱۳۰۵ روزنامه «ایران» عکس سپهسالار را با مقاله مفصلی شامل مختصر شرح حال او انتشار داد و ما برای این که شرح خلاصه‌ای هم از زندگانی سپهسالار در این کتاب داشته باشیم عین آنرا نقل می‌کنیم:

فقید معظم پسر مرحوم حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله سودار در سن ۱۲۶۴ در خرم آباد تنکابن متولد پس از فراغت از تحصیلات متداولة آن دوره در سن بیازده سالگی به منصب سرهنگی فوج تنکابن برقرار در خدمت پدر خود به سفر استراپاد رفت. در سن بیست سالگی به تنهائی در حکومت مرحوم صاحب اختیار فوج تنکابن را به مرحد استراپاد برد. در آن مسافت رشدتهای کاملی از معظم له به منصة ظهور و بروز رسید که شایان تحسین کارگذاران دولت وقت شد.

در مسافت سوم استراپاد در عهد مرحوم حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی به درجه سرتیپی سوم و بعد متدرجأ به مرتبه سرتیپی دوم نائل گردید.

پس در سن ۱۳۰۳ که از طرف مرحوم ناصرالدین شاه مأمور پذیرائی مرحوم نصرت پاشا که سفیر فوق العاده از طرف مرحوم عبدالحیدخان سلطان عثمانی مأمور دربار ایران شده بودند به درجه سرتیپ اول و امیر پنجگی صرافراز و در حقیقت ترقیات آن مرحوم از این مسافت شروع شده و در این مأموریت کفایت شایانی در حفظ شعونات و موقعیت دولت به ظهور رسانید. سال بعد به لقب نصرالسلطنه مفتخر و در سن ۱۳۰۶ در مراجعت ناصرالدین شاه از سفر سوم فرنگستان آن مرحوم را به حکومت

استرآباد که از مأموریت‌های عمدۀ به ملاحظة میاست خارجی بود منصوب نموده در این حکومت انتظامات سرحدی استرآباد را برقرار و به منصب امیر‌تومانی و اعطای شمشیر و امتیازات دیگری سرافراز گردید.

در سنّة ۱۳۱۱ امتیاز مسکوکات دولت علیه را بیست‌ماله قبول ولی قبل از انقضاء مدت امتیاز غیرابخانه را از آن مرحوم انتزاع نمودند. بعد در سلطنت مرحوم مظفر الدین‌شاه در سنّة ۱۳۱۴ گمرکات را قبول و از عهده اداره نمودن گمرکات برآمد که دولت وزارت خزانه‌را برگذار ولی در اثر خدیت بعضی گمرکات خزانه نیز از آن مرحوم متنزع گردید.

در سنّة ۱۳۱۶ به ایالت گیلان برقرار و مدت چهارسال به حکومت آن‌جا باقی‌بودند مدرسه‌شرف‌مظفری سبزه‌میدان فعلی رشت و راه غازیان به رشت و کوچنهان به روسر و شفت و فومن از یادگارهای آن مرحوم است.

در مسافت مظفر الدین‌شاه از راه رشت به سفر فرنگ به لقب سردار معظمی سرافراز گردید.

پس از آمدن از گیلان بنا به پیش‌آمدۀای غیر متوجه درباریهای وقت به اسم حکومت تبعید به اردبیل شد، چند ماهی که در آن‌جا حکومت داشت نظم و انتظام را در طواوف شاهسون برقرار و ضمناً مونق شد کتابجهای از عتیقه جات مقبره مرحوم شیخ صفوی‌الدین که بزرگترین مرکز و معزن آثار قدیمة ایران است ترتیب داده که کتابجه آن فعلاً موجود و حاضر است.

در برآجع از آن سفر در سنّة ۱۳۲۳ به ریاست توهخانه و فرماندهی یک قسمت از شاهزاده و به لقب سپه‌داری منتظر و منصوب گردیده و در همان وقت تلگرالخانه دولت را قبول کرد و از این تاریخ دوره سلطنت استبدادی به پایان رسیده و خدمات آن مرحوم در تاریخ مشروطیت ایران شروع شد.

در ابتدای مشروطه صغیر مملکت روبرو هرج و مر ج سوق داده شد از جمله ترکمن‌های یموت یاغی و یکصد و هشتاد نفر از صفحات خراسان وغیره اسیر برداشتند. باشدشتن استعداد و ضدیت درباریان محمدعلی میرزا اقدام ورفع غائله و استداد اسرارا به عهده گرفت. اگرچه اول بدوعده کمک ده هزار نفر قشون ودادن مخارج، آن مرحوم را به طرف استراپاد فرستادند ولی پس از یأس از فرستادن قشون به واسطه نفوذ شخصی واپیت تمام هر ان مازندران را همراه برده پس از چندین جنگ باطوانیف یموت آن‌ها را مغلوب و مجیور به استداد تمام امرآکرد.

بعد از مراجعت از این مسافرت که مقارن با توب بستان مجلس بود دولت وقت آن مرحوم را مأمور جنگ با مجاهدین تبریز کرد. چون شورآزادی همه وقت در مرقد معظلم له بوده و جنگ با ملت مخالف عقیده و نیت آن مرحوم بود از رسالت قشون آذربایجان مستعفی و برای اعاده مشروطیت خود را فوراً به تکابن که خانه آباء و اجدادی و موطن اصلی آن مرحوم است رسانیده لدی الورود علم آزادی را برافراشت.

آزادی خواهانی که پس از توب بستان مجلس به اطراف هراکنده شده بودند هموک که اقدام سپهبد اعظم را شنیدند از اطراف به خرم آباد تکابن مجتمع شده پس از تشكیلات او لیه از آن‌جا حرکت و از طریق رشت و قزوین در تاریخ ۲۷ جمادی‌الثانی سنه ۱۳۲۷ به اتفاق روساء محترم مجاهدین و سرداران بختیاری به فتح تهران نائل و حکومت آزادی و مشروطیت ایرانیان را تثبیت و مستقر و محمدعلی میرزا را خلیج و مجلس شورای ملی را مفتوح نمودند.

مجاهدات و فداکاری‌های فقید مرحوم در راه آزادی و استقرار حکومت مشروطه ایران بر جسته ترین خدمات آن مرحوم به ملت و به مملکت ایران که اقوا دلیل آن لایحه تشکری است که از طرف مجلس دوم به فقید مرحوم اعطاء و به رسم یادگار و افتخار درخانواده آن مرحوم ضبط ودادن قربانی جوان هیجده ساله جعفر قلی خان نواده آن

مرحوم و فرزندار شد آقای علی قلیخان خلعت بری امیر اسعد در چنگ سپهسالار احواله در خود تنکابن است که این قضیه را عامله اهالی مطلع نمود.

چندین دفعه ریاست وزاراً عهده دار بوده و به منصب سپهسالار اعظمی که بزرگترین مناصب دولت آن وقت بوده نایل شدند. فقید معظم عشق مفرطی به آبادی داشته و صرف نظر از نفاط دیگر مملکت از قبیل بستن سد قزوین وغیره اقداماتی که در پایتخت مملکت نموده مثل بنا و تأسیس دو باب مدرسه‌ذکور و آنات در تهران با سرمایه شخصی خود و آباد کردن اراضی مغروبه غیر قابل استفاده چه در شمیران و چه در شهر که محل تفریح و تفرج و سکونت عامه است به اسم ولی آباد و ولی آباد شمیران (تیختستان معروف) و همچلین ایجاد تلوات متعدد که قسمت اعظم شمالي شهر و اطراف را مشروب می‌کند از ایادگاری‌های آن مرحوم پهشمار می‌رود.

در همین روز دو شنبه روزنامه «کوشش» که چند روز پیش برای مرگ سید محمد خان نصر عضو وزارت مالیه سرمهقاله نوشته بود فقط خبر خودکشی سپهسالار را از روزنامه‌های دیگر نقل کرده و در صفحه دوم چاپ کرده بود و بعد چند سطر هم به قرار زیر تفسیر بر آن افزوده بود:

... مرحوم سپهسالار از اشخاص نیک نفس بود که در راه آزادی و مسروطیت ایران خدمات شایان نمود و برای خلع محمدعلی میرزا از سلطنت اقدام کرده شخصاً قائد مجاهدین بود و فتح تهران به دست ایشان و مرحوم صردار اسعد شده و مقام ارجمندی را در داخله و خارجه و در تلوی آزادی خواهان احراز نمود می‌پس به مقام ریاست وزرائی رسیده و چندین مرتبه عهده دار این مقام و خدمات بزرگ بود.

روز بعد (۴ مرداد) روزنامه «گلشن» که اولین شماره خود را پس

از تعطیلات منتشر می کرد شرح حال سپهسالار را به اختصار در صفحه اول چاپ کرد و در باره او چنین اظهار عقیده نموده:

بایستی اورا چون فرشته آزادی مورد احترام قرار دهد. جای تأسف و بلکه انفعال و شرمندگی است که بگوئیم خود را کشت.

علت و مسبب هرچه هست باشد زیرا تبراز شست جسته و کار گذشته امت و باید با کمال تأسف بتوییم که یکی از معمرین نامی و قائدین تاریخی آزادی خود را انتحار نموده است. حق او برآزادی خواهان بلکه قاطبه ایرانیان زیاد است و ملتی قادر دان باشد تا لدر شنامی نماید...

بدین ترتیب محمد ولیخان سردار اکرم، سردار معظم، نصرالسلطنه، سپهبدار اعظم، سپهسالار اعظم، پس از هشتاد و پیکسال و نه ماه عمر با پی اعتنایی به زندگانی که این همه مورد دلستگی است پشت پازد و همچنان که عمری دراز، شجاعانه و با افتخار و سربلند زندگی کرده بود، شجاعانه و با افتخار و سربلند جان داد.

سپهسالار، مردی تندرست، پر کار، مردم دوست. مشت و سازنده و مدلیر بود. در میان مردم طبقه خویش ممتاز و مشهور بود. در زندگی خصوصی ساده و پاکدل و جوانمرد بود. صبح زود بیدار می شد. به مذهب و معتقدات دینی مؤمن بود. با این که تحصیلات زیاد و عمیق نداشت، مانند همانندان زمان خودش با آثار ادب ایران و کتابهای شاعران بزرگ الفت داشت. با مردم زیاد می آمیخت سفرهای گشاده وزندگانی وسیع پر طول و تفصیل داشت. ظاهراً در دستگاهش بیش از یک هزار نفر شرکت داشتند. سفره اش برای مردم همه طبقات گسترده بود.

مدارس متعدد، ساختمانهای زیاد، راهها، کوی‌ها و آبادیهای

متعدد بوجود آورده بسیاری از آنها بانام او باقیست.
برروی هم محمد دلخیان سپهسالار اعظم تکابی از مردان نامدار
تاریخ ایرانست که بامشروعیت ایران پیوندی استوار دارد.
بدیهی است تاریخ درباره او وجهات ضعف و قدرتش قضاوت
درست‌تر خواهد داشت.

خودکشی سپهسالار نوعی اعتراض جسوسی‌انه نسبت به عمال
رضا شاه و مأموران متتجاوز دولت او بود که به املاک وسیع و ثروت
هنگفتگش چشم دوخته بودند.

در کتاب «حیات یحیی» که سرگذشت شادروان یحیی دولت-
آبادی است واژبارزش ترین اسناد و مدارک درباره حوا دث قرن اخیر
و انقلاب مشروعیت می‌باشد. درباره مرگ سپهسالار اشاره پرمغایی
وجود دارد.

اکنون که این کتاب باصورتی تازه به چاپ می‌رسد، بجاست که
بخشی از نوشهای «حیات یحیی» از جلد چهارم آن کتاب نیز در اینجا
نقل گردد که ماجرای تأسف‌انگیز مرگ علی‌اصغرخان ساعد الدله پسر
سپهسالار و خودکشی او را روشن تر می‌سازد.

سرادار سپه آرزو دارد مالک تمام املاک مازندران بشود. سردار
سپه اگر برای خودش این تلاش را می‌کند که همه ایران اکنون
برای او مازندران است و باید باحسن رفتار باخلق کاری بکند که
تازنده است همه جای ایران مال او بوده باشد و اگر برای بازماندگانش
می‌کند باید بداند که بعد ازا و اگر همه ایران برای بازماندگانش
نمایند مازندران هم باهر گونه می‌ند مالکیت حقیقی یا اجرایی که
در صندوقهای آهینه ذخیره داشته باشد باقی نخواهد ماند و حق،
راه خانه صاحبیش را می‌شناسد، گرچه از چاله‌ها درآید و به چاهه‌ها

سردارمپه از قلع و قمع کردن هر کس که در مازندران مانع رسیدن او به آرزوی خویش تصور کند بهرو سیله باشد درین نمی کند. پسرهارا که خطمزاحمتستان بیشتر است از پیش پایبرمی دارد و پدرهارا از داع آنها بدقت می کشد و یا به خودکشی وامی دارد.

سردارمپه به گرفتن املاک کوچک از دست خوانین جزء به آسانی کامیاب می گردد ولی نقطه نظر مهم او متصرفات محمد ولیخان سپهسالار اعظم است که مکرر در این کتاب نام برده شده است و اول ملاک است در مازندران و یکی از متمم لوین درجه اول است در ایران.

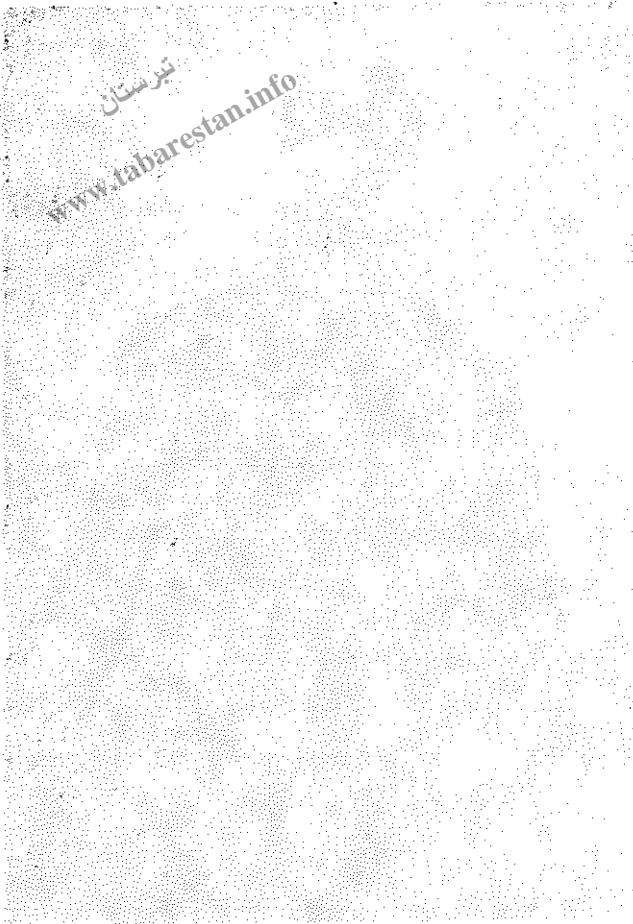
سردارمپه با تمام قوت فکری و عملی نقشه گرفتن املاک سپهسالار را تعقیب می کند و جان سپهسالار و سرشناس بر سر این کار می رود و بالاخره سردارمپه مالک نور و کجور و تنکابن می شود و قسمتهای دیگر مهم آن ایالت را نیز به تصرف خود درمی آورد.^۱

پس از مرگ سپهسالار املاک و ثروت هنگفت او از دست بازماندگانش بیرون کشیده شد. نام سپهسالار را از بیشتر اماکنی که با او ارتباط داشت و از کتابهای درسی برداشتند. حتی برای فراموش شدن خاطره اش نام کهن وزیبای شهر تاریخی «تنکابن» را به «شهرسوار» مبدل ساختند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی، خوشبختانه نام کهن و تاریخی «تنکابن» از نواحی اگشت.

تبرستان
www.tabarestan.info



سپهبد اور نگاہنی، محمد ولیخان خلعت بڑی



تابستان

www.tabarestan.info

۱

متن

یادداشت‌های سپهسالار

برستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

یادداشت‌های سپه‌سالار برستان

محمدولیخان سپه‌سالار اعظم تنکابنی، مرد نامدار تاریخ مشروطیت ایران، برخلاف بسیاری از رجال و شخصیت‌های خود این روش نیین را هم داشت که یادداشت‌های از خویش باقی بگذارد. این یادداشت‌ها منظم و مرتب در کتابچه و دفترهای مخصوص نوشته و ضبط نشده‌اند بلکه به‌طور پراکنده و نامنظم در حاشیه کتابهای که معمولاً همراه و در دسترسش بودند، ثبت شده‌اند.

سپه‌سالار همواره در سفر و در حضر، چند جلد کتاب را همراه خود داشت که از کتابهای بسیار رایج میان مردم سراسر ایران بود. مخصوصاً دیوان حافظ و کلیات سعدی و شاهنامه، همواره در نزدیکش بود که اغلب درباره امور مختلف از دیوان حافظ فال می‌گرفت. یادداشت‌ها هم در حاشیه همین کتابها و بیشتر در حاشیه دیوان حافظ نوشته و ثبت شده‌اند. در یادداشتی بتاریخ ۲۹ ذی‌حجه که در صفحه ۸۱ دیوان حافظ است می‌نویسد:

من، در حاشیه کتاب‌ها خیلی چیزها نوشته‌ام، انشاء الله بعد از من جمع یکتند و چاپ کنند که همه مردم از عقاید سابقه‌ام الى حال بدائند.

به طوری که در دیباچه و پیشگفتار کتاب آمده است آنچه از این یادداشت‌ها تاکنون بدست آمده واکنون نشر می‌یابد مجموعه یادداشت‌های است که در یک جلد از دیوان حافظه و یک جلد از کلیات سعدی ثبت شده است. در حالی که خود سپهسالار ضمیم یادداشتی بتاریخ ۱۳۳۰ ربیع الاول (در حاشیه صفحه ۲۴۸ دیوان حافظ) بازمی‌نویسد:

.. بعضی یادداشت‌ها در حاشیه کتاب‌های دیگر هم دارم که در کیف من و در چاله رزاست، فرزندم علی اصغر آنها هم به بیند و همگی را به افراد ترتیبی بدهد بر حسب سال و ردیف خاصه.

متأسفانه علی اصغر خان فرزند سپهسالار که بنابر آرزویش می‌باشد تمام یادداشت‌های اوراجمع آوری و تنظیم کند و به چاپ بر ساند پیش از خودکشی سپهسالار در گذشت و بعد از مرگ سپهسالار هم به علت مشکلاتی که برای خانواده او بوجود آمد و دشواریهای دیگر زمان نامساعد، جمع آوری یادداشت‌ها ممکن نشد تا اینکه دوست فقیدم شادر و ان عبدالصمد مخلعت بری، به دیوان حافظی که قسمتی از یادداشت‌ها را در خود داشت، دست یافت و مجموع یادداشت‌های آن به عنوان یادداشت‌های کتاب حافظ منتشر شد.

کتاب حافظی که این یادداشت‌ها در حاشیه آن ثبت است، نسخه‌ای است از دیوان حافظ که بنا به سفارش آقا میرزا نصرالله پسر میرزا حسن شیرازی در بمبئی بسال ۱۲۹۸ هجری قمری با چاپ سنگی به چاپ رسیده است و مشتمل است بر یک قسمت اول که در آن شرح حال حافظ و قصاید او جمع شده است و صفحات آن از «۱» تا «۲۲» شماره دارد و یک قسمت دوم (غزلیات) که صفحات آن باز از «۱» شماره شده و تا «۴۱۱» می‌رسد.

یادداشت‌ها معمولاً در حواشی کتاب و گاهی در روی متن غزلهای در گوشه‌های آنها نوشته شده‌اند و باید توجه داشت که نظم زمانی در آنها نیست، یعنی هر وقت بنایه‌اقضا و پیش آمد یا برای تفأل قسمتی از کتاب بازشده و یادداشت در آن نوشته شده است. در بعضی جاها هم یادداشت‌ها منظماً بدنبال یکدیگر، تعداد این یادداشت‌های کتاب حافظ مجموعاً ۱۶۱ یادداشت است.

قدیمترین آنها متعلق به سال ۱۳۱۴ قمری در صفحه ۸۸ و آخرین آنها به تاریخ ۱۷ ربیع الاول ۱۳۴۶ قمری در صفحه ۱۵۲ است یعنی در ظرف سی سال این نسخه حافظ در کنار سپهسالار بود و قسمتی از یادداشت‌های این سی ساله عمر او در آن ثبت شده است.

این نسخه کتاب حافظ در زمان خود سپهسالار صحافی شده و در این صحافی چهار صفحه کتاب جا بجا گشته است. در نتیجه ترتیب صفحات کتاب بدین شکل درآمده است: (۳۲۲ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۳ - ۳۲۹ - ۳۲۴ - ۳۳۰ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۱ - ۳۲۲) .

بدین قرار یادداشت‌هایی که در این صفحات نوشته شده و به دنبال هم می‌آمده‌اند مثلاً از صفحه ۳۲۲ به صفحه ۳۲۵ که در واقع بجای ۳۲۳ قرار گرفته است رفته‌اند.

اما کلیات سعدی که محتوی یادداشت‌های سپهسالار می‌باشد نسخه‌ای است از کلیات که به سال ۱۳۰۹ هجری قمری در مطبع ناصری بمبنی چاپ شده است.

در این کتاب مجموعاً ۹ یادداشت است که سه یادداشت در اول کتاب و سه یادداشت از صفحه ۶ تا ۱۵ و سه یادداشت دیگر در آخر کتاب است.

این یادداشت‌ها مربوط به ده ساله از شوال ۱۳۳۴ تا ذی‌حججه ۱۳۴۶ می‌باشند و مجموعاً نسبت به یادداشت‌های کتاب حافظ، هم خیلی کمتر

وهم متعلق به دورانی کوتاهتر است.
خطوط بعضی از این یادداشت‌ها بکلی ناخواناست و ممکن است در قرائت آنها اشتباهاتی پیش آمده باشد.

بدین قرار تاکنون از مجموع نوشته‌های سپه‌سالار ۱۷۰ یادداشت بدست آمده است که اکنون در این کتاب باهم آمیخته شده و به ترتیب تاریخ تحریر در جای خود قرار گرفته‌اند. همانطور که از متن نوشته‌ها بر می‌آید، اینها تمام یادداشت‌های او نیستند ولی مسلماً بیشترین و مهمترین آنها هستند. باید امیدوار بود که نوشته‌های دیگر او هم به دست آید و نشر یابد. در مجموع یادداشت‌ها، آنچه مربوط به سالهای قدیمتر است با مرکب سیاه و خط بهتر و محوک‌تر و خوانانه نوشته شده است و یادداشت‌های سالهای اخیر با مرکب بنفش و بادست لرزان و خطوط مرتعش است که کمتر خوانانمی‌باشد، طبیعی است مردی هشتاد و یک ساله نمی‌توانسته است باقدرت جوانی چیزی نویسد.

در رسم الخط نقطه کمتر گذاشته شده است و به همین جهت قرائت یادداشت‌های شوار است و باز به همین جهت ممکن است اتفاقاً بعضی کلمات اشتباه قرائت شده باشد. به علاوه، شایان تذکر است که در آنها بعضی اشتباهات هم دیده می‌شود.

این اشتباهات بردو نوع هستند: یکی اشتباهات دستی و یکی اشتباهات املائی. از نوع اول باید مثلاً ارقام را نام برد از جمله چندبار بجای سال ۱۲۶۴ رقم ۱۳۶۴ نوشته شده است و این از آنجهت بوده است که دست در طول سالهای قرن چهاردهم همواره بنوشتند دور قم ۱۳ عادت کرده است - و یا «نوشتن» بجای «نوشتند»، «گفتن» بجای «گفتند». و «خون‌روزی» بجای «خون‌ریزی» و ... ولی نوع دوم اشتباهات املائی است که در اصل مشاهده می‌شود.

جهت این امر هم واضح است که چون سپه‌سالار از ابتدا مرد جنگی بوده و در ردهٔ میرزاها و مستوفیان نبوده، کمتر چیزی می‌نوشته است و بیشتر می‌خوانده است و به همین جهت در نوشته‌های او اشتباهات املائی دیده می‌شود. از این اشتباهات می‌توان کلمات ذیل را نام برد:

تفعل	بعای	تفعل
چو	»	چه
خواطر	»	خاطر
اساس	»	اثاث
شلوق	»	شلوغ
خواسته	»	خاسته
استخواره	»	استخاره
سفیح	»	سفیه
سفاحت	»	سفاخت
منهل	»	منحل
علی‌الحساب	»	علی‌العجاله

این کلمات جز «علی‌الحساب» در موقع رونویسی و چاپ اغلب اصلاح شده‌اند.

در متن یادداشت‌ها، بعضی کلمات بدروستی خوانده نمی‌شوند. مطلب دیگر اینکه یادداشت‌گاهی از طرف خود سپه‌سالار مرور می‌شده‌اند و در آن‌ها بعضی کلمات اضافه یا کسر می‌شده است. مثلاً در بالای صفحه ۸ قسمت غزلیات در دیوان حافظ جمله «امروز که ۱۵ ماه است» بعدها بالای «۱۵ ماه» رقم ۱۳۲۶ و زیر آن کلمه «جمادی-الثانی» اضافه شده است و پیداست که نویسنده بعد اخواسته است روشن کرده باشد که منظور از «۱۵ ماه» پانزدهم ماه جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۶ می‌باشد.

کارکارا خام حلی کر فاران نیست ساربانادوی تاخش و سانروم

دلم از زنگ نهاده
در جهان همه شریعه
ورچ حافظ نبرم ره زیابان بیران
بهره کو که اعف دو ران بروم

چال نوی تو در کار کاره میده کشیدم
امین خواه حکم بود بندگی تو کردم

هوای سلشم بود خدمت تو کردم
اگرچه در طبیت همان باد شام

اسید و سرمه لست بر وزهد است
کناده چشم سیاه تو بود برو دلما

دکاره دل زرم ندارم
رسوی خپر نوشت په قطرا که فرام

خواره خوده سرمه
کل غصه بر دل رسیم پر ترا کل کشیدم

که من جو آجودی و خسی زادم بزم
رعن سروح فایست په خشو با که خردم

رخخته زرس کو بست په باره کل کشیدم
ز کوی پار پیار ای نیسم سیح غباری

چو خیچه بر سرم از کوی او کل شتی
آم پرده بردل خوین بیوی او بدریدم

سخاک پایی تو سوکن نور ویده خاط
کمی رخ تو فرع از پراغ دیده نیام

چال از پل نظر آید بسوی روزن چشم
ز کنج خانه دل میکشم بجزن چشم

سیاکه لعل و کفر دنار مفتدم تو
دسته دلم احمد حکم نهاده

سرزی تک کست منظری نی ای سیم سحر سرگفت روانم سر خرا بی دشت خشت روز که دیدم رخ تو دل می خشت به جوی مرد و صل و ناس خرم هش	شم ز عالم و این کوشش عین خشم کرم خون جگر می گرفت و من خشم اگر دخل خون من کردن خشم براه با دنادم حراج روشن خشم	دیگر دل دور بندی که دل در مند حافظ نمک لکه لکه راست من نباوک ولدو ز مردم ای خشم
چیرا از در میخانه کشادی طیم زاد راه حرم دوست ندارم گر اشکات آوده ماکر په روان شک لذت واغ غم است بر دل نای او حرام	پر در دوست نشینم و مرادی طیم اکد افے ز دمیکده زادی طیم بر سالت سوی او پاک نهادی طیم اگر از جو غم عشق تو دادی طیم	قطعه خال تو برآوح بصرت و آن ز د عشواد از لب شیرین تو دلخواست بچا نای بو ز خوش بی دل سود ز دو را چون غم را تو ان یافت کرد دل ای
پر در درسه تا چند شنی عافظ چیرا از در میخانه کشادی طیم		

از خصوصیات این یادداشت‌ها، صمیمیت، صراحت و سادگی است که در متن تمام آنها مشهود است. بعلاوه، بکار بردن ترکیبات و جملات یامصر عهای ابیات مشهور نشان می‌دهد که سپه‌سالار با متن‌های ادبی و اشعار شاعران شهیر ایران و زبان شعری و ادبی آشنائی داشته است.

در این یادداشت‌ها جریان‌های عمومی کشود و مسائل خصوصی زندگی سپه‌سالار در هم آمیخته و او هر وقت فرست و مجالی بدست می‌آورده یا موقیت و مناسبتی برایش پیش می‌آمده؛ یادداشتی می‌نوشه است و گاه در کمال صداقت و صراحت و صمیمیت به خطاهای خود هم اشاره می‌کند.

گاه دیده می‌شود که سپه‌سالار مثلاً ابتدا به شخصی نظر خوبی داشته و خوشبین بوده ولی بعدها از همان شخص با تنفر ورزشی یاد می‌کند. این خود نشان صمیمیت او در توشن این یادداشت‌هاست زیرا در هر وقت نظر خود را به آن صورت که فکر می‌کرده و عقیده داشته بدون پرده‌پوشی و ریاکاری ثبت می‌کرده است.

وقتی به کارهای کسی امیدواری داشته این امید را ذکر کرده و همین که از او مأیوس شده باز هم بی‌پرده یأس خود را نوشته است. مخصوصاً خوب دیده می‌شود که این تغییر نظر و عقیده که پیش آمده با جریانهای سیاسی و اجتماعی و مصالح کشور به آن صورت که به نظر او می‌آمده بستگی داشته است.

همچنین اگر نسبت به کسی نظر مخالفی پیدا می‌کرده و از او به بدی یاد می‌کند، این نظر مانع آن نمی‌شود که جهات مثبت او را بستاید و کارهای مثبتش را تأیید کند و این خود، نشانه‌ای از پاکدلی و صفاتی خاطر اوست.

بر روی هم این یادداشت‌ها می‌توانند برای بازارسازی تاریخ

رئا و جو هر عقاید و هم زنده طیباش آب طیب طبله عطا بر دهد بادش این طبع مضافین بیان عبارت از
از خاطر شود و هبته ای رخوتیش خاتمه است که نکشت خون از یاران شفیع است بینی از عزیز قدریش در کوش فنه
بجان این دلکش مشطفات شیزش از جمال مشوقان ییاد در باز است و به محابات بگذش از
حال عاشقان شید اکنست که از هر چیز ای هر چیز دشاط است هایلیا بشیع طبیعت
و در حالات شیخ طبیل اضع ایلکیم ایح المتأخرین ایقتدین شیخ مصلح الدین سعدی طبیعت
خلافی نیست که آن بزرگوار از اهل شیر اهلیتی از از است و پدرش از متبران ایا بگاه
خواهزاده ها طلب شیرز رسیده بست اپد ما و شاه حصر و محبین ای چخنچنی خود و مکنیده
وبر او تکه میده و بست ای عزیز از زنی از زده کلی تقدیت ای اکعب علوم ظاهرو باطن پر خشک که از
ظایمیه بند و خلود دل ای هنرچ چیز بجهی تجھی میل علوم معارف شخول و هدپال و قصای خالی مسیره سیا
اشتال شنیده ای پادشاهی
لمر خرچک همود و سوار خوریه
رایخه ای لوه ای خوش ای خوش
عالی فنا کی که سبکت علی چاکنست چاچی ای خدا ای هشیری و ای ایکه ای ایکه ای ایکه ای
بهایی که شیخ شد ای هشیری ای هشیری پادشاه ای هشیری که هنرخی شیرز بدینه رفت ای ایکه ای ایکه ای
در کتاب ۱۳۰۰ تا ۱۴۰۰ میلادی نظر سایر علمای

نمونه‌ای از یادداشت‌های کلیات سعدی

بسم الله الرحمن الرحيم

نمونه‌ای از یادداشت‌های کلیات سعدی

دوارن مشروطیت ایران و سالهای پس از آن از منابع مفید باشند و مورد استفاده محققان و پژوهشگران و تاریخ‌نویسان قرار گیرند.

شادر و آن عبدالصمد خلعت بری نوشته بود: «در نظر است پس از انتشار تمام یادداشت‌ها اصل کتاب حافظ که یادداشت‌ها در آن نوشته شده است و سایر کتابهایی که یادداشت دارد با بعضی استاد و مدارک تاریخی دیگر مربوط به حیات و خدمات سپهسالار اعظم به قسمت کتب و اسناد خطی کتابخانه مجلس شورای ملی سپرده شود تا همیشه در آنجا محفوظ بماند و رجوع به اصل آنها برای علاقمندان مقدور باشد.»

و من نیز در مقدمه‌ای که برای یادداشت‌های ثبت شده در کلیات سعدی در شماره (۵۶) سال چهارم «مجله راهنمای کتاب» فرستادم، نوشته بودم:

من هم به سهم خود امیدوارم این کار انجام پذیرد و چنانچه یادگارهای دیگری هم از مرحوم سپهسالار باقی باشد بازماندگان آن مرد تاریخی که در انقلاب مشروطیت ایران سهم و نامی بزرگ داشته است به کتابخانه مجلس شورای ملی اهداء کنند تا در قفسه مخصوصی همچون موزه‌ای کوچک به یادگار بماند.

«شاید این اقدام موجب شود کسان دیگری هم که یادگارهایی از رجال صدر مشروطیت و پیشقدمان انقلاب ایران دارند آنها را به مجلس هدیه کنند و به این ترتیب مجموعه و موزه‌ای از یادگارهای آن زمان بوجود آید که عبرت آموز نسل‌های آینده شود»

اکنون که این سطور را می‌نویسم، نمی‌دانم و خبر ندارم که این منظورها و آرزوها تا چه اندازه تحقق پذیرفته است و در اوضاع و احوال کنونی تا چه اندازه عملی و تحقق پذیر می‌باشد.

آرزو می‌کنم که اوراق و اسناد تاریخی ما که قبله‌های هویت ملی و روشنگر گذشته‌های قومی ما هستند، هر جا هستند از تند باد حوادث مصون و محفوظ بمانند و به سلامت بیشتر پژوهشگران و علاقمندان امروزی و نسل‌های آینده برستند. انشاء الله

محمد محمود تقاضی

تهران، آبان ۱۳۷۲

برستان
www.tabarestan.info

هتن یادداشت‌ها

۱۳۱۴ ذی الحجه ۲۶

۱ به تاریخ شنبه ۲۵ ذی الحجه ۱۳۱۴ در چالهرز این تفال^۱ زده شد.
ایام سلطنت مظفر الدین شاه سال اول که میرزا علی اصغر خان
صدر اعظم بامن بد بود.

۲ جمادی الاول ۱۳۱۶

۳ جمادی الاول ۱۳۱۶ سه ساعت به غروب مانده روز دوشنبه از
تهران حرکت کردیم، لیان صاحب، شیخ ابو القاسم و بصیر دیوان
همراه بودند، دو درشکه داشتیم، پنج ساعت از شب گذشته به ینگی
امام آمدیم. پنج ساعت به غروب مانده روز سه شنبه به نجف آباد
قزوین که بنه من آنجا بود با انتصار السلطان محمد قلیخان وارد شدیم.
از رو پنجشنبه آمدیم به ارداق که نصف آن ملکی من است. باد خیلی

۱- بکوی هیکله یارب سحر چه مشغله بود
که جوش شاهد و ساقی و شمع و مشعله بود

اذیت کرد مرا، امشب که شب جمیعه است اردادق هستم فردا مراجعت.
اردادق خیلی خوب دهی است حیف رسیدگی نمی‌شود.

١٣٩٦ شوال ٢٤

۴

در خانیان برای حر کت به سمت تهران که مختصرآ بی‌بنه حر کت شد و الان که عصر روز سه‌شنبه ۲۴ شهریور سنه ۱۳۹۶ تنهانشسته، این تفال^۱ از خواجه علیه‌الرحمه زده شد برای این سفر، انشاء‌الله امیدواریم که خیلی پیش آمد خیر باشد، به علت این که بسیار معتقد به تفال خواجه علیه‌الرحمه هستم، در هر مورد تجربه شد.

١٣٩٧ ذی‌قعده ۱۲

۵

صبح چهارشنبه ۲۵ از خواب برخاسته سوار شدیم، لب رو دخانه قاصد رسید، تلگراف آورد که حسب‌الامر شاه و صدراعظم باید به رشت حاضر شوی، از همان «لات خانیان» برگشته‌نهار آمدیم کلی جان، منزل عباس آفای منتظم دیوان، شب را آمدیم جالک رود، مهمان لیان صاحب، روز پنجشنبه ۲۶ سیار ستاق روز جمعه ۲۷ لاهیجان، روز شنبه ۲۸ با باران زیاد آمدیم به رشت، جمعی خبردار شده استقبال کردند، آمدیم منزل کارگذار منتظم‌الملک همان ساعت تلگراف خانه رفتم تلگرافی از خان شوکت رسید که حکومت رشت با شماستولی منتظر تلگراف صدر اعظم شدم، پنج شنبه‌سیم ذی‌قعده وارد دیوانخانه رشت مشغول حکومت شدیم، روز جمعه ۱۲ ذی‌قعده تحریر شد تفال خواجه در این مورد هم معجزه کرد.

^۱ مسحر چون خسرو خاور علم بر کوه‌ساران زد
به دست من حمت یار^۲ در امهدواران زد

۱۰ جمادی الثانی ۱۳۱۸

۵

بر حسب امر همسایونی و تلگراف صدراعظم از فرخ آباد، روز یستم جمادی الاول ۱۳۱۸ از رشت حرکت به بادکوبه. شنبه آمدیم از لی بواسطه بدی هوا تاغرۀ جمادی الثانی ماندیم روزغره راباکشی طومانیانس حرکت دریا شدیم. خیلی دریای خوبی بود، شب پنج شنبه قدری انقلاب بود. الان که سه ساعت از دسته گذشته است در وسط دریای بی پیر که ابدا جنگل و کوه دیده نمی شود می نویسم، کاپیتن کشتی می گوید غروب امروز پنج شنبه به بادکوبه خواهیم رسید. همراهان، مدیر جنگ امیر تومان محتشم الملک، امیر تومن، حاجی میرزا حبیب معینالممالک و کیل التجار بادکوبه انشاء الله سفر خیراست.

غروب پنج شنبه وارد بادکوبه تجار استقبال به مهمانخانه کردند، هتل رفیم بعد کربلائی مصطفی آمد ما را آورد به خانه اش. روز شنبه ۶ جمادی الثانی عصر رفیم به سمت تفلیس. هشتاد و چهار فرسخ راه است، از بادکوبه سی و چهار ساعت رفیم و برگشتم یک صد و شصت فرسخ راه، ده ساعت هم محض سیاست ماندم امروز که دهم است در خانه برادران رسولوف می نویسم. شاه در اسلامبول است آمدنیش معلوم نیست.

۶ ذی الحجه ۱۳۱۹

۶

تفائل^۱ در ششم ذی الحجه ۱۳۱۹ چهار روز به سال نو مانده زده شد.

۱. مدیدار شد هیسر و بوس و کنار هم
از بخت شکر دارم و از روزگار هم

۱۳۲۰ محرم ۷۸

۷

به تاریخ ششم محرم سنه ۱۳۲۰ از رشت حرکت به سمت منجیل برای استقبال سفر دوم اعلیحضرت مظفرالدین شاه شدیم در منجیل روز نهم عصر با باد و باران زیاد شرفیابی حاصل، در روز ۱۴ محرم وارد رشت تشریفات زیاد سه روز شهر رشت توفقد و گردش گردید، روز چهارم به «انزلی»، دو شب انزلی، حرکت به سمت «طوالش»، از انزلی الى «آستانه» که پنج روزه رفیتم و ۲۶ فرخن راه است بسیار راه سختی بود و امسال با اقدامات بنده و حکم شاه ساخته شد. ولی راه خیلی شن داشت، بیشتر اردو در شهر رشت مرخص، بعضی هم از انزلی بادکوبه رفتند. متول شب اول «شفا رود»، شب دوم «اللان»، سیم «نیسار»، چهارم «خواجه رستم»، پنجم آستانه. باری خدمات این حکومت رشت و طوالش بنده در نظر شاه و اتابک اعظم خیلی نمود کردم منصب و لقب سردار معظمی دادند و از آستانه مرخص، اردو را به بنده سپردند. حالا در مراجعت این روزنامه را که سه سال و چند ماه است از حکومت بنده رفته است می‌نویسم، خیلی کارهای بزرگ در گیلان کرده‌ام راههای خوب ساختم شهر و اطرافش را تنظیم کرده آبادیها بحمد الله کرده‌ام و اعلیحضرت شاه و وزیرش تعجب کردند بلکه همه اهالی اردو، خیلی هم مخارج اردو شده است، بخشش اندوخته مایه جاوید بودن نام نیک است، غصه‌ای ندارد خدا بزرگ است. الان در نیسار در مراجعت در زیر چادر تحریر شد، محتشم‌الملک همراه است از گیلانی‌ها با اهالی اردو، باقی گیلانی‌ها

تشریف برده‌اند به تاریخ ۲۸ شهر محرم سنه ۱۳۶۰ نصرالسلطنه
محمدولی تنکابنی.

اضافه مواجب هم اعلیحضرت شاهی مرحومت کردند و به نعمت
رباک فحدث.

۵ جمادی الاول ۱۳۶۰

۸

به تاریخ یک شنبه پنجم جمادی الاول سنه ۱۳۶۰ چون معدن نفتی
در «بلارود» طالش در سفر اول شاه به فرنگ پیدا کردم، به فرنگ
فرستادم. بعد قسمی شد مسکوت عنه ماند. در این سفر امتیاز گرفتیم.
تا به حال به دستیاری ملک التجار بادکوبه‌ای آقا محمدقلی کار کردیم.
معادل پنج هزار تومان کارشد. امروز مژده نفت، و عین نفت را آوردند
سر کیس طومانی‌انس اینجا بود. خیلی صحبت‌ها شد. خداوند انشاء الله
اقدام و انجام این خدمت را که به ملت ایران کرده‌ام مبارک و به خیر
و خوش پیش آورد که محفوظ و بهره‌مند شویم. نصرالسلطنه

۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۶۰

۹

به تاریخ ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۶۰ برای استقبال موکب همایون
از شهر رشت با اردو که آصف‌السلطنه همراه بود حرکت به آستارا
کردیم. از همان راه وارد آستارا شدیم. در راه بسیار باران بود. پلها
را هم آب برده بود. به چه زحمت رفتیم و این اردورا بردیم. روز
۲۲ وارد آستارا با باران زیاد شدیم. حضرت ولی‌عهد‌هم همان شب
۲۳ وارد شدند. فردای آن‌روز شرفایی حاصل، پیشکش هم داده شد.
روز ۲۶ شاه تشریف آوردن با مهمانداران روشهای ماها را خودشان
معروفی کردند.

روز ۲۸ حر کت به سمت ازولی، پنج شب ازولی، دوشنبه رشت
باری تا منجیل در رکاب بودیم. روز ۱۴ رجب یک سرداری تن پوش
سردوش الماس طغرا دادند، مرخص شدم. ۲۷ روز است که در رحمت
اردو سیورسات، تعارفات، پیشکشها. به هر حال چون در راه خدمت
پادشاه است گواه، خداوند انشاء‌الله به این شاه قدرت و فرصتی
بدهد به میرزا علی اصغرخان اتابک هم قوت و مهجالی که فکری برای
این ترتیبات مملکت و وطن بیچاره ما بکشند که بسیار ذلیل و خوار
از اجانب، و رعیت پریشان، و شهرهای کثیف و ترکیب دوایر دولت
بسیار بد است و به هیچ وجه اصولی نداریم مگر میرزا زیادی برای
تقلبات جمع و زد و بست، نوکر و نظام یکسره منهدم و پریشان و
ناابود است.

پادشاه و وزیر خوبی هستند حیف که ملت بی غیرت هستند و
همه کار را می خواهند این دونفر بکشند. هم رأی کفايت به خرج بدھند
هم مجرما بدارند و هم به طلب نظم برخیزند. به هر حال امشب از
منجیل از دست اردو خلاص شده در «رستم آباد» در مهمانخانه این
مزخرفات را به یادگار نوشتم. به تاریخ لیله ۱۵ رجب ۱۳۲۰

۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۱

۱۰

(بقیه را این صفحه می نویسم^۱) بعد از ورود رشت به تنکابن رفته
به اصرار زیاد مراجعت کردیم تعارف و پیشکش را اولیای دولت
گرفته حکم حکومت امسال توشقان‌ئیل را هم دادند. روز آخر شهر
صفر سنه ۱۳۲۱ که هفتاد روز از عید گذشته بود تلگراف کردند که
معزول هستی، حکیم‌الملک وزیر دربار حاکم است. بنده هم چهارم

۱— ظاهراً این بقیه از یادداشت قبلی است که بیش از هشت‌ماه بعد نوشته شده.

شهر ربيع الاول حرکت کرده در عصر پنجم ربيع الاول وارد قزوین، مهمان میرزا صالح خان سالار اکرم حکمران قزوین که خیلی دوستی با بنده دارد، شدیم الی امروز که ۱۹ماه است در این شهر و نجف آباد ملکی خود هستم فی الحقيقة مدت اقامت رشت بنده چهارسال و چهار ماه شد.

در انصصال از آنجاهم تمام مردم ^{www.tabarestan.info} مگر اندکی، راضی بودند. همه افسرده از عزل بنده بودند ولی خودم راضی از این معزولی بودم بحمد الله سلامتم در رشت خیلی کارهای بزرگ خوب اقدام کردم راههای ساختم، معاابر، کوچه‌ها، عمارت‌دولتی، بقعه‌ها، مسجدها، بازارها. در این چندسال حکومت بنده به مردم‌هم خوش گذشت. خودم هم خیلی اقدام در انتظامات گیلان کردم. امروز که سه شنبه ۱۹ ربیع الاول است در نجف آباد بعد از برخاستن از خواب می‌نویسم. فرد ارابه «آشناستان» ملکی خود حرکت از آنجا به تهران انشاء الله تعالى قصد دارم، تا قسمت از لی چه باشد.

چون حکیم‌الملک را بواسطه بعضی اختلافات دولتی گفتند تهران نباشد حاکم گیلانش کردند و جمعی دیگرهم رانده دولت، برخی به حکومت، بعضی به خارج مهجور و مردود از تهران شدند. به قول مشهور، «مرگ می‌خواهی، برو گیلان». اما گیلان را آباد کردم به حمد الله از مرگ جستم.

۱۳۲۲ صفر ۲۲

۱۱

به تاریخ ۲۲ شهر صفر سنّة ۱۳۲۲ ساین قلعه برای وزیر اعظم حالیه عین‌الدوله تفال^۱ شد در بیکاری.

۱ - نفس بن آمد و کام از تو بر نمی‌آید
فنان که بخت من از خواب بر نمی‌آید

۱۴۲۲ صفر ۲۷

۱۲

بیست و هفتم ربیع الاول سنه ۱۳۲۱ وارد تهران، با اتابک اعظم گرم گرفتم. مارا به واسطه اغتشاش شیراز، اصفهان مأمور آنجا نمودند. افواج قزوین حاضر کردیم اردوی علیحده زدیم مخارج‌ها کردیم. آن شد در ۲۲ جمادی‌الثانی اتابک معزول شد. وضع‌ها بهم خورد. عین‌الدوله وزیر شد. کارها رنگ و طرح تازه شد. عین‌الدوله در اول اظهار مهر کرد و بعد اسبابهای دیگر برای کارها پیدا شد حکام احضار شدند. حضرت ولی‌عهد به تهران آمد به واسطه بدگمانی عین‌الدوله با بنده که با جمیعی رفیق بر ضد خیالات او شدیم و حرف‌های دروغ مردم بی‌مهر شد.

حضرت اقدس ولی‌عهدم طالب شدند نوکری مخصوص ایشان را اختیار کنم، مأمور آذربایجان شدم. حضرت ولی‌عهد ۱۴ صفر حرکت کردند، بندهم شب سه‌شنبه ۱۶ صفر کرد. از تهران که در ماه صفر سنه ۱۳۲۲ از تهران حرکت شد آمدیم قزوین خمسه بامال خودم امروز که شنبه ۲۷ صفر است در «بنکجه» خمسه اطراف و این تفصیل را می‌نویسم.

خداآوند انشاء‌الله خیر پیش آورد. توفیق خدمت به و لینعمت حالیه خود و نوع مردم بنمائیم، «شاید که چو خود بینی، خیر تو در این باشد.» همه ملک خانه علاقه را انداخته بعد از چهل و هفت سال خدمت بدولت و پنجاه و هشت سال از مرحله زندگی طی کرده، حالا باید سر به بیان آذربایجان بگذاریم. محسن حرف دروغ مدعیان و حفظ آبرو و شرف خاندان، «یا رب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت.»

۱۳۲۲ ربیع الاول

۱۳

روز هشتم ربیع الاول وارد آذربایجان، حضور حضرت اقدس

ولیعهد، در «باغ میشه» خانه میرزا ابراهیم خان کلانتر شرف الدوله از خانواده های قدیم برادر میرزا صالح خان سالار اکرم حاکم قزوین منزل، روز شنبه ۲۴ مجدداً حرکت به سمت اردبیل، آمدیم «باسم منج». امروز که عصر ۲۸ است در اینجا هستیم. فردا که سه شنبه ۲۹ است، حرکت می کنم.

انشاء الله تعالى على الحساب داردييل، مشكون شهر، خلخال، طالش، و ايلات آن صفحات، ابراج جمعی ما شده است يك قبضه شمشير بسيار اعلى، حضرت اقدس بهما مرحمت کرد.
صبا به لطف بگو آن غزال رعناء را
که سر به کوه و بیان تودادهای مارا

۱۳۲۲ جمادی الاول

۱۴

امروز یکشنبه سیم ماه جمادی الاول است. در این چند روز، خانه آفافرج الله بادکوبهای، از شدت خرابی جا و منزل قلعه و عمارت اردبیل بود، دیروز شنبه دوم را عمارت مسکونی و غیره را، خوب تعمیر کردم، وارد قلعه اردبیل شدم. اینجا ها شهم خیلی منظم و خوب است تا خداوند چه بخواهد سنه ۱۳۲۲ سیم جمادی الاول است و ۲۴ سلطان، هوا مثل زمستان گیلان است. هر جا رفیم آباد کردیم اینجارت هم آباد می کنیم باز مقصود دولت خواهیم شد. قرار ایران است.

۱۳۲۲ جمادی الاول

۱۵

امشب که شب چهارشنبه ۲۷ جمادی الاول سنه ۱۳۲۲ در بالا خانه اردبیل تنها نشسته، سه ساعت از شب گذشته تفائل^۱ شد که کسی

۱- ای دل گر از آن چاه زنخدان بدر آثی
هر جا که روی سخت پشیمان بدر آثی

از اینجا مستخلص می‌شویم. این غزل آمد. انشاء الله به فال نیک، و معتقد رحمت الله عليه، از خداوند امیدوارم که به زودی اثر خیر بیخشد.

۱۶ ۱۳۲۲ ربیع‌الثانی

امروز که سیم شهر ربیع‌المرجب سنه ۱۳۲۲، از خواب برخاسته در عمارت اردبیل یادداشت می‌نویسم. پارسال در ۲۳ شهر جمادی‌الثانی سنه ۱۳۲۱ اتابک اعظم میرزا علی‌اصغرخان در تهران معزول شد که بر حسب فصل امروز می‌شود. هوا خیلی گرم بود و امروز اردبیل باید لباس‌زمستانی خوب به بدن بچسبد، تفاوت‌هواست. خرابه‌های عمارت اردبیل را خوب تعمیر کردیم حالا یک جاماهای مصفافی دارد. توپخانه و غیره و دم دروازه‌های آنرا می‌سازیم. یک مدرسه‌هم اینجا ایجاد کردیم.

امروز رقص سی و پنج فقر شاگرد الان در آن مدرسه است. به قدری هم منظم و خوب است. این صفحات یقین از پاریس هم منظم‌تر است. اما چه فایده، این نظم‌ها بی‌قانون و فوری است. دیروز حضرت ولی‌عهد از تبریز با من تلگراف حضوری داشت معلوم شد در تبریز هم وبا بروز کرده است، خداوند حفظ کند، بنده هم حکیم فرستادم و همه‌جای اردبیل قرانطین گذاشتم تا خداوند چه خواهد.

۱۷ ۱۳۲۲ شعبان

به تاریخ شعبان‌المعظم سنه ۱۳۲۲ به موجب تلگراف حضرت ولی‌عهد با گاری باید برویم سراب آذربایجان. از اردبیل تا آنجا سی فرسخ است، حرکت شد، شب آمدیم به یورت طایفه یورتچی در قریه قراشیران. خانه حسنعلی‌بک کدخداد، تا شهر اردبیل ۷ فرسخ است. در

بین راه خبر رسید به واسطه ناخوشی سراب حضرت اقدس رفتند به
قراداغ، ماهم باید برویم.

امروز جمعه هم اینجا توقف شد. همراهان انتصارالسلطان و
جمعی، در اردبیل هم یکی دونفر مبتلا به مرض و باشدند ولی بحمد الله
به خیر گذشت. در این چندماه، که هشتم ربیع الثانی وارد اردبیل شدم
و دوم شعبان حرکت شد، چهار ماه انتظامات خوب داده شد انشاء الله
تعالی خیال دارم مراجعت به اردبیل نشود. بنه من در اردبیل مانده است.
مختصرآ حرکت شد تا خواست خداوند چه باشد.

۱۳۲۲ شعبان ۴۸

۱۸

مجدداً بر حسب میل واردۀ ولیعهد از راه قراداغ در ۲۲ شعبان
وارد اردبیل. شدیم ناخوشی هم هست امروز ۲۸ می نویسم در قلعه
اردبیل، خداوند حفظ کنند دیروز یکشنبه ۲۷ شماع نظام تقی خان را
با قوشها و اسبها روانه کردیم برای حضرت سردار الان در قلعه اردبیل
با تشویش خاطر نشسته تا چه پیش آید انتصارالسلطان هنوز نرفته
است.

۱۳۲۲ ۷ رمضان

۱۹

امروز که روز هفتم رمضان ۱۳۲۲ است در کمال صحت و
سلامتی هستم و تنها در منزل نشسته، جز من و بار نبودیم خدا باما بود،
از تمام معاصی کبیره توبه کرده ام، تبت و رجعت‌الى الله، امیدوارم که
خداوند از معاصی گذشته این بندۀ سراپا تقصیر عفو کند و شفیع‌جم جز
لطف خدا وائمه هدی و اهل بیت طاهرین محمد مصطفی، رسول اکرم
بر گزیده آدم نباشد، من و مهرآل نبی و ولی، در همه کسوه‌ای دوره
زدیم، ره همین است مرد باش و برو. آنچه مذاهب مختلفه که در دین

شریف اختراع کرده‌اند همه حرف باطل و تصورات لاطایل است. خدا را باید ستایش کرد و پیغمبر او محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله را در فرمایشات اطاعت، دوازده امام را پرستش، و از معصیت پرهیز کند. واى وای از معاصی که خسران دنيا و آخرت هر دورا دارد خاصهٔ حریص بودن در جمیع مال فقرا، که بسیار جو همیشه درویش و آزمند همه وقت تنگدست است. اگر کسی صرف وقت در فضل و هنر کند هماره سلطانی است بی‌زواں اگر بی‌هنر باشد اگر همه‌گیتی ازاوست درویش کون خوش شمار اگر گاو عنبر است خداوندا براین عقیده‌ام راسخ بدار و به صحبت و موافقت جمالیین نیکم موفق بدار آنچه می‌کند جلیس سوء است زنهار پرهازید، در قلعه اردبیل در حالی که در نهایت اقتدار حاکم و فرمانروا بودم تحریر شد به حمد الله نفس زنگی مزاج را باز ارشکستیم و پشت پا بر چرخ بستیم یللی^۱.

۸ رمضان ۱۳۲۲

۲۰

به تاریخ روز پنجم شنبه هشتم رمضان ۱۳۲۲ که از قلعه اردبیل از چنگال عقاب وبا فرار کرده دیروز عصر به نمین که چهار فرسخ سبلک راه است الی قلعه اردبیل در خانه صارم‌السلطنه پناه آورده با جل و جهاز بسر می‌بریم امسال طوفان این بلا بطوری در بلاد ایران از بی‌ساحلی و سامانی مخلوق مواجه نشده است که بتوان از خطر به ساحل نجات رسید. کناره‌هم نزدیک نه و بیم خطر. به هر حال از عقیده وزرای عظام و قدم نور سیده‌شان به مسنند این اثرات سعد بخشیده است. حال در این منزل هم کدام سرو سهی را از چمن خالی کشد و ما را به کدام محل بدواند وبا زنده بگذارد.

۱- در بالای این یادداشت بعداً اضافه شده است: «اردبیل وقتی که ناخوشی وبا بود»

۱۳۲۴ ۱۹ رمضان

۲۱

امروز که روز یک شنبه ۱۹ رمضان است به حمدالله سلامتی داریم. ناخوشی و بارفع شد انتصار السلطان هم با مؤید السلطنه و کاشفه. السلطنه رفند بعد از رقن آنها ناخوشی منحوس خیلی شدت کرد. به حمدالله علی الحساب که سلامتم و تنها هستم. رفقا همه سفر کردن چه فراریدند. الان که در کر قلعه اردبیل بظیر آبابیل روزی بشب و شبی به روز می رسانیم به حمدالله جلو اغتشاش گرفت مردم آسوده اند ولی این مرض منحوس وابن ایام رمضان همه کارهای خراب اند خراب کرده است. دست و دل به کاری نمی رود.

۱۳۲۲ ۱۴ ذیقعدة

۲۲

غروب چهارشنبه ۱۴ ذیقده تلگر افأ خبر مرحوم شدن و جیه الله میرزا سپهسالار ایران در اردبیل که چند سال ناخوش بود رسید. خدا رحمتمند کند. تمام قشون و نظام ایران را خسته، رنجور، ناخوش تمام کرد مرحوم شد.

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیسو
به باد رفت و از آن خواجه هیچ طرف نسبت
اذکرو موتی کم بالخیر. ۱۳۲۲

۱۳۲۲ ۸ ذی الحجه

۲۳

بر حسب معمول و حکم حضرت و لیعهد به تاریخ پنج شنبه بیستم ذیقده از قلعه اردبیل به سمت «پیله سوار» حرکت شد. تمام روی دشت و کوه برف و بیخ است. جمعی سرباز و سوار سر و با بر همه که تخميناً هفتصد نفر می شوند همراه است الی پیله سوار سی فرسخ است. منزل

اول «طالب خلافی» ۴ فرسخ امروز بقدرتی سرما و برف بود. همچو بین افسرده گشت آتش سوزان، منزل دوم «رزی» پنج فرسخ جزو خاک «ارس» است.

منزل سیم آمدیم «سیدلر» و «آقبلاغ» شش فرسخ خندانصیب کسی نکند. این قسم سفر و سرما و برف و منازل بد و این قسم اردوی بی سروسامان از سیدلر آمدیم «دیزج» و «سنگان» خاک اجارود و خادمه مزاحم بک شاهسون، نعوذًا بالله. از آنجا آمدیم قراقلسلو، هشت فرسخ منزل دیروز هم شش فرسخ است. دو رور اجارود به واسطه کولاك ماندیم.

روز پنج شنبه ۲۸ را، از قراقلسلو تا عمارت پیلسوار دو فرسخ است. این عمارت راهم امسال جزوی تعمیر کردم، کدخدایان و غیره شاهسون حاضر شدند. به همگی اظهار محبت شد. الان که شب دو شنبه هشتم شهر ذی الحجه است، نزدیک صبح است نشسته، «آن که در خواب نشد چشم من و پروین است»، می‌نویسم به حمد الله این حدود خیلی منظم است. خبر مرگ سپهسالار هم در تلگرافخانه سنگان رسید. سرفتنه‌جوها را در رخته ملک چیده همگی آسوده ما هم آسوده هستیم تا الطاف الهی ظاهر شود. این چند روزه همه برف و باران. امشب هوا معتل است، عین‌الدوله صدراعظم ایران است الان که در دیر مغان وقت می‌گذرد:

ای گدای خانقه باز آ که در دیر مغان

می‌دهند آبی و دلها را توانگر می‌کنند

دیروز خبر تلگرافی رسید که در تنکابن پنج وجب برف آمده است، باغ را خراب کرده است، گاو و گوسفندها را شهید. «چشم ند دور که اسباب طرب موجود است»، خدا را باید شکر کرد که از

نحوست ناخوشی‌های وبا و صدمات امسال به واسطه قدم نامبار که محمود زنده و سلامت هستیم. فی الحقیقته قدم این وزارت پناهی به ایران خوش نیست.

امسال یک کرور آدم در ایران تلف شده، خانواده‌ها بر چیده شد و مردم در سختی هستند. به تاریخ شب دوشنبه هشتم ذی الحجه: حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار بپرستانه
او خانه‌همی جوید و من صاحب خانه
خداآوند و لیعهد حالیه را به سلامت بدارد و توفیق بدهد.

۱۳۲۳ محرم ۱۴

۲۴

امروز که سه شنبه ۱۴ محرم سنه ۱۳۲۳ در پیله‌سوار مغان و اول روز سال نو و تحویل حمل است، لله الحمد سلامتی موجود است و همگی جمع و خاطره‌ها آسوده، سر کشی گر هست سرو است آنهم در جویبار. همگی جمع هستیم.

۱۳۲۳ محرم ۷۴

۲۵

در شب شنبه ۲۳ محرم سنه ۱۳۲۳ که شب عید است در عمارت پیله سوار مغان تفال^۱ شد.

۱۳۲۳ صفر ۸

۲۶

سه شنبه ۱۶ صفر سنه ۱۳۲۲ مسافت آذربایجان به حکم دولت دیگر نمی‌دانم خداوند خود تفضل فرموده، در هشتم ربیع الاول وارد تبریز، سه شنبه ششم ربیع الثانی سنه ۱۳۲۲ وارد اردبیل ولی چهاردبیل و قله، به سلامت، همه یاغی طاغی، خراب.

۱- خوش خبر باش ای نیوم شمال که به ما می‌رسد شمیم وصال

باری آنجا ماندم همه چیزشان را جمع کردم. نظم‌ها دادم، قلعه را آباد کردم. بر حسب حکم در بیستم ذی‌قعده ۱۳۲۲ از اردبیل حرکت به سمت پیله‌سوار مغان شد که پنج منزل راه پر از برف، بیخ، سرما خداوند نصیب احمدی نکند. جمعی از قشون بر هنۀ گرسنه ایران مردند. باری، روز ۲۸ ذی‌قعده وارد پیله‌سوار، خدا رحمت کند، علی‌خان عمارتی برای حکومت ساخت، نزدیک انهدام بود او راهم تعمیر کردم. تا امروز که هشتم صفر ۱۳۲۳ است می‌تویسم و در آنجا هستم، چند روز است به حمد الله خبر معزولی رسید، عین الدوّله وزیر شاه تلگراف کرده است بمانید در سرحد تا حضرت ولی‌عهد وارد تهران بشود دیگر نمی‌دانم چه نیت دارد.

به قدر چهل و هفت سال است زحمت برای دولت ایران می‌کشم پنجاه و نه سال است از عمرم می‌گذرد. این است حالت گرفتاری بمنه. حالا شب و روز به انتظار می‌گذرد. ولی به حمد الله به طوری منظم کرده‌ام. با این معزولی احمدی قدرت جسارت و فضولی ندارد در کمال نظم و آسودگی وقت می‌گذرد. یک سال است که از تهران حرکت، یازده‌ماه است در اردبیل مغان می‌گذرد. «در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی».

محض یادداشت نوشتم که اولاد پند گرفته به قناعت بگذرانند تا بتوانند از خدمت توکری کناره و به نان رعیت بگذرانند و زیادتی مطلبیند که در این دولت بی‌قانون ایران راحت و آرامش و پاس زحمت و حقوق خدمت نیست. به هر درجه برسند محسود واقع شده، انواع عذاب و ناراحتی و آسیب جان و مال را باید ببینند، زینهار که خود را داخل کار نکنند و نزوند، همین قدر کلاه سرشان را نگاهداشته باشیک وزیر خائنی بسازند، راه بروند، خیانت در این دوره اسباب آسایش است مثل وزراء مستوفی‌ها، میرزاها.

۷۷ صفر ۱۳۷۴

در شب ۲۷ صفر الخیر ۱۳۲۳ در «نیکجه» راه آذربایجان برای حضرت اقدس و لیعهد تفأل^۱ زدیم با حضور میرزا ابراهیم خان دکتر.

۸ ربیع الاول ۱۳۷۴

۸

روز ۱۴ صفر ۱۳۷۴ به حمد الله از به حمد الله خلاص شده از پیله سوار حرکت، همه مردم شاهسون، تبعه روس، سلیمانی، مأمور، کلیه حاضر حرکت شد، شب را آمدیم به لنگران فردارا با کشتن پست وارد رشت، همه مردم به استقبال آمدند. به هر حال روز ۲۲ صفر را وارد تهران حضور شاه، صدراعظم، در روز دوم ماه ربیع الاول ۱۳۷۴ شاه با صدر اعظم به طرف فرنگ حرکت کردند، بنده را هم تا کرج بردند یک مقدار ابواب جمعی نظامی که اسباب زحمت است ابواب جمع کردند راهی شدیم به شهر و حسالارا که روز شنبه ۸ شهر ربیع الاول است در شهر هستم و می نویسم. حضرت اقدس و لیعهد هم تشریف دارند برای نظم کارهای ایران تا خدا چه بخواهد.

۲۲ ربیع الاول ۱۳۷۴

۲۹

به تاریخ شب پنجشنبه ۲۲ ربیع الاول سنه ۱۳۷۴ وقتی که اعلیٰ حضرت مظفر الدین شاه قدری کسالت داشتند برای حضرت و لیعهد زدم باز این غزل آمد انشاء الله خیر و خوب است. «خداؤندا نگهدار از زوالش».

۴ ذیحجه ۱۳۷۶

۳۰

مظفر الدین شاه در روز شنبه ۲۷ ذیقعده الحرام مر حوم شد. امروز

۱- دیدار شد موس و ایوس و کفارهم
از بخت شکردارم و از روز گارهم

که شنبه چهارم ذی‌حججه الحرام بود در تالار موزه تاجگذاری اعلیٰ حضرت محمد علی شاه درسه ساعت و نیم به غروب مانده با حضور تمام علماء، سفراء، وغیره با کمال شکوه، وحالا که سه ساعت از شب رفته در تلگرافخانه که در آنجا خیلی باشکوه آئین بسته بودیم، بودم. حالا به منزل، درم منزل ماهم جشنی داشتند. محض یادگارنوشتم، بنده سه روز است از امسارت توپخانه و افواج معزول ولی وزارت تلگراف را دارم افواج قزوین ایلات و سواره بنده مرحمت شد با ایالت گilan، باید بروم، این تغییر و تبدیل بواسطه عداوت نایاب‌السلطنه و صدراعظم بامن شدوای به‌حمد الله شاه کمال التفات را دارد.

ذی‌الحججه ۱۳۲۴، محمد ولی

امروز لباس نظام را کنده با جبهه به سلام رفتیم

۵ شوال ۱۳۲۵

۴۹

به تاریخ پنجم شهر شوال ۱۳۲۵ به واسطه اغتشاش سرحد ترکمان و خارت‌هایی که در «خراسان» «مازندران»، «استرآباد» نمودند اولیای دولت و ملت مارا در این سریبری که شصت و یک سال از مراجح زندگی طی شده است به این مسافرت مجبور کردند. امشب که شب پنجشنبه است در مهمانخانه شاه‌آباد اقامت شد و این هفت‌مین سفر است که به آن سرحد می‌روم. حالا به عجله می‌روم که به «بندر جز» وارد شوم. از سن ۱۴ سالگی به استرآباد با مرحوم محمد ناصرخان ظهیر الدوّله که سردار قشون ما بود و در آن اردو سرهنگ بودم، مرحوم ساعد الدوّله سردار هم بود. آن سفر جنگ‌های سخت واقع شد، تقریباً الى حال چهل و شش سال می‌شد به‌هر حال هرچه بیشتر زحمت کشیدیم در راه این ملت دولت حالا عقوبات می‌کشیم. «رنجهها می‌برم از مردم نادان که

مپرس،»حالا که بحمد الله طلوع مشروطیت و مجلس شورای ملی است چون تمام ایران از همه حیث افتاده‌اند . تشکیل انجمن‌های بی‌قاعدۀ به تحریک بعضی ملاهای نادان داده‌اند و بجانب هم افتاده هر کس را که بدانند سودی و مایه‌ای دارد، بروز سیاه خود می‌نشانند و خیال‌شان یغما و تاراج مال مردم، بخصوص ملاهای بی‌سواد و سادات قلچمامک‌که رطب یباس تمام ملت را از راحت‌الحلقوم هم راحت‌تر می‌خورند.«در کش دهان و پرده نگهدار گوش.»

۱۳۲۵ ذی‌حججه ۲۴

۳۲

در این سال سنه ۱۳۲۵ که صبح مشروطیت و کنستی تو سیون طالع بواسطه بی‌علمی عموم هرج و مرج در تمام ایران خاصه در سرحد استرا باد که طوایف کوکلان و یموت طاغی یساغی شدند باز این بشدة بیچاره بدام افتاده ، آن‌همه رنج و سختی را فراموش و رفع این اغتشاش قرعه فال به نام من دیوانه‌زندند . در حالی که ترکمان نصف خراسان را تاخت و تازواسترا بادرآ چون سخت درهم پیچیده بودند هفتم شوال با هفت هشت نفر نو کرکاری حرکت، به رشت رسیده از راه دریا به بندر جز، محض اهل کمکی دولت سیصد نفر قشون مازندرانی که ابواب جمع من بودند حاضر کرد. در ۲۷ شوال وارد شهر استرا باد ، به ورود یموت کوکلان به جای خود نشسته، روز هفتم ذی الحجه را از شهر استرا باد حرکت کرده بایکمده اردو که هزار نفر می‌شدیم به « آقسین یورت جعفریانی» آمدیم تابه حال شخصت و هفت نفر اسیر خراسانی و بیشتر مال مردم را گرفته رد کرد. والآن که شب ۲۳ ذی الحجه است در اردو که داریم و سواربرای استرداد مال مردم فرستادم، هستم. عمارات استرا باد که خراب بود بیشتر تعمیر کردم. الان با ایل یموت سرینجه زده‌ایم و می‌زنیم ولی که قدر بداند؟! الان خدمت راه خداوند است . انشاء الله چون

محض رضای خداست فتح نصرت همعنان و خداوندیار و مدد کار است.
این حرکت، این سفر بندۀ محض فرمایش و خواهش ملت است.

به هست و نیست تورا حکم نیست دم در کش
که هر چه ساقی ماریخت عین الطافت

۲۳ ذی الحجه ۱۳۲۵ در ارجوی آفسین تحریر شد.

۱۳۲۶ صفر ۱۵

۳۳

به تاریخ روز غرہ شهر صفر الخیر از انجام کارهای جعفریای خلاص شده، مال مردم مسترد گردیده، حاج محمد باق سرداریمود جعفریای بود رسیده، حرکت بیورت بلقی شد ترکمان در سرپل بلقی جلوی مارا گرفتند ماهیم در تپه «وراحق» ماندیم روز سوم صفر جنگ که ما در گرفت همه دشت دست و سرو سینه بود، شش ساعت جنگ شد فرار کردند در همان سنگر آنها اردو زدم. هفت روز مانده اسیر هارا گرفتم. روز دهم صفر آمدیم «قراتپه» روز سیزدهم به واسطه جمعی یاغی ترکمان که آمدیم به بیورت «شورتپه» (دوچی) بیورش بر دیم. نزاع زیادی شد پنج ساعت دعوا کشید. چپاول زیادی، گیر اهالی اردو آمدوالان که صبح طلیعه ۱۵ است این روز نامه را می‌نویسم. اسیر زیادی هم پس گرفتیم به محمد الله به خواست خداوندی تابه حال فتح نصیب ما بود از همه راه و هو بابت.

۱۳۲۶ ربیع الاول ۲

۳۴

روز نهم صفر حرکت به بیورت «قراتپه داز» شد. چند روز توقف جزئی مالیات گرفته شد. دازها رفتند «سالیان»، سنگر کردند. ماهما بالاردو آمدیم «شورتپه» و «اشلی الم» هر چه خواستیم به صلح بگذرد

نشد روز ۱۳ صفر مخصوص این که نحوست رفع شود بایک عده سوار و سر باز رفتم به سالیان، سه فرسخ راه بود. آنها فراریه پشت گرگان کردند آب راه نداد. چند نفر از طرفین کشته، چند خانواده این روی آب بود غارت کردیم. تقریباً بیست هزار تومن اموال آنها به غارت رفت. گاو و گوسفندشان هم قدری غارت کردند عصر مراجعت شد باز، داز و بلقی جرأت آمدند نکردند. به روز بعد بالاردو رفتم به سالیان، دوشب توقف شد. آمدند به قوپخانه متخصص شدند. چهارهزار تومن روسیاهی گردند گرفته، اسراهیم که در میان داز دوچی ده نفر بود گرفته شد. حرکت کرده به یورت «کنیزک» آمدیم چند نفر از هارا آوردیم مرخص کردم در غرّه ربیع الاول آمدیم به این یورت آق امام، امروز که روز دوم ربیع الاول است می‌نویسم به محمد الله سلامتی حاصل تر کمان بجای خود نشسته، یک دسته قرامچی آنها در سنگ سوات که جای محکمی دارد پناه برده، این قرامچی طایفه مخصوصی نیست ولی خیلی بذات هستند، تمام دزاده‌امان هرزه یموت، یک جایی جمع شده به اسم قرامچی دزدی می‌کنند.

فردا که سیم است انشاء الله خیال داریم یک ساعت به صبح مانده سوار شده به آنها حمله بیوریم تا خدا چه بخواهد. از اینجا تا گنبدقاپوس دو فرسخ راه است. خداوند انشاء الله فتح و نصرت بددهد، اینجا هم سه چهار اسیر بود گرفتیم.

۱۳۲۶ ربیع الاول

۳۵

صبح سوم ربیع الاول است سوار شده به «بی‌بی شهر وان» که یک سنگر همین قرامچی است رفتیم، چهار ساعت از دسته گذشته به آنجا رسیدیم. از قضا همان طایفه که به خراسان حمله برده بودند، «جاروای»، «دواچی»، «قراداغلی» حمله شد، چند گرفت، فرار کردند

او به های آنها و چند نفر قرامچی تخمیناً صد خانوار چاپیده شد و غارت شد. تخمیناً سی هزار گوسفند و برهشان غنیمت شد. سیصد شتر، دویست گاو، صد مادیان و اموال و اثاث‌البیت، صد هزار تومن به ترکمان ضرر وارد شد.

تا پنج ساعت به غروب مانده توقف شد. حضرات استرا بادی، ایل خانی، میرزا سعدالله خان و مفاخرالملک کتو لی آمدند که باید مراجعت کرد. آنها چند اول شدند من هم سواره و پیاده را حرکت دادم با دو اراده توب که همراه داشتیم. نیم فرسخ را که آمدیم، صدای تفنگ چند اول بلند شد، کم کم زیاد شد قدری ایست کردیم سوار ترکمان زورآور شد. ایل خانی و سوار استرا بادی فرار کرده به طوری که یک مرتبه ایلخانی پاهای بر همه مثل حر تعزیه نزد من آمد. سوارها هم ریختند میان سرباز و سوار که با من بود، اینها هم فرار کردند. هر چه داد کردم نشد، آخر خودم در سر توب پیاده شدم. یحیی خان میر پنج قراق و محمدحسین خان، سرتیپ توپخانه، میرزا سلیم خان ادب الحکما هم ماندند.

از نوکرها ابوالقاسم کجوری و حاجی علی تفنگدار خودم که دو تفنگ ده تیر ماوزر داشت ماندند. اگرچه خویشن بینی غلط است ولی فضل خدا شامل حال شد، همان قسم که پهلوانهای قدیم یک تنه نوشته‌اند، جنگ کردند، کار من هم همین قسم شد. گلو له هم مثل تگرگ می‌آمد. یک توپچی پهلوی من تیر خورد، اسب سواری ادب الحکما، هر چه خواستند مرا هم فرار بدنهند در نرفتم. همانجا با آن دو تفنگ به آنها گلو له اند اختم، اسب و مرد مر کشان بر زمین خورد، قدری فاصله دادند دو تیر هم توب اند اختم بینی و بین الله توپچی ها هم فرار نکردند.

من هم توپ را حر کت دادم، چهار صد قدم بالاتر آمدم. نوکر

های من دیدند فرار نکردم آنها مراجعت کردند، ترکمان تیررس آمد. این دفعه تیراندازی سخت از طرفین شد، ترکمان برگشت کرد از طرفین چندنفر کشته و زخمی شد. به‌حمد‌الله فاتح شده یک ساعت به غروب مانده منزل رسیدیم. در این یورت که حالا نهروز است متوقف هستیم. فردا کسی باید یورت کوکسان انشاء‌الله باید برویم. فی‌الحقیقت سرکرد و سوار و سرباز خیابی می‌بائی کسردند. در این دعوا، حالا همگی خجل و شرم‌ساز هستند. فی‌الحقیقت خداوند به ما یاری کرد و الا در این آخر کار شکست خورده و رسوای خاص و عام می‌شدیم. خداوند را به این افتخار شکر می‌کنم، الحمد لله علیٰ السلامه.

۱۳۲۶ ربیع الاول

۳۶

امروز که دهم است در «تقی‌آباد فندرسک» اردوداریم. به حمد‌الله خوب وارد شدیم. اینجا هم جای خوبی است. خبر شلوغی تهران تلگرافاً رسید. الان منتظر هستیم کمیسر روس برسد.

۱۳۲۶ ربیع الاول

۳۷

۱۳۲۶ امروز که جمعه ۲۲ است، هفت روز است در «قلی‌تپه» کوکلان هستیم. «قلیچ ایشان» امام جمعه و سایر خوانین آمدند و رفند که امروز جمعی را جمع کرده قراردادار کارهای شان را بدھند. امروز میرزا سعد‌الله خان ایلخانی و مفاخر الملک کتوی رفته‌اند به‌جاور کوکلان که تا اینجا سه‌فرسخ است، هوایم بهار است، زمین و زمان سبز است ولی از خبرهای بد تهران و نرسیدن پول قشون خیلی گرفتاری دارد، خداوند خود اصلاح کند و خیر پیش بیاورد. نمی‌دانم کار در اینجا به کجا بکشد. همه کارها در این نقطه است تا چه مقدار شده باشد.

۱۳۷۶ ربیع‌الثانی

۳۸

امشب که شب یکشنبه هشتم ربیع‌الثانی سنه ۱۳۷۶ در کوکلان در زیر کوه هماون سر قبر اشکبوس اردو دارم. همینجا که جنگ رستم و خاقان چین واقع شد، حالا قسمت روزگار را بینند. در آن صفحه پیله‌سوار مغان^۱ نوشتم این صفحه کوکلان و الان که نیم ساعت به صبح داریم تنها نشسته این حافظ را مطالعه می‌کردم دیدم، این یادگار را هم نوشتم.

به حکم ملت، حکومت استرآباد و یموت و کوکلان، مازندران سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، به من داده شد ولی زحمت‌ها کشیدم اند کی در این صفحات اول حافظ نوشتم. الان ایران هرج و مر ج است، این صفحات منظم مشغول گرفتن مالیات کوکلان و اسرای خراسان از ترکمان، خداوند انشاء‌الله خیر پیش آورد و بهزادی کارها را اصلاح، امروز دو روز است که می‌گویند ترکمان یموت پهلوی استرآباد جمیع شده یاغی شده‌اند. از اینجا تا استرآباد تاخینیاً فرسخ راه است انشاء‌الله اصلاح می‌شود. خیلی به ترکمان امسال صدمه‌وارد شد. آنها هم سابقاً زیاد شرارت کرده بودند.

محمد ولی

۱۳۷۶ جمادی‌الاول

۳۹

به تاریخ ۱۵ ربیع‌الاول سنه ۱۳۷۶ آمدیم به قلی‌تپه کوکلان سر قبر اشکبوس اردو زدیم. امشب اول ماه جمادی‌الاول است، شب

۱— توضیح این که در صفحه ۱۵ یادداشت‌های مورخه ۸ ذی‌الحججه ۱۳۷۴ و

۱۴ مهر ۱۳۷۳ نوشته شده است.

دوشنبه، به حمدالله کارها سر و صورت گرفت تفأل^۱ کردم که الى
ششم ماه که قصد حر کت داریم به سلامتی انشاءالله، این غزل آمد و
می‌دانم تفأل مولانا خواجہ علیہ الرحمه از روی عقیده و صدق نیت
خواهد بود انشاءالله

محمد ولی

۱۳۲۶ اول جمادی الاول

۴۰

امشب که شب غره جمادی الاول است می‌نویسم، به حمدالله
کارهای اینجا قریب الانجام. مالیات دوساله گرفته بیست هزار
تومان تا به حال از مردم گرفته شد، روز دیگر انشاءالله حر کت بار
می‌نمایم، اسراراهم قرار دادیم که بیاورند. فردا که دوشنبه غره است
کمیسر لافر بولکونیک روس با ابوالفتح خان شاهزاده رئیس تلگراف
می‌روند به «کبک چای» و «سنگی داغ» نزد «چهاروای دوچی» و «ایکه»
اسیرهارا گرفته بیاورند.

مبلغی پول از تهران و استرایاد آوردم به قشوں دادم حالا هم
قدرتی پول از مالیات کو کلان دارم. کو کلان و یموت الان در کمال
امنیت و آرامش است ولی خودم خسته شدم، مسافرت طول کشید،
کارهای مملکتی تهران و آذربایجان خیلی بد و شلوغ است و هرج
و هرج در تمام ایران مگر در این نقطه به حمدالله خیلی خوب است.
در اینجا جز یک نفر که دم توپ گذاشت از دزدهای معروف حرامزاده
شریر که امسال راه خراسان را او بهم زد، قتل‌ها کرد، شب دراردو

غزل تفال

هر آنکه جانب اهل وفا نگهدارد

خداش در همه حال از هلا نگهدارد

غزل شاهد

همای اوج سعادت به دام ما افتاد

اگر تو را گذری بر مقام ما افتاد

به شبیخون و دزدی با نفر آمد و گیر افتاد و به جزا به حمد الله رسید آسوده شدیم.

۱۳۲۶ جمادی الاول

۴۱

دیروز سهشنبه دوم جمادی الاول ۱۳۲۶ کمیسر لاورف بولکونیک به اتفاق ابوالفتح خان شاهزاده رئیس تلگراف به سمت کبک چای، سنگی داغ، مراوه چشمی حرکت کردند که انشاء الله اسرا را گرفته بیاورند ماهم خیال‌داریم به امید خدا شنبه ششم را از اینجا حرکت کرده به سمت «نوده» اردو، معاودت کند.

۱۳۲۶ جمادی الاول

۴۲

شنبه ششم حرکت شد و از راه ایل مان یخمر آمدیم آق‌امام، نوده، پنج فر سخ است. روز یکشنبه هفتم باید در رامیان بمانیم نماندیم آمدیم به فندرسک خیلی زحمت و صدمه شد. روز دوشنبه هشتم در تقی آباد فندرسک، روز سهشنبه نهم توافق، عصر، خبر تلگرافی از تهران رسید.

تهران، شاه، جلال‌الدوله، علاء‌الدوله، سردار منصور را گرفت و تلگرافخانه ایران که پنج ساله در اجاره من است، از من گرفت. این است پاداش زحمات و خدمات. حالا دیگر کار ملت، دولت به، کی باشد. خودمهم امروز چهارشنبه دهم را قصد و خیال کردم فردا، انشاء الله حرکت از راه «سرخان محله کتول» کرده، به سمت تهران بروم. دیگر از نو کری و عمر هم بیزار شدم. به تاریخ چهارشنبه دهم جمادی الاول در تقی آباد فندرسک هوا گرم، الان دو ساعت از ظهر گذشته از کثرت گرما و خیالات نتوانستم راحت کنم، می‌نویسم ۱۷ جوز است امروز، خداوندان! تو به این ملک و ملت ایران ترحم کن،

همه مردم به یک حال بد و زشتی افتاده‌اند که پناه می‌برم به خدا.

۱۷ جمادی الاول ۱۳۲۶

۴۳

امروز که چهارشنبه ۱۷ جمادی الاول ۱۳۲۶ است، دیروز از علی‌آباد خانهٔ مفاخرالملک حرکت کردم. در راه «سرخان محله» آمدیم در این چمن کسه پهلوی محله ابر است. راه هفت فرسخ بسیار بد، بقیه اردو را از آنجا به شهر فرستادم، به حمد الله انگیز استراپاد خلاص شدیم.

دیشب با حال خستگی خیلی خوش گذشت، علامرضا سلطان کوداری همه چیز آماده و مهیا کرد، امروز برای رفع خستگی مال‌ها و همراهان توقف شد. الان هفت ماه و چند روز است اردو داریم. در سه روز قبل ۱۶ نفر بقیه اسرا را هم از گنبد آوردند، به صاحبان آن داده شد.

در این هفت‌ماه خیلی کارها کردیم. جنگ‌ها، زحمت‌ها، سختی از سرما و گرما بردیم، بسی رنج و سختی که من برده‌ام، به‌هر حال الحمد لله على السلامه.

فی ما بین دولت و ملت هم به هم خورده است. تلگرافات عجیب و غریب می‌رسد. انجمن‌ها شورش دارند. پنج شش روز است با همه این زحمات خبر دادند که تلگراف‌خانه که در اجاره‌من است از من گرفته‌اند. مزد خدمت من این بود، و از شاه خیلی ممنون شدم گویا او هم خیلی پشیمان بشود، «که کس مبادز کردار ناصواب خجل». ^۱

پنجشنبه ۱۷ جمادی الاول، الان جا و مکان و هوا و آب‌خوبی داریم. فردا از اینجا حرکت، انشاء الله تعالى به ایریچ بسطام که چهار فرسخ است، می‌شود. مال کرایه‌هم چهل و یک رأس‌رسید، یکی چهار

هزار کرایه کردیم.

۱۳۷۶ جمادی الاول ۲۶

۴۴

امروز که سهشنبه ۲۶ جمادی الاول ۱۳۷۶ از کوکلان مراجعت، آدمد به بسطام و حالا در باع دولتی بسطام که سیم سلطان است هوا گرم و سط ظهر از خواب برخاسته می‌نویسم. فی الحقیقته «دانسته من و معشوّق مرا پایان نیست».

از حکومت‌ها و غیره به واسطه نرسیدن حقوق قشون و اغتشاش تهران و مفلو کی همراهان و هرج و مرچ تمام ایران استغفار کردم. اردو را آورده استرآباد از راه سرخان محله و ابریه اینجا آمد و می‌خواهم به تهران بروم.

به حمد الله نظم خوب به گران دادم، تمام استرآباد مالیات را با قدری از اموال غارت اهالی خراسان گرفتم و دادم، و حالا خیال دارم انشاء الله دیگر به تهران رفته نو کری هم نکنم. امسال خیلی زحمت کشیدم.

چند روز است فی‌ما بین شاه و مجلس و غیره مغشوش و درهم و برهم. ایران خراب گشت از آخوند بازی و تدبیرات پور زال این اولاد محبر‌الدوله محض غرض کارها کردن خدا جزای آنها را بدهد مملکت را ویران و خراب کردند، بیداد کفر و ظلم تو امدادی کنی، حالا که همه‌جای ایران قتل و غارت جاری مگر همین نقطه که من هستم به حمد الله خوب است این دوروزه حرکت می‌کنم.

۱۳۷۶ جمادی الاول ۲۷

۴۵

امروز که جمعه ۲۷ جمادی الاول سنه ۱۳۷۶ است یک هفته تمام است که در اینجا هستم. به حمد الله خوش گذشت، دوروز است شاه به همه حکام تلگراف کرد که مجلس شورا را تعطیل کردم و می

گویند به مجلس توب بسته‌اند. خیلی آدم کشته شده است، امروز ۲۷ از اینجا شما عنظام به سمت گیلان رفته‌است خیلی هم بی فرصت و دلتنگ، فردا شنبه از اینجا انشاء‌الله حرکت می‌کنم.

۱۳۲۶ جمادی الثانی

۴۶

شنبه ۲۸ جمادی الاول ۱۳۲۶ آمدیم به «قحف» پنج فرسخ راه، یک روز هم قحه‌ماندیم. امروز ۲۹ آمدیم به چهارده‌امغان، هفت فرسخ راه بسیار بد، کوه‌های عجیب‌غیری دارد که بیشترین پارچه‌سنگ خوار استند. فی الحقیقته دیدنی است. امروز سه شنبه‌شنبه‌غره جمادی الثانی به واسطه خستگی در این چهارده که باعی است معروف به با غشاه توقف شد، این باع را فتحعلی‌شاه ایجاد کرد. حالیه از باغات قدری درخت تبریزی کلفت از آن عهد باقی است که قطر ساقه آنها دوزرع بود فی الحقیقته دیدنی، ولی باع را خراب و ضایع کرده‌اندمیل سایر کارهای دولت چهارده که در اینجاست تقریباً پانصد خانوار می‌شوند، چهل و دونفر سرباز می‌دهند. مالیات چندان هم ندادند فردا انشاء‌الله به چشم‌علی که تا اینجا دو فرسخ می‌شود، می‌رویم. از تهران هم که خبرهای بد می‌رسد.

۱۳۲۶ جمادی الثانی

۴۷

در زمان مراجعت از سفر استرآباد سنه ۱۳۲۶ در محل دودانگه در چمن رستم رو دبار، یک روز برای رفع خستگی توقف شد بسیار جای باصفا، بیلاق پر شکار.

پنجم جمادی الثانی چون خبرهای بد از وضع تهران می‌رسد برای اعلیٰ حضرت محمد علی‌شاه تفأ^۱ زدم، باز این غزل آمد و حافظ معجزه می‌کند.

دیدار شد هیوس و بوس و کفار هم
از بخت شکر دارم از روزگارهم

امروز دو قوچ بزرگ شکار شد، از اینجا به فیروز کوه ۱۲ فرسخ است، این بیلاقات فی الحقیقت بهشتی هستند. اگر اشباب جمع باشد، برای گردش تابستان بهتر از اینجاها آب، هوا، گردشگاه پیدا نمی‌شود ولی نه مثل فرنگ.

۴۸

۹ جمادی الثانی ۱۳۲۶

تاجشمه علی چهار ساعت راه بود، از جشمہ علی آمدیم به «اکره» چهار ساعت و نیم راه بود ازاکره آمدیم از «فولاد محله» که خاک دو دانگه است گذشتم. آمدیم به رستم روبار، پنج فرسخ، این راه و این بیلات از مثل بهشت، یکروز هم در رستم روبار توقف شد صمصم‌الممالک حاکم دودانگه و سرتیپ فوج هم آمد، بسیار خوش گذشت. شکارهای خوب شد، این کوه‌ها پرازشکار است، از آنجا آمدیم به چمن خنک، خاک سمنان، امیر دیوان حاکم سمنان هم آمدند، دو روز در این چمن که مثل بهشت است توقف، روز نهم را آمدیم به چمن «جاشم» پنج فرسخ است اینجا هم خاک سنگ نو سمنان است و تافیروز کوه شش فرسخ مراتع هم دارد. بیشتر مراتع گوسفند، این راه از رستم روبار الی فیروز کوه همه جاسه ماه تابستان اهالی دهات بامواشی خود آمده چادر می‌زنند و سه ماه هستند. این‌ها هر طایفه یک‌جا چادر سیاه می‌زنند به اصطلاح خود خیل می‌گویند که همان خیل است. میرزا تقی جلودار که به تهران فرستاد با خبرات امروز آمد. خبر سلامتی کسان تهران را آورد، چون مجلس تهران را به توب بستند جمعی کشته شدند و کلا و مقصرين را گرفتند، برای تشویش اورا از چهارده‌هادیغان روانه کرده بودم نهروزه رفت و بر گشت عصر چهارشنبه نهم جمادی الثانی ۱۳۲۶ در چمن محمدولی جاوش تحریر شد.

۱۳۲۶ جمادی‌الثانی

۴۹

از جاشم به کورسقیدسه، فرستخ راه است منزل شد. به فیروز کوه چهار فرستخ است از فیروز کوه منزل به منزل تا امروز که ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ وارد سیاه‌پلاس لار، دیروز در منزل «پلور» لاریجان سردار مفخم حاکم لاریجان آمدند دیداری تازه کردیم و تلگرافی به او نمودند و احضار تهرانش کردند، قرار است فردادر منزل لواسان بیایند، به حمد الله این راهها و هواهای خوب بیلاق، شکار می‌شد، بنده هم برای این که قدری وقت بگذرانم در این راهها توقف کردم. از اینجا الی تهران نه فرستخ است با مرحوم ناصر الدین شاه به لار خیلی آمدیم و بیاد رفقای قدیم را می‌کنم که همه مرده و رفتگان

سعده گر آسمان به شکر پرورد تورا

چون می‌کشد به زهر، ندارد تنصلی

چه، بزرگان، وزراء وغیره در این صحراء دیدم و چه شبها و روزها بخوشی گذراندیم، حالا یاد آن‌جوانی و ایام را می‌نایم و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خورم، رفقا و همسرها رفته‌اند.

من بمانده در میان این و آن

همچنان چون آتشی از کاروان

۱۳۲۶ جمادی‌الثانی

۵۰

به تاریخ ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ وارد تهران، روز زورود، شاهرا زیارت کرده پس فرای آن مأمور انتظام آذربایجان، خداوند چه پیش بیاورد، نمی‌دانم چه بخت مسافرتی دارم. در این موقع از قبول ناچار امروز که ۲۹ است می‌نویسم انشاء الله فردا حرکت می‌کنم. پناه بر خدا تو کلت علی الله، آذربایجان خیلی بی‌نظم، مغشوش، مردم یاسعی تا خداوند عالم چه قوه وقدرتی بددهد و مشیت چه باشد؟!

۴ ربیع ۱۳۲۶

امروز که ۴ ربیع است در باغ حمیدآباد وارد که خاک خمسه است و از آنجا به زنجان هشت فرستخ است، از تبریز خبرهای موحس می‌رسد انشاء الله سفر خیر است^۱.

۱۳ شعبان ۱۳۲۶

۵۲

در ۱۲ وارد با سمنج شده، شاهزاده عین‌الدوله پیش از وقت وکیل اردبیلی را برای اصلاح فرستادند. فی الحقیقت از این عزم و اقدام خوش نیامد و به شهر نرفت به خیال شاهزاده به محض اظهار اصلاح می‌شود، حضرات تبریزی هم اعتقد نکردند من هم در با سمنج ماندم، شاهزاده فرمانفرما از مراغه آمد عین‌الدوله هم از اردبیل، به اتفاق فرمانفرما رفته به چمن سعدآباد پیش عین‌الدوله یک روز مانده فرمانفرما رفت به مراغه، آمدیم به با سمنج، شاهزاده عین‌الدوله یک روز مانده نیامد با غصانی دیوان که نزدیک شهر است. الی حال که ۱۳ شعبان ۱۳۲۶ وارد با غصانی دیوان که نزدیک شهر است. الی حال که ۱۳ شعبان ۱۳۲۶ درست هست. شب و روز صدای توپ و تفنگ است دیروز ۱۲ شعبان اردبیل تهران با چهار عراده توپ، هشتصد سوار، پانصد سرباز وارد شدند هنوز کارها اصلاح نشده و من هم خود را دخیل نمی‌کنم و با شاهزاده عین‌الدوله کمال ارادت، لیکن این وضع با سلیقه بندۀ درست نمی‌آمد.

خداآوند عاقبترا بخیر بگرداند، می‌ترسم همه شهید خسرالدنيا والاخره بشویم نه مشروطه تصحیح شود و نه مستقله، دزدهای خارجه کالا را از بین ببرند و به غیر از ندامت برای ما نماند. به قدری شهر تبریز خون-

۱ - و باخطی که بیداست بعد اضافه شده است، در این صفر همان‌پنج شش نفر توکر و لواه‌الملک سه‌بادی حرکت کردند.

ریزی و قاتلی کرده و خانه یکدیگر را چاپیده آتش زده‌اند که سی سال دیگر هم این شهر آباد نمی‌شود و مردم هم در عذاب، راه آمد و شد شهر هم مسدود است. سه‌ماه است^۱ به جان یکدیگر افتاده‌اند بیشتر را هم علماء و روضه‌خوانهای شهر و چند نفر مفسد باعث شدند، در باغ صاحب دیوان در چادر، دو پشه بنداز شدت مگس زده‌ام که بخوابم، خوابم نمی‌برد.

تحریر شد به تاریخ پنجم شنبه ۱۳۲۶ شهر شعبان ^{پیرستان}

۱۳۲۶ شعبان ۴۷

۵۳

اگرچه از بیستم شهر ربیع‌الاول حال شب و روز شاهزاده عین-الدوله و حریف و جلیس گرما و گلستان هستیم اگرچه شاهزاده سپاهی نیست سهل است حکومت هم نمی‌داند با وجود بلدیت از طبع و طرز آذربایجان بی‌علم است و بایشتر مخالف است. هر قدر خواستم شاهزاده را از درصلاح و مسالمت در آرم گاهی به واسطه اردوی ماکو و گاهی به استظهار تلگرافات. خیالش به جنگ و دعوا اقرار گرفت، وبه او می‌گوییم و گفتم با این سلیقه کج نمی‌توانی فاتح شوی تا امروز پنج شنبه ۲۷ خیالش به دعوای فردا قرار گرفت و بدون دستور العمل و نقشه‌ای می‌خواهد حمله کند و یقین دارم نخواهد از پیش ببرد.

۱۳۲۶ شعبان ۴۸

۵۴

امروز که غروب جمعه ۴۸ است شاهزاده صبح بر خاسته مراهمن خواسته گفت قشون حاضر شود. بعضی را برای حفظ خود نگاه داشته سواره بختیاری سنگابی و شاهسون را به امیر مسعود و سالار جنگ داد رفتند بالای تپه جلوی باغ صاحب دیوان، خودش هم مرا برداشت‌رفت بالای تپه که توپخانه آنجا بود بیچاره بختیاریهارا و جمعی از سواره

۱- (سه ماه است) ذراصل مکرر نوشته شده است.

قزوینی و سنجابی، این امیر نادان مأمور میان باغات تبریز کرد. آنها هم ریختند میان باغات از آن طرف هم که دیوار و سنگرد اشتند قدری که بختیاری‌ها و دیگران به باغات رفتند، امیر و سالار چند فنجان عرق هم خوردند، صدای شلیک تفنگ بلند شد، در زیر درخت‌ها و پشت سنگرها سوارهای بختیاری‌ها وغیره هدف گلوله و فرار کردند، شاهزاده‌هم با ۱۳۲۶ صد تیر توب به شهر آنداخت و خانهٔ خصمه را غمی نرسید، تاغروب آفتاب بالای تپه بودیم غروب مخدو لا مراجعت به منزل شد.

۱۳۲۶ شعبان ۲۹

۵۵

شبیه ۲۹ در منزل بودیم از آن طرف شلیک توب و تفنگ کشید باز به سرتپه هارفتیم چند تیر توب آنداختند مکرراً مراجعت کردیم فی الحقيقة اگر کلد خدای جوشقان هم سرداری می‌کرد بهتر بود. مردم بیچاره تبریز حرفاهای خوب می‌زنند گوش شنو ا نیست نمی‌دانم عاقبت این کارهای منجر به کجا خواهد شد.

۱۳۲۶ ۵ رمضان

۵۶

امشب که شب پنجم رمضان سنه ۱۳۲۶ است دراردوی باع صاحب‌دیوان معروف به سرآسیاب تبریز یک ساعت و نیم به صبح مانده برخاسته تنها نشسته و این یادگار را می‌نویسم، از تهران مأمور تبریز، عین الدوله‌هم فرمان فرما و رئیس کل، میان کارها تقوت کرده‌اند. الان شهر را اطراق در کمال انقلاب و اغتشاش، ماهم گرفتار در این جانشسته‌ایم. هواه سرد، مردم گرفتار، من بیچاره به این زحمت دچار، حیا هم نکردم، مرا به زور روانه‌این سفر، نه اختیار دارم، نه اقتدار.

۱۳۲۶ ۹ رمضان

۵۷

دیشب که شب نهم رمضان المبارک بود تلگراف دستخط مرخصی

پنده رسید. بحمد الله آسوده شدم و از مشغولیت خارج در فکر تهیه و تدارک حرکت هستم. اگر این دوروزه انشاء الله مستخلص شوم و خدابخواهد کارهای تبریز در انقلاب و هنوز کاری نشده است و اصلاحی نشده مردم به حرف خود باقی، حکمران می خواهد به پولیتیک دروغی بگوید پیش نمی رود.

بررسی ۱ رمضان ۱۳۲۶

۵۸

برای مراجعت از آذربایجان که دهم رمضان ۱۳۲۶ حرکت کردم به حمد الله استغنا دادم، با کمال افتخار و رضای ملت حرکت کردم این تفأل آمد^۱:

۱۳۲۶ رمضان ۱۴

۵۹

به تاریخ عصر دهم سه شنبه از اردو حرکت کرده به زرنق منزل حاجی ابراهیم آقا آمدیم، بسیار خوش گذشت.... را در اردو گذاشته بودم برای ریاست افواج قزوین و سوار ایلات روز چهارشنبه عصر بی خبر از اردو فرار کرده رفته بود. به هر حال خدا لعنتش کند این پسره مخرب خانواده ما شده است، خدا از او راضی نباشد. به هر حال روز پنجم شنبه حرکت کرده آمدیم غرلجه میدان خیلی باد و سرد بود. امروز جمعه آمدیم حاجی آبادنهر خورده خوابیدیم، الان که عصر جمعه است بیدار، دیشب گویا در شهر بهاردوی عین الدوله حمله بر دند صدای توپ زیادی دیشب آمد ولی هنوز خبر نرسیده آدمهای...

۱- غزل تفآل:

ای سایه رحمت الهی

وی غنچه باع پادشاهی

غزل شاهد:

ای خلمت ملک بن تو زیبا

دی فره دولت تو غرا

حرامزاده را نگاه داشتم نگذاشتم بر وند فرد اهم خیال توقف دارم برای
آمدن حاجی ابراهیم آقا.

۶۰

۱۸ رمضان ۱۳۷۶

امروز هیجدهم از خواجه‌غیاث که الی میانج، پنج فرسخ است،
آمدیم. به حمد الله به سلامت وارد شدیم مسافرین و مهاجرین تبریز که
غلب زن و بچه بودند به سلامت رساندیم این راه سواره‌های شاهسون
زیاد برای غارت بودند ولی نزدیک ما نمی‌آمدند. امپال آذربایجان
کارش خراب، همه دهات به غارت و یغما، طرق و شوارع مسدود، من
هم از تنکابنی‌ها بیست و پنج نفر با نو کرهای شخصی همراه دارم که
سوار و تفنگچی هستند پانزده نفر هم سوارا کردار ایلات قزوین به حمد الله
به همین عده قلیل با کمال جلادت با این اغتشاش راه و بنه زیاد خودم
و مردم آمدیم. از اینجا تا تبریز بیست و پنج فرسخ است دیروز عصر
خبر تلگرافی رسید عین الدوله علیه ما علیه از ستارخان و باقرخان بنا
شکست خورده با ازدو به باسمنج فرار کرده است لعنت الله علیه که این
همه مفاسد از او شده او پنجاه روز در باخ صاحب‌دیوان با ازدو بودم
به حمد الله نگذاشتم این اتفاقات یافتند. روز دهم به سلامتی با استعفا که
کردم، حرکت کردم^۱ و این علیه ماعلیه این ننگ را بار آورد، الحمد لله
علی السلام، از بخت شکر دارم و روز گار هم. حالا دولت قدر نو کر
را بداند، آنچه گفتم نشینیدند. مثل وزیر اعظم حالیه غرض فهمید و
غرض بخرج داد تا کار آذربایجان و این مملکت را خراب و تباہ و
روزگار دولت و ملت را سیاه کردند.

امروز توقف به خواهش حاجی ابراهیم آقا و جمعی از تجار
تبریزی همراه انشاء الله فردا حرکت می‌کنیم.

۱— در اصل اشتباعاً «کردن» نوشته شده است.

۱۳۲۶ رمضان ۲۶

۶۱

امروز که پنجشنبه ۲۶ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶، وارد به ساین
قلعه که ملکی ملکه جهان حرم پادشاه است شدیم در کنار ده چادر زدیم
با حاجی ابراهیم آقا، نصیر دفتر انتصار السلطان، لواعالملک صرف
دو روز است از شهر زنجان حرکت، دیشب در خیر آباد که پنج فرسخی
زنجان است بودیم، امروز اینجا که تا خیر آباد پنج و تا شهر زنجان ده
فرسخ است هوا هم به حمد الله مساعد و ملایم است، از اینجا تا فروین
پانزده فرسخ است؛ امروز به قدر سیصد نفر قزاق و شش عراده توپ
ماکسیم وغیره به سمت آذربایجان می‌رفته است در راه مصادف، ولی
خرج عیث بیهوده، زمستان در پیش و مردم در هیجان، خداوند اصلاح
کند علی آیحال که دولت پول و قشون معنا ندارد.

۱۳۲۷ شوال ۳

۶۲

امشب که شب پنج شنبه سیم شوال سنه ۱۳۲۶، در بخت آباد
ملکی خودم می‌نویسم، به حمد الله به سلامتی سه شب است در اینجا
هستم تلگراف زدم اذن مرخصی تنگابن خواستم اجازه خو استم اجازه
هم رسید انشاء الله این دو روزه می‌رم، شکرها به خداوند دارم که
لامحاله مردود ملت نشدم و خلاف و خیانت، به دولت و ملت خود
نکردم و آنچه راصلاح بود گفتم ولی دولتیان نشنیدند. لهذا استغفار کردم
آمدم، بعد از من آمد به سر عین الدوله آنچه را می‌باستی بیاید خدا
لعنتش کند فتنه بدی میان دولت و ملت کاشت دولتیان هم که چیزی
نمی‌فهمند و نمی‌دانند.

۱۳۲۶ شوال ۱۸

۶۳

از بخت آباد حرکت به سمت رشت به رشت هم محض خواهش

حاجی شریعتمدار سردار همایون رفتم یك شب ماندم صبح بسیار زود رفتم غازیان، کاروان‌سراکه در انزایی به شراکت من حاجی حسینقلی ساخت دیدم شب راغازیان ماندم مراجعت به حسن رود بنه هم رسید فردا لشت‌نزا شب ماندم به هر حال شب پنج شنبه ۱۷ را وارد با غ خرم آباد به حمد الله والمنه شدم. دیروز پنج شنبه ۱۷ شوال ۱۳۴۶ شهر شوال المکرم باران زیاد، امروز صبح جمعه ۱۸ است می‌نویسم هوا معتدل و خوب خبرهم از جائی ندارم نه از تهران نه از تبریز.

۱۳۴۶ ذی‌قعده ۱۵

۶۴

امروز پانزده ذی‌قعده است در خرم آباد مشغول تحریرات هستم برای تهران وغیره.

۱۳۴۷ محرم ۱۵

۶۵

به تاریخ روز یازدهم محرم الحرام سنه ۱۳۴۷ که از تهران تلگرافات آمد و ما را در دولت یاغی قلمداد کردند، تلگرافات فرمایشات کردند و احضار شدیم. با حکومت قزوین وغیره، آمدم با غکنار دریا امروز که روز ۱۵ است می‌نویسم انشاء الله خیال دارم امروز عصر با کشتی برویم تا خدا چه خواهد، به حمد الله تفلاالت به خواجه که خیلی خوب است. ما هم با همراهان می‌رویم.

۱۳۴۷ صفر ۶

۶۶

روز دوشنبه وارد انزلی در غازیان منزل، همراهان را فرستادم

با کرجی به شهر، خودم با چهار پنج نفر ماندم، عصر خبر رسید شهر رشت مغشوش سردار افخم را کشتند با چند نفر، صبح شنبه جمعی از اهالی رشت و تبریز آمدند ما راحر کت به سمت شهر دادند در با غ میان کوه جمعی از امرا و اعیان آمدند عصر ۱۷ محرم وارد شهر رشت ولی چه عرض کنم مردم در چه حال، به حمده‌الله رسیدیم، اسباب امنیت فرآهم، انجمن مقدس برقرار مارا هم برای کمیته و ملت حاکم و رئیس کردند، حالا دولتیان مارا یاغی می‌گویند. مردم بیچاره جز مشروطیت و قانون و مجلس دارالشور احروفی نمی‌زنند عرضی ندارند این دولتیان علیه ما غرض می‌کنند پادشاه بخت برگشته را به بعضی اقدام و امیدارند حالا ۱۹ روز است که در خانه سردار منصور هستم، همه مردم جمع، تکلیف ادارات داده شد. از هر حیث بحمد الله کارها در نهایت خوبی است، تا خواست خداوند چه باشد. به تاریخ شنبه ششم صفر الخیر ۱۳۲۷.

۳ ربیع الاول ۱۳۲۷

۶۷

امروز که پنج شنبه سیم ربیع الاول ۱۳۲۷ است باز هم در خانه سردار منصور هستم، هنوز ترتیب کارها بجایی نرسیده، یک جمعی به سر سنگرهای راهها فرستادیم خودمان در شهر، یک پول وجه اعانهای هم انجمن ایالتی حواله داده‌اند از مردم می‌گیرند که بنده از قدر و وضع آن بی‌خبرم، اهالی هم که به غرض یکدیگر هستند حالا همه را به حرف می‌گذرانیم تا بینیم سرانجام چه خواهد بودن، این رشته سردراز دارد.

۱۳۲۷ ربیع الاول ۲۳

۶۸

زمان حرکت از رشت برای تسخیر قزوین و تهران تفال شد و این غزل آمد و شاهد بعدهش هم معلوم انشاء الله تعالیٰ برای خدمت به ملت امیدوارم که صبح شنبه ۲۵ حرکت بنمایم و بخواست خداوندی این ملت را آسوده و این درباریان و شاه بدیخت را بجای خود بسرا برسانیم و امیدواری به فضل خداوند و همت برادران ملی و مجاهدین ره حق دارم که مرا از یاد خود فراموش نکنمند.

مرا پیش هرگه که جنگ آیدم

اگر چند جنگ پلنگ آیدم

به تاریخ چهار شنبه ۲۳ شهر ربیع الاول در خانه جناب سردار

منصور سنّة ۱۳۲۷

۱۳۲۷ ربیع الثانی ۱۳

۶۹

امروز که روز ۱۳ ماه ربیع الثانی است برای خدمت ملت قریب سه ماه و نیم است در رشت هستم. بیست روز است در مدیریه منزل دارم یک عدد سوار برای تسخیر قزوین فرستادم زحمت‌ها کشیدم دیروز

۱- غزل تفال :

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
وین بحث با ظالمه غماله می‌رود
و این اشعار هم از این غزل است:
طی میدان بیرون و زمان در سلوک شهـــر
کاین طفل یک شب ره صد ساله می‌رود
باد به سار می‌و زد از وستــان شاه
وز زالــه باده در قدح لاله می‌رود

غزل شاهد :

سر و جهان من چرا میل جهان نمی‌کند
همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند

عصر خبر رسیده است به‌حمد‌الله حکم مشروطه افتتاح پارلمان رسیده است، از بخت شکر دارم و از روز گارهم. حالا منتظر خبر تلگرافی رسمی هستم.

محمدولی

۱۳۲۸ ربیع الثانی ۲۸

۷۰

چون سوارانزیاد برای سنجگر منجیل و غیره مأمور کرده بودیم و اجازه خواستند، در قزوین هم قشون دولتی بود، دستور العمل حر کت به قزوین را به‌منتصرا الدوله موسیو یفرم و میرزا علی خان سوتیب کجوری کالجی داده بودم بعد آنها متدرجاً جلو رفته‌اند من هم از شهر رشت به همه اهالی قزوین کاغذ‌نویسی کردم، شب ۱۴ حضرات بقیه وارد قزوین چنگ هم کردند، حاکم و جمعی را گرفته‌اند دیوانخانه شهر را تصرف کردند. در شب ۱۴ ربیع الثانی، این قضیه اتفاق، روز ۱۴ شاه اعادة مشروطه را و انعقاد مجلس و استقرار قانون اساسی را دستخط کرد، سفرا هم نوشته‌اند بعد روز هفدهم ربیع الثانی من هم باگاری از رشت حر کت به قزوین کزدم روز ورود من معز که‌ای کردنند همه دکان و بازار را بستند، نقاره‌خانه را زدند، سواره‌ای خودمان و دیگران به استقبال آمدند، امروز که چهارشنبه ۲۸ است الان ده روز است در قزوین هستم به‌حمد‌الله به مقصد و مقصد خود که تحصیل مشروطه بود نائل شدیم و شکر الهی را به‌جا آوردیم رو سفید دنیا و آخرت شدیم، آرزوی ماهیین بود حالا با تهران مشغول بعضی سوال و جوابها هستیم.

محمدولی سپهبدار اعظم امروز که ۲۸ است در ^{خانه} مجدد اسلام قزوینی هستم فردا به باخ خودم پهلوی دروازه می‌رم که ناز بر فلك و حکم پرستار کنم به‌واسطه خدمت به علم و تحصیل اعادة مشروطیت.

۷ جمادی الثانی ۱۳۴۷

۷۱

به تاریخ روز شنبه هفتم جمادی الثانی است چون ماندن قزوین به طول انجامید و باز کار تهران ناتمام، اگر چه به تهران با اطمینان سفارت روس احضار کردند، لهذا امروز بایک عده همراهان متوكلا علی الله حرکت و الان که چهار ساعت به غروب مانده است، در قریه شریف آباد ملکی خودم هستم و انشاء الله عازم تهران می‌شویم، اگر یار باشد مرا ماه و هور، هر چه لایه به شاه ایوان کردیم، بکار نیامد.
بسی لایه کردم به اسفندیار

نیامد برش لایه کردن بکار

تو دانی و دیدی ز من بندگی

نه پذرفت و سیر آمد از زنده گی

به تاریخ هفتم جمادی الثانی که ۴ تابستان است ۱۳۴۷

۱۳ جمادی الثانی ۱۳۴۷

۷۲

امروز که جمعه ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۴۷ است هنوز برای رسیدن بقیه مجاهدین از قزوین درینگی امام متوقف. آقامیرزا سلیمان ادیب الحکماء هم اینجاست خیلی تلکر افات مؤثر به شاه و وزرای ایران کرده ایم به تهران، مؤثر نشد، جواب مهملات داده اند. خیال است انشاء الله فرداشب حرکت شود. در سریل کرج هم از تهران قزاق و سوار توب از تهران آمده اند و جمعی هستند، هوا هم خیلی گرم است، الان در یالاخانه سردر امین آباد نشسته می‌نویسم و متوكلا علی الله انشاء الله عازم می‌شویم.

۱۶ جمادی الثانی ۱۳۴۷

۷۳

امروز جمعی از رؤسا آمدند قرار شد امروز عصر بروند و فردا

را همگی در حصارک جمع شوند و از آنجا به طرف کرج بشود. پس از فتح کرج همگی جمع بوده حرکت نکنند تا آنجا نقشهٔ تهران داده شود. دستهٔ یفرم و میرزا علی خان خودشان پیش‌ما بودند و از همه التزام گرفتم، این دو دسته سوار کم کم پیش‌می‌روند از حصارک می‌گذرند.

سوار قزاق یک سی نفری چند اول گذاشته بودند مابقیه در شرف حرکت به شاه‌آباد بودند تیر تفنگی نمودند، سوار، قرار نمودند. مجاهدین و سواره رسیدند. پل کرج را هم گرفتند و بیوقت موسیو یفرم ارمنی رسید، به مردم گفت باید قزاقها را دنبال نمود، سواری که شش فرسخ در گرما آمد بود حرکت کردند سه فرسخ هم رفتد، قزاق‌ها در کاروانسرای مجدالدوله سنگر از سابق بسته بودند.

توب مسلسل و سه عراوه توپ شنیده را بستند به سوار ما، شب هم در گرفت، آن شب تا صبح یک عده سوار با این یفرم که یک عراوه توپ هم با خود برده بود، در کاروانسرای ماندند. چون صبح شد توپ مسلسل هم چند نفر را کشت، اگر چه از طرف قزاق هم خیلی کشته شدند ولی سوارهای ما مراجعت، ییدق سوار یفرم و توب که برده بود دست خصم افتاد. خلاف حکم رفتار کردند خیلی بدکاری کرده بودند که در حالی که دشمن را شکست دادند، سنگرهای آنها که کرج بود گرفتند و بی‌جهت تجاوز کردند، نصف شب با تلفن خبر دادند من هم از ینگی امام حرکت کردم.

سفیدهٔ صبح به کرج رسیدم. ولی کار از کار گذشته بود. شنبه را توقف شد دیروز یکشنبه محض رفع خستگی سوار ماندم اگر من نرسیده بودم همهٔ قشون ما فرار کرده بودند.

چنانچه اول فراریها که اسعد‌السلطان قزوینی بود در گردان

دیدیم با پنج سواره، دیروز بار نوسکی نماینده روس و یکنفر آتشه میلترا^۱ انگلیسی آمدند برای اعلان که ما خیال یا غیگیری داریم و ما هم بعضی مطالب پیشنهاد نمودیم که تا فردا که ظهر شنبه ۱۷ است جواب بدھند و امروز دوشنبه ۱۶ در عمارت سليمانیه کرج این روزنامه را نوشتیم اردوی اختیاری هم سردار اسعد نوشه است که به رباط کریم که تا اینجا هفت فرسخ است رسیده‌اند و دستور العمل خواسته بود نوشتیم فرستادم – به تاریخ روز دوشنبه ۱۶ جمادی الثانی سنه ۱۳۴۷ پارسال به حساب ماه مراجعت از استرآباد وارد تهران شدیم.

۱۸ جمادی الثانی ۱۳۴۷

۷۴

امروز چهارشنبه ۱۸ جمادی الثانی است دیروز هر چه به همراهان اصرار کردم که باید حرکت به سمت تهران نموده انکار کردند طرح دیگری ریختند خداوند خیو پیش بیاورد، امروز تلگرافات رسید که قشون روس وارد ازلی شد به طرف تهران حرکت کند این اهمال همراهان کار را به اینجا رسانید. خداونداء تو خیر این ملت را پیش بیاور، نمی‌دانم این مجاهدین غیور حرف نمی‌شنوند و عاقبت چه کنند.

۱۸ جمادی الثانی ۱۳۴۷

۷۵

عصر روز چهارشنبه ۱۸ برای حرکت خودمان با اردوی ملی به تهران تفائل^۲ شد. انشاء الله خیر است و اعتقاد کامل است به تاریخ فوق جمادی الثانی ۱۳۴۷.

۱- در اصل «آتش میلت» نوشته است.

۲- یادب سببی ساز که یاره به سلامت

باز آید و برخاند از چنگ ملاحت

۱۳۲۷ ربیع ۱۸

۷۶

پنجشنبه و جمعه هم در کرج اقامت شد. نماینده‌های روس و انگلیس با رنو سکی و صاحب آتابه^۱ «میلیتر انگلیسی آمدند برای اصلاح، ماهی راضی شدیم و عرض کردیم دو سه نفر از وزراء بیانند در قراتپه ملک ما هم به آنجا می‌آییم و صورت^۱ اصلاح را هم نوشتم بردند، سی و شش ساعت هم وقت قراردادیم در ساعت معین جواب آمد که شاه عرايض شما را نمی‌پذیرد و این سند که من دیگر گوش به همراهان نداده اخبار حرکت به قراتپه دادم.

روز شنبه حرکت به قراتپه نمودم از سردار اسعد هم خبر رسید چون امیر مفخم جلوی ما را دارد در طایفگی نمی‌خواهیم دعوا بکنیم اهذا به قاسم آباد قندی شاه آمد از قاسم آباد تا قراتپه یک فرسخ است باری حرکت کرده به علی شهنواز (علی شاه عوض) آمدم بیشتر همراهان ماندند و من با قدری سوار به قراتپه آمدم.

آدمی نزد سردار اسعد فرستادم که عصر می‌آیم شما را بیینم پیغام دادند چون شما خسته هستید سه ساعت به غروب مانده می‌آیم همراهان جمی به علی شهنواز و کنوز و بابان، یک جمی با معزالسلطان و عصیدالسلطان آمدند به قراتپه نزد بنده، ولی رنگ رخ زرد، حالا معلوم است یک اردوی دشمن در قندی شاه و ده شاه با توپها مقابل بختیاری داریسم، یک اردو هم در «یافت آباد» داریم و یکی هم در شاه آباد که یک فرسخ و نیم الی قراتپه است، و از یافت آباد الی قراتپه هم دو فرسخ است، از ده شاه هم الی قراتپه دو فرسخ کمتر است. باری سردار اسعد با قدری بختیاری عصر آمدند مثل یوسف خان

۱- روی چند کلمه داخل گیومه را خود سپهسالار بعداً خط کشیده ولی خوانده می‌شود.

سالار حشمت برادر ایشان و مرتضی قلیخان پسر صمصام‌السلطنه و نظام‌السلطنه نوری که با اردوی آنها بود و میرزا ابراهیم‌خان منشی سابق فرانسه، به هر حال صحبت زیادی کردیم، سردارهم نماینده روس و انگلیس رفته بودند جواب سردار هم از دولت فرسید.

این همه غرور و خودسری از سعد الدوله میرزا جوادخان و امیر بهادر علیه ما عليه است. از اینجا هم شرحی صلحانه توشتیم که خیال ما اطاعت پادشاه، انعقاد مجلس پارلمان، دوری اشارار از اریکه سلطنت؛ این عرضه را هم به هیئت وزراء توشتیم به توسط یک نفر فرنگی فرستادیم. پس از رفقن سردار وقت غروب به جانب قاسم آباد، موسیو یفرم و میرزا علی خان سرتیپ را بنده آوردم و به آنها دستور العمل دادم که شما صبح زود از کنوز بیایید به قراچه از این راه بروید به بادامک و یا به با غ فیروز بمانید ماهم که امروز وعده است بروم قاسم آباد سردارها را ملاقات کنم. صبح برخاسته سوراشدم که صدای تفنگ بسیار بلند شد. اعتنا نکرده رفتم. تا ده مويز صدای تفنگ زیاد شد آنجامعلوم گردید که موسیو یفرم و میرزا علی خان نابلدی کردند و مثل کرج ندانم کاری، از راه میانه حرکت کردند؛ دچار جمعی از سوراهای بختیاری دشمن شدند به خیال بختیاری دوست اول دعوا نکردند آنها هم غنیمت نمودند نزدیک رسیدند چند نفر از سوراهای ما را زدند و سورا ما متفرق شد از آن طرف به قاسم آباد نزدیک بود؛ سورا بختیارهای خودمان به کمک رسیدند از سوراهای ما به آنها تیراندازی کردند جمعی از طرفین مقتول؛ باری جنگ مغلوبه تا وقتی تمیز دشمن را دادیم و دادند که به قدر صد نفر از طرفین کشته و پنجاه شصت نفر مجروح به قدر دویست اسب مقتول و زخمدار، حضرات بختیاری و قراداغی دشمن پناه بقلعه اردوی خود بردند؛ موسیو یفرم هم با سوراها به بادامک رفت جمعی هم که به کمک فرستاده بودیم

مراجعه کردن.

خیلی بد روزی بود فردا که دو شنبه است توقف شد صبح سه شنبه را حر کت و موافق عقل با این کار دیروز اگر مکث کنیم یا عقب برویم با این ترس و واهمه که همراهان ما را گرفته دیگر باید فاتحه خوانده همگی فرار کنیم.

لهذا حر کت کردیم که به ده مویز بمانیم وقتی به ده مویز رسیدیم بنه مرا به بادامک برده بودند در آن با غ بادامک مو سیو یفرم هم آنجا بود از تهران کمک زیاد بهاردوی یافت آباد رسید آنها یک اردو با چند عزاده توپ شنیدند و مسلسل که (ماکسیم) باشد باسوار قراق قره داغی خواجوند به احمد آباد تا بادامک سه هزار ذرع می شود فرستادند.

حالا یک اردو در ده شاه یکی شاه آباد یکی یافت آباد و یکی هم احمد آباد است. این اردوهای تخمیناً به قدر پنج هزار نفر می شوند همراهان بنده به قدر هفت صد نفر می شویم؛ هزار نفر بختیاری که از قاسم آباد حر کت نکردند باری ورود بنده به بادامک که مردم بیشتر آمدند در میان همان با غ که بنده بودم.

در این بین از دو طرف برای ما گلو له ریزی توپ کردند. از گرما و شرپتل توپ مسلسل، میدان تفنگ طرفین دور بود خیلی اسب و آدم مردند اول کسانی که از اردوی ما فرار کردند سوار شاهسون ایلخانلو بود.

آدمی بهاردوی بختیاری فرستادیم، کمک خواستیم آنها هم گفتند سه ساعت به غروب مانده به هر حال بندیدیم بیشتر آدمها فراری شدند ما هم در میان حصار هستیم. سه عزاده توپ کوهستانی داریم نمی توانیم بیندازیم کسی هم جرأت نمی کند از حصار مخارج شود دشمن هم زور آورد و یورشی آوردند یک تپه کوچک نزدیک ما را گرفتند، گالو لة توپ هم مانند تگر گه می بارد هر قسم بود خودم از دیوار بالا رفته یک

عراوه توپ کوهستانی را با حضرات تفنگچی تنکابنی او دو سه نفر توپچی به آن طرف به‌هوای من آمدند. توپ را سوار کرده در جه گرفتم به‌خواست خدا شش تیر توپ انداختم، هرشش تیر در آن تپه رسید و ترکید بعد شلیک تفنگ هم کردیم، که حضرات که بورش آورده بودند فرار کردند؛ باری گلو لة توپ آنها به‌ما مجال نداد؛ چند تیر هم به‌احمد آباد انداختم! چون خواست خدائی بود آنها هم عقب نشستند حضرات بختیاری با سردار که مادشمن را عقب نشانده بودیم دو ساعت به‌غروب مانده رسیدند و در ده مویز نیم فرسخی بادامک منزل کردند؛ آنها هم گفتند ما در راه دعوا کردیم؛ باری سه شبانه روز در بادامک اتصالا گلو لة توپ مثل باران می‌ریخت آخر عصر سه شبیه من رفتم منزل سردار اسعد به دولت هم باز نوشتیم که ما سر اصلاح داریم چرا این قسم به ماساخت گیری می‌کنید؟ اگر بیست و چهار ساعت جواب نرسد، جواب علیحده است.

باری، جواب هم نرسید؛ بنده و سردار تا آن ساعت که بنده به‌چادر سردار اسعد در ده مویز رسیدیم خیال حرکت به تهران نداشتیم پس از ورود و کنکاش حالا حضرات نه بلدیت دارند و نه بلد؛ دو سه نفر رأی‌شان این شد که برویم به‌تهران، گفتم آخر شما نه بلد هستید و نه عده مکفی؛ چون بنده وضع اردوی خود را بددیدم، جمعی فراری و جمعی مستعد فرار دیدم.

اگر تهران شکست بخوریم بهتر است تا در اینجا دست بسته گیر برویم، گفتم زن طلاق است که امشب به‌سمت تهران حرکت نکند؛ حضرات هم گفتند ما حاضر و سه ساعت دیگر حرکت کنیم، بنده آدم منزل که سه ساعت دیگر حرکت کنیم یکنفر فیض الله بیک هم بلد گرفتیم چون خودم بلدیت داشتم، بعد سردار اسعد آدم فرستاد که شش ساعت از شب رفته می‌آئیم زودتر نمی‌توانیم، باری ما همه

چیز را آماده، نشستیم تاساعت شش هم گذشت.
 ساعت هفت حضرات رسیدند اول خودم جلو رفتم الی ده
 سعیدآباد، آنجاماه جزئی که شب چهارشنبه ۲۴ بود پیدا شد.
 موسیویفرم و سالار حشمت یوسفخان را با فیض الله بلجلو
 روانه کردم پیش قراول؛ خودمان هم متعاقب؛ بنه را هم دست کشیدم
 که بروند قراتپه؛ باری زیر یافت آباد صبح روشن شک از آنجا که بلد
 بودم به کاروانسرا خرابه، اردوهای شاهمه درخواب، خبر از جائی
 ندارند؛ این اردوی من به غیر از موسیویفرم و میرزا علیخان سرتیپ
 متصدرالدوله که همراه بودندهمین که ما حرکت به سمت تهران کردیم
 گیلانیها توپها و سوارها را برداشته بعزالسلطان میرزا علیخان باهمه
 سوارها بر گشتند رفتند به علیشاه؛ متصدرالدوله با ما همراهی تا
 سوارهای او آمدند میرزا علیخان و حضرات تنکابنی از ناصر نظام
 جوادخان شعاع نظام وغیره؛ باری به کاروانسرا خرابه رسیدیم. که
 حالا از یافت آبادهم گذشتم و اردوها خبردار نشدند؛ دونفر قزاق که
 می‌رفند به شاه آباد گرفته و کشندیدیگر یکسره آمدیم به درشت. موسیو
 یفرم و سوارهای او زدند به طرف کوهمن به الهیار خان پسر متصدرالدوله
 گفتم با ده نفر سوار باموزر تاخت آورده بروند به سر دروازه اگر
 چنانچه باز است بهتر و الابم بهم بیرنند بزنند دروازه را خراب کنند
 مستعد قتال و - آمدیم بهجهت آباد رسیدند به دروازه، ارمی هاهم که
 به کوه زده بودند دیدند سوار ما رسیده آنها هم تاخت کرده خود را
 رسانیدند ما هم وارد دروازه چند تیر تفنگ خالی شد دو ساعت از
 دسته گذشته روز چهارشنبه ۲۴ وارد دروازه شدیم از آنجا هم به تعجیل
 راندیم به مجلس وقتی رسیدیم، در راه هم چند تیر تفنگ انداختندیکی
 دونفر آدمهای ما را کشتد اعتمنا نکردیم آمدیم دم مجلس یکسره وارد
 باع شدیم در مسجد چند تفنگچی بودند، آنها بنای دعوا را گذاشتند،

آنها را هم از آنجا دور کردیم، مسجد و چند دروازه و خیابان‌ها و مجلس شورا به تصرف ما آمد.

حالا همه طرف شلیک تفنگ‌هاست که می‌شود. جمعی هم به توپخانه بدون اجازه یورش بردند در آنجا نفهمیده ما را بفژحت انداختند.

باری در مجلس آدمها را گذاشته خودم بازیرون آمدم سوار شدم دور مجلس گردش کردم. بهر حال آمدیم میان باع آن روز به تیراندازی گذشت.

قراها سنگر بستند آن طرف صنیع حضرت و سرباز‌های توپخانه سنگر بستند فردا که روز پنجم شنبه ۲۵ است از تمام طرفین شلیک تفنگ اردوهای اطراف هم آمدند نزد اعلیٰ حضرت محمد علی میرزا اوهم آنها را مأمور کرد از طرف دروازه حضرت عبدالعظیم، از طرف قصر، از طرف عباس‌آباد، ما را بستند به توپ بمبارده کردند.

پنج شب‌انه روز مشغول توپ و تفنگ بودیم. الحق فوج سیلاخوری و سوار بختیاری امیر مفخم که در اردوهای محمد علی میرزا مأمور بودند خوب رشادت کردند حمله آوردن تلفات خیلی شد از سیلاخوری تقریباً صد نفر کشته شد. باری صبح شنبه ۲۷ جمادی الثانی بود که اعلیٰ حضرت محمد علی میرزا تشریف بردند یعنی به ما خبر دادند که رفتند به سفارت خانه روس و زرگنده متخصص شدند تا آنوقت اهالی بما نزدیک نمی‌گردیدند و نمی‌آمدند. آن روز که بلند شد دیگر همگی جمع شدند و صبر کردند اردوی ما که برگشته بودند به علی شاهوز جرأت آمدند نکردنده‌هیمن که خاطر جمع شدند ما فرار نکردیم و آن اردوی بین راه مراجعت به طرف دعوای به ما کردند شب ۲۷ جمادی الثانی وارد شدند بدموقعی نرسیدند، همان روز ضرغام‌السلطنه هم از اصفهان با چهار صد نفر سوار وارد حضرت عبدالعظیم شدند

باری در این چند روزه چه جنگ‌ها شد مفصل است اول کلمل لیاخف
یکنفر نایب سفارت انگلیس را فرستاد ترک جنگ خواست ماهم قبول
کردیم، پس از آن دو روز بعد اعلیحضرت محمد علی میرزا به بست رفت
در حالی که باز روز قبل به او پیغام صلح داده بودیم، فی الحقيقة خیلی
بی غیرتی فرمودند و این ننگ را تا قیام قیامت برای خود گذارند
باری ما روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی فرستادیم همه امته، امرا را خبر
کردند روز شنبه ۲۸ هـ جمع شدند آقای عضدالملک قاجار را
نایب السلطنه کردیم و اعلیحضرت سلطان احمد را شاه نمودیم و تاسه
روزهم در مجلس کارها را انجام می‌دادیم. روز هفتم را فرمودیم به دیوانخانه
شاه را هم از زرگنده به هزار مرارت به شهر آوردیم درحالی که
گریه می‌کرد روز نهم سلام منعقد و همه حاضر.

ولیعهد، شاه گردید، عضدالملک نایب السلطنه، بنده را هم چند
روز است وزیر جنگ نموده‌اند. چند شبانه روز در با غ شاه بیتوه و
توقف شد امروز که پنجشنبه ۱۸ است قدری نقاوت پیدا کردم و آمدم
خانه خوابیدم این روز نامه‌را بدون اغراق نوشتم حالا پهلوانهای گیلان
که عقب مانده بودند به میدان آمده از مردم پول می‌گیرند و صاحب
تاج نگین می‌خواهند بشونند، بینی بین الله چند نفر ارمنی و قفقازی و
گرجی آنها هم رشادت کردند ولی گرجی و قفقازی با حضرات
اردوهای ما عقب مانده بودند فی الحقيقة خداوند در آن بادامک یک
قوت قلب و یک جرأت و جladتی به من داد که این فتح میسر شد
والا اگر یک قدم عقب می‌رفتم کارها تمام بود.

ساعده‌الدوله اخوی هم اول تا آخر در این جنگ‌ها بسودند

حالا دیگر خودستائی غلط.

خوشت آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران.

محمدولی به تاریخ پنج شنبه ۱۸ شهر جب المرجب ۱۳۲۷

۱۳۲۷ شعبان ۱۰

۷۷

در اندرون موقعی که می‌خواهم استغای و زارت جنگ بکنم
و خود را بمناخوشی زدهام نوشتم.

از هزار، یکی نوشتم و از حکایت‌ها اندکی، شوخی نیست با
این عده قلیل از چهار ارد و گذشتن و یک شهر چهار صد هزار نفری را
فتح کردن جز خواست خداوند دیگر احتمالی نمی‌توانداد.

خواب‌های غریبی که دیده بودم به من جرأت قوت قلب می‌
داد استخاره^۱‌های قرآن که می‌نمودم و آیه‌های مناسب و ترغیب، فتح
و نصرت اسباب رشادت من می‌شد که از هیچ‌چیز نمی‌ترسیدم.
گلو له‌های توب و تفکر را بازیچه می‌پنداشتم، و هر کس می‌ترسید
خیلی به او بد می‌گفتم و روزی که وارد تهران می‌شدم مثل همان اوقات
سابق می‌پنداشتم و اصلاً برایم تفاوتی نداشت، به حمد الله به مقصد و
مرام رسیدیم ولی حالاً این همراهان من و مجاهدین خیلی بدکاری و
هر زگی و معصیت و بی‌عفتنی می‌کنند جمعی هم جمع شدند که مجلس
کمیسیون عالی قرار دادند، این حضرات هم مغربند.

مجلس عالی هم نگذاشتند تشکیل بدهم کارها رو به خرابی
است قشون روس هم در قزوین احتمال حرکت رو به تهران همدارد،
حیف و صدحیف که سعی من و دل باطل بود. مجلس راهنمودند
سی نفر جهال در کمیسیون عالی تشکیل و هیچ یک به طرز مشروطه خواهی
حرکت نمی‌کنند.

۱- در اصل «صورت (استخاره) ذوشته شده است.

این کمیسیون را هم بهم زدند جناب تقی‌زاده از تبریز آمدند بیست نفر منتخب شدند با بنده و سردار اسعد وزیر داخله هر چه خواستم کناره کنم نگذاشتند، و باز مرا داخل کردند، چند روز است نشسته‌اند دو قازکار نکردند و همه را به حرفهای مفت می‌گذرانند کارهای ولایت هم همه روزه خرابتر می‌شود روسها و انگلیسها هم سختی شان بیشتر می‌شود، تحملات فوق العاده می‌نمایند. یک نظر حاکم هنوز به جائی نرفته است. مجاهدین روز بروز بیشتر هرزگی می‌کنند. خاصه مجاهدین دروغی گیلان که از قورباغه می‌قرسند. اسلحه نیز بر می‌دارند. بنده هم امروز که پنجشنبه دهم شهر شعبان‌المعظم است آدم مغض طفره به این با غ بیرون از تنهایی دلتگی این حرفها را می‌نویسم، اعلیٰ حضرت محمد علی‌میرزا، شاه مخلوع هم بنا بود در هفته قبل برود. مغض بهانه به این شب پس فردا قرار شد ولی مشکل است حر کت کنده، بنده و سردار اسعد بختیاری را هم حضرات چندان به بازی نمی‌گیرند، یعنی آنها داخل آدم نیستند. بنده خودم مغض این که پرب‌نام نشوم، قدری طفره و دوری می‌کنم. به تاریخ پنجشنبه دهم شهر شعبان‌المعظم در با غ بیرون دروازه شمیران که زیر با غ معینیه است تحریر شد.

روز پنج شنبه ۲۶ شعبان‌المعظم به هزار سعی و تلاش آخر اعلیٰ حضرت محمد علی‌میرزا را حر کت، دادیم. یک صد و بیست نفر قزاق ایرانی با او همراه کردیم، دو نماینده روس و انگلیس با او رفته‌اند امروز پنج شنبه را وارد قزوین می‌شود. ملکه عیاش هم با او رفته است، ده نفر زن همراه دارد. روی هم ۲۲ نفر هستند. بار زیادی برد، جواهرات دولتی را خیلی زیر و رو کرد و برد، چه کامران میرزا عوض و بدл و دزدید.

پنج کرور هم قرض گردن ایران گذارد. سی کرور جواهر برد، صدهزار تو مان مواجب گرفت. انشاء الله به فرصت اعمال‌ها ثبت می‌شود. امیر بهادر علیه‌ماعلیه هم رفت سلح شعبان سنّه ۱۳۲۷

۴۴ رمضان ۱۳۲۷

۷۹

به تاریخ همین ماه در دوازدهم باز بندۀ را که می‌خواستم استعفا کنم و خلاص شوم به زور بسۀ میان‌کار آورده و باست وزرا را به من قبول‌اندند و الحال گرفتار کارها شدم به حمد الله در این چند روز سر و صورتی گرفت ولی رجاله‌ها و روزنامه‌نگارها نمی‌گذارند، مقالات بد می‌گویند و می‌نویسند، بعضی‌ها پول می‌گیرند و بعضی‌ها بی‌علم و ندان هستند. وزرا هم نفاق دارند یعنی نمی‌فهمند. مآل کارها را خوب نمی‌بینم. اگر چه بندۀ و حاجی علیقلی خان متفق هستیم و لیکن کمیسیون که ترتیب شده است بعضی اشخاص هستند که پارتی درست کرده‌اند و پارتی بازی دارند. تا امروز که ۴۴ شهر شعبان‌المعظم (ظاهراً این تاریخ اشتباه است و باید رمضان بباشد) و روز جمعه است محمد‌علی‌میرزا هم به خاک روسیه وارد شد و از دریا گذشت و حال آن خاک را ملوث می‌کند، اگر بتوانیم پول مخارج دست و پاکنیم کارها طوری می‌شود ولی حالاً که امکان ندارد.

۱۳۲۷ ذی‌قعده

۸۰

امشب که شب سه شنبه دوم ذی‌قعده‌الحرام ۱۳۲۷ است می‌نویسم به حمد الله امروز دوشنبه غرہ ذی‌قعده که روز افتتاح مجلس مقدس شورای ملی، که اصل مقصود و آمال من بود و عموم اهالی، منتقد، شاه و نایب‌السلطنه علیرضا خان قاجار عضد‌الملک و همه و کلا، علماء، وزراء، اعیان، در مجلس مقدس بهارستان حاضر شدند و یک عدد نظام

با این بی‌پولی و بی‌چیزی حاضر کرد، مجلس را با کمال شکوه بر پا نمودیم. خطابه شاه را هم به بنده نایب‌السلطنه دادند و در کمال فصاحت قرائت کردم و به ایحال به آرزوی خود رسیدم و در کمال نظم و آراستگی کارها را گذرانده فیصل دادیم و همه ایران در کمال آسایش است و الان که چهار از شب گذشته است از چراغانی و آتش بازی فراغت حاصل و به منزل آمدم و این فضیل را نوشتم، خودم هم استعفا از کار و مشاغل دادم و شکرالهی از این موهبت عظیمی که برای کمتر کسی حاصل می‌شود بجا آوردم، چگونه شکر این نعمت خداداد را می‌توانم بجا آورم، اگر هم بمیرم یا بکشنند دیگر آرمانی باقی نیست. ولی حیف که قوا بالمره تحلیل رفت، برق یمانی بجست گرد نماند از سوار، یساران موافق هم همگی رفته و مرده‌اند و عمر گذشته دیگر بار نهی آید نه در سر من هوی و نه در دل آرزوئی است، مگر ملت ایران بعدها این خدمت ناقابل را فراموش نکند و اگر قابل و لایق بدانند در حق بازماندگان من ترحم و تلطیف کنند. شخصاً که استدعایی ندارم و باز تا زنده‌ام به قدر لزوم در کار خدمت ملت با این جان نالایق و مال ناقابل حاضر خدمت، غیر از مسئولیت کار وزارتی هستم، جان گرامی نهاده بر کف دستم.

خداآوند یار و مددکار وزرا و وکلای دولت شود که حالا به بعد را انشاء‌الله بـا کمال اتحاد و اتفاق و آسایش امور ملک و ملت را اداره کرده و حفظ این دولت مشرفه را بدون تسلط خارجی بنمایند.

با کم از کشته شدن نیست از آن می‌ترسم
که هنوزم رمقی باشد و قاتل گذرد

وزراء وزیر جنگی انتخاب کردند تفأّل کردم این غزل آمد^۱ خداوند
انشاء الله در خدمت ملت خیر پیش بیاورد، خودم خیلی اکراه از رجوع
این خدمات دارم و داشتم. مرا ناچار کردند و حالا توکلت علی الله
قبول کردم، خداوند را حاضر و ناظر می‌دانم، خیالی جز خدمت ملت
و آسودگی خلق و آبادی مملکت و پیشرفت نیت مقصود مقدس
مشروطیت نداشته و ندارم، من از این بازنگردم که مرا این دین است،
الحکم الله واحد القهر.

۱۳۲۷ ذی‌قعده ۲۰

۸۲

امشب که شب سه شنبه ۲۱ شهر ذی‌قعده الحرام است، در این چند
روزه هر قدر (را) تقلای کردم که خلاص شوم مرانگذاشتند و مجدد آدچار
رحمت کردند و حتی در مجلس معرفی و قبول کردم، ریاست وزراء و
وزارت جنگ با بنده است. سایر کابینه را هم تشکیل دادیم ولی وضع
ما بهجهت پارتی بازی و مزخرف گوئی روزنامه‌نویس‌ها تعریف ندارد.
کابینه را هم خوب تشکیل دادم، سردار اسعد وزیر داخله، مشیر الدوله
وزیر عدليه، وثوق الدوله وزیر مالیه، علاء‌السلطنه وزیر خارجه،
صنیع الدوله وزیر علوم معارف.

بهر حال کارها با خداست و بنده هم توکلم با خداوند است،
چنانچه شمه‌ای از حالات این اقدامات خود را به واسطه خوابها که
دیدم می‌نویسم که همه بدانند من محض امراللهی به این کار، کار به این
بزرگی اقدام کردم.

۱ - در بالای صفحه این مقطع غزل حافظ نوشته شده است:

حافظ چو زر به بوته در افتاد و قاب یافت

عاشق نباشد آن که چو زر او به قاب نیست

و مطلع غزل هم در روی دیگر صفحه چهین است:

ما را ذآرذوی تو پر واخ خواب نیست

بی روی دلفریب تو مردن صواب نیست

در سنه ۱۳۲۵ در کلان یورت قلی تپه سر قبر اشکبوس که بودیم چهار پنج شب مانده از حرکت، آنجا خواب دیدم ماری در دست گرفته که سرو ته آن در دو دست من است. این مار نه زنده است، نه مرده این قدر خط و حال قشنگ در بدن این مار است که خدا عالم است، صبح به بعضی گفتم، میرزا سلیمان حکیم تعبیر کرد که این دولت و ملت ایران است که باید در دست شما بیفتند.

بعد از آنجا حرکت کردیم آمدیم به تهران رفتم به آذربایجان از آنجا به تنکابن، این مدت دیگر خوابی ندیدم. پس از چندی که در تنکابن، مجلس منعقد و همه جا انتشار داده شد و تهران خبر رسید، به من تهدید تلگراف کردند، همان شب خواب می بیشم که ماری در در دست دارم کمی دم او در دست من است سر بلند کرده دست مرا بگزد. با دست دیگر با چوب می زنم، بند بند مار سوا می شود، همان دم او به قدر چهار انگشت باقی در دست من ماند.

دانستم سلطنت محمدعلی شاه باید باشد این خواب را به همه گفتم و همین تعبیر را نمودم که آن بند بند ولایات است که از او سوامی شود و اول هم همین قسم اقدام کردیم مثل گیلان، مازندران، استرآباد، قزوین. بعد از این که من بعد از سه ماه حرکت از تنکابن برای رشت نمودم و آن واقعیح که به دستور العمل من اتفاق افتاد، بعد از رزور رشت خوابی (بقیه ورقه) خواب می بیشم که همان مار، دمش در دست من است، و با تنه ولی سر ندارد. می بیشم انداختم زیر پا و او را لگد مال کردم. دانستم و به بعضی هم گفتم و تعبیر کردم که این همین دشمن است. چندی که رشت بودم و برای حرکت قزوین (به ناقویرک^۱) می کردیم، نزدیکیهای حرکت باز خواب دیدم ماری است که مقابل من خوابیده تاج دارد و دو گوش می بیشم با چوب زدم تاجش را شکسته و خرد

۱ - این افت ترکی به معنی «تپه و تدارک» است.

کردم باز تعبیر کردم که این مار محمد علی میرزا ای علیه ماعلیه است.
باز چندی گذشت حرکت به سمت قزوین شد.

در منجیل خواب می‌بینم یک مار بسیار بزرگی کمرش در دست
من است، مثل یائچوب نگاهداشته‌ام، در این بین محمد علی میرزا
پیدا شد، من این مار را حواله او کردم این مار هم به هر دولب او چسبید
و من او را مثل یا بوهایی که به خرم من بگردانند به دور خودمی‌گردانم و او
هم در نهایت اطاعت می‌دود به دور من. و مار هم لبهای او را چسبیده است.
بعد وارد قزوین شدم، بنای مذاکرات شد تا کار درست نیامد

و برخی گفتند که به تهران نمی‌رویم کارها قدری سست شد باز شب،
خواب می‌بینم همان مار در دست من و به لب‌های محمد علی میرزا
چسبیده کم کم دهان باز کرده تمام صورت و کله تا گردن او را بلهیده
و فرو برد، دانستم که نصرت با ماست. فردا جد کردم برای حرکت
به تهران، آن شد مجاهدین را حرکت و خودم حرکت کردم، در
ینگی امام رسیدیم، چند شب توقف، باز بنای بعضی مذاکرات و
مراجعت و حرفها در میان آمد و آراء مختلف شد.

باز خواب می‌بینم که محمد علی میرزا روی یک صندلی نشسته
مثل این که ورم کرده باشد، از ناف تاسینه و گردن او لخت است به قدری
سفید و خوب که خدا عالم است. در این بین از میان شلوار او مار،
زالبو و حشرات اراضی کم کم بالا رفته تمام آن بدن و صورت و کله
او را گرفته که من لکه سفیدی نمی‌بینم.

از خواب بیدار، شکر کردم که این‌ها اعمال او است و خلق تهران
که او را فرو می‌گیرند. فردا به همه گفتم و جد کردم برای حرکت
کرج که در کرج شکستی هم به ما وارد شد و رخ نامداران ما زرد
شد، چند روز کرج ماندیم نماینده‌های روس و انگلیس برای اصلاح
آمدند. خیلی کار ما بد بود.

شب خواب دیدم راه می‌روم یک نهاری جلوی من آمد از آن
جستن کردم، پهلوی پای ما ماری چنبره زده سرش را به طرف من
دراز کرده من روی آن لگد زدم و فوراً چنان خورد شد زیر پای من
که اصلاً ذره‌ای از او باقی نماند دانستم که این رودخانه کرج و ماز،
محمد علی میرزا است. آن شد که پس فردای آن حرکت به سمت
قراتپه کردم و شد آنچه شد.

بیرستن
مقصود این است که این خوابها از جانب الله بود که مرا تشجیع
در فتح تهران و اضمحلال سلطنت محمد علی میرزا نمود و این اثر
خواب هم چه درجه است و همه قوت قلب من به این خواب‌ها و چند
نفر نو کرهای شخصی خودم بود و الا با این آدمهای گیلانی و مجاهدین
که همراه داشتم هیچ آدمدیوانه‌ای یک فرسخ با آن‌ها حرکت نمی‌کرد.

همه‌گی مردمان غارتگر و ترسوی بی حقیقت و مسلک جز
بردن و خوردن مال مردم مقصدی نداشتند مگر چند نفر گرجی و چند
نفر هم ارمی که بالنسبه بد نبودند بقیه نعوذ بالله از اعمال آنها در
بدکاری و معصیت و مال مردم خوردن و در معركه‌ها ترسیدن چنانچه
وقتی وارد تهران شدم قدری از مجاهدین مثل منتظرالدوله و اهالی
ولایت من بودند با سواران بختیاری باقی حضرات گیلانی‌ها الی
چهارصد نفر مجاهد و توپخانه و قورخانه همه‌گی عمداً شبانه مراجعت
به علی شاهوز (علیشاه عوض) نمودند از بادامک، بعد از سه‌روز که ما
تهران را فتح کردیم و خاطر جمع شد، آمدند.

باری پنج ماه است تا امشب که دیگر خواب نمی‌بینم ولی
همه کس بداند کارها بسته به تقدیر خداوند و فضل پروردگار است
تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیئی قادر.

۱۳۲۷ ۱۲ یحجه

۸۳

اردوئی که در زنجان بود رسید و از آنجا امشب خبر تلگرافی بود که با وجود منع شجاع‌الدوله باز به طرف اهر حرکت کردند تفأّل کردم که چه می‌شود کار آنها با رحیم خان علیه ماعله این غزل آمد، انشاء‌الله فاتح خواهند بود منتظر اخبار آنها هستیم با تأثیر این تفأّل امیدواریم بعزم خودی خبر فتح بر سده تاریخ ۱۲ شهریور الحجه‌الحرام ۱۳۲۷ محمد ولی تهران، زیر کرسی

۱۳۲۸ ۶ محرم ۸۴

امروز که ششم شهر محرم سنه ۱۳۲۸ است، به واسطه کسالت مزاج نتوانستم بیرون بروم. الان ازماه جمادی‌الثانی سنه ۱۳۲۷ الی حالاً که هفت‌ماه متجاوز است، ایران مداری کردم.

وزیر جنگ، رئیس‌الوزراء بودم. به‌حمد‌الله همه ایران منظم و کارها خوش گذشت. در یک نقطه آذربایجان دعواست، ولی ظفر باما است دیروز خبرهای خوب رسید این جنگ و نزاع هم تقصیر آذربایجانی‌است. دخلی به‌ما و من ندارد. به‌لحالت طالب اغتشاش می‌شوند، به‌هر حال امروز استهفا از کار وزارت جنگ و ریاست وزراء نمودم و درخانه ماندم. انشاء‌الله به‌این عقیده خواهم بود و بعد‌ها فقط به‌همان خدمت ملت دلخوش خواهم بود و یسکی از خادمان ملت و مجالس خود را مفتخر خواهم دانست. به‌حمد‌الله تعالیٰ به نیک نامی خود را خلاص نمودم.

۱۳۲۸ ۳۰ محرم

۸۵

چون روز جمعه سلیمان محرم سنه ۱۳۲۸ از ریاست وزرائی و

۱- رسیده که ایام غم نخواهد ماند

جنان نماند و چنین نویز هم نخواهد ماند

وزارت جنگ استعفا کردم تفأل زدم این غزل^۱ آمد . خداوندا تو حافظ صدق نیت این بنده باش و مرا به خدمت ملت و مشروطیت راسخ و ثابت بدار و در همراهی به ملت پاینده و برقرار.

۱۳۲۸ صفر اول

۸۶

امشب که شب غره صفر المظفر سنه ۱۳۲۸ می نویسم، این چند روزه هم محض این که هنوز فتح قراچه داغ نشده بود و پسر حاجی علیقلی خان در آنجا بود لا بد بازدخیل کار شدم به حمد الله سه چهار روز است خبر فرار رحیم خان و فتح قراچه داغ رسید دیگر در ایران کمال نظام و آسایش برقرار بنده هم دور روز است دیگر خود را معاف کردم حالا جدا برای خدمت گذاری خارج از مسؤولیت حاضر و به فدا کاری مشروطیت باجان و دل و مال حاضر شدم و خود را برای خدمات حاضر و ناظر دانسته و می دانم خیلی هم شاکرم که از ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ الی حال که هشت ماه است با کمال انتظام و آسایش خدمت گذاری به دولت و ملت ایران نموده . اللالحمد نمگی بار نیاورده، همه خطله مملکت محروم و سه در نهایت نظم و انتظام مردم آسوده در همه ایران شور و غوغای هیچ نیست جز خروش عند لیب و صوت کبک و بسانگ که سار، اگر مجاهدین غبور قدری آرام بگیرند مملکت در کمال نزاکت خواهد بود و این بقیه قشون روس که در قزوین، تبریز، اردبیل هستند خواهد مراجعت کرد ولی خیلی افسوس دارم که روزنامه نویسها و مجاهدین که پول و رشوه می گیرند مخصوصاً بهانه به دست روسها می دهند و هر قدر هم گفتم از ما نشینند و کردن و

۱ - این یادداشت در حاشیه غزلی نوشته شده است که مطلع شد در پشت صفحه چنین است،

در اzel پر تو حستت ز تجلی ده زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

نوشتهند حرفهای نگفتنی و صبر کردنی را ، لهذا لابد شدیم کتابه جوئی کرده و این مردم را به حال خود بگذاریم شاید آنها بهتر دانسته‌اند با این همه زحمت و مراجعت فدا کردن جان و مال حضرات که کارشان پارتی بازی و اغتشاش ملک و ملت است به طور یقین کمر قتل مرا هم به عیان بسته‌اند با وجودی که خدا شاهد حال و ناظر اعمال است که از اول الی حال قصد مجز خدمت ملت واستقرار مشروطه که آن را جزو مذهب و دین خود می‌دانم ، خیالی نداشته و ندارم و به هیچ وجه راضی به وزارت پناهی یا کار و شغل نبوده و نیستم جز راحت آسایش آزادی مردم و نظم مملکت هوا و هوسری در سر ندارم و شاید در سایه عدل و انصاف اگر عمری باقی باشد من هم چهار صباحی به راحت بگذرانم خداوند انشاء الله خیر عموم را پیش آورد . مجلس شورای ملی مارا یک نوع استقلالی داده و بداتخاذشان و اداره نموده که به حسن کفایت و کلای عظام کارهارا سست و آب رفته به جوی باز آید .

۸۷

۲۸ ربیع الثانی ۱۴۲۷

شب شنبه ۲۱ ربیع الشانی ۱۴۲۸ به جهت این که جمعی آمدند گفتند (ترور) و یمیب^۱ آورده‌اند و قصد جان بنده دارند تاساعت چهار از شب رفته آقایان و کلا و برخی از وزراء بودند و صحبت کردند و رفته‌اند و حالا آمدند اندرون فاتحه خوانده به خواجه تفال کردم این غزل و شاهدش^۲ آمد که « جزمن و یار نبودیم و خدا باما بود » به هر حال ما که

۱— در اصل « به » نوشته شده است

۲— غزل :

هومن باد بهار^۳ به سوی صحرای برد

باد بوى تو بياورد وقرار از ما ارد

و تاحدش :

ياد باد آن که نهافت نظری باما بود

رقم مهر تو برجهره هـ ا پیدا بود

خيال خدمت به اين ملت و مشروطيت و انتظام و امن و آسایش عمومداريم.
ديگران اگر قاصد جان ما شده اند در راه اين خدمت ملت و
مشروطيت، جان متعاري است حقير، سروjan را نتوان گفت كه مقداری
هست. اى کاش در اين راه شهيد شوم چنانچه به آرزوی خود می رسم.

۱۳۴۸ ۴ ربیع

۸۸

امروز که روز يكشنبه سوم شهر ربیع ۱۳۶۸ است پارسال امروز
سلطان احمد شاهرا به تخت نشانديم و سلام عام معقد شد امروز هم
درخانه عضدالملک نایب السلطنه بنده از رياست وزرائي استعفا کردم
به اصرار زياد به خط خودم دستخط برای آفای مستوفی الممالک نوشتم
که او رئيس وزرا باشد.

حالا يك سال تمام است که رئيس وزراء ايران مدار بودم. باري
به قدری که تو انيستم با اين مخالفت وزرا و مجلس که بایکدیگر و کابینه
وزرا نمودند يك نوعی راه رفتم و راه برم به حمد الله امروز که استعفا
کردم با کمال احترام و خوشی و راحت و آسودگی اين کار انجام گرفت
و آسوده شدم. اگر چه هرز گي خوانين بخياري و سواره آنها در تهران
و ولايات و مجاهدين و آذربایجانی ها نمی گذارند کار ایران درست شود
و آخر نمی دانم چه ها دارند به سر شور بخت ها. به هر حال به حمد الله که
آسوده شدیم.

في الحقيقة خيلي زحمت بي مزد و حق برای اين ملت و مملكت
کشيديم. سزا و جز اجز تحرير و تقرير شست و بد نشيند هم يگر اميد صلاح
و فلاح در اين ملك باشد خدا عالم است
جائی که با اين فدا کاري ها رنجش داشته باشم خداوند به حال
و فرياد ديگران برسد.

۸۹

امروز دو شنبه چهارم رجب المربج ۱۳۲۸ به اتفاق حاجی علیقلی خان سردار اسعد به مجلس رفیقی مستوفی الممالک را به سمت ریاست وزرائی معرفی کرد و بعد در مجلس همادونفر را به سمت وکالت انتخاب کردند و بعد از ظهر به منزل آمدند نهار خوردم خوابیدم خواب می‌بینم که دریک جمعی هستیم همه مرد گان هستند ناصر الدین شاه در بالا خانه‌ای نشسته است در این بین ننسی دانم من چه کار نمایان شایسته کرده‌ام، به من می‌خواهند خلعت بد هند، میرزا علی اصغر خان اتابک، امین‌السلطان آمدیکنفر بقجه‌ای آورد، یک کلچه سنجاق تازه دوخته در آورد به من پوشانیده، ولی خیلی از قد بنده بلندتر بود ماهوت فولادی رنگ تازه خیلی سنجاق اعلی و لی خیلی بددوخته بودند که از اندازه بنده بلندتر بود من پشت به ناصر الدین شاه نمودم زیرا او دریک بالاخانه عمارت بلندی نشسته بود که دور بودیم همگی می‌گفتند این خیلی بددوzaست و عوض کنید ولی عوض نشد در تن من ماند ولی طرف شاه نرفتم پدر مرحوم من هم بوده است در این محضر، از خواب بیدار شدم چنانچه مژده مرحوم شدن باشد زهی سعادت که زودتر خلاص شویم اللهم اجعل عاقبتنا خیراً بحمد الله الا مخادمه الحال. حالا که به وکالت ملی هم سرافراز شدیم تا دیگر چه پیش آید، در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست.

ز مشکلات طریقت عنان پیچ ای دل

که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

۹۰

امشب که شب چهارشنبه ۱۹ شهر رجب ۱۳۲۸ است به واسطه این استعفای آخر که قبول کردند، بعد از بیست روز کایenne وزراء تشکیل دادند. به حمد الله بنده آسوده شدم با خوشوقتی تمام امروز

۱۳۲۸ رجب ۱۹

سه شنبه ۱۸ ربیع از زرگنده آمدم یکسره به مجلس شورای ملی رفتم
عصر هم خدمت نایب‌السلطنه این تفأل را برای کابینه وزراًی جدیدزدم
علوم شد این کابینه هم کارش چیزی نمی‌شود حافظ رحمت‌الله علیه
معجزه‌هی کند و به حمد‌الله بنده خیلی خوشوقت هستم برای آنیه
خودم هم تفأل^۱ می‌کنم و در این صفحه می‌نویسم بیچاره آقا سید‌عبد‌الله
را در ۱۵ روز قبل مقتول نمودند رحمت‌الله علیه، خیلی اسباب خجالت
عموم مشروطه خواهان و مسلمانی فراهم کردند لعنت‌الله...، بر
قاتلان آن مرحوم.

تفأل خودم هم این غزل است، «به کوی میکده یارب سحر چه
مشغله بود». شاهدهم این است «بوی خوش تو هر که زباد صبا شنید»
انشاء‌الله خیلی خیر و خوب است به حمد‌الله که از شر این ریاست
وزراء و این کابینه نجس وزراء و از رحمت این ملت قدر ناشناس، بی
مروت، بی‌علم، حق ندان، آسوده شدم، سه سال تمام است در این راه
جان و مال خانواده، دو کرور تو مان متضرر شدم به هیچ وجه دینار و
حبه‌ای اجر و مزد نگرفتم امید عاطفتی هم ندارم و از عزل واستغای
خودم به قدری خوشحال هستم مثل این است روزگار تازه و جوانی
بی‌اندازه به من دست داده است اگر هم این ملت مرا بکشنده، که کشته
باشند، باکی هم ندارم و از این مردم هم امید خیری نمی‌بینم، همین
قدر که پیش خداوند و وجودان و نیت پاک خودم خیلی نیستم که در
راه حق و صدقی قدم زده‌ام انشاء‌الله همت شخته‌النجف بدراقة جان

۱ - غزل تفأل،

نفس برآمد و کار از تو بر نمی‌آید

فعان که بخت من از خواب دا نمی‌آید

و غزل شاعده،

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

نه هر که آینه دارد سکندری داند

و تن و دین و دنیا و آخرت من خواهد بود. خداوند اهل کندقی زاده و اتباع او را که مایه برهم زدن مشروطه و مشروطه خواهان اوست در لباس... و استیداد مشروطه خواه است.

به تاریخ روز شنبه غرہ شبستان در این یک ماه رجب که کابینه وزرا تجدید شد و قوایعات قریب اتفاق افتاد به تحریک مفسدین مرحوم حجۃ الاسلام آقا سید عبدالله مجتبه مقتول کردند، ملت سوریدند، بازارها بسته شد، چند روز بعد یک جمعی مجاهد به خونخواهی آقا سید عبدالله، میرزا علی محمدخان که یکی از^۱ با سید باقر نام به شرح ایضاً در خیابان مقتول نمودند، همان قسم بازارها بستند شهر شلوغ اطراف مشوش، در این بین آفای یفرم خان ارمنی را به نظمیه و با سردار بهادر پسر حاج علیقلی خان سردار اسعد را به میان آوردند و این‌ها اسباب چینی کردند تا ستارخان سردار ملی و با فرخان سالار ملی که در یک پارک میرزا علی اصغرخان اتابک امین‌السلطان منزل داشتند. روز یکشنبه غرہ شبستان سنه ۱۳۴۸ باع را با دوازده عراده توب دوره کردند و مسلسل ماکریم آوردند. شش هفت هزار نفر سرباز نظمیه ژاندارم در آنجا حاضر نمودند چهار ساعت جنگیدند. از اصناف و شهری بی‌اسلحة هم در آنجا بودند بیچاره‌های مظلوم التماسها کردند آخر تسليم شدند. بی‌رحمانه بختیاری و ارمنی شب بعد از تسليم به باع ریختند توب ماکریم و تفنگک به قدر سیصد نفر که از مجاهدین و فاتحین و اصناف شهر بودند مقتول و شهید کردند ملت مسلمان ایران را تا قیام قیامت لکه و بد نام کردند که فاتحین مشروطیت این قسم کشته و شهید و قتیل شوند ستارخان هم زخم گاوله اگر چه ناخوش هم بود، پس از این که او را در بسترش خوایده دیدند (یکنفر ارمنی

۱ - چند کلمه را در اینجا خود نویشده بعداً خط کشیده است و خوانده

نمی‌شود.

با شش لول یراق به او^۱) گلو له زد سالار ملی را کتک و افری زدند. بامزه بود ورود این دو نفر که روز ورودشان طاقه‌ای نصرت برایشان بستند، کالسکه‌های سلطنتی برایشان بردنده، چه احترامات سلطنتی در حق این دو نفر کردند و حالا به این روز سیاه نشانده‌اند این ملت خوش غیرت. به تاریخ صبح چهارشنبه ۴ شهر شعبان درزرگنده پس از نماز صبح نوشتمن من هم به حمد الله از کارکنار کشیده‌ام و لی دقیقه‌ای از دست مردم آسودگی ندارم و آزارم می‌نمایند.

۱۳۲۸ شعبان ۱۲

۹۲

به تاریخ صبح پنج شنبه ۱۳۲۸ شعبان که از کارها استعفاء نزدیک بیست روز است، چه فسادها در دولت واقع شد و کشтарها شد و بندۀ کناره کردند. امروز تفأّلی برای خودم کردم این غزل^۲ آمد چون معتقد خواجه علیه الرحمه. این تفأّل را خیلی نیک می‌دانم اگر بگذارند به حمد الله آسوده‌ام.

۱۲۳۸۵ ذیقعده ۲۷

۹۳

امشب چهارشنبه ۲۷ ذیقعده المحرام سنه ۱۳۲۸ این تفأّل^۳ راز منزل عین‌الدوله مراجعت نموده برای مطلب نیابت سلطنت نمودم تا نتیجه معلوم شود.

۱ - روی این چند کلمه داخل پرانتز را هم خط کشیده است ولی خوانده می‌شود.

۲ - روزگاری است که سودای بستان دین من است

غم این کار نشاط دل غمگین من است

۳ - چو هاد عز^۴ سر کوی یار خواهم کرد
نفس به بوی خوش مشکبار خواهم کرد

۱۳۲۸هـ ذی‌حجّه ۲۲

۹۴

از روزی که این تفصیل را نوشتم^۱ تا امروز که ۲۲ شهریور الحجه سنه ۱۳۲۸ است و صحراها هم برف آمده است و در زیر کرسی اول صبح دوشنبه نشسته، چیزی به یادگار ننوشتم و کاری نکردم و زیر بار شغلی نرفم، این مردم حق نشناسند، خاصه بختیاریها، آنی آسوده‌ام نگذاشتند ولی بنده هم صبر کردم کار ایران به قدری به هم خورد بد شد، این هام‌ضطر شدند، انقلابی‌ها متول به عین‌الدوله، فرمان‌فرما مستوفی‌الممالک گردیده، الان آنها هستند ولی وضع ایران مغشوش ملوک‌الطوایفی، نایب‌السلطنه ناصر‌الملک همدانی هم هنوز نیامده است احتمال قوی دارد محمد علی‌میرزا را بیاورند همسایه سرحدی شمال زور‌آور، عثمانی‌ها هم کردستان ایران را متصرف، آخوندها مثل مار از سوراخ‌ها مشغول سر برآوردن و پول گرفتن، به هر حال سه چهار روز است که می‌خواستم به قزوین بروم، ملت بی‌غیرت آمده مانع شدند ولی کاری به این کارها ندارم، بگذار تا بمیرند در عین خود پرسنی، علی‌الحساب حالت زیادتر نوشن ندارم، دسته جمعی و کلاه و بختیاریها اینجا بودند خیلی نشستند و صحبت همین حرفها بود که مرا باز مبتلا کنند، قبول نکردم.

۱۳۲۹ مهر

۹۵

خوشنم زسنگی حوادث که استخوان‌مرا

چنان شکست که فارغ زمومیائی کرد

در مهر سنه ۱۳۲۹ که روضه‌خوانی داشتیم تحریر شد و فی الحقیقت
حال بنده با این مردم به این درجه کشیده است. با وجودی که دست

از کار کشیدم و دخالت به کاری ندارم و می خواهم دخیل امری نباشم
این قسم در دستشان گرفتارم.

۱۳۲۹ ۱۸

۹۶

(۶) در شب جمعه ۱۳۲۹ مهر سنه که قادری کسالت داشتم
هوا هم برف سرد است در این بین تلگراف ساعدالدوله و مستقبلین
که برای ناصرالملک نایب السلطنه به ارزی رفته بودند رسید که ازوینه
حرکت کرده و می آیست، من هم تفال^۱ برای خودم نمودم بسرای آتیه
رحمه الله عليه.

۱۳۲۹ ۷

۹۷

در شب چهارشنبه هفتم صفر ۱۳۲۹ برای ناصرالملک که نایب-
السلطنه باید بشود و ملت شمش ماه است اورا نایب السلطنه نمودند،
ازشدت بدی و بدکاری ملت ایران نمی آید تفال^۱ زدم چون فرداشب
وارد می شود.

فی الحقيقة تفالات خواجه علیه الرحمه معجز است همین قسم

۱ - خوش خبر باش ای نسیم شمال

که به هما هی رسید شهودم وصال.

غزل تفال :

مطرب خوش نوا بگو تازه به تازه نو بتو
باده دلکشا بجو تازه به تازه نو بتسو

و غزل شاهد :

از خون دل نوشتمن نزدیک یار نامه
انی رأیت دهن من هیچ کیمیه
و هصرع عربی که در متن یادداشت آمده است هصرع دو بیت چهارم این
غزل است .

«فی بعدها عذاب و فی قربها اللندامه» ولی حالیه بهتر از این نایب‌السلطنه در تمام مخلوق ایران نداریم و نیست از هر حیث تمام است ولی جبن فطری مشکل است بگذارد کاری قبول کند.

۱۳۲۹ صفو ۲۴

۹۸

در روز چهارشنبه ۲۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۹ اظهار اکثریت به اسم در مجلس شورای ملی شد که عده اکثریت که یکی از وکلا هم بنده هستم به پنجاه نفر رسید. امروز پنج شنبه ۲۳ حضرات دیموکرات‌ها اظهار اقلیت کردند و عده‌شان به نوزده نفر رسیده است، دوازده نفر هم وکلای بی طرف هستند یعنی با پروگرام اکثریت اعتدالی همراه هستند ولی به اسم خوانده نشدنند. آن پنجاه نفر به اسم خوانده شد و این نوزده نفر هم دیروز به اسم خوانده‌اند، دوروز است که به اکثریت مجلس و تصویب والاحضرت نایب‌السلطنه ناصرالملک بنده رامی خواهند رئیس وزراء بنمایند و اصراری دارند بنده هم به واسطه بی اعتباری این مردم و حق ناشناسی ایرانیان از این کار خیلی طبعاً منزجر و کار ایران هم در نهایت بدی است اگر چه دو روز است قشون دوس که در قزوین است خیال مراجعت دارد. رسماً هم وزیر اختار روس به وزارت خارجه مأگفته است ولی به واسطه ایلات عشاير انقلاب واختلاف مجلس شورای ملی که این وکلای نادان زیاده از حد خسارت به تمام ایران دارد و همه جا در انقلاب، خداوند رحم کرد که امسال زمستان برف و سرما همه راهها را مسدود کرده و هنوز هم که الی شب عید بیست روزداریم زمستان در کمال سختی و همه جا پر از برف است والا کار ایران تباہ و تمام بود.

۹۹

۳ ربیع الاول ۱۳۲۹

پریروز عصر شنبه غرہ ربیع الاول ۱۳۲۹ که ناصرالملک در مجلس قسم خود دیرای فیابت سلطنت مرا احمد به ریاست وزرائی معرفی غروب سفیر کبیر عثمانی دیدن من آمد گفت که هشت ماه و هشت ساعت است شما از کار کناره کردید فی الحقيقة ایران خراب بدرهم برهم و هرج و مرج است بلکه انشاء الله دیگر از خداوند توفیق بخواهیم که شاید که حالا مردم متنه و شما موفق شوید برای اصلاح فی الحقيقة دیگر ایرانی باقی نیست.

خداؤند اهل کند این بختیاری ها را و دیگران دیموکرات میموده ای علیه ماعلیه خاصه...ها که در این هیجده نوزده ماه بردند، خوردنده، مداخله کردند دیگر چیزی برای احدهی نگذاشتند تازه مردم سر حساب شدند ولی و ماینفع الندم.

۱۰۰

۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۹

امشب که چهارشنبه ۲۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۹ در بالاخانه اندرون تهران و الان تحويل حمل شده است و شب عید عجم است بنده را ناچار چند روز است رئیس وزراء نمودند حال ایران خیلی شلوغ، درهم برهم، هرج و مرج، تفال^۱ کردیم که آیا کارها خوب می شود؟ این غزل آمد که در قلی تپه کوکلان زده بودم برای انجام کارهای آنجا، که به حمد الله به این خدمات ملی رسیدیم و فرشته ما را به دو دست دعا نگاهداشت و خدا در همه حال از بلا نگاهداری نمود از آن زمان الی حال چه ابتلاءات وارد و همه را خداوند حفظ و تفضل

۱- هر آنکه جانب اهل وفا نگهداشت خداش در همه حال از بلا نگه دارد

کرد بعضی از وقایع را در حاشیه این کتاب و سعدی و یکی دو کتاب دیگر نوشتم خداوند شاهد است قصدی بجز خدمت خلق و آبادی این ملک واستقلال ایران را ندارم «مدعی گرنگند فهم سخن گو سرو خشت»

۳ ربیع الثانی ۱۳۶۹

۱۰۹

به تاریخ روز دوشنبه سوم ربیع الثانی، حالاً معادل ۲۵ روز است که بنده رئیس وزراء و وزیر جنگ هستم به واسطه مشغله زیاد زانوی بنده درد گرفت یعنی همان نمرس موروث حمله آورد. امروز ۱۳ عید و نتوانستم حرکت کنم، در همین اندرون ماندم دیشب هم همان جنزاً قو نسل روس بودم که تازه آمده است. با همه وزراء و سایرین. الان حرفی بجز حرف دمکرات که می‌گویند در میان نیست.

قدرتی ولایت آرام شده است و ما هم با بی اسبابی و بی پولی و بی اسلحه‌ای به ریشخند و تلگراف بازی سر مردم را گرم داریم. امیدوارم انشاء الله کارها نجی پیدا کنند. این دمکرات‌ها نمی‌دانم چه می‌گویند.

هر امانتاًه آن نوشته‌اند خوانده‌ام بد نیست بنده هم به این عقیده جزو یکی دو فقره باقی را خیلی همراه هستم، ولی اینها که الان می‌گویند دمکرات هستیم دو سه نفر شاهزاده که در بچگی خیلی... داده‌اند و از آن شارلاتان‌های گوش بران شهر بودند و هستند و یک جمیع دیگری همه‌گی مردمان فقیر، گدای هرزه که شبهه دور هم جمع شوند و تروورها را بفرستند از مردم پول بگیرند، کنیاک بخرند و بخورند و از اعمال قبیحه آنچه تصور کنی از قوه بفعل بیاورند، خیلی حیف بوده است که این مشروطه خواهی ما در دست این اشخاص می‌خواهد بدنام شود و بنده هم با عقاید دموکرات اگر آزادی خواهی باشد یا حمایت رنجبر باشد و غیره همراه و موافق، ولی این اشخاص کسه

حالا داخل این مذاکره شده‌اند می‌شناسم که اینها دروغ می‌گویند همگی هرزه، لاطی و ملوط و کلاه بردار و گوش بر، ولهذا مذهب و عقیده‌ای و مسلکی ندارند و الا برای خدمت به ملت هیچ کس که از بنده حاضرتر نبود که تمام هستی و دارائی و جان و مال و شأن گذشت حالا هم به همان قسم برای دولت قانونی و سلطنت مشروطه ایران و حفظ استقلال این مملکت حاضر از روی عقل، نه مزخرف نویسی در روزنامه و هتاکی و فحیش نویسی بدولتها و ملت‌ها که این گفتار را ایران پرستی اسم بگذارد، ولی به دروغ که می‌خواهد ایران را بیاد پنهاد و پول می‌گیرد و بهانه دست خارجه می‌دهد، به هر حال حالیه که این قسم بعضی جهال و نادان و شارلاتان‌ها محض لله در این دو سال بهقدر سی کرور مال ملت را همین قسم خوردند، بردند و دست خوش قبایح‌ترین اعمال خود صرف خرج نمودند، هستیم، امیدواریم که از این حوادث هم این مملکت را نجات داده بعد به سنگ حوالث با استخوان شکسته از این مردم خلاص شوم که برای این مردم حالیه چه آب آوردن و چه کاسه شکستن فرق نمی‌کند، این دمکرات‌نماها و بدnam کن خیل نکونامی چند، خوب فهمیده‌اند.

٢٤ ربیع الثانی ١٣٢٩

۱۰۴

شب سه شنبه ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۲۹ که بنده رئیس وزراء، وزیر جنگ هستم، امروز از بسکه مردم انقلاب و مجلس سختی می‌کند و کار ملک و مملکت روز بروز بدتر موقع بد و هوا بهار، وقت انقلاب ایلات و اشرار، دولت پول ندارد، اسلحه و ذخیره ندارد، همه را وزرای سابق بهباد فنا داده‌اند.

امروز به مجلس که پریروز سخت گیری کرده‌اند نوشتم مسئول نظم و لایت نیستم و با این کله و مغزهای و کلای مغرض همراه نمی‌شوم.

امشب سه ساعت و نیم از شب رفته که به اندرون آمدم تفائل
کردم برای شخص خودم این قسم خواجه فرمودند.

خدایا تو داد مرا از این مردم بگیر که هرچه عرض می‌کنم
چند نفر مفرض ندان که پول از خارجه می‌گیرند و به ظاهر اسم مشروطه
خواهی و دیموکراسی بر خود گذارده و می‌خواهند این مملکت را
به دست روس و انگلیس بدھند و با بدختها نمی‌توانم اسرار مکنون
را بگویم و این بی‌حیاها محض تقلب و منفعت و هرزه‌گی کار را به
این بی‌شرمی رسانیده‌اند نمی‌دانم عاقبت‌چه می‌شود و در امسال مشکل
می‌بینم که این ملک و ملت جانی به‌سلامت بیرون بیریم، المحکم لله
واحد القهار.

خداوند واقف است که خجالتی در اقدامات و خیرخواهی
خودم، در استقلال این مملکت و انتظام و آسایش ندارم.
آنچه قوه‌بود بجای آوردم، چه‌توان کرد که تغییر قضانتوان کرد.

۱۳۲۹ شعبان ۲۵

۱۰۴

غرض نقشی است کسر ما باز ماند. اگرچه دستم درد می‌کند
نمی‌توانم بنویسم ولی مختصرآ می‌نویسم ماحصل حال خود و وضع
مملکت را در این موقع. پس از ورود به تهران و رفتن محمدعلی
شاه به‌سفارت و خلیع او بنا شد که‌ماها دخیل کار نباشیم، چون در قزوین
من قسم خوردم که پس از فتح تهران داخل خدمت و کار نشوم.
فی الحقيقة به‌همین عقیده ثابت بودم پس از این که وارد تهران
و پولکوئیک قراق خواست تسلیم شود و حضرات ناچاری بخصوص
حاج علیقلی خان‌سردار اسعد مرا موقتاً وزیر جنگ ملت نمودند که پس

از تعیین شاه و نایب‌السلطنه هم مختار باشم ، فی الحقیقہ گولم زدنسد
بیشتر سردار اسعد ، تا دو سه روز بعد که شاه و نایب‌السلطنه عضد
الملک مرحوم را معین کردیم ، حاجی علیقلی خان را به اصرار وزیر
داخله نمودیم ، باطنًا هم بی‌میل نبود. پس از این که از مجلس خراب
و مسجد سپهسالار رفیم به دربار با غ لگستان قریب ده شب منزل کردیم
و از آنجا حر کت نکردیم.

بررسیات
کمیسیون عالی تشکیل شد چهار وزیر دیگر هم معین شد بنای
کار شد، در این موقع تقی‌زاده وارد شد با چند نفر مفسد سابق که
مجلس سابق را به بساد داده بودند همدست شدند و بنای بعضی
صحبتهای گذاشتند. من به سردار اسعد گفتم که این‌ها باید تنورهای چیده‌اند.
او مرا ساکت کرد. صبر کن تا محمد علی میرزا را خارج کنیم. آن
زمان فکری بکنیم حالا زود است. و از هر طرف هم اشخاص به‌اسم
مجاهد حضرات مثل حیدر خان چراج برقی و صادق‌اف و دیگران
جمع کردند.

محمد علی شاه را هم فرستادیم. کم کم حضرات قوت گرفتند
من کناره کردم حاجی علیقلی خان باز نگذاشت لهذا من سعی کردم به
انعقاد مجلس، حضرات هیئت مدیره درست کردند و می‌خواستند
مجلس بتعویق بیفتد.

سردار اسعد را گول زدند به‌اغوای قوا مسلطه که معاون او بود
که وکلا را خواستم به ولایات معرفی کنم او هم وزیر داخله بودم را
هم گول زد و کلایی به میل خود در تهران و ولایات منتخب کردند،
شصت و دو نفر حاضر شد، بنده سعی کردم مجلس را منعقد، هیئت
مدیره هم به سعی من و اجتماع عموم منحل شده بود.

پس از انعقاد مجلس استعفا کردیم، قریب بیست روز من زیر
بار نرفتم باز سردار اسعد و مرحوم نایب‌السلطنه باعث شده‌مرا
رئیس وزراء و وزیر جنگی کردند.

وزراء را همگی مخالف ما یا به میل خود تعیین کردند. دونفر
بودند و شدند چون ما دو نفر همdest بودیم زورشان نمی‌رسید،
ناصرالملک که حالا نایب‌السلطنه است او هم آمد و بود اول بنای حضرات
این شد که با سردار اسعد عداوت کنند بقضی حرکات کردند دیدند من
از سردار اسعد جدا نمی‌شوم، رفند او را به طرفه خود برند و مرا
تنها کردند و بنا کردند به من تاختن، با این حال مملکت ایران همه‌جا را
منظمه کردند بودیم.

آن وقت حضرات و کلاً^۱ وزراء بنا کردند تشکیل دو ایران نمودند،
مالیات اضافه کردند، به جبر برای من مالیات نمک افزودند، بعد از نه ماه
و کسری که وزیر بودم و جلوگیری از اعمالشان می‌نمودم همگی با
حاج علیقلی خان همdest شدند و متفق در استعفای من شدند.

من هم از خدا می‌خواستم با حضور نایب‌السلطنه مرحوم و
ناصرالملک و سردار اسعد به آنها گفتتم به حمد الله موفق شدم به استعفا
که از چنگ شماهان خلاص شوم ولی خرابی ایران را منتظر باشید
وقتی استعفا کردم سردار اسعد مستوفی‌الممالک و جمعی وزیران خیال
روی کار آمدند (بقيه ۲۵ شهر شعبان سنّة ۱۳۲۹) و کردند این وزرای
فعال به تقویت سردار اسعد آنچه را که شنیده و از تاریخ می‌بینید و
ایران را خراب کردند.

عضد‌الملک هم ماه رمضان پس از این که وزراء اجتماع کرده
بودند بی اجازه او که ناخوش بود مرحوم شد.

آن شد این وزراء هم تغییر تبدیل نمودند ناصرالملک نایب.

السلطنه شدو لسى در فرنگ بود من هم در شميران سردار اسعد و بختيارها جمع شدند بجان من افتادند ، مرا به شهر بردن تلگرافات کرديم بعد از چهار ماه ناصرالملک آمد اول که حرفها زد چيزها گفت بالاخره در مجلس قسم خورد به اصرار سردار اسعد واکنريت مجلس مرا رئيس الوزراء و وزير جنگ نمودند با وزراء به ميل خود تعبيين اين دفعه به قدری بختيارها اصرار کردند در قبول کار، بخصوص سردار برای آنها ناچار شدم، اگرچه مى دانستم با اين وضع تيابت سلطنت و دموکرات بازي ووکلا که دخالت در هرجزئيات کار مى کنند محل است بتوانم کاري از پيش بيرم. به هر حال دو سه دفعه هم استعفا کردم قبول نشد.

اصل موضوع سر حضرات بختياری بود که دلشان سلطنت عشايير مى خواست نه وضع دولت و نظام، ومن بر عکس بودم هر وقت مى ديدند که من مى خواهم وزارت جنگ را ترقی بدhem ياهيئت دولت آشتی داشته باشد سردار وبختياری اسباب چيده مانع بودند روزنامه نگاران هم که در اطاعت انقلابيون و آنها مزخرفات مى گفتنند و مى نوشتنند.

في الحقيقة حق با بختياری بود و هست اگر سلطنت قوامي پيدا مى کرد اين همه نعمت و پول به چنگ آنها نمى آمد و اسلحه دولت را بردن اصل مقصود شان گرفتن پول بود(بردن اسلحه به ايل شدن و مى شوند) ^۱ دو سه دفعه به من گفته اند آخر کار ايسن است که قسمت جنوب را به ما بختياری بدمند که تمامي حکومت با آنها باشد و در اينجا هم هزار سوار داشته باشند که سالی صد هزار تومن پول ظرف سال به آنها برسد . و من هم بخيل نبودم.

ليكن مانع بود با اين که طوری شد حاجي عليقلی خان رفت به فرنگ و من هم چند روز بعد به طرف فرنگ از دست دخالت و فضولي

۱- جملات داخل پرانتز با قلمى است که پيدا است مپه سالار بعد اضافه کرده است.

و هناكى روزنامه‌ها و دمکراتها و بي عرضگى نايبل‌السلطنه و نفاق وزراء و تجرى عموم دواير و بردن مال ملت و ازدياد اشخاص غير قابل و هرزو و بدکار در دواير ولايات و تنفر عموم از وضع حاضره فرار کردم.

در اين بین مردم گويا پشت گرمى به محمدعلی و سالارالدوله دادند از اين غيبيت من طلوع و ظهور کردند و مرزا از رشت فى الحقيقة مجبوراً معاودت دادند، فتنه قروين را شاند (عزیز الله خان) به تهران آمدم به اصرار رئيس وزراء شدم. با يك عده وزراء دو سه روز هم بودم.

كارکردم ناخوش هم در رشت شدم ناخوشی نقرس، بیست و يك روز خوابیده بودم در اين چند روزه هوای بد تهران باز ظهور کرد در اين سه چهار روز باز دیدم حضرات و كلانایب‌السلطنه به وعده وفا نکردن و بنای بازيچه است می‌خواهند همه شئامت را گردن من خراب گشته و اسباب فراهم کردن که مردم را بگیرند لهذا استغای سخت کردم ناخوش هم شدم بستری افتادم.

حضرات مشغول شدند. تا امروز همدان، کرمانشاهان، کردستان گروس و غيره در تصرف سالارالدوله. دارالمرز خراسان، شاهرود، بسطام، الى سمنان در تصرف محمدعلی شاه فقط على مانده وحوش. اگر اين اسلحه را باصرار نمی‌آوردم حالاً ديگر نه تهران، نه مجلس، نه وکلاً باقی نبودند چون که در ذخیره دولت هیچ باقی نگذاشته بودند همه را متفرق نموده بودند، چه اصرارها اين اسلحه جزئی را از روس‌ها گرفتم، و چه بدگويی ازو وکلاً دمکرات‌شنیدم. حالاً معلوم شان شد حق با من بود.

خدا انشاء الله اين اشخاص را که مملکت را خراب کردن لعنت

کند. حالاً بنده در بیلاق زرگنده خود بی طرف هستم و اتصالات نسبت‌های بد به من می‌دهند.

در حالی که خدا را شاهد و حاضر ناظر می‌دانم جز مشروطه خواهی و استقرار مجلس شورای ملی و استقلال ایران آرزوئی نداشته و ندارم و با وضع حاضر این اوضاع حالیه هم که خیلی بد و محضیت و حرام است، خیلی متنفر هستم چنانچه عموم ملت متنفر هستند، در هر حال دستم به واسطه نقرس درد می‌کند.

به هزار رحمت این یادگار را هم نوشتم، الان میان آتشین هستیم، اگر محمدعلی شاه پیش ببرد با وضع او چه قسم می‌شود زندگی و تحمل نمود با این بی‌اسبابی و فقر دولت و اگر این حضرات (بقيه) این حضرات ارمنی، بختیاری، دمکرات بازی باشد باز هم بدتر است. تمام ایران منقلب است و بیشتر محمدعلی میرزاچی و تهران بیچاره اناناً ذکوراً در خطر، خداوند ترحم کند.

بقيه را هم می‌نویسم انشاء الله. سردار اسعد هم در پاریس شامها^۱ می‌خورند، برادر بزرگش صمصام‌السلطنه وزیر جنگ رئیس‌الوزراء به قدر دو هزار سوار بختیاری و حول وحوش اصفهان ولات‌ولوت‌ها را آورده‌پول استقرار ارض را می‌برند بقيه تفنگ‌هارا بگیرند. محشر غربی بی‌کارم و کلا هم بدحالت و فضولی و اغتشاش باقی هستند و ابداً متنبه نیستند. به تاریخ یکشنبه ۲۵ شهر شعبان‌المعظم شنه ۱۳۲۹

خواب بیدار شده‌می‌نویسم، به‌حمد الله این چند روزه حالم بهتر، غرہ رمضان ناصر الملک نایب‌السلطنه را دیدم و آنچه تکلیفم بود در باب کارها که اقدام بنماید و ماهم ساضریم گفتم، ولی میلی به اصلاح امور ندارد و بهمن گفت دور روز صبر کنید.

بعضی پیشنهاد وزرا به مجلس کردند بگذرد، بعد اطلاع می‌دهم و حالا هشت روز است که لا یحه و پیشنهاد نگذشته واز او هم خبری نشده، فی الحقیقه از ایران مأیوس و می‌خواهد بیشتر آشوب شود که سفارجه دخالت بکند و امنیت نشود، یا نایب‌السلطنه مستقل می‌شود یا به‌ایک سفارت می‌رود و از آنجا به فرنگ رفته خلاص می‌شود.

در این چند روزه جنگ‌ها می‌گویند اطراف شده است. در جوار فیروز کوه، بیچاره مردم خیلی طرفین کشته شده‌اند.

سالار‌الدوله با بیست هزار سواره پیاده می‌گویند به همان رسیده.

از بختیاری هم شهر تهران با سردار بهادر و محتمم می‌گویند ششصد سوار که آدم من شمرده بود همراه آمده‌اند و این دونفر سردار می‌خواهند به خوارورامین بروند با سردار ارشد بجنگند.

الآن بیشتر ایران دست سالار‌الدوله و هوای خواهان محمد علی میرزا است. خود او هم‌بایک اردو و شاعر السلطنه در سواد کوه است. در این دور روزه جنگ‌ها باز می‌شود.

بیچاره مردم ایران دست‌خوش قاجار و بختیاری و چهار نفر لوطنی دزد شده‌اند. بنده هم دیگر خسته و مانده و پیرو شکسته و ملول از دست این ملت غیر مغروف بی‌غیرت ووکلای بی‌غیرت، بی‌شرف و بی‌ناموس هستم انشاء الله به همین بی‌طرفی باقی، هر چه می‌شود علی الله از این مملک و مال و حال گذشتم و دیگر با این مردم بی‌شرف دست و دلم به خدمت نمی‌رود، از آن گذشته پیر هم شده‌ام از محمد علی میرزا هم بیزار می‌دانم

آنچه را بهمن باید بگندمی کنند، و من هم صبر را شعار خودمی کنم. اگر هم مردم به جهنم، زودتر خلاص می شون. حالا کسه خدمت به ملت نتیجه‌اش این شد، هر چه زودتر، مردن بهت و (روزی رخش بیوسم و تسليم وی کنم).

بیانات رمضان ۱۳۶۹

۱۰۵

امروز که نهم رمضان سنه ۱۳۶۹ است در رگنده روزنامه سعادت را آوردند خواندم خیلی از بنده سجایت فرمودند گویا تحریک تقی زاده یا از دستورهای آنها بود. به هر حال حالت این روزنامه‌ها و روزنامه‌نگارها خاصه این اشخاص فارسی نویس‌ها معلوم و تاریخ روزگار دراعمال و افعال شاهد هستند، و سرگذشت گذشته و سرنوشت آتیرا بی غرضان ده رضیط جمع نموده‌اند انشاء الله روزگار کارنامه کردار و بر او کردار نیکو بیاد گار باید گذارد، شکرمی کنم خداوندرا که به این خاک و ملک و ملت و مملکت خدمتها کرده‌ام بهمگی انعامات و احسانها، و خرابها آباد کرده‌ام، ابنيه‌ها ساختم، باغات گرفتم، به فقر ارحم و مروت بکاربردم.

این چنین، ایران همگی، به فضل الهی رهین منت من چه در ایام استبداد و چه در مشروطه صغير کبیر بودند و هستند، و به حمد الله تعالی از احدی خجالتی ندارم رهین منت ذیروحی در مملکت ایران نیستم و جو روظلمی به قدر مقدور به احدی نکردم.

ملک و مال کسی را به ظالم صاحب نشدم بیشتر به کدیمین و عرق جیین عمر گذراندم زحمت‌ها کشیلهم سفرها کردم. نظم‌ها به هرجام‌امور بودم با کمال شهامت از روی عدالت دادم، بی غرض در هن عالمی بودم رفتار کردم، و همه وقت معاون فقرا و دشمن اشرار و دوست‌احرار بودم.

الله الحمد پیش و جدان و نفس خود و پیش خدا و رسول و ائمه واولیا
در این بابها روسفید و خجالت ندارم حالا اگر معصیوت غیر مشروع
که هوا و هوس جوانی بوده از بنده سر زده باشد آن را هم به حمد الله
توبه و اذابه کرده ام گویا در این موقع از بنده بی‌عصیت‌تر کسی نباشد،
از بخت شکر دارم و از روزگار هم.

برستان
مه فشناند نور سگ عو عو کند
هر کسی بر طیمت خود می‌تند

۱۴ رمضان ۱۳۳۹

۱۰۶

پریروز ذو شنبه دهم سردار بهادر پسر سردار اسعد و سردار
مححشم و یفرم خان رفتند به خوار ورامین برای جنگ اردوی ارشد.
الدوله علی خان کاردی سابق که حالا سردار ارشد است و رئیس این اردوی
محمدعلی است.

دیروز وارد قلعه ایرج ورامین و باغ خاصی که حالا میرزا حمید
خان علاء الدله است ... یفرم خان را بنویسم، یفرم خان آدم رشیدی
است شخصاً ولی جنگی نیست علم جنگ ندارد.

پس از ورود به رشت عاصم الملک زنجانی را با بیست نفر سوار
به ... برای قراولی فرستادم با میرزا علی خان سالار فاتح، که این عاصم-
الملک در زنجان وقตی که از تبریز می‌آمد ملاقات کردم با من قرار
داد هر وقت علم مشروطه و مخالفت محمدعلی را بلطف کردم او با چند
سوار زیباید نزد من، روز حرکت از زنجان هم مرا مشایعت کرد الی
دو فرسخ وقته که من در تنکابن مجلس شورای اسلام قرار گرفتم به اطراف
خبر رسید این بیچاره مرحوم با بیست پنج سوار از راه خلخال آمد
به خرم آباد تنکابن همراه من آمد به رشت.

پس از فتح رشت او را پیش قراولی فرستادم که تا منجیل برود.

یفرم خان در رشت کوره آجرپزی داشت. بعد او هم داوطلب شد با چند ففر سوار برود از ارمنی و مجاهد، او را هم روانه کردم، عاصم‌الملک تلفن کرد که من زیر دست ارمنی نمی‌شوم مراجعت کرد و سوار خود را آنجا گذارد و یفرم خان و میرزا علی‌خان نو کر من و سالار فاتح در آنجا ماندند و من بعد از رشت متصرّ الدوّله را با جمعی فرستادم نزد ایلات چگنی و غیائوندو آنها را به اطاعت خودمان دعوت کردیم.

رفتند با حضرات دوره را گرفتند یفرم خان رفت بگدوک «خران» و متصرّ الدوّله در منجیل و بالا بالا که بعد من گفتم رفتند به یوز باش چاهی. یفرم خان آدم‌هشید بی‌باکی است همین که بدعوا بر سرمهلاحظه ندارد، چنانچه در قراتپه آن همه‌آدم کشتن داد و در کرج پس از رفتن قداق با جمعی آنها را تعاقب کرد آخر قزاقها حضرات را شکست دادند یک عراده توپ و بیدق ما را گرفتند که من در ینگی امام بودم و به آنها دستور العمل داده بودم و به آنها دستور العمل داده بودم به هر حال شخصاً رشید و با عقل هم هست مشروطه خواهم هست. الان که این یادداشت را می‌نویسم روز چهارشنبه ۱۲ شهر رمضان سنه ۱۳۲۹ است تلفن رسید به موجب تلگراف اردوی ارشد الدوّله شکست خورد و هم گرفتار شد تا بعد چه خبر بر سر انسان‌الله صدق و صحیح است.

۱۶ رمضان ۱۳۲۹

۱۰۷

دیروز که روز شنبه ۱۵ رمضان ۱۳۲۹ بود برای بازدید صمصام‌السلطنه و سردارهای بختیاری که سردار محتشم و سردار بهادر باشند رفتم شهر. از پانزدهم رجب المرجب الی حال نرفته بودم. چنگک حضرات با ارشد الدوّله در امامزاده جعفر شد. حضرات که از دور پیدامی شوند ارشد الدوّله خواست صفت آرایی کند و دیر از

خواب بر خاسته بودند مقابل غیاث آباد^۱ که امیر مجاهد و بختیاریها هم یک عده قشون و یک توپ گذارده بود. سه عراوه توپ همراهداشت ولی توپچی خوب و صاحب منصب با علم نداشت.

چنانچه همین یفرم ارمنی و سردار بهادر و سردار محتشم هم به هن گفتند، چند تیر توپ برای ما انداختند و ابدآگلوله آنرا ندیدم. در این اثناء از غیاث آباد هم یک دسته سوار بختیاری بیرون می آیند حضرات سردارها و یفرمها هم از طرف دیگر ولی هنوز به مقابل تیراندازی یا میدان جنگ نرسیده بودند چند نفر سوار بختیاری حمله می کنند ارشادالدوله از طرف غیاث آباد توپ می اندازد سوارهای بختیاری پناه می گیرند، پنج شش تفنگ می اندازند، از قضا یک تیر به پای ارشادالدوله بی عقل بی کفایت می خورد از اسب می افتد سوار تر کمان استرابادی دسته اول که پیش او بودند اسب سواری خود را گرفته فرار می کنند و دستههای دیگرمی بینند که سوار دسته پهلوی سردارشان فرار می کنند آنها هم بنای فرار می گذارند و از طرف سردارهای بینند قشون ارشادالدوله فرار می کنند دسته به دسته حمله می آورند سرباز هم تفنگ نمی اندازند و تسليم می شوند تر کمان رفتنند، استرابادی و غیره هم فراز کردند حضرات بختیاری هم بنای یغمای اردو و آن ده امامزاده جعفر را می گذارند و آنچه می خواهند می کنند پنجاه نفر سوار تر کمان گیر می افتد باقی می روند.

جمعشان چهارصد سوار تر کمان بودند و سیصد سوار کرداری و استرابادی و خواری، برادرهای رشیدالسلطان این جنگشان بود. این سردار احمد حمر کت نفهمیده کرد آن تنگه خوار را از دست داد به ورامین آمد، یک روزه نه فرسخ از راه کویر این سواری چاره

۱ - غیاث آباد در اصل و همه جا «غیاث آباد» نوشته شده است.

را آورد، شب همه خسته مانده نتوانست ترتیب سنگر وصف آرائی را بکند و خبر هم نداشت که سردارهای بختیاری و صد نفر سوار ارمنی و مجاهد برای جنگ با او حر کت کردند.

او به خیال این که همان اردوی امیر مجاهد و ضیغم السلطان که مقابل او بودند و فی الحقیقه به آنها غالب بود همان‌ها هستند خواست تقليید ما را بینماید، راه را از خوارکج به ورامین رفت و در آنجا هم تا وارد شد صبح حضرات رسیدند او هم حاضر جنگ می‌شود بگیر افتاد. چون این گرفتاری ارشاد‌الدوله به دست امیر مجاهد شد، ارمنی‌ها نخواستند با این سردارها، به اسم او تمام شود گفتندا گر زنده بپریم روس‌ها شاید از او حمایت کنند و بیگر ندخوبست اورا تیرباران کنیم صبح آن روز او را تیرباران کردند، الحق بسیار بد کردند، سردار تسليم زخمی را آدم اسییر کند و بکشد. به هر حال جنگ و رامین در نیم ساعت رفت سردارها خاتمه گرفت ولی فتنه طرف سالار‌الدوله خیلی است و حالا در نهادن است محمد علی هم در سواد کوه، تبریز شجاع‌الدوله، صمدخان به حکم محمد علی مشغول گرفتن شهر تبریز و نظم آذربایجان، شیرازی‌باغی طاقی هم چنین سایر نقاط دیگر به هر حال دیروز به مدرسه نسوان که تازه ساخته‌ام سرکشی نمود. خیلی شکر کرد و تأکید کردم زودتر تمام گشته و عصر آمدم چاله‌رز ناصر‌الملک را که نایاب‌السلطنه است ملاقات نمودم و شب را آمدم منزل دیروز زمان حرکت، شهر تهران بهم خورد یک دسته عرضه چی و رامینی که آنها را چاپیده‌اند به حضرت عبد‌العظیم می‌آمدند حضرات به خیال سوار ترکمان شدند و فریاد در شهر را بلند کردند و بختیاریها که بروند به طرف حضرت عبد‌العظیم، این خبر را با تلفن داده بودند تزلزل غریبی شد همه خبر دادند از حضرات عرضه چی هستند باری اوضاع غریبی است خدا رحم کند و شهر هم بسیار کثیف و بد بود از شدت گرد و خاک.

این که بندۀ کناره جوئی کردم حالا بسداند که حق دارم با این ارمّنی و مجاهد بازی عشاير بازی بختیاریها چه قسم می‌توان ترکیب دولت را فراهم آورد خداوند لعنت کند که این اسباب را فراهم کردند و ما را باین روز سیاه‌انداختند که حالا نمی‌دانم چه روز و روزگاری داریم.

۱۴۰۸ ۲ رمضان ۱۳۲۹

به تاریخ پنج شنبه ۲۰ رمضان سنه ۱۳۲۹ دیر و ز خبر رسید محمدعلی فراز کرد مجلداً به گمش تپه ترکمان رفتہ با هفت نفر، گویا شاعر السلطنه هم با او بوده است.

پس از شکست ارشد و قتل او چون مازندرانی سواد کوھی ولا ریجانی مردمان دروغ دور و ظالم و بی جرأتی هستند و بودند ترکمان هم که حالت معلوم و انگهی دوشکست خورده بودند محمدعلی ترسیده و از راه بشت کوه و سور تیج به بندر جز رفته بالتکای ترکمانی از آن میانه روها به گمش تپه رفته است. بالتکای ترکمان تخمیناً شش ساعت از بندر راه است و آدم به گمش تپه می‌رسد.

اردوهای دولتی هم گویا وارد ساری و بار فروش شده باشند، خدا بداد آن بیچاره‌ها از ظلم این اردوها بر سد، هرجامی رسند آتش می‌زنند و خراب می‌کنند و غارت و قتل می‌نمایند، از طرف سالار الدوله هم خبر رسید که پیش قراولان او وارد عراق، سوار بختیاری بطور قهقهرا و شکست به قم آمده است یکدسته هم از پیش قراولان اونزدیکی سیاه دهن قزوین رسیده‌اند.

همچنین خود او هم متعاقب اردوی عراق در حرکت است دیگر تا امروز چه خبر بر سد. حالا که از طرف او مردم خیلی نگران هستند

در تهیه و تجهیز قشون هستند تا خداوند چه بخواهد.

۱۳۲۹

این قصیده^۱ را ملک المعالی در ژوئن سرود در باع میان داراب مهمان بودم خواند، صدتومان و یک طاقه شال کشمیری به او دادم در سنه ۱۳۱۷ حاکم گیلان بودم حالا سنه ۱۳۲۹ در تور گنده نوشتم.

۱۳۲۹

به تاریخ چهار شنبه ۱۷ شهر شوال سنه ۱۳۲۹ به شهر آمدیم، بحمد الله امسال بیلاق بخوبی گذشت ولی همه مردم و کارها همه گی در اضطراب و تشویش، خداوند تفضل ها کرد، سalarالدوله در آسیابک ساوه اردی او جنگ مختصری کردند با وجودی که بطور یقین نه هزار نفر همراه داشت، دوازده عزاده توب، از قشون دولتی شکست خورده فرار کردند و امروز که صبح شنبه بیستم شوال است می نویسم در میان طایفه لرستانی است، محمدعلی میرزا هم در کوهسار حاجی ار است قادری از ترکمان و اهالی کوهی و کبود جامه دورش جمع و می خواهد به طرف خراسان حرکت کند. استراباد هم در دست اوست.

شجاع الدوله صمد خان در دور تبریز است و آنجا را محاصره دارد، شیراز هم یاغی هستند. به هر حال همه ایران در حال اضطرار و اضطراب هستند، همه جا یاغی طاغی شده‌اند، آدم کاری ندارم تماشائی می کنم.

۱- ابن یادداشت در بالای قصیده‌ای نوشته شده است ۵۵۸ بیت اشاره آن با خطر دیگری در صفحات ۳۹۸ تا ۴۰۱ درج است و مطلعش این است: تا به کمان رفت آفتاب جهان تاب ہر دو دیگر می‌ز طبع جهان تاب

۱۳۲۹ ذیقده ۱۰

۱۱۱

به تاریخ پنجم شهر ذیقده سنه ۱۳۲۹ رفتم به قراتپه گردش، چند شب ماندم، دیروز نهم مراجعت کردم از قرار اخبار صحیح معز السلطان و سردار محی قرطی قشوں کشیده‌اند که به سمت استرا باد بروند، در نزدیکی محله‌گز که وصل به بندر جزوی از اهالی کرد محله که از بدکاری این سردار آگاه بودند جلوی او را گرفتند و به قدر پانصد نفر از او را کشته‌اند قشوں فرار کرد، محمد علی میرزا و برادرش شاعع‌السلطنه در گمش تپه که تا بندر با پر اخود یک ساعت و نیم راه است و ترکمان هم با او هستند نصف استرا بادی هم مطلع هستند تلگراف‌ها هم از استرا باد مقطوع، سالارالدوله هم با دو هزار سوار دزد و اشرار آمده به بروجرد نشسته است.

این حضرات سردار‌های ما، هر جما رفتند شکستی دادند بعد، مشغول غارت و چاپیدن مال فقران شدند، آن حضرات رفتند و نائی جمع آوری نموده مشغول غارت یفرم و از منی‌ها هم آنچه‌از وزن سیک و از قیمت سنگین است می‌گیرند و زود مراجعت می‌کنند طهران مشغول سلطنت و تاخت و تاز بشوند.

به هر حال الان در تمام ایران قتل و غارت و یا گیری است همه جا هم گرانی، رعیت پریشان و زاری بدی هم پیدا شده است با جمعی مغرض و نمی‌فهمند. چه کاری کنند منهم تماشا می‌کنم و از عراق، لرستان، بروجرد، مازندران املاکم از چهاؤل و اردوان طرفین غارت و خراب.

این و کلای علیه ماعلیه هم هنوز در مجلس که از دو سال هم گذشته است به خلاف قانون نشسته‌اند، و مشغول خرابی مملکت و بی‌شرفی و بی‌بینی هستند ایران را به باد داده‌اند و دست هم نمی‌کشند.

۱۱۲ پنجم ذی الحجه ۱۳۲۹

از بی رد و قبول عامه خود را خر مساز
زان که نبود کار عامی جز خوری یا خر خری
گاو را باور کند اندر خدایی عامیون

نوخ را باور ندارند از پی پیغمبری

شب پنجم ذی الحجه سنه ۱۳۲۹ در بالاخانه اندرون زیر کرسی که
حضرات شراندیشان برای حرف مفت و گوش بری آمده، حرفشان را گفتهند
و رفتهند در سه ساعت و نیم از شب رفقه از چنگ این مردم بی عاقبت خلاص
شدند. نو ششم قشوں روس و انگلیس را وارد کردند، ایران را به باددادند
بازم از ابن حرفها و بداندیشی ها دست نمی کشند، متنه نمی شوند
اللهم العن و کلای الحاضره که خودشان، خودشان را و کیل ملت کردن
بعد از این که انفصالشان قانونی شده است بازم از ماهی صد تومان
دست نکشیده و ایران را به بادداده می گویند در حق خودمان به اکثريت
رأی دادیم و کیلیم، در صورتی که از شخصت و پنج نفر و کیل شش نفر
از آنها کاغذ آبی دادند و قریب بیست نفر کاغذ سقید، ما باقی کاغذ قبول
که ما خودمان را و کیل کردیم، حالا فکر کنید در این دو سال از دست
این قسم مردم شریر و کیل چه کشیدیم.

۱۱۳ ۱۲ ذی الحجه ۱۳۲۹

امشب که شب سده شنبه ۲۲ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۹ است
بی کار می نویسم. اگرچه در حاشیه کتابهای دیگری هم بعضی وقایع را
نوشتم باشد این نوشته هارا جمع کرد فهمید، الان مدت چهارماه و نیم
است که از ریاست وزراء استعفا و از کارها کناره کرده ام قریب یک ماه

است که ناخوش، نقرس مبتلا بودم دیگر از حوات این ایام کناره جوئی از وضع مملکت و جنگ‌ها و نزاع‌ها و آدم کشی و قتالی‌ها که شده است مورخین نوشه اند هفت هزار تنگ و هفت کروز فشنگ که با آن همه سعی‌ها آورده بودم هم‌مرا به لطف ایف‌الحیل مجاهدین و بختیاری و متفرقه برداشت.

الآن گویا در ذخیره دولت یک دانه‌هم باقی نباشد. چه پول‌ها به مصرف رسید و چه کشتارهای غیر مشروع و چه قدر بی‌عصمی و بی‌ساموسی در این مملک و ملت اتفاق افتاد خدا می‌داند آن کس که رفته است، به‌هر حال چهارینج روز است که انقلاب و آشوب و رولوسیون و مجاهد‌بازی و بختیار‌بازی در این شهر برپا، علاء‌الدوله را هم در روز جمعه ۳ این ماه بی‌جهت در خیابان لاله‌زار گلو لزده و کشته‌اند قاتل معلوم مجازات در میان نیست، همین قسم حاجی محمد تقی بن‌کدار و دوسره نفر دیگر را، خداوند ترحم کند.

الآن صغير و كبار اين شهر در تزلزل، روسها و انگلیسيها هم التیماتوم داده قشون روس از رشت آمده بودند حرکت، به سمت قزوین. مردم زن و مرد در شورش که ما استقلال می‌خواهیم آن اشخاص که این فتنه‌ها را نموده‌اند محض این که خوشان را از آب بکشند این فتنه‌ها را برپا کرده ضدیت‌ها می‌نمایند که کسی نگوید آقای دموکرات، سه موکرات، و کیل، در این دوسال این نتیجه اعمال و این خونریزی‌ها چه چه چیز است که کرده‌ای و از آن طرف مردم را محرك این حرکات می‌شود؟ می‌خواهد شنایم اعمال خود را پوشاند، به‌هر حال امشب که شب ۱۲ است جناب حاجی علیقلی خان سردار اسعد که به فرنگ در ماه جمادی الشانی سنه ۱۳۲۹ رفته بودند و حالا شش ماه است، مراجعت کرده و خواهند وارد شد دیگر نمی‌دانم چه سوقاتی با این حال پر خطر مملکت برای ما آورده باشند یا همان قسم که رفته بودند و حالا

لشکر روس و انگلیس در جنوب سوقات آورده و سوق عسکرمی دهنده میانه مجاهدین و بختیاری هم خیلی بداعست دور روز است مشغول اصلاح هستم عجبتر این که بندۀ هم یک نوع مردود هستم و خانه نشینم و این مردم بی عقل گاهی مرا روسی فرض می کنند گاهی محمدعلی میرزا ای وزمانی مرتاجع وقتی تجدیپرور با این همه مال و جان و جوان که در راه استقلال و آزادی و مشروطیت این مملکت داده ام لا اقل مرا مشروطه خواه هم نمی دانند! خداوندا تو عقلی به این مردم بده، داد مراهم از این قوم ادان بگیر که این قسم حق نشناش بی دین بی مرثوت هستند.

اللهم احکم بیننا و بین قومنا بالحق وانت خيرالحاكمين، با این حال نمی گذارند و نمی گویند و نمی خواهند چهار نفر عقا اصلاح کار بکنند، فی الحقیقہ بیشتر این اختلاف‌ها و فسادها آقای نایب‌السلطنه که فطرتاً مایل به رفتن ایران و به دست اجانب افتادن است، ما شاهله نه غیرت ملی دارد نه مذهبی و نه وطنی نه آبی نه خاکی.

پول بسیار گرفته و دارد، می گوید می روم در اروپا راحت‌می کنم چنان‌چه چند بار هم به بندۀ گفت که این مملکت اگر به دست روس و انگلیس باشد و آسوده‌تر نمی شود؟ و بهتر نیست؟ و بندۀ تقبیح کردم ولی خیالش این بود و کرد و حالا هم مشغول گریز است و می خواهد زود برود و منتظر است که کابینه‌ای که مال صمصام‌السلطنه بود و چند روز است بحران و تعطیل است برقرار شود و او به سمت فرنگ ببرود به‌اسم گردش و یکی دو ماہ هم بلکه ماه ده‌هزار تومان را بگیرد و زهر مار کند. اللهم العن هم لعناء...

۱۳۲۹ ۲۶ ذی‌حججه

امروز سه‌شنبه ۲۶ صبحی رقم منزل سردار اسعد و صمصام‌السلطنه معلوم شد که وقت کار رئیس‌الوزراء صمصام‌السلطنه با وزراء

به واسطه حرف با و کلا که ازو کالت منفصل و باز خود را و کیل ملت می‌دانند نشسته و بول ملت را می‌گیرند و خلاف شرعاً و قانون می‌نمایند، حرفشان درست نیامد و استعفا کردند.

این آقایان بختیاری و وزرا دروغ می‌گویند نایب السلطنه، ناصر الملک به همه دروغ می‌گوید و کلامه دوشه چهار حزب شده‌اند، به همه دروغ می‌گویند و خودشان که معلوم، هم من غیر حق و عدم قابلیت و عدم علم و فضل مداخله می‌کند، قشون روس (را) هم آمده است به قزوین و هنوز جواب مطالب آنها را نمی‌دهند و حرفهایی این و کلا و این دمو کراتها می‌گویند فی الحقیقہ انسان تنفر از شنیدن آنها می‌نماید، بازارها بسته مجاهدین هم راه انداخته‌اند یک مبلغی هم بختیاریها جمع شده‌اند، خیال این و کلا مجاهدین بختیاری به لخت کردن مردم، نایب السلطنه فقط گرفتن ماهی دههزار تومان روزشماری می‌کند که روزی مبلغ سیصد و سی و سه تومان و سه هزار را همه روزه بگیرد و روزی سی تومان هم خرج نکند و بنده و دیگران هم که نامحرم از گفت و شنود آنها هستیم دیگر این ملت همه خائن وطن و آب خاک و خانه و کاشانه شده‌اندمگر یک عدد مجاهد بختیاری دیموکرات و چند نفر و کلا که انحصار دارد این ایران به آنها، واژدور نشسته تماشا می‌کنم.

دور نیست پنج شش روز دیگر قشوق روس وارد تهران بشود، به هر حال سالار الدوله باز مجدداً به کرمانشاه آمده است، قشون محمدعلی هم به دامغان قشون روس در قزوین مجلس ما احزاب و فرق مختلفه تشکیل داده است و اجتماعات سر به مجاهدین دارند و حسن ورشادت بختیاریها تحويل می‌دهند و آقای نایب السلطنه تدبیر و کفایت بکاربرده و می‌برد، ملت و مردم بدیخت دستخوش این اشخاص، نه کسبی، نه کاری

نه امنیت نه آسایش، همه بلاد بی حاکم بی رئیس یاغی طاغی گاهی
می گویند جهاد می کنیم گاهی ملاهای بی عقل جنگ صلیب و نصارا
به خاطر می دهند الان نان این شهر به خطر است و فکر روزانه نهار و شام
احدى را نمی کنند.

می خواهند باروس و انگلیس و دولت های دیگر التیماتوم جنگ
بدهنند و دیدمو کرات و سهمو کرات باشند تمام این مردم بد بخت دین
آئین خدا و پیغمبر و امام و خلیفه و پیشوایان همها رشت پازده اند مثل
این که هر گز خدائی استغفار الله در این ایران نیست و سلیمانی و عجز
نیاز نموده اند هر یکی خود را ختدائی می دانند قادر و قاهر این یک مشت
مردم، حالی که مداماً در گه خود غوطه می خورند و اسم مشروطه را
بدنام نموده اند به مرحال بیشتر از این چه بنویسم و گله شکایت چه بکنم
و خدمتی برآید برای که بنمایم تاویتی تو اanstم کردم حالا هم می بیشم
آنچه بگویم وبکنم بیهوده است و غلط بین. محمد ولی
من در حاشیه کتابهای خیلی چیزها نوشته ام انشاء الله بعد از من جمع
بکنند و چاپ کنند که همه مردم از عقاید سابقه ام الی حال بدانند، چه
از سلاطین مستبد قبل از مشروطه و چه در زمان مشروطه و انشاء الله اگر
فرصت کردم و این روزها زنده و باقی ماندم سرگذشت زندگانی خودم
را که حالابسن شخصت و شش سال رسیده ام و کارها که نمودم می نویسم
به حمد الله قوه و بنیه ام خوب است حیف که هر ساعت این اوضاع را
مشاهده و آزوی مرگ می کنم و افسوس نه می میرم و نه می کشنده ام ،
وزنده ام و اگر هم خودم خود را تلف کنم خلاف شرع است و
خسر الدنیا والآخره می شوم . محمد ولی به تاریخ ۶ شهریور الحجه

۱۱۵

۱۳۲۹ ذی الحجه ۲۸

تهران به تاریخ شب جمعه ۲۸ شهر ذی الحجه الـ ۱۳۲۹ که معروف شد در تبریز با قشون روس چنگ می‌کشند و در رشت هم چنگی کردند یعنی نظمه‌ها تفنگ‌ها انداختند به قشون روس و جمعی از آنها را روسها کشتند و من حالا که چهار ساعت از شب رفته به اندرون آدمد و با کمال پریشانی حواس تفال کردم برای خودم این تفال آمد انشاء الله به خیر و سلامت هستیم از این دو غزل و امیدوار بهفضل خداوند حالا که این مردم تهران و این نایب‌السلطنه بی‌صرف و مجاهدین دیوانه و وزرای بیهوده دیوث و و کلای علیه ما علیه مختلف العقیده و بی‌اعتقاد ایران را بیاد داده و این کارهای سفاحت و دیوانگی نموده و می‌نمایند و ما را داخل جمع و خرجی حساب نمی‌کنند و هرغلط و بی‌علمی و نافهمی و بی‌دینی و مخالف قانون دنیا و ملاحظه دلشان می‌خواهد می‌کنند، ملت و دولت و مملکت را خراب هرج و مرج و بیاد داده‌اند و آنچه‌پول، مال و مکنت این مردم را بغارت برده و مداخله‌کرده و مواجب‌ها گرفته و می‌گیرند و ذره‌ای از حساب دنیا و روز حشر باک ندارند دیگر آقایان بختیاری را نمی‌توانم عرض کنم حسابشان با کرام الکاتبین است نه عفت باقی گذاشته‌اند نه عصمت، نه مال و نه جان.

نه اینکه مردم خیال کنند که این مطالب را نگفته‌ام و نمی‌گوییم

غزل تفال که در ابتدای این یادداشت ذکر شده این است:

فروع جام و قدح نور ماه پوشیده

عذر مفیج‌گان، زاه آنتاب زده

وقزل دو^{۱۳} دوش رفت به در میکده متواب آلوهه

خرقه تردانم و سجاده شراب آلوهه

و یا از احتجای و اهمه و ترسن کرده‌ام یا داشتم و دارم آنچه لازم بود گفتم نوشتم علنى در مجلس محفل به‌این نایب‌السلطنه علیه ما علیه و نشینیدند و نگذاشتند، سقیه دیوانه‌ام دانستند فقط محض طمع این کارها کردند که من بی‌طمع را از میدان در کنند و به‌جان این مردم بیچاره بیفتند و بکنند آنچه را که دلشان می‌خواست و سخواسته‌اند تا اینکه شوون روس را وارد کنند ایران را بیاد بدهند و مردم را به‌روزی بشانند که مداخل‌ها را خورده و اعمال قبایح آنها از میان بروند پول‌ها را باعت کرده باشند و کرده‌اند نایب‌السلطنه شوستر دیوانه را که از آمریکا آمده بزرای مستشاری، به او تحریک کرد و موادی به او راهنمائی کرد او هم از مجلس‌گذراند و خود را مالک الرقباب و پادشاه این مملکت دانست، به‌این هم اکتفا نکرد بنای هجا و بدگوئی دو دولت قوی و همسایه را گذارد و آنچه مزخرفات بود نوشت، تا کار به‌اینجا کشید. نایب‌السلطنه هم در این میانه که ماهی ده‌هزار تومن را بگیرید در باطن بتوسط مساعد‌السلطنه ارمنی و میرزا یانس ارمنی که انگلیسی می‌دانستند به‌شوستر تعلیمات می‌داد. از طرف دیگر به مردم و سفرای روس و انگلیس می‌گفت که شوستر و مجلس و هیئت وزرا از من نمی‌شنوند و به‌قدر دوماه مملکت را بی‌وزیر نگاه داشت و کلای منفصل قانونی را گول زد که آنها خود بخود بیایند و بگویند که ما رأی می‌دهیم که وکیل ملت باشیم در وقتی تمام ملت از این وکلا منزجر و متصر و میان خود آنها هم اختلاف بود از آن‌سو به ارمنی و بختیاری تحریکات کرد که امروزه قوای مملکت به آنها هر چه بخواهند و بکنند، این مردم داخل آدم نیستند، جلوشان را بگیرند. یفرم ارمنی را پیش کشید ماهی هفتاد هزار تومن بشوستر گفت به‌او بده ژاندارم بگیرد.

خودت هم ژاندارم بگیر و به بختیاری‌ها هم الى ماهی شصت هزار تومن پول بدء سایر قشون معزول پاشند و داخل آدم نیستند. این مرد که آمریکائی جوان بی تجریبه در پارک اتابک نشست و کوئیاک خورد و پول استقرار خود را خرج خود و هواهوس دیگران، و از قضا این شخص بچه باز هم هست. چند نفر هم پیشخدمت‌های جوان برای خود حاضر و ابدأ به احدی اعتنایی نکرد و هر غلطی دلش خواست نمود.

مرتضی قلی خان نوری و پسرش را مشیر مشار خود ساخت اگر از حالات این پسر و پسر و فامیل آنها بنویسم پناه می‌برم به خدا و لایق زحمت هم نیستند. و امشب حالا که کار از کار گذشته است می‌گویند اولتیماتوم روس را قبول کردند کار زششان را می‌خواهند بعد از خرابی بصره بگذرانند، اللهم العتم جمیعاً.

۱۱۶ ۱۳۲۷ محرم

این یادداشت راهم امروز که دوشنبه سیم محرم ۱۳۲۰ می‌نویسم در ۱۵ محرم ۱۳۲۷ چنانچه در این کتاب نوشته‌ام در خرم آباد تنکابن از جان و مال و عیال و اطفال چشم پوشیده گذشتم.
عازماً للموت و عازماً للحيات عازم رشت برای انعقاد مجلس شورای ملی و تجدید مشروطیت، دیروز گذشته صبح از وزارت داخله کاغذ آورده‌ام دعوت‌نامه بروم به دربار.

بعد از رفتن دربار معلوم شد نایب‌السلطنه علاماء وزراء تجار اصناف را دعوت کرده با بختیاریها و دعوای آنها و یفرم ارمنی که مجلس را منفصل کنند اگر چه منفصل بودند و تغییر قانون و خودسری و هرزگی و جهالت نشسته بودند.
به هر حال نطقها کردن خاصه و ثوق‌الدوله ازیدکاری و کلاه و

ملکت و قراری که حالا باروس‌ها داده التیماتوم آنها را قبول کردن و اخبار انتخاب جدید.

اگرچه عموم خوب حالی بودند ولی نه من و نه مردم تصدیق تکذیب نکردیم مقصود این است آن روز محرم ۱۳۲۷ رو به مرگ می‌رفتم ولی خدمت بود خوشحال بودم و امروز که انفصل این و کلاء را می‌شنوم مکدر نشدم زیرا که در این دو سال خرابی‌ها کردن قتالی‌ها نمودند و دین دیانت و مملکت مارا و کلا و بختیارها قدری هم ارمنه به باد دادند خداوند این و کلاء را لعنت کند الان در ایران خانه‌ای بدون غارت و دهی و قصبه‌ای آباد نمانده قحط غلام روى کار، مردم هم به جان یکدیگر افتاده احزاب متخاصمه بسیار و حالا هم که نایب‌السلطنه وزیری خائن به زور ارمنی و بختیاری و بعضی مجاهد نماها مجلس را یعنی این و کلاء را که محل نفرت عموم ملت هستند منفصل، باری این و کلاء همه قمار باز بودند غیر از سه چهار نفر، لوطی بودند، زانی بودند، شراب‌خور بودند، آشوبگسرو بودند آشوب‌ها نمودند کارها کردن دروغ‌گو و دروغزن بودند. باری امیدوارم که این ملت انتقام بدکاری آنها را ملتفت شده از آنها بکشد که همه ما را به این روز سیاه بدبوختی نشانده و استقلال و عظم و قدمت ایران را از میان پرده اسم بی‌سمی باقی مانده که آنهم هیچ است.

۱۳۳۰ محرم ۱۰

امشب که شب عاشورا دهم محرم ۱۳۳۰ است رئیس وزراء وزیر داخله و سایر آمدنند و به من تکلیف ایالت آذربایجان کردن چون شب عاشورا بود به آنها گفتم فردا شب جواب می‌دهم و چون

معتقد به تفأّل خواجہ علیه الرحمه هستم تفأّل کردم این غزل^۱ آمده است تا
خداؤند عالم و فالنیک چه حقیقت کند ولی کار آنجایه طوری به واسطه
قشون روس و اغتشاش آنجاها در هم برهم است که پناه می‌برم به خدا
و آنجه را که فضل الهی شامل حامل حال باشد خواهد شد چون خدمت
ملت و زبان غیرت است امیدوار به عنایت و مراحم خداوندی باید بود.

۱۱۸ ربيع الاول ۱۳۳۰

به تاریخ یکشنبه ۱۳ ربيع الاول سنه ۱۳۳۰ امروز بارانمی آمد
زیر کرسی خوابیده بز خاستم و این کتاب را باز کرده فاتحه‌ای به روح
روان خواجہ علیه الرحمه فرستاده بعضی یادداشت‌های خود را دیدم و
بر عمر تلف کرده تأسف خوردم اگر چه بعضی یادداشت‌ها در حاشیه
کتابهای دیگر هم دارم که در کیف من و در چاله‌برز است، فرزندم
علی اصغر آنها را هم ببیند و همگی را بفرصت ترتیبی بدهد بر حسب
سال و ردیف خاصه، در این ایام رولوسیون به هر حال بعد از این که
در بیستم ذی الحجه به واسطه التیماتوم روسها و طفره کاری نایب‌السلطنه
و تخریب و فساد و کلاه و ندام و خیانت کاری وزراء در مجلس را
بسنتند و کلای خائن را جواب گرفتند اختیار و اقتدار دست بختیاریها
افتد التیماتوم را قبول کردند، شوستر آمریکائی با همراهانش بادزدی
پولهار رفتند، مجددًا بختیاریها در اطراف بنای قتل غارت دزدی گذارند
دو نفر هم در کابینه وزراء یکی رئیس وزراء صمصم‌السلطنه و یکی
سردار محشم وزیر جنگ سایر بختیاری در اطراف مردم به جان
آمدند آنها هم برگشته به تهران.

۱ - سحرم دولت بیدار به بالون آمد

گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

گماشتگان محمدعلی در مازندران و استرآباد و خراسان و دامغان و شاهروд الى سمنان تاخت تاز سالارالدوله مجلدآ به کرمانشاه تمام اسلحه دولت و تفنگ های خریداری من که در مخزن بود همه را بختیاری و مجاهد از میان بردند پنج کرور پول استقراری تمام و چهار کرور هم از ضرایبانه و ثوائق و مالیات ولایات که از ماه شعبان الى حال این ۹ کرور از میان رفته تمام ایران قتل و خارت خراب مر کن تهران بی سر و سامان قشون روس الى قزوین متصرف چندین نفر اشخاص از علماء وغیره در آذربایجان و گیلان بدار کشیدند. وزارت جنگ را منحل کردند باری منطقه شمال جنوب روس و انگلیس را که قرارنامه سنه ۱۹۰۷ بود دولت ایران تصدیق کرد و کنترل مالی دهم را این وزرای نادان با اجازه نایب السلطنه که ظاهر امر خود را کناره می گیرد و می گوید با وزراست و باطنان برای گرفتن شهریه و طمع داخل همه کار و همه این اتفاقات موافق میل و اطلاعات است و املاک مرا هم قشون طرفین بیشتر را خراب کردند حالا بر حسب امر دولت روس انگلیس محمدعلی شاه مخلوع از استرآباد رفته است و سالارالدوله هم این دولت دیروز تلگراف کردند باید بروی .

فی الحقيقة تا بهحال که حرف نمی زدم ولی دیگر طاقت من به طاق رسید و با سفارت روس خیلی مذاکره کردم به حمد الله علی الحساب که از شر این دونفر آسوده شده ایم حالا که نایب السلطنه در تفنن و تحریک ، وزراء در تزلزل .

ملکت خراب، پول نیست، اسلحه نیست، امید نیست. این قدر هست که دولتين وعده همراهی برای آتیه داده اند قشون روس در نقاط شمالی هستند از قزوین جزئی رفته اند ولی از این نقاط تا اطمینان پیدا نکنند مشکل است بروند در نقاط جنوب هم قشون انگلیس هستند

روس‌ها و انگلیس‌ها خیلی میل دارند که من داخل کار بشوم ولی با این شکل و عدم اسباب و این وزراء و نایب‌السلطنه نمود بمالله من غضب الله.

الآن به‌واسطه حرکات مجاهدین بختیاری دموکرات و کلای علیه ما علیه قهر و غضب الهی به این مملکت نازل است بساید منتظر رحمت غیبی و خداوندی بودا گرچه این دولت را خیلی رایگان تسلیم خارجه کردند ولی چاره نبود خدائی بود و می‌توانم بگویم تقصیر خارجه هم نبود تقصیر این مردم خائن شریز غارتگر لامذهب دشمن دین و دولت و خدا و رسول بود بیشتر را طائفه روزنامه‌نگارها و این دیوانخانه عدليه که پر از دموکرات بودند و کلای بی دین کردند. هم مردم را تمام کردند هم دولت و ملت را به‌خارجه انتقال دادند. لعنت الله عليهم اجمعین.

۱۱۹ ۱۳۳۰ جمادی‌الاول

امروز که جمعه ۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۳۰ است به‌حمد الله از کار کناره‌ام ولی نایب‌السلطنه ناصر‌الملک و وزرايش پس از تقلها که برای تخریب مملکت نمودند آخر مشروطه را محو و مجلس رایسته و مملکت را هم به‌چنگال دیگران انداخته پول‌ها و اسلحه‌ها را به‌باد، حالا سه روز است نایب‌السلطنه به‌چاله‌ر زیاغ و خانه من رفته که از آنجا به سمت فرنگ برود و پول‌ها را ذخیره و حالا می‌رود در هوتلها با خانمها بر قصد و پول‌های حالیه و قدیم و قازورات ایرانی‌ها را که خودش و جدا از حومش به میراث گذاشته‌اند بخورد و برای ورات نگذارد و این مردار را برای بچه‌کلا‌غهای خود طعمه نهاده و بنهد.

۱۳۳۰ رجب ۴۹

۱۲۰

به تاریخ امروز که ۲۹ شهر رجب ۱۳۳۰ در غرہ این ماه ناصر-الملک نایب‌السلطنه ظاهرآ برای معالجه باطنآ از بی‌عرضگی و پول زیاد که از بابت شهریه گرفته بود و رنجش از طایفه بختیاری و دمکرات با چهار نفر زن و دختر اتومبیل از رویه آورده حرکت به سمت فرنگ نموده یک ماه است رفته است ایران را خراب ویران یک کابینه از چند نفر وزرای... مثل صمصام‌السلطنه... پسرعمویش سردار محتشم غلامحسین خان وزیر جنگ... سه چهار نفر... و... مثل محتشم‌السلطنه علاء‌السلطنه و معاون‌الدوله مستشار‌الدوله و ممتاز‌الدوله این چند نفر... و... داده و رفته است اقتدار و اختیار کلیه را به دست سفارت روس و انگلیس انداخته است و ایرانی را دروغی ریشخند کرده است. الان مالية جنگ و حکام و نظام و غیره همگی اختیار با سفارتین است بهخصوص طرف شمال به واسطه تسلط روسها امن و امان شده است.

فی الحقيقة قو نسل ها در آنجاها خوب کار می کنند و الان قشون روس هستند مرا هم به طور خواهش و قدری هم حکم روانه به آذربایجان می کنند در همین دو سه روز حرکت خواهم نمود بلکه در آنجاها جانم خلاص شود.

مالک همه مغشوش، سردار اسعد در منظیره مشغول حرف... مملکت بیچاره خاک بر سر می کند و دولت ایران را بهزوال انداخت نایب‌السلطنه علیه ماعلیه الان در یکی از آب‌گرم‌های پاریس، سه ماه شهریه خود راهم پیش گرفته از هفت کرور استقرارض جدید فی الحقيقة یک کرور به کیسه این نایب‌السلطنه. مابقی را هم بختیاری و غیره صرف خرج و تمام نمودند.

الآن مایه در دست خزانه‌دار کل برقرار است با اطلاع روس و انگلیس فی الحقیقته روس و انگلیس حالا اختیار مایه را دارند این است حالت ایران. طبقه روحا نیون هم تمام شده‌اند دیگر اسمی مسمی هم ندارند. این سخن‌ها پایان ندارند به زبان ناطقه باید قفل برست، در سرسرفر چون المسافر کالمجنون، این درد دل‌ها را نوشتیم برای بیان
یادگار.

اللهم اغفر له! عاقبت کارما این بوده است آنچه طلب کردیم همگی بی فایده بوده است چنانچه در هر کجا مردم باشند در وصیت‌نامه های سابق نوشتم باید چهار هزار ذرع زمین در تیغستان برای من سوا کنند و مرادر این جاذف کنند و یک‌جا و مزایی هم که در وصیت‌نامه‌های دیگر هم نوشته‌ام برای من بسازند و علی‌اصغر پسرم آنجا را توجه کند که مسجد و خانقاہی بلکه چند نفر طفل یتیم هم در آنجا درس بخوانند روضه هم بخوانند شب‌های جمعه دو نفر قاری همیشه باشد.

۱۴۳۰ ۲ شعبان

۱۴۱

به تاریخ چهارشنبه دوم شعبان‌المعظم ۱۳۳۰ امروز حرکت به آذربایجان تفأل کردم این غزل^۱ آمد و این شاهد آمد:

۱۴۳۲ ۲۵ شعبان

۱۴۲

ناصرالملک ابوالقاسم خان پارسال در دهم شوال سنّة ۱۳۳۱ از

۱- غزل تفأل :

۴ سحر چشم تو ای لبعت خجسته خصال

۴ رمن خط تو ای آیت همایون فال

و غزل شاهد :

شمعت روح وداد و شمعت برق وصال

بها که بوی تو را میز ای نسیم شمال

فرنگی که هفده ماه توقف کرده بود و موأجّب نیابت سلطنت را هم گرفت و بعد به ایران مراجعت کرد با کمال بی‌شمری، آن زمان باز بثای شارلاتانی را گذاشت، ایران را به بدتر روزی انداخت، تا الی امروز که ۲۵ شعبان و من می‌نویسم آذربایجان موضوع ایران منحصر به همین تهران است. نفوذ روس و انگلیس به اعلا درجه فی الحقيقة سلطنت و حکومت ایران با این دو سفارت و مأمورین آنها است لااقل در این یازده ماه که این بی‌دین بی‌کیش آمدده است الی اکنون سی هزار نفر از فارس، لرستان، بروجرد و صفحات خراسان و عربستان و غیره آدم کشته شد.

جائیکه امنیت دارد از دولت سر روشه است آذربایجان که حالا دخلی به دولت ایران ندارد هم چنین سایر نقاط شمالی پنج شش نفوذ زیر مثلا علاء‌السلطنه هشتاد و شش ساله، رئیس‌الوزراء بیچاره از حرف زدن خودهم وا مانده است.

انشاء‌الله پس فردا روز سه شنبه ۲۷ باید سلطان احمدشاه سرش را تاج بگذارد و زمام امورات را درست بگیرد، یعنی فی الحقيقة هیچ‌الان نه ذخیره دارد، و نه حریبه دارد، نه دهنفر نظام و عسکریه دارد، نه اختیار مالیه دارد. ایلات و عشایر همگی یاغی، رعیت‌همگی پریشان و نالان، نفوذ اجانب از حد گذشته است چیزی که دارد مخاطرات خارجه، عدم امنیت داخله کثرت پریشانی ملک و ملت بی‌اتفاقی اعیان دولت و حضرت‌همه اینها از عدم کفایت و شومی و نالایقی ناصر‌الملک ابوالقاسم خان‌همدانی که تا فردا نیابت سلطنت را ملوث دارد شده است. خداوند لعنتش کند انشاء‌الله تعالی.

۱۳۳۴ رجب ۲۰

امشب که شب پنج شنبه بیستم رجب المراجب سنه ۱۳۳۴ ، چون
 چهار پنج روز است مبتلا به نقرس شدم می‌نویسم ، بحمد الله امشب بهترم از
 وضع انقلاب زمانه که از این فسانه و افسون هزار دارد یاد ، جنگ اروپا
 که در تواريخ همه خواهند دانست پنج شش روز است دولت ایتالیا
 هم داخل جنگ شد گویا دولت متفقہ که انگلیس و روس و فرانسه باشند
 حالا هم از حدسیات و نظریات عقلا غالب شوند .

امروز هم که روزنامه پولیک نیوز رویترز بوده است که هم روشها
 وهم در مغرب انگلیس فرانسه پیشرفت کرده اند دولت ایتالیا هم پیش
 می‌رود در خاک اتریش اگرچه فتح وظفر در پرده غیب مستر است ،
 عثمانی ها کارشان خیلی بداست «وان» و سمت ساو جبلاغ وارومی را
 هم قشون روس گرفته است ، در داردانل و بو سفرهم قشون متفقہ و
 کشتی های دول قتوحات کرده اند کار اسلامبول خوب نیست . حالت
 ایران خراب پوسیده «گه اندر گه» با بت این وزرای حالیه که رئیس شان
 باز عین الدوله مملکت خراب کن خائن بد بخت شده است ، قشون زیاد
 هم مجدداً وارد قزوین ، آذربایجان که زیاد از حد .

۱۳۳۴ رجب ۲۰

۱۴۵

امشب که بیستم رجب المراجب سنه ۱۳۳۴ محض بیکاری ترپلاو
 (ترپلاو) خورده می‌خواهم بخوابم می‌نویسم بحمد الله در دیایم بهتر
 است نقرس رو به بهبود است امسال سنه ۱۳۳۴ از عمر من که در سنه
 ۱۲۶۴ در پنج شنبه نهم ربیع الاول متولد شده بودم تخمیناً شصت و
 نه سال است که می‌گذرد از اول طفو لیست که پدرم در تهران در رکاب
 شاه بود بنده در ولایت ، والده ام بسیار زن عاقله و کامله با غیرتی بود ،

آن زمانها فرنگی‌ماهی‌ها هم نبوده است.

حتی چای و قند روسی متدالو نبوده لباس‌ها هم همان پارچه‌های الیجه و خاصه‌های ابریشمی ولایتی یاقدک اصفهانی. مادر من به‌لهٔ من می‌گفت بیشتر در سرماها یک قبا پیوشم و به کلیجه عادت نکنم.

سرداری هم اسمش نبود بعد متدالو شد، برای من هم پدرم از تهران فرستاد، غذاهای ماهام بیشتر سبزی‌آلات چلاق (چلو) ماهی‌های خوب تازه بود، گوشت‌هم کمتر استعمال می‌شدند.
بعد از سن ده سالگی که سو‌هنگ شدم بیشتر به سفرهای بودم سواری زیاد همیشه روی کوهها برای شکار یا کار، پدرم خیلی گوشت‌های مختلف می‌خورد و ماهم بعدها عادی شدیم.

من درسن سی و پنج سالگی مبتلا به نقرس شدم و هرسالی چهار الی پنج مرتبه خیلی بشدت و صعب و سخت اما بنیه‌ام خیلی قوی بود پر هیز هم هر چه حکماء می‌گفتند نمی‌کردم درد بی پیر نقرس را بپرهیز ترجیح می‌دادم تادرسنۀ ۱۳۰۴ مبتلا به ذوسنطاری باشدم.
بیست ماه کشید چندین مرتبه مردم وزنده شدم پس از آن باز حالم بهتر شد درسنۀ ۱۳۱۱ در بیلاق میانرود خودم چشمۀ آبی پیدا کردم و تفصیل آنرا نوشته‌ام از آن آب خوردم آن‌سال نقرس نیامد فهمیدم از آن آب است. اگرچه هر صبح چهارپنج مثقال خاکشیر هم می‌خوردم، آب «شلف» را به پاریس فرستادم تجزیه کردند معلوم شد برای بیشتر امراض خوبست چنانچه من تجربه کردم خاصه برای نقرس. به حال مداومت کردم حالا هر سه الی چهار سال که ناپرهیزی بنمایم حمله می‌آورد به‌حمد الله بنیه‌ام خوبست.

حرکت زیاد می‌کنم هر صبح یک ورزش مختصر می‌کنم سواری و حرکت خوبست قوای من در کمال اعتدال است مثل سن پنجاه

سالگی هستم در همه امور منقصتی ندارم حفظ الصیحه در آب و خوراک حرکت بسیار خوب ، صحیح می فرماید: « طعام آن که خورد اشتها غالب باشد ، سخن آن که گوید ضرورتی پیدا شود ، سر آن که نهد خواب غلبه کرده باشد ، شهوت آنگه راند که شوق به انتها رسیده باشد » یک ضيق مجرائي دارم بهمن اذیت کرد اگر کسی در جوانی از شهوات پرهیز کند مبتلا به سوزنک نشود فی الحقیقه یک نعمت و رحمت الهی است . ما که مبتلاها شدیم ، اما به حمد الله سیفیلیس نگرفتیم . حالا که معمولی آفات و فور است . در صد نفر تهران هفتاد و پنج نفر مبتلا هستند .

مشروبات الکلی ، کم می خورم ، شراب زیاد می خورم اسباب رحمت واذیت است ، ام الخبر اث است ، باید از این مهصیت پرهیز کرد همه معاصری ضرر مالی و جانی است و عقوبات الهی است حالا هم خیلی بنیه ام بر جا و همه جور کار جوانی از من بر می آید ولی لله الحمد موفق به پرهیز از آنها هستم در زمان وصالش ، اگرچه صیغه جاری می کردم او هم سواد داشت قبولی می گفت بسیار هم مایل به وصال او بودم باز دز ماہ یاسه هفته یک دفعه یک شب اورا می دیدم در خانه مادرش بود مادرش هم مایل او بود شاید عفیفه هم نبود ولی بهمن دخلی نداشت . من همان یک ساعت که با او بودم ممتنع می شدم و پولی می دادم گذرانی می کردند ، دیگر حالانمی دانم کارش چه شد چندان خوشگل نبود بدگل هم نیست جوان هم بود . به سن هفده و هیجده ، ساز هم می زد ضرب هم می گرفت تصنیف هم می خواند کمالات و صحبت و خط خوب داشت ، تربیت شده بود تازه از مدرسه خارج شد که خواهرش خیلی معروفه بود اورا بهما تقدیم ، بعد هم یقین لوطی خور . ولی حالا در شهر تهران زیاد و همه مبتلای کوفت هستند شاید این هم کوفتی شده باشد . مقصود بحمد الله قوای من بر جاست ولی اگر در این سن خود را حفظ هر سالی ده سال بر عرض اضافه می شود .

خاصه اگر خدا نخواسته بی رغبتی هم باشد، به رغبت بود خون خود ریختن، خوردن شیر و کره و تخم مرغ در صبح ها پس از ورزش بسیار نافع است، خواب به موقع، من حالا شب و روز هشت ساعت می خوابم اگریک روز کم شود روزهای دیگر جبران می شود طبیعت این قسم اقتضای دارد، کتاب هم خیلی می خوانم تاریخ هم زیاد می دانم.

قدرت فرانسه، روسی و عربی می دانم فارسی و ترکی را خوب حرف می زنم حساب و جغرافی بلدم علم نظام سابقه را خوب می دانم دعواهای توکمانی و داخلی زیاد نموده ام هر گز نترسیدم و قدم عقب نگذاشتم در دعوا به پشت سر نگاه نکردم، ولی قبل از واقعه جنگ خیلی احتیاط می کردم، اما وقتی که داخل می شدم دیگر پرهیز نمی کردم تا الحال همه جا فاتح بودم میل آب و آبادی خیلی داشتم و دارم، باغات املاک فتوحات دهات زیاد به قوه خودم و رسیدگی و دستور العمل، عمارت و قصرها زیاد ساختم به هر حال یقین است بعد از من هم می آیندمی نویسنده بخل و امساك نداشتم بیشتر مایل بودم خیر من به مردم برسد یساخاذی از مردم ننمایم به اسب و تفنگ و انگشت فیروزه خوب مایل بودم، زینت به خود راه نمی دادم خاصه ایام جوانی ولی لباس پاک و تمیز بود، او ایل عمرالی سنّة ۱۳۰۳ که به ناخوشی ذو سلطاریا مبتلا شدم بیشتر به آب سرد می رفتم و شست و شومی کسردم بلکه منفعت هم داشت، شب خیلی گذشت خسته شدم دیگر نمی توانم بنویسم.

۱۳۴۳ رمضان ۴۱

۱۲۵

امشب که شب دوشنبه ۲۱ رمضان المبارک ۱۳۴۳ در ساعت ۳ از شب رفته به اندرون بالاخانه زرگنه آمدم پس از ادائی نماز و قدری تلاوت قرآن این چند کلمه را می نویسم:

بحمدالله سلامتم از اوضاع روزگار جنگ اروپا خاصه در اطراف شهر ورشو ميانه روس و آلمان و اتریش که روزنامه رویتر امروز هم بوده است خبیلی سختی است.

اگر روسها این حمله را دفع کنند خیلی است والا ورشو را می‌گیرند و لهستان روس رفته است. حال ایران هم بسیار بد و خراب قشون عثمانی، رئوف بیک باز در حوالی کرنک مشغول غارت است آذربایجان، سرحدات آن و شهر تبریز قشون روس و سرحدات خراب ویران در فارس و بنادر همه‌جا مخصوص، گیلان و دارالمرز و قزوین، قشون روس، در عربستان بنادر قشون انگلیس.

عربستان که یکسره از دست رفته، در صفحات قائنات خراسان و سیستان ازدو جانب انگلیس مشئوم و روس منحوس قشون وارد کرده یه دروغ این که آلمانها آنجاهای عساکری فراهم کرده‌اند.

عین‌الدوله علیه ما علیه پنجاه روز کاپنه‌ای فراهم کرد و کلای مجلس بنای استیضاح گذارده استعفا نمود و کنار رفته است. اگرچه کناره‌جوئی او از کار اسباب امیدواری است ولیکن این دفعه در مجلس بسیار و کلای بد جمع شده‌اند خیلی اشخاص جا هل خود خواه نادان با بعضی ملانماهای طماع که برای یک دستمال به اصطلاح یک‌قیصریه آتش می‌زنند، و احزاب مختلفه‌ای شدند به اسم اعتدال و دمکرات و بی‌طرف، روس و انگلیس هم رنجش فوق العاده از اعمال این و کلاء وزراء دارند، آلمان و روس هم سفرای شان از ایران رنجیده‌خاطر و متصل مشغول تحریکات بر ضد آن دولت بلکه دولت ایران، دولت ایران هم هیچ‌چیزی در بساط ندارد جز تحریرات مزخرف مطبوعات و تقریرات مخرب و مهمل و کلای مجلس در همه نقاط ایران آشوب و چاپ‌چاپ است.

اوضاع غریبی است به نظر چنان می‌آید که آخر کار همه ماها

باشد که باید این دولت وزندگی همه را وداع کرد.
امیدی جز فضل خداوند و باطن شریعت و لطف ائمه اطهار
نیست آنهم به قدری این مردم مابدکار و موصیت کارشده‌اند که نعوذ بالله
من شر انفسنا.

باری شب، از نیمه گذشت «آن که در خواب نشد چشم من و
پروین است»، بر زبان ناطقه باید قفل برسیت پس سخن کوتاه باید
والسلام.

بعد از ما بازماندگان بخوانند که با آن همه فریحیات به چه
گرفتاری افتاده‌ایم که حالا کسی نیست از ما سؤال کند که چه باید کرد؟
زنده‌اید یا مرده؟ چنانچه خودمان اقدام کنیم به قدری از داخل و خارج
موانع و محظورات آمده است که خسران دنیا و آخرت است پس
گویا خداوند این قسم بدیختی به این ملک و ملت وسلطنت داده است،
پادشاه هم جوان و جاہل و از کار خود را بیکار می‌دارد.

١٣٤٣ ذیقده

۱۲۶

به تاریخ دهم شهر ذیقده الحرام سنه ۱۳۴۳ می‌نویسم که الى
امروز که يك ماه تمام است که مرا به زور و رو و خواهش و فرمایش
اعلیحضرت داخل کایسنه وزراء که رئیس میرزا حسن مستوفی الممالک
است نموده‌اند و این جناب از زمان تاجگذاری اعلیحضرت احمدشاه
الى الان سه دفعه است رئیس الوزراء شده‌اند و بسیار مهمل هستند و
مطلوب و منظور شاه و حزب دموکراتها، اگرچه نایره جنگ اروپا هنوز
مشتعل است و ماهم به‌اسم بی‌طرفی باقی هستیم لیکن بسیار بی‌طرفی
مخذول و منکوب.

حالا چندی است که بندر بوشهر را انگلیسها متصرف هستند،
کرمانشاه راه آلمانها اشغال کرده و حالیه متصرف هستند قشون روس

هم در صفحات شمال و یک عدد قوا هم مجدداً به قزوین آورده‌اند و ما می‌گوئیم بی‌طرف هستیم.

بنا بود بر حسب وعده‌ای که به من دادند بنشینیم و کارها را تا یک درجه اصلاح کنیم ولیکن بدختانه به طوری مشغول لغویات شده‌ایم که به هیچ و جه کاری در این‌ماه نکرده و همه‌اش به بطالت گذشت، صفحات جنوی ما شورش کرده با انگلیسها در زرد و خورد، موقعی بود برای تسویه و تصفیه بعضی کارها.

آن را هم وزیر بی‌نظیر ما وزارت خارجه نشسته باوزیر مختار انگلیسها دونفری بعضی حرفا‌های اند که آن صرفه راهم از دست بردن و تقوت گردند.

در میان این کار و کارهای دیگر گول خوردنده به‌هرحال امروز سه شنبه دهم به هیئت وزراء نرفتم و در منزل توقف مشغول تحریرات شدم، اندکی از بسیار پریشانی امور است این‌ها هم از شمامت اعمال ناصرالملک است، مجلس ملی برقرار است و چند نفر امثال پیچه‌های نورس و کلا دارد، نشسته‌اند بیهوده سخن می‌رانند.

۱۱ محرم ۱۳۴۶

۱۲۷

به تاریخ هشتم محرم ۱۳۴۶، یکمرتبه صبح از خواب برخاسته نماز خواندم دیدم تلفن نمود مستوفی‌المالک که زود باید در بخانه وحالی که من استغفانموده بودم سه‌تلفن کرد در این‌ین‌تلفن ارباب بهمن پارسی کرد اردوئی از روسها حر کرت به کرج کردند لا بدأ رفتم در بخانه دیدم اوضاع غریبی است شاه لباس سفر در بر کرده ملازمینش هم مستوفی‌المالک رئیس‌الوزراء و وزرای دیگر حاضر، کالسکه، در شکه حاضر، که فرار کند به سمت قم به خیال این که قشون‌روس وارد تهران می‌شود.

من به شاه ملامت کردم شما چرا فرار می کنید؟ این قشون دو هزار نفر و این شهر ششصد هزار نفر و آنکه این کار روسها از عدم رضایت از دولت است هر چه کردم در آخر گفتم اجازه بدهید من می روم سفارت روس انگلیس ببینم سبب این حرکت چه دلیلی است، اجازه دادند رقم خیلی مذاکره آخر به دو چیز جزئی آنها را راضی کردم که قشونشان در کرج بماند. با اولیای آن به طرف دشمن‌های ما هستند و ما می ترسیم و این عده را برای حفظ خودمان می آوریم. به هر حال بعد از قول صحیح آمدم خدمت شاه.

باری آنروز تا عصر به یک زحمت زیاد راضی شد حرکت نکند. تا امروز که یازدهم فی الحقیقہ اگر رفته بود این شهر گرسنه مردم بی صاحب و آمدن قشون اجنبی چه می شد؟! و حالا از سلطنت خلع می شد و دیگر چاره‌ای نبود به هر حال الحمد لله موفق شدیم فرار هم نکردیم.

بعضی مفسدین خیلی میل داشتند شاه را فرار بدهند. اگر پدرش را از تاج تخت محروم کردیم به حمد الله این یکی را دو مرتبه استقرار دادیم و این خدمت را فی الحقیقہ به این شهر و این ایران نمودیم.

به تاریخ یازدهم شهر محرم سنّة ۱۳۳۶

۱۳۳۶ محرم ۱۸

۱۲۸

به تاریخ شب شنبه ۱۸ شهر محرم ۱۳۳۶ است می نویسم که حال سه ماه است این کابینه حاليه وزیر جنگ به زور کی هستیم فی الحقیقہ این کابینه مستوفی الممالک بزور حزب دمکرات رئیس وزرا و این آدم بی کفايت به طوری ایران را خراب و تقوت کرد. الان قریب سی هزار قشون روس در قزوین و به سمت همدان و از انزلی است الی تهران آمده‌اند تمام صفحات شیر از اصفهان کرمانشاه همدان عراق

و غیره همه یاغی و یک اوضاع غریب.

دولت نه اسلحه دارد، نه پول یک عده قشون ژاندارم که داریم به هیچ وجه اطاعت از دولت ندارند این آقای بی کفایت تا به حال وزارت داخله را داشته است ژاندارم هم جزو وزرات داخله، حالیه به قدر هفت هزار ژاندارم در شیراز الى همدان همگی خودسر و ابدآ اعتنایه دولت ندارند همه اسلحه ذخیره موئیسیون دولت نزد آنهاست برده‌اند، اسم وزارت جنگ مانده لیکن قشون را مستهلک کرده بودند ابدآ نه اسلحه داریم نه قشون.

شاه با وجودی که آن‌همه من نگذاشتم حرکت کند امروز به شیراز رفته بودم حالا که مراجعت کردم معلوم شد در این موقع شاه به فرح آباد رفته است برای گردش شکار، دیگر خدا نکند که از آنجایه یک سمتی برود که تمام تاج و تخت ایران بفنا خواهد رفت. الان زیر کرسی در بالاخانه اندرون این یادگار را می‌نویسم در این سه ماه هر چه سعی و تلاش کردم این مستوفی‌الممالک نادان نخواست که کاری برای ملک و ملت بنمایم به اصرار وقت گذراند اگر چه وزراء هم بعضی بی‌صرف و بدخواهند ولی بیشتر تقصیر خود این جوان بی‌تجربه بی‌عقل^۱ بوده است فی الحقیقه از این مردم ندان ایرانست و جنس مغرض بدکار تهران و کلای لوطنی مجلس که حالا هر یک به یک قسمی اداره شده‌اند و مaha را در بلا و به این روز سیاه نشانده‌اند.

۱۳۳۴ مهر ۳۰

۱۲۹

امروز که چهارشنبه ۳۰ مهر مسنه ۱۳۳۴ دو ساعت بعد از ظهر خبر جنگ راه همدان از ژاندارم و مجاهدین با قشون روسی که در آنجاها تخمیناً شش هزار نفر می‌شوند سرگرفته،

جنال بر اتف روسی حکم کر دتلگراف خانه قزوین را سانسور گذاشته که امروز خبر رسید، من می نویسم که حالا نزدیک پانزده روز است مستوفی الممالک بنای بعضی حرف‌ها را گذاشت که باید آلیانس و اتحاد با روس و انگلیس کرد و یک طرف شد زیرا که نمی توانیم بی طرفی را اختیار کنیم. از بنده پرسید در حضور وزراء بنده اعتراض کردم که شما الان سه ماه و نیم است آمدیم نوشتم هر چه گفتم که تصمیم رأی باید داد، همه را به امرار وقت گذراندی حالا که تمام ایران بر ضدانگلیس و روس شدنمی آئی این حرف را می زنم می خواهی کاسه کوزه سر ما خراب کنی، مگر ایران منحصر به ما پنج شش نفر است، مجلس را فرار دادی و برهم زدی، شاهرا که آن قسم نموده‌ای فرح آباد رفت حالاماها چه باید بکنیم؟ من به حرف شما همراه نیستم و به قول شما معتقد، اگر راست می گویی مجلس را حاضر، یک مجلس عالی هم تشکیل، آن وقت هرچه رأی دادند ما هم همراه می شویم.

با همراهی و رأی شاه هرچه بفرماید من حاضرم. باقی مختارید، وزرای دیگر هم تصدیق کردند معلوم شد وزیر خارجه و این آفای علیه ماعلیه عقیده دیگری دارند به هر حال مواد آنچه را که باید از این دو دولت خواست نوشتم هر کس هر چه می دانست.

این پانزده روز به این لیت و لعل و شارلاتانی گذشت امروز گفت که مردم با عقیده من همراه نیستند به او هم گفتم که روز اول نمی بایست حرف به این بزرگی بزنی آخر تو چه کفايت کر و فر داری چرا در این چند مدت که صرفه از دست نرفته بود نگذاشتی خدمت و کاری انجام بدهیم. در این اثناء خبر رسید که جنگ راه همدان شروع تلگرافخانه قزوین خبیط روس‌ها. گفتم ای آقسای بی استحقاق دیدی آخر خانه ایران را خراب و مردم را بدنام و همه‌ما را به لعن ابد گرفتار، خداوند لعنت کند انشا الله، باری امشب که

پنجمین بزیر کرسی در عمارت اندرون نوشتم در صورتی که همه چیز من مهیاست لیکن آدمهای ناخوش و مریض، میل به شام و غذا و مشروب هم ندارم.

این همه زحمت و مسراحت از دست این مردم ندادن می‌کشم این جور اشخاص لاابالی ...، با قلندر نشسته را پردادند و رئیس کردند این طور به دولت و ملت تقویت فرمودند به ریش همه اهالی ایران، که به صورت خودشان بینداز. محبوب الفتوح هم هستند چون مال و عصمت خود را بیاد دادند، چه غم دارد از آبروی کسی، ای بی‌غیرت فرزندان اهالی ایران بگشند و بچشند تا چشیدشان کورشود قدر زحمت و خدمت احده را هم ندانستند.

۱۳۳۴ صفر ۱۲

۱۳۵

به تاریخ سهشنبه ۱۳ شهر صفر ۱۳۳۴ می‌نویسم در ۲۷ شعبان سنّة ۱۴۳۴ که تاجگذاری شد و اعلیحضرت سلطان احمد شاه جلوس و زمام اختیار در دست، ناصرالملک در ۱۶ رمضان سنّة ۱۳۳۲ به سمت فرنگی راهی، اعلیحضرت میرزا حسن متوفی التحالی را رئیس وزراء نمود این گوساله مادر حسن، بنای رتق و فتق را گذاشت قی الحقیقته بنای تقویت را به دستور العمل ناصرالملک به این مملکت بدبخت ستم دیده گذشت، با وجودی که ایران اعلام بی‌طرفی داد مجلس شورای ملی هم در غره شوال ۱۳۳۲ برقرار شد ولیکن به قدری بدکاری پیش گرفتند تا کنون هفده ماه از عمر جنگ می‌گذرد ایران بدبخت روز به روز خراب‌تر و بدتر و چرکین و کثیف‌تر کردند تا حالا که قشون روس آمده است همان را گرفته است و یک دسته‌ای کرج تهران و حالیه در ینگی امام خواجه موقوف و یکدسته هم در ساوه و زرند هستند. دیشب یک جمعی از قشون روس وارد منظریه قمشده‌اند قی الحقیقته

حالیه در صفحات جنوب شورش عظیمی برپاست و ملوک الطوایف است و احدی در اطاعت دولت ایران نیست. این مستوفی‌المالک که برای کاغذنویسی درب مسجدشاه خوب بود محبوب چهار نفر الواط بی‌دین شده و این ملک و مملکت را به این روز سیاه نشانیده، شاه جوان بی‌تجربه را هم گول زده‌گاهی می‌خواست فرار کند و من نگذاشت، بدختی بنده حالاً تخمیناً به قدر چهار ماه است که مراهم داخل کابینه آنچه کفتم نشینیدند و آنچه خواستم نگذاشتند من هم فی‌الحقيقة تماشاچی روی میز آقایان شدم تا حالاً کار تا اینجا کشیده است که قشون اجنبی همه جا را احاطه و همه اختیار از دست رفته.

دوشنبه ۱۸ صفر ۱۳۴۴

۱۳۱

روز شنبه ۱۶ ماه صفر‌الخیر ۱۳۴۴ فرمانفرما آمد منزل بنده به زور و عنف مرا و علاء‌السلطنه پیرمرد را با سردار منصور به اتفاق رفیم پیش شاه در فرح آباد معرفی کرد و علیقلی خان مشاور‌الملك را وزیر امور خارجه، من وزیر جنگ، علاء‌السلطنه وزیر عدلیه، فی‌الحقيقة کار بسیار خیانت به ملت دولت که فرمانفرما رئیس‌الوزراء شد بنده بنا به تهدیدات سفارت روس که او را دولت یعنی سفارت انگلیس مجبور کرد قبول و داخل این امر شدم انشاء‌الله همین چند روزه کناره می‌گیرم و الان ناچارم امروز گذشته دوشنبه هم بود بدربخانه‌رفتم با حضور این وزراء به فرمانفرما گفتم حالاً که این دو سفارت باعث ریاست وزرائی شما شدند باید اصول امور را درست از آنها بخواهیم چنانچه بخواهند سر هم بندی بکنند بنده از این کابینه منفصل می‌شوم خود بدانید والا همه این سرهم بندیها و شارلاتانی‌ها زیر چنین خیانتی نمی‌روم به ملت خودم، که شما به‌حرف و زور این دو دولت رئیس‌الوزراء بشوید و کار ایران باز به همین حال منوال باقی بماند، محض این که

شما نمی‌خواهید به این دو دولت بفرمائید که من زیر بار چنین کاری رفته‌ام مردم به من عداوت می‌کنند و بعد بخواهید خودتانرا عزیز پیش این دو دولت بگنید که مهله‌ات اختیار کنید چهار پارچه ملک شمام حفظ بماند.

به هر حال، این قسم من نخواهم باقی ماند و به همه کس خواهم گفت، به هر حال امشب که شب سه شنبه است این یادداشت‌ها را نمودم تا بینم خداوند عالم چه می‌خواهد، خودم می‌توانم خدمت به این ملک و ملت بنمایم؟.

محمد ولی

فی الحقيقة كائنة مستوفی الممالک شارلاتان بسیار بدکاری کرده‌اند و خیلی گناه کاری، ایران را به باد داد این دو نفر ملعون محتشم السلطنه و ثوق‌الدوله هم با آنها همدست شدند.

۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۴۴

۱۳۷

به تاریخ شب دوشنبه ۱۷ ربیع‌الثانی سنه ۱۳۴۴ در این ماه ربیع‌الاول که شب نهم آن شب تولد من است که در سنه ۱۲۶۴ که جلوس ناصر الدین شاه بود متولد شدم الحال که هفتاد سال که مرحله زندگانی را طی کرده‌ام و شکر نعمت الهی می‌کنم و می‌گویم الحمد لله على السلامه بحمد الله که قوای بنده هم پر بد نیست زیاد از پیرهای کثیف نیستم حالا هم در سواری می‌توانم در روی اسب قیقاچ و تاخت تفنجک بیندازم و خوب بزنم و کمتر تیرم خطما شود. اگر زن جوانی بگیرم احتمال دارد که اولاد بشود و لیکن اسباب زحمت و موارد و خیالات فاسد است به قدر اندازه هستند المال والبنون فتنه‌ای آخر.

به هر حال دیروز تلگراف رویتر خبر داد قلعه ارزنه‌الروم را

روسها گرفتند هشتاد هزار در آنجا قتل کردند و لیکن سی هزار از سربازهای آنها هم تلف و مقتول شد در این سرما خیلی کار شد. در آن نقطه سرما چهل درجه زیر صفر است.

الآن از قرار اخبار خودشان جنگ اروپا برقرار است در ایران هم قشون روس، بروجرد، نهاوند و ملایر را گرفتند، سلطان آباد عراق وغیره را هم دارند، الان هم در کنگاور با قدری عساکر و ایلات ما در جنگ هستند.

قصبه کنگاور را هم قشون طرفین یا خاک یکسان کردند. رئیس کاینه و ریاست وزراء با فرمانفرما عبدالحسین میرزا است که شخصی... و... در ایشان جمع است یا این حال وحالت باز مشغول رئیس وزرائی است هر چند سعی می نمائیم از بد، بدتر می شود. فی-الحقیقه حکم و حکومت با روس، و انگلیس را هم روشهای راهی برند، ده روز است که سفیر کبیر دولت عثمانی را که در تهران مأمور و مهمان دولت و امنیت داشت در دولت ایران، عساکر روس اسیر کرده به روسیه بردنند، عساکر روس که حالیه در نقاط ایران هستند و متصرف بسیار عموم بطور سلوک و خوبی راه می روند، همگی راضی هستند بر عکس از مجاهدین ایرانی که در هر نقطه هستند بغارت و چپاول و فسق و فجور مشغول و اعتنا به هیچ چیزی نمی کنند از منکر و مسکر بالکن دارند، ناموس زهد و پرده عشق می درند، به هر حال شاه ما احمد شاه هم مدتی است از شیعه به فرج آباد جواردوشان تپه رفته است بسا حرمخانه و قلیل آدمی در آنجا در کنج زاویه نشسته ضم و بکم، شیراز کرمان، اصفهان وغیره با غی طاغی یعنی ولایات که قشون روس نرفته است یاغی هستند و خودسری دارند بنده را هم اسم دروغی سپهسالار اعظمی داده اند در تهران قشون که من محل بود لیکن سه ماه تا بحال رژیم کشیدم به هزار مرارت سیصد قبضه تفنگ از چندین اقسام جمع

کردم به هر حال یا که رژیمان که حاليه هزار و چهارصد نفر می‌شوند
حاضر که پریروز شنبه در میدان مشق اسباب تعجب همگی شد چون
مدتی است که از هر زه‌گی‌های مجلس و دموکرات و بدلکاریهای
مردم نظام و قوه عسکریه دولت از میان رفته بود دیگر اسمی هم نبود
از این قلیل قوه اسباب تعجب بلکه خوشوقتی هموم شد و بدیختی و
حسد فرمان‌فرما رئیس‌الوزراء، بلکه می‌باستی مایه خوشوقتی او شده
باشد.

این است حال این مردم بدیخت نادان، این پادشاه ما هم به
هیچوجه دماغی ندارد و در بند نیست علت را هم نمی‌دانم از چه راه
است جز عدم اقبال و بخت ایران تصویری نمی‌شود کرد درحالی که
کلیه مردم با این شاه جوان موافق و همراه و دولت خواهند، ایران
در شرف اتمام و انجام است و زوال و انحطاط، این هم بدیختی من
که باید این‌همه روزگار بگذرانم و این روزها را هم برای این ملک
و ملت ببینم و حرف زدن هم نتوانم خداوند عالم است جز خیر مملک
و ملت و وطن آرزوئی نداشم چکنم با این بخت گمراه به هر حال
درزیز کرسی نشسته، شب هم از نیمه گذشته یکه و تنها از غصه و ملال
نمی‌دانم چه می‌نویسم، آن‌که در خواب نشد چشم من و پرورین است.

۱۳۴۳ ۶ جمادی‌الثانی
لندن بد تاریخ ششم شهر جمادی‌الثانی ۱۳۴۴ به حمد الله خبرهای
خوب رسید کرمان را سردار نصرت و اهالی ازلوت وجود الیاسهای
یاغی پاک کردند همگی را کشتند گرفتند خوب شد دیگر مانع نیست.
سردار نصرت را که فراراً بر فستجان فرماده بودند حکم کردیم بروند
همین قسم دیروز پنجم شهر جمادی‌الثانی خبر رسید که ادر شیراز و
آباده سوارهای قوام‌الملک و قشائی پس از این که تلگرافات من به

صولت الدوّله رسید چه در شهر و چه در اطراف همه یاغی طاغی اشرار همگی را قلع نمودند فی الحقیقت همه مردم به واسطه تضليلات الهی و اقبال من می دانند حالا چهل روز است که رئیس وزراء شدم به حمد الله کارها و ترتیبات مملکت روبرو نظام و انتظام است. لرستان و بروجرد هم در نهایت خوبی و آرامی است. همچنین عراق، ملایر، تویسرکان حالیه جائی که انقلاب باشد نداریم. پیرستان شکر خدایران که موفق شدم بخیر ز انعام و فضل خود نه معطل گذاشتم

دیگر سببی برای این قسم پیش آمدها جز الطاف الله و ائمه هادا نبود و نیست، از بخت شکر دارم و از روزگار هم، سلطان احمد شاه خیلی تنبای می کنم و نزدیک کارها نمی آید والا مجاری امور خوب پیشرفت می کرد.

۱۳۴ ۱۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۴

سه شنبه ۱۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۴ و عده های زیاد روس و انگلیس به من داده بودند برای جواب کنزپرور و مورا تریم و همراهی به قدر یک خردل هم همراهی نکردند به وعده های امروز فردا می گذرانند و بنمودن تلکراف به پطرزبورغ و لندن و نیامدن جواب، اصل مقصود شان استیلای بر آسیاست و عدم پیشرفت امور یعنی این وزرای مختار و الا من که با آنها همه قسم همراه بودم به اصرار آنها ریاست وزرائی قبول و داخل کار شدم و حالا قضیه برعکس است باز هم می بینیم دچار مخاطره و اشکالاتشان می شویم سایر سفارتخانه هم که کاری از آنها برنمی آید منحصر به این دو سفارت است. سه شنبه ۱۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۴

۱ - در اصل اشتباه «وزارت خانه ها» نوشته شده است.

هر گز انگلیس گمان نداشت کار کرمان و شیراز به این خوبی تسویه شود حالا که شد و به خر خود سوار شد ابدآ بروی بزرگواری خود نمی‌آورد.

۱۳۴ ۱۶ جمادی الثانی

به تاریخ شب سه شنبه ۱۶ که شب عید است سنه ۱۳۳۴ که من هم رئیس وزراء هستم این تفأل^۱ را برای خود نمودم. رحمت الله عليه.

۱۳۵ ۲ رمضان ۱۳۳۶

امشب که دوم رمضان سنه ۱۳۳۶ این صفحه‌ها دیدم بحمد الله حالا رئیس وزراء و مختار کل هستم در چند ورق قبل تفصیل را نوشتم و بعضی وقایع خود را در این کتاب و کتابهای دیگر نوشتم.

۱۳۶ ۲ رمضان ۱۳۳۶

امشب که شب دوشنبه دوم شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۳۶ چون جلسه وزراء داشتم در منزل خودم زرگنده وزراء ساعت چهار رفته بدم و من آمدم اندرون می‌خواهم بخوابم این کتاب را مطالعه و آن صفحه‌ها دیدم^۲ می‌نویسم که من در ۲۴ شهر جمادی الاول سنه ۱۳۳۶ بعد از اعزز مسٹوفی که فرمان نفر مارئیس وزرائشده، پنجاه و چهار روز رئیس وزراء شدم، و من دریست و دوم جمادی الاول رئیس وزراء شدم که الحال سه ماه وده روز می‌شود.

۱ - خوش خیر باش ای نسیم شمال

که به ما می‌رسد شمیم وصال

۲ - اشاره بی‌داداشت شماره ۱۲۵ هورخ ۲ محرم ۱۳۳۶ است.

یحتمد الله همه ولایات را منظم حالا همه جا آسوده هستند بی نظمی نداریم پولهای عقب افتاده مردمرا دادیم مالیات امسال را می گیریم حالیه قشون روس که سابقاً آمدند در سرحد عراق عرب باعث مانیها دعوا می کنند و مشتول هستند چیزی که ما حالا نداریم یک اسلحه دولت است که از سابق همه را تفریط کرده به باد فنا دادند، چیزی برای ما باقی نگذاشتند.

بادولت روس و انگلیس موافقت داریم حالیه که بمحمد الله کارها خوب پیش می رود لیکن شاه قدری جوان و بعضی مالیخواهی در خاطرش خطور می کند.

من زیاد نصیحت می کنم لیکن نصیحت مارا نمی بذیرد یک رأئی دارد نمی دانم چه جهل دارد گاهی از میکروب می ترسد وقتی می گویند دشمن دارم کار نمی کند زرنگ است ولی تبلیغ است و این عاداتها ارسرش رفع نمی شود.

خداؤند انشاء الله توفيق بدھد که در فکر ملک و سلطنت باشد از ما که حالا گذشته است به خودش و مملکت رحم کند، چنانچه این حالات باشد ایران کارش یکسره می شود حالا هم خارجه خیلی رنجیده داخله مایوس فی الحقيقة اگر من کناره کنم یقین کار ایران یکسره می شود و روس ها لابد می شونند بسانگلیسها موافقت و کار ایران را خاتمه بدھند مثل مصر بشود.

۱۳۴۶ ۴ شوال

امشب که شب جمعه ۴ شوال المکرم سنّة ۱۳۴۶ در بالاخانه زرگنده شام خورده تنها نشسته تفال کردم غزل^۱ فوق آمد بنده هم

۱- صبح است وزاله هی چکد از این معنی
برگ صبور ساز و هنر جام یک معنی

رئیس‌وزراء هستم همه ایران الان مرفه، امن و امان و آسایش دارند حتی خطه فارس امروزهم ظل‌السلطان را که از فرنگ آمده بود برای حکومت اصفهان، یزد، کاشان روانه کردیم، امشب در منصوبیه شاعران السلطنه مهمان است فرداهم اقامت دارد در آنجا، به‌هر حال حالاً رکه‌می‌زود ولی شاهزاده قدری حواسش پرت و زیاد حرف می‌زند تا خداوند چه بخواهد او بیست روز از من می‌گوید در سن بزرگتر است و امسال هفتاد سال دارد و من هم هفتاد سال اور شب اربعین ۱۲۶۴ صفر المظفر متولد شدم و من در شب نهم ربیع الاول ۱۲۶۴ من بحمد الله مشاعرم خوب است.

این روزها خیلی زحمت کار می‌کشم و خسته می‌شوم اگر هم تن به این قدر زحمت نمی‌دادم کار ایران خیلی بد بود. روس و انگلیس پروژه تازه بما دادند که برای قشون ایران در شمال و جنوب بیست و دو هزار قشون با صاحب منصب آنها بگیریم یعنی آنها تمام‌لو از مرپول را الی آخر جنگ بدنهند کمیسیون مختلط که حالاً منعقد است برای مواردیم ... یعنی پول ... سال ساقه آنرا وسعت بدھیم و آن ... است که دونفر ایران بایکنفر خزاندار ایرانی مستخدم است ولی ... است بیکنفر انگلیس و بیکنفر روس. تفائل امشب را برای همین‌ها زدم که این شعر آمد.

«صبح است و راه می‌چکد از ابر بهمنی»

به‌هر حال برای آبادی و امنیت و انتظام و آسایش عموم بهتر از این موقع نمی‌شود و خوب است انشاء الله اگر چه بعضی نادان و نفهم‌های برخی سحر فهامی زند و ولی نمی‌فهمند و نمی‌دانند غیر از این ترتیب چاره‌ای نیست.

۱ - دراصل «بن» نوشته شده است.

۲ - ارقام «۱۲۶۴» دراصل اشتباه و به‌وای دست «۱۳۶۴» نوشته شده‌اند.

چون امروز ۱۲ اسد بود به شهر رفتم به قدری گرم بود آتش
می بازید و امشب هوای گندم حالی داده است و این قدر نوشتم و حالا
خسته و باید انشاء الله راحت کرد بحمد الله کشور که آسایش و
آرامش دارد.

۱۳۴۹ شوال ۱۳۴۶

امشب که شب یکشنبه ۱۳ شهر شوال المکرم است می نویسم،
امروز گذشته شب ۱۲ رفتم بصاحب قرائیه در دیشته وزراء همگی جمع
بودند تانزدیک عصر بودیم.

شاه احضار کرد رفتم پیش شاه، تمام کمال کارها کرده، قشون
روس که از همدان هم عقب کشیدند و آمدند به سلطان بلا غ و کوه آوج
عثمانیها هم می گویند در آنجا بازبنای مصاف و جنگ با آنها دارند،
عصری رفتم منزل وزیر مختار روس با اکبر میرزا صارم الدوله وزیر
خارجه پس از صرف چای وغیره این طور صحبت کرد که امروز رفتم
پیش شاه و شاه می گوید من با این کاریه کارنمی تو انم بکنم و کاریه باشد
عوض شود من هم از خدا خواسته ام و گفتم در بد و ام ز که قبول کردم
باصرار شما و مرأ مجبور کردید حالا به چوچه طالب و راغب نیستم
واز خداوند عالم خور سندم.

حالا که شما دولتین روس انگلیس می گوئید که ما راضی هستیم
همچنین در حق مردم هم که ایران بدان خرابی و بدی را بحمد الله بخوبی
و ادار کرد؛ همه جا امن و راحت متنها شما و عثمانی دعوا دارید یا غالب
یا مغلوب می شوید به عمل من و حسن کفايت و اقدامات من مربوط نیست
به حال حالا که شما همه قسم خاطر جمعی و اطمینان را به من داده و
می دهید انشاء الله خداوند هم با من همراه، این شاه فی الحقیقته ندان است
در این موقع و کارش خیلی بد خواهد شد و خواهد دید شماها هم که

ناراضی هستید به حال خداوند یک نوعی بنماید این جنگ به یک
جای خوبی برسد عزل و نصب نقای ندارد و به فضل خداوند عالم تو کل
دارم و بس و خدا حافظ کردم آمدیم منزل الان که دو ساعت از شب
می گذردمی نویسم بحمد الله ایران شمال و جنوب وغیره همه جامن و امان
و خوب است غیر این که از کرمانشاه الى همدان که قشون روس و
انگلیس در جنگ و جدال می باشد اللهم اجعل عاقبتنا خیراً.

۱۴۰ ۱۳۳۴ شوال ۱۸ ابروز جمعه ۱۸ شوال سنه ۱۳۳۴ صبح اکبر میرزا صارم

الدوله پسر ظل السلطان آمد که وزیر امور خارجه بود لیکن به امر
وزرای مختار انگلیس، روس و بعد سردار منصور اسعد قرار شد بر

حسب تعلیمات سفارتین امشب را بمانیم صبح زود فردا که شنبه است
۱۹ شوال المکرم انشاء الله حرکت به سمت قزوین نمائیم،

دیروز دو نفر وزیر مختار انگلیس و روس رفته بپیش شاه که
یايد با ما حر کت کرده و او مهلت خواست که امروز از بعضی مشورت
کند تا امروز ظهر منتظر جواب باشند، حالا دو ساعت از ظهر می گذرد
خبر ندارم چه جواب رسید گویاهم جواب ندهد و اگر جواب نرسد
این حضرات منتظر جواب نمی شوند و می روند فردا صبح راه دیگر
نمی دانم به چه خیال است.

این خیالات روس و انگلیس برای تصرفات ایران است و الا
این قدرها در مقابل عثمانی همدان عاجز نشدند، مردم را بو اهمه
انداخته اند و بطور دروغ قشون را عقب می نشانند. عثمانی ها مرد این
میدانشان نبودند، لیکن نمی دانم چه پولیکی است که روزما بیچار گان
را این قسم سیاه ساخته است.

امروز روز وداع من است در زرگنده، فردا صبح انشاء الله عازم

خواهم شد تا خداوند چه بخواهد و عاقبت ما چه شود؟ اینست حاصل زحمات از صبح الی حال در حول ولاهستم آنی از خیال آسوده نمی‌شوم. این بیچارگان زن و بچه و عیال و خانواده همه را ریخت باید وداع کرد و رفت.

دولتین روس و انگلیس در این پنج ماه ریاست وزرائی من آنچه کفتنند نشینیدم^۱. عاقبت معزولی من به تصدیق دو وزیر مختار پیش شاه شد، باری معامله با بزرگان پشممانی ندارد. یکوقتی برای اولاد احفاد نتیجه‌ای می‌بخشد. انشاء الله تعالى. علی الحساب که ما محروم شدیم به محمد‌الله در این پنج ماه ریاست وزرائی کارهای خوب کردم. سرمشق شدم. اگر بهمین رویه بعدها ایرانی باقی بماند کار بکند خوب می‌شود و میتوانند طوری خود را بی‌نیاز از قرضن دایم نمایند.

۱۳۳۵ ۳ ذی‌قعده

۱۴۱

امشب که شب پنجمین سوم شهر ذی‌قعده ۱۳۳۵ در چند صفحه قبل حکایت جنگ ورشو، آلمان و روس را نوشته بودم ولیکن امروز عصر در سفارت زرگنده روس دیدن رفتam.

براتفاق فرمانده کل قشون روس در فرونت ایران آمده بود به دیدن او رفتم، امروز هم بطور تحقیق خبر رسید پطرگراد را هم اتریش اسغال و گرفته‌اند فاعتلروا یا اولی‌الابصار.

یعنی روس‌ها با این اوضاعی که پیش آوردنده بدون جنگ (ریگا) را تخلیه و به آلمان و اتریش دادند آنهاهم بلا ممتازه‌الی «پطرزبورغ» آمدند دولت روسها ... فی الحقيقة آزادی تمام دولت روس گرفت

۱- چند چمله را خود سه ملاز محو کده است و خوانده نمی‌شود.

از دولت بودن خلاص شد و به جهنم واصل شد و دنیا هم از دستشان آسوده شدند حالا دیگر انگلیس‌ها و آلمانها هستند کاش این دو امپراتوری هم برود خلاصی کلی بشود.

۱۴۲ ۱۳۳۵ ۷ ذیقده

به تاریخ یکشنبه هفتم ذیقده ۱۳۳۵ که در ۱۷ شعبان سنه ۱۳۵۵ برای بستن سد قزوین روی رودخانه پارچین و نارمک به قزوین رفته بودم در آشناستان منزل داشتم آمدم به زرگنده قریب دو ماه و بیست روز سفرم طول کشید.

سه روز بود که بنای چیلن این سد بالا را گذاهاد و من برای تقاضت سردار کبیر آمدم خیلی مشوش بودم ولی بحمد الله حالت بهتر است ولی ناخوش است. خداوند خودش او را خوب کند ای شاه الله.

۱۴۳ ۱۳۴۶ ۳ صفر

به تاریخ دوشنبه سیم شهر صفر الحیر سنه ۱۳۴۶ الحال چند روز است از شمیران به شهر آمدم زیرا که این شهر قحطی گرانی هرج و مرج بطوری است که حد و حسابی ندارد.

الآن گندم خواری پنجاه و پنج تومان، برنج هفتاد تومان و جو چهل و پنج تومان است و بقسمی مردم فقیر و بیچاره، گدا، مستأصل، کابینه‌ای به ریاست علاء‌السلطنه، محتشم‌السلطنه... وزیر مالية تمام غله انبار خرمون و صحراء همه را به باددادند در پنج ماه کنار گذاشتند، چهار روز است عین‌الدوله باز هم رئیس‌الوزراء، آمدند مرا چسبیده‌اند که کار ارزاق درست کن.

نه در تنور نان و نه در انبار و خرمون غله و نه در کیسه پول دارند و گویا ازینده احمق‌تری سراغ نکرده‌اند، الان همه ایران یاغی طاغی

گرانی است و مثل امسال تهران است. پنج روز است از قوس می گذرد یک قطره باران نیامده است خداوندر حم کند، قشون روس بی سرو ته بی نظام دیسپلین الان بهقدر پنجاه هزار نفر در کردستان، همدان، کرمانشاه، گروس، زنجان، قزوین حاضر ده هزار هم می گویند رشت می آیند با این گرانی و قحطی آنها هم مهمان ناخوانده برای ما شده اند خیلی هم بی نظام و نظام ابدأ به حرف رئیس و صاحب منصب نیستند و خود را آزاد می دانند. روسیه هم پطرزبورغ از روسیه خارج شد و کارش به دست آلمانها است در مسکو گویا افراطیون پیشرفت کرده تشکیل دولت جدید داده اند ولی آنجا هم خوتیریزی سختی داخله خود به خود می کنند. یخچون بیوthem بهایدیهم فاعترروا یا اولی الابصار. به هر حال کار ایران خاصه تهران خیلی بد و شلوغ و بی ترتیب است شاه هم دو روز قبل قدری آنها رفته تشکی براي گرسنگی کردن خیلی زود برخاستند به فرح آباد رفته نشسته است مردم اچه می گویند نمی دانم من هم می خواهم برای تحویل گرفتن سد تازه ای که در قزوین بسته ام و تمام شد بحمد الله تعالی با اتومبیل به قزوین رفته مراجعت کنم انشاء الله تا خداوند چه خواهد.

گاهی هم خیال می کنم به تکابن رفته با امیر اسعد و اهالی آنجاها اقدامات علیه جنگلی ها بکنم به هر حال حالا حرکت می کنم انشاء الله تا چه پیش آید خیر در پیش است، در طریقت هر چه پیش سالان آید خیر اوست.

۱۴۴ ۱۳۳۶ ربیع الثانی به تاریخ جمعه سوم ربیع الثانی سنه ۱۳۳۶ امشب که شب شنبه است چهار از شب گذشته می نویسم به واسطه اغتشاش و اختلال وضع ایران

و کابینه و حکمرانی و سلطنت ایران خودسری و یغما و غارت، شاه پریشان و ملک و تخت و تاج پریشان بلکه باع و سزو و کاج پریشان لعنت خدا بر کاج باد.

به هر حال دیروز باز مستوفی‌الممالک را شاه رئیس‌وزراء و چند نفر از اشخاص خیالی نابلدی مصرف وزیر شده‌اند.

باری کار دنیا الان درهم و برهم و جنگ و جدال است مملکت روسیه بحمد الله از همه دنیا خراب‌تر و بدتر است انشاء الله بدتر هم خواهد شد اما حیف که ما حالاً‌ها موقع نفع و استفاده بود به واسطه اختلاف و غرض بلکه نادانی و تقلبات اشخاص خاصه این روزنامه نویس‌های ملاعون و لامذهب که از انگلیس‌ها پول می‌گیرند همه مها را از دولت و ملت بری کرده‌اند.

شah هم جوان بی تجربه و ابداقدر ملک و ملت رانمی‌داند این مستوفی هم که شخص بی مصرف و بی صدق و سرهم‌بند دروغی است ما هم همه را مفرض و دشمن یکدیگر و مجرم کرده‌اند.

حالت ایران با نهایت بی‌غیرتی به این روز افتاده والا ما حالاً می‌بایستی استفاده‌ها برده باشیم و کارهای خود را سروصورتی داده، الان با کمال فقر و فلاکت و ذلت هرج و مرج و مفلسی و کیسه‌های خالی نه لشکر نه عسکر، نه خزینه، نه ذخیره، نه رعیت مطبع، نه علمای هواخواه سلطنت.

باری به طوری به بی‌شرفی وقت می‌گذرانیم که خداوند نصیب هیچ دولت و ملتی نکند اسم آزادی و مشروطه را ملوث کرده‌ایم و ننگ همه روی زمین شده‌ایم این است حال وزرای ما، پادشاه ما، رعیت و لشکری... و... همه یاغی، طاغی، دزد، غارت گر هستند.

رو به خیار و کدو کنند چو بهمن پشت به جنگ عدو کنند چو گر گین

از یک سالدارت روسی مثل سگک لش می‌لرزند اما برای قتل برادران خود مثل شیر گرسنه حمله‌ورمی شوند در صورتی که در مقابل دشمن خارج بی‌غیرت تر از هر... و بی‌حس تر از هر حیوان هستند از رئیس و مرئیس، یک مردم بی‌صرف ولی هنک رسوائی هم اسم خود را معروف پر و روز نامه نویس کرده مسلک دموکراتی راهنم‌جنس کرده حامی رنجبر اسم خود را گذاشته و با کمال دنائت این حرف را نجس کرده‌اند.

۱۴۵ ۲۱ جمادی الاول

بتاریخ ۲۱ ماه جمادی الاول ۱۳۳۶ در بالا خانه اندرون تهران کوفدا صبح خیال رفتن قزوین و خیالاتی که درسر است دارم تفال^۱ شد. تا یار که را خواهد و میلش به که باشد. تو کلت علی الله و علی الحی‌الذی لا یموت. خداوند فتح و نصرت دهد.

۱۴۶ ۲۱ جمادی الاول

امشب که شب سه شنبه ۲۱ ماه جمادی الاول سنه ۱۳۳۶ فرداصبح انشاء الله تعالی می‌خواهم بروم به سمت قزوین برای سرکشی سدی که ساخته‌ام و بعضی از املاک و قنوات، و خیالات دیگر هم دارم. الان چند ماه است که تهران قحطی و گرانی، گندم خروار یک‌صد و ده تومان رسیده که شاه به این قیمت پریروز از گندم ذخیره‌اش به مردم بی‌چاره فروخته است. برفع خرواری صدم تومان الى یک صد و بیست تومان. جو خرواری هشتاد تومان.

تمام دکاکین نسانوائی بسته است. مردم گرسنه از دهات نان

۱ - گفتم غم تو دارم گفتا غمت من آید

گفت، که ماه من شو گفتا اگر بن آید

می‌آورند. دو روز است که یک من تبریز یک‌الی دوازده قرآن‌می خرند، تا به حال یک تومن، نه هزار بود. بنده روزی چهارصد نفر فقرا را غذا می‌دهم و روزی صد نفر را یکی یک قرآن‌علیحده پول می‌دهم و امسال بقدر دویست هزار تومن خدا را شاهد می‌گیرم به مردم اتفاق و اعانه‌دادم. گندم و جوی خودم را هم به قیمت سی تومن الی چهل تومن قروختم.

اگرچه امسال کم عمل آمد به واسطه خشکسالی. علی‌الحساب روزی پنجاه نفر اقلای از گرسنگی می‌میرند. بیشتر تقسیم بی‌حاکمی است. دولت نداریم. پادشاه طفل آن هم آدم بدور^۱ از شهر فرار کرده رفته است به فرح آباد نشسته. گندمی انبار دارد خیالش نگران فروش است، مردم‌هم چه گدا و چه بطرز و طور گدائی به جان‌همدیگر افتاده‌اند. علی‌الحساب کل دنیادرنگ و شورش و لیکن ایران با کمال بی‌غیرتی به این عسرت افتاده‌اند.

روسها که به حمد‌الله در نهایت ذلت و پریشانی و به جان‌یکدیگر افتاده دولتشان رفته مائیشان متلاشی و همه روسیه از ولادی وستوک و مانچوری و تمام ترکستان و قفقاز و اوکراین الی سواستاپل خراب پریشان منهدم.

حالت ایران در تمام ولایات گرانی قحطی گرفتاری بی‌صاحبی. انگلیس هم وقتی یافته اگرچه گرفتار است و لیکن حدود جنوب ایران را اشغال. حالا هم به شمال پرداخته مشغول است. شاه به این حال و حالت لاقدی و بی‌ذوقی و شوقي از سلطنت در چنین سال و موقع با نهایت طمع کاری. بهر حال خداوند رحم کند. فرقه دموکرات که حالا می‌خواهند تازه‌ظریفه روسها را پیش

۱- منظور احمد شاه قاجار است.

گرفته بالشویک بشوند، مردم یکدیگر را بکشند و قتل کنند مال هم را بپرند. نطق و حرفهای می‌زنند که نعوذ بالله. باری بنده در این سفر به فضل الهی و متوكلاً علی الله عازم و جازم شده‌ام که خدمت به ملت و دولت و انتظام مملکت خود را امسال که هفتاد و سه سال است از عمرم می‌گذرد بتمایم.

دو نفر ناخلف من طوری کرده‌اند خانواده سیصد ساله ما را بیاد دادند تمام دارائی من در محل نثاره از گاو، گوسفند، محصول، اثاث بیست را بغارت دادند. حضرات چنگلیها^۱ حالا املاک گیلان و مازندران و تمام تنکابن کجور کلارستان ملک، مال، گاو، گوسفند، برنج، محصول همه را ضبط کرده‌اند. دیگر چیزی برای من باقی نگذاشته‌اند. در این سن و سال از عدم حکومت لابد مانده‌ام که بروم: یا این سفر کشته شوم یا تلافی و تدارک خود را به فضل الهی بتمایم. امشب می‌نویسم تا خداوند عالم چه تقدیر کرده باشد. که آنکه است که تقدیربر سرش چه نوشته؟ اگر مردم یا کشته شدم محل مدفن خود را نوشته‌ام علی اصغر و سردار کبیر باید در آن مدفن اگر استخوانهای من هم باشد، که تیختستان شمیران است آورده دفن کنند و آن مدرسه و تکیه که نوشتم بنا کنند والا من از آنها راضی نیستم. محل را به مهدب‌الملک هم نشان داده و نمایانده‌ام.

۱۳۴۷ ۲۹ جمادی الاول

امشب که شب چهارشنبه ۲۹ جمادی الاول ۱۳۴۶ است یازان هم می‌آید بیست روز بسی عید داریم ولیکن به حمد الله برف و باران خوب آمد تشویش زراعت نیست ولیکن گندم خرواری الی صد تو مان جو هفتاد و پنج تو مان برنج خرواری یکصد و بیست تو مان جبو بات^۱.

۱- ممنظور نهضت میرزا کوچک خان چنگلی در گیلان است.

الی مشاء الله ایران همه جا یاغی طاغی شاه هم فرح آباد به شهر جرأت ندارد بیاید.

روسها همه رفتد خیلی جزئی در قزوین هستند که می‌زند ولی حالاً انگلیس‌ها بجای آنها قشون می‌آورند چند روز است که آلمان و اتریش بزور و میل خود ببا روسيه صلح کردند، لیکن چه روسيه سرتاسر آشوب خراب باشويك بازی به هر حال به حمد الله روسيه به جهنم رفته است و دنيا از شر شان آسوده و لیکن خودشان هم پدر خود را در آوردند ترکستان و قفقازستان هم زیاده از حمله مشوش آشوب و خرابی و آدم‌کشی است عالم سراسر خراب است.

ایران هم ندانم کاري وزراء و شاه از همه جا خراب‌تر، گرسنگی قحطی مافوق، در اين تهران از گرسنگی روزی سیصد نفر هم می‌مرند به هر حال دیگر خداوند چنین سال و اوقات را نیاورد، او ضاع تنکابن از همه جا بدتر... با پسرهایش از دست... فرار کرده پناه به میرزا کوچک‌خان و جنگل فومن برده تمام ملک و مال و گوسفند مر ابیاد فنا داده چیزی باقی نگذاشته است. آن برادر... از تهران رفته... میرزا... خان... و از آنجا با او به سر خانه سیصد ساله من و خودش ریخته خانواده خودش را بیاد فنا داد و رسوای خاص و عام کرده خداوند انشاء الله جزا و سزای چنین اولاد بی غیرت ملعون و خبیث را بدهد انشاء الله همیشه در بدر و سر گردان و خسرالدنيا والآخره باشد و رسوای خاص و عام، به هر جهت در این آخر عمری این طور این اولاد خداشناس ما را رسوای عالم کردند و زیر بار ننگ بزند در صورتی که همه چیز دنیا برایشان فراهم بود این است ماجراهی آنها و خداوند جزا خواهد داد انشاء الله همیشه راحت و نسان سوار و آنها پیاده و رسوای خاص و عام باشند. من پیر مرد هفتاد و سه سال از عمر گذشته که این دنیا را به فیکنامی

مردانگی گذراندم و این اولاد نا اهل این قسم اسباب خجالت در میان سر و همسر برای من بالا آوردند. خداوند عالم جزا می دهد زیرا که این بدبختی هائیست که برای خود فراهم کردند از من گذشته گویا چندان هم عمر باقی نیست اگر انشاء الله تعالی این هوا روز گار بهتر شود و برای خود عمری ببینم به فضل و کرم خداوندی تلافی از دشمن می کنم تا خواست خداوندی چه باشد. همانین پیش آمد ها از بدی دولت ایران و بی نظمی و خرابی در بار پادشاه و خودسری مردم. ولیکن به فضل خداوند باز کسی که اگر چهار روز عمرم باقی و در صلاد نظم و تلافی برآید با مرا حم الهی با این عوالم پری این بنده و خدا و سگ در گاه مولا خواهد بود. کار ایران بسیار بسیار بد، ناگوار در هم برهم و بر ایرانیان کار زار است و کار زار هم ندارند همه گی مثل زنها نشسته شیون می کنند.

۱۴۸ ۱۳۴۶ رجب

امروز سه شنبه سوم رجب است می نویسم، رفتم به قزوین، دیلم به واسطه بدی زمستان، برف و نبودن آذوقه و لوازم زندگی خیلی زود است برای این اقدام و جهات خارجی دیگر لهذا مراجعت کردم. انشاء الله این عزم را الی ۱۵ روز دیگر جزم خواهم کرد متوکلا علی الله یا بر میدان نهیم سر و یا بر سر دشمن نهیم بای.

۱۴۹ ۱۳۴۷ جمادی الاول ۱۸

در شب جمعه ۱۸ شهر جمادی الاول ۱۳۴۷ برای این که گفته و نوشته اند علی اصغر و سردار کبیر با اشاره در چنگ کردار هستند

تفائل کردم این غزل^۱ آمد با شاهدش انشاء الله خبر خوب معتقد هستم
مژده می‌رسد انشاء الله.

۱۵۰ ۵ رمضان ۱۳۳۸

برای آمدن احمد علی شاه که می‌گویند دیروز وارد بغداد که از سفر فرنگ مراجعت به آنجار سید و امروز در روزنامه‌هانوشه بودند یک هفته بعد او می‌آید، بشویک ها هم به مرشد رسیده‌اند، قشون انگلیس عقب نشسته است شاه هم باید با اتومبیل بیاید به تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۳۳۸ تفائل خواجه، برایش خوب نیامده است. خداوند رحم کند، میان عموم افکار بد نسبت به شاه انگلیس دارد به واسطه‌ای از قرار مدارهای انگلیس و معاهده با آنها، الحق این وزرا خیلی بدکاری کردند و شاه جوان بی تجربه را به طمع اندختند، هر کسی مملکت و ملت فروشی کرد سزاوار می‌شود در این موقع‌های استفاده.

۱۵۱ ۵ ذی‌قعده ۱۳۳۸

امروز که روز جمعه پنجم شهر ذی‌قعده سنه ۱۳۳۸ است در بالاخانه اندرون زرگنده نشسته تنها و مطالعه می‌کردم این کتاب

۹- غزل تفال:

هزار جهد بکردم که بیار هن باشی

قرار بخش دل بی قرار من باشی

و غزل شاهد:

هو اخواه تو ام جانا و می‌دانم که می‌دانی

که هم نادیده می‌دانی و هم نوشته می‌خوانی

۲- خرم آن روز کوین منزل دیران بروم

راحت بستان طیم و زپی جانان بسروم

یادگار قدیم دستم آمد و صفحه قبل^۱ خط خودم را مطالعه کردم و حالا لازم شد که پس از این واقعات گذشته در حاشیه بعضی کتابها نوشته‌ام بنویسم پس از این که روسها مضیچ محل و در مملکت خود به تحریک انگلیسها جنگها کردند کشтарها کردند، خانواده رومانف و امپراطوری را برآورد اختنند، پطرزبورغ را پشت سگ بستند چند نفر یهودی به اسم روس و اسلاو مثل تروتسکی ولنین و چیچرین پیش‌آمد، قاعده بالشویکی علیه ماعلیه‌ی را وضع کردند عقیده بسیار بدی است. بدتر از مزدکی، مردم را به جان هم انداخته سه‌چهار نفری در مسکونی شته حالیه دولت روسیه را بالشویکی سویی سرخ جمهوری می‌خوانند. و اگر چه دول هنوز آنها را قبول نکردند ولیکن مردم وحشی گدای ظالم روسیه را خر کت می‌دهند و از هر سمتی به صحراء انداخته و هر کسی را کشتند مالشان را بردنده کشته هم^۲ بشوند به جهنم بردا من آنها گرد نمی‌نشینند والحال هم، روسیه را در آتش انداخته‌اند هم عالم را به خصوصی صفحات فرقه از بیچاره‌حالیه انگلیس داخل خاک ایران گیلان مازندران اردبیل هم شده‌اند مردم را محرك اهالی ایران ساده‌لوح جاهل ملت مذهب که هر ساعتی مذهبی احتزاع می‌کنند و متلوون ... و بی‌دین را هم می‌فرستند باری شر تاسر ایران را وثوق الدوله علیه ماعلیه که رئیس‌الوزراء بود و شاه هم فرنگی یاغی طاغی... الان تمام ایران مغشوش، شاه از فرنگی آمده است، وثوق الدوله مملکت فروش خائن معزول و حر کت کرده فرار آرفته است بین النهرین پیش انگلیسها از آنجابرود هند و انگلستان، پول زیادی هم بوده است بذریعی از ایران.

۱- اشاره به یادداشت مورخ ذیقده ۱۳۳۵ است.

۲- در اصل بهجای «هم» کلاهه نوشته شده است.

حالیه باز مشیرالدوله میرزا حسن خان رئیس‌الوزراء، مستوفی‌المالک را وزیر مشاور کرده‌اند، مشیرالدوله بدآدمی نیست ولی از وجودش کاری ساخته نمی‌شود و خیلی مریض خیالی است مستوفی‌المالک با آن‌همه امتحانات بد بازمشیر مشار شده‌اند ولیکن ایرانی باقی نیست همه‌جا تمام خراب یاغی... گیلان را جنگل‌لیها وبالشویکی ها متصرف آذربایجان خود را موضوع کرده از ایرانیت خارج به اسم «آزادستان». هم‌چنین مازندران یک‌عده قراقر قشون غارتگر از دولت ایران سوق مازندران قشون انگلیس در منجیل سنگر بندی کرده نشسته‌اند و از رشت از دست بالشویک فرار کرده به منجیل آمده‌اند به‌هر حال معركه و محشر غربی است در این سن پیری ملک و مال رفته احدی هم مشورت وشور هم نمی‌کند همه‌چیز ما فانی شده است و نمی‌پرسند که چه باید کرد و چه می‌کنیم به‌هر حال زدست رفقن دیوانه عاقلان دانند

که اعتماد نماندست است ... را

خسته شده‌ام دیگر زیاد نتوانستم، تاریخ نگار روزگار همه این وقایع را می‌نویسد ماهها که کردار نیکو نداریم ملت که کردار بدلم را همه می‌دانند و می‌نویسند.

۱۵۲ ۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹

به تاریخ جمعه هشتم شهر جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ امروز که ۲۹ دلو است باد زیاد می‌آید در اندرون نهار صرف، خوابیدم برخاستم چای صرف شد، و می‌نویسم الحال کار ایران بدتر وزارترا از سابق، گیلان به باد بشویک رفته است، تنکابن غارت شده است، مجلس ملی بسته، چند نفر و کلا جمع شده‌اند لیکن مردم آنها را وکیل نمی‌دانند و می‌گویند به زور حکومت‌ها وهیئت وزارت وثوق‌الدوله علیه ماعلیه که حالا فراری به فرنگستان است کابینه سوردار منصور گیلانی است کسی

زیر بار نمی‌رفت برای وزارت و رئیس‌الوزرائی، شاه بدتر از سابق است می‌خواهد به فرنگیک برود یعنی از ترس فرار کند به واسطه این که بشویک‌هابه تهران می‌آیند. باری کارهابد و همه‌جای ایران قتل و غارت خراب و از دولت روگردان. خداوند نصیب هیچ دولت و ملت نکند. روئیه هم بشویک بازی است و حالا آمده گیلان را خراب و گرفته و قشون دارند، هرچه بخواهم از بدی حال ایران و پایتخت عدم کار و تجارت و حرفت و فلاحت بنویسم کم است وزرا هم تمام کفايت و نجابت و کرامت را فقط در نشستن همان روی میز و صرف نهار باکارد و چنگال، خاك به سرshan و این مردم ندان نعوذ بالله. از دروغ پولتیک انگلیس که پس از جنگ عالم سوز ما را هم به این روز انداخته‌اند.

۱۳۳۹ جمادی الثانی ۲

۱۵۳

امشب کسه شب دوشنبه ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۳۹ این کتاب را مطالعه می‌نویسم دو ساعت قبل شاهزاده ناصرالدین میرزا در فرح آباد پیش شاه بود آمد به من خبر داد که هزار و پانصد سوار قزاق ایرانی که قزوین بودند خودسرانه آمده‌اند و حالا به مهرآباد هستند یاغی هستند شاه خیلی مشوش است رئیس خود را می‌خواستند فوری معزول، ولی الان خبر داده‌اند که آنها با دولت یاغی هستند من هم در خانه کاری ندارم سردار منصور... گیلانی رئیس وزراء است و عقل و گهش داخل یکدیگر است دیگر نمی‌دانم تا فردا چه بشود در بالاخانه اندرونی تهران الان که ساعت سه‌از شب رفته است نوشتم خیلی وضع ایران به هرج و مرچ است سرتاسر این ملک بسیار بدسلطنت اداره است.

۱۳۳۹ رمضان ۲۶

۱۵۴

در نهم جمادی الثانی سنه ۱۳۳۹ مارا دعوت قزاق خانه و انعقاد

بعضی ترتیبات دولتی نمودند. بعد این که حاضر شدیم محبوب شدیم، به قدری این نظمیان بهر زالت رفتار کردند که به قلم نمی‌آید. عین الدوّله هفتاد ساله، سعد الدوّله هشتاد ساله، فرمانفرما مشخصت و پنج ساله، بندۀ هفتاد و هفت ساله، صد روز تمام در حبس و ما را به جاهای غیر مناسب سوق دادند. در ۲۱ رمضان مرخص شدیم. حکم بیرون آمد ولی در ۲۴ آمدیم به منازل خودمان. منازل ما را ضبط، مهر مومن سوائی‌ها، ندانستیم گناه ما چه بود؟ امروز ۲۶ رمضان المبارک یادداشت کردند بالاخانه‌اندرون. دیگران این وقایع را مفصلاً نوشته‌اند. سید خیام علیه ماعلیه به دستیاری طاغیان که اسم خود را نظام دولت گذارده‌اند محض غارت نمودند.^۱

۱۵۵

۱۳۴۱ رمضان ۲۶

امروز یکشنبه ۲۶ رمضان ۱۳۴۱ در همین بالاخانه می‌نویسم. به حمد الله سلامتیم ولیکن به واسطه نقاوت و کسالت امساله زمستان ناخوش، هنوز هم مبتلا هستم.

به هر حال زنده و سلامت و شاکره در گاه الهی، در باب کارهای مملکت مطبوعات می‌نویسنده، حاجت تحریرات بندۀ نیست. الی یک ساعت دیگر بر حسب وعده نماینده مختار دولت شوروی روس به سفارت برای ترحیم یکنفر از نماینده‌های شان که در لوزان کشته‌اند می‌رویم چون اصرار کردند. دیروز خود نماینده مختار بدیدن بندۀ آمد، شفاهًا خواستار این حضور شدند. با این حال نقاوت می‌زوم تا چه پیش آید.

۱۵۶

۷ جمادی الآخر ۱۳۴۱

امشب که شب هفتم جمادی الآخر سنه ۱۳۴۱ قریب دو ماه است

۱- اشاره به حادث کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی است.

ناخوشی، به حمدالله دو دوز است بهترم کابینه قوام‌السلطنه... افتاد می‌گویند مستوفی معلوم باز رئیس‌الوزرا می‌شود.

۱۳۴۱ ذی‌قعده ۱۵۷

امروز چهارشنبه ششم شهر ذی‌قعده سنه ۱۳۴۱ در بالاخانه اندرونی زرگنده اقداری نقاوت دارم به حمدالله فردا که پنجشنبه هفتم وکلای تقدیمه دوره ۶ که بسیار بدکاری و مجلس را مقتضی نموده عاقبت در اطاق مجلس نزاع جنگ و خونریزی^۱ بلکه قتل واقع شد و عمر این وکلا سر رفتۀ فردا مجلس تمام می‌شود مجلس تمام گشت و به آخر عمرشان کشید.

حال بطور خیلی بدی وارد انتخابات دوره پنجم باز سید یعقوب جن‌گیر می‌زود سید حسن ملازیادی می‌آید. به هر حال اوضاع غربی است. روز بروز بدتر است تا عالمی از نو ساخته شود و آدمی از نو ایجاد ایران شکل کاری بشود، حالا که روسیه بولشویکی و کمونیستی و هزار افتضاحات العیاذ بالله در کار است انگلیسیها در ایران بطور ملایمت و مداومت نقشه‌های خود را پیش می‌برند نهایت تسلط را هم دارند سه روز است کاینه وزرا عوض شده، سگه برفت و کله پز جایش نشست، بهر حال هرچه از اوضاع نگفتنی حالیه بنویسم تجدید مطلع است، خوب است به مطبوعات حالیه‌ها عقاب رجوع و مراجعت کنند. من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش. فی الحقیقت از شدت غصه و غصب امروز می‌خواستم خود را اتحار کنم باز از خداتر سیدم و از ملامت آتیه خلق. چه باید کرد؟!

۱۳۴۱ ذی‌الحجّه ۴ ۱۵۸

به تاریخ ۴ ذی‌الحجّه سنه ۱۳۴۱ چون دو ساعت از شب گذشته

۱ - در اصل اثیباً «خون روزی» نوشته شده است

در زرگنده اندرون تنها نشسته این یادگار را هم می‌نویسم که چقدرها این ملت و مردم قدر شناس و حق خدمت ملت و مملکت را از هر کس متوقع و می‌دانند. و بنده با این همه زحمات و خدمات در راه آزادی و مشروطیت با همه بی‌طبعی و حسن نیت الحال خاتمه کارم این شد که املاکم بلا استثناء مخصوص عداوت بی‌التفاتی شاه به واسطه سابقه ضبط و توقيف گردند و انواع رسوانی را چهار نفر رعیت بی‌چاره‌ام که در این سالات هرج مرج جنگ نساع عالم سوزن به یک نوعی نگاهداری کردم. حالا نظامیان بی‌مروت ایران به یک اشاره انگشت مبارک همه زن پچه مسلم اهل وطن خود را قتل غارت اسیر نابود می‌کنند این است سزا آزادی خواهی خدمت به مشروطه خواهی و ملت پرسنی.

۱۵۹ ۱۳۴۱ ذی الحجه

به تاریخ روز شنبه ۱۶ شهر ذی الحجه سنه ۱۳۴۱ بقجم ماه اسد سنه در زرگنده می‌نویسم بحمد الله سلامتم کارهای ایران با این مردم کودن علمای امامیه اثنا عشریه در اماکن مقدسه و هیجان علمای ممالک همه‌جا و نامرتبی دولت و هرزگی‌های نظامی‌های دولت و بی‌اعتداهی و خرابی رعایا و عدم تجارت و فلاحت و همه قسم منفعت، امور ایران بسیار بد و درهم و برهم است مشیرالدوله معلوم با جمعی بی‌سروپاها رئیس دولت شده‌اند وزیر هستند و کاری از پیش نمی‌برند جز خرابی مملکت ماهم تماشاجی معز که هستیم پیرهم شده‌ایم خسته و مأیوس و ناامید باهمه قسم ملالت نا امیدی بهسر می‌بریم تا خداوند عالم چه بخواهد لان تقاضا به خواجه زدم برای آمدن علمایین غزل که «یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم مخور» خیلی چیز غریبی است.

۱۶۰ ۹ صفر ۱۳۴۲

یکی از دوستان که همیشه امسال سنه ۱۳۴۲ را جلیل و انس

بود در روز هشتم صفر بمنز لشان که در دروس شمیران بوده باز دید رفتم در حین صحبت فرمودند چون از صحبت‌های قدیم خاصه از ناصر الدین شاه بعضی حکایات حاضر ذهن دارید و حافظه شما هم خوب است قوه‌ای در حافظت هرچه به خاطر دارید بتوانید یادگار می‌ماند اگر چه این پادشاه وقتی که بنده سرهنگ، سن شان در بحبوحه جوانی بود یعنی تقریباً ۲۸ سال یا سی سال داشتند و در سنه ۱۲۶۴ به تخت سلطنت نشستند که فی الحقيقة تاریخ تولده بنده هم هست که در آن سنه متولد شدم کاش نمی‌شدم بواسطه سنگینی بار ایین آرزو را نوشتم، والا: سبکبار مردم سبکتر روند ره اینست صاحبدلان بشنوند باری، در سنه ۱۲۷۵ میرزا آقاخان صدراعظم هم به بواسطه دشمنی با انگلیس‌ها که فرخ خان کاشی را به ایلچی گردی یعنی سفارت فوق العاده این پادشاه به انگلستان فرستاد صدراعظم هم ناچاراً قبول کرد، این ایلچی خائن در ضمن قبول شرایط محربمانه با اجازه شاه قول به انگلیس‌ها داد که الى شش ماه و یک سال دیگر صدراعظم را معزول کند، شاه فی الحقيقة خیانت کرده هرات را در ضمن مصالحه به انگلیس‌ها داد بندر بوشهر را آنها پس دادند جنگ طرفین مبدل به صلح، یکی از شرو طرق تن صدراعظم بالباس رسمی به سفارت انگلیس و خواستن معدرت بود که صدراعظم به حکم شاه رفت به ورود سالی این شعر را در جلوش خواند.

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت

به شرط آن که نگوئیم از آنچه رفت حکایت

سفیر انگلیس که ترجمه را شنید به صدراعظم گفتند برای

معدرت کافی است دیگر فرمایش از عذرخواهی گفته نشود به هر حال

بعد از یک سال صدراعظم معزول شد میرزا صادق قائم مقام که آدم جعلق و برادرزاده صدراعظم شاه برای اشتباہ لقب امین‌الدوله‌ای داد به خیال مردم که او را صدراعظم می‌کنند، میرزا آفخان صدراعظم را به کاشان فرستادند. در آن سال بعد از حرکت میرزا آفخان صدراعظم که میرزا محمدخان کشیکچی باشی سپهسالار و به اصطلاح حالیه وزیر جنگ شدند. میرزا یوسف مستوفی‌الملک به مستوفی‌المالک و مستوفی‌المالک و معیر‌المالک دوست‌علی خان رئیس‌مالیه و خزانه‌دار و محصل وصول مالیات کل ایران، فرج خان‌هم وزیر رسائل و احکام مثل وزیر داخله حالیه پدر بنده حبیب‌الله خان سرتیپ حاکم محلات ثلات تکابن، کجور، کلارستاق در تهران بود نوکر محلات ثلات که هشت‌صد نفر ولی قراجو خا بودند هنوز داخل نظام سربازی نشده بودیم در آن سال بنده با دویست نفر از هشت‌صد نفر احضار به تهران و بر حسب معمول ساخلو و کشیک پیش دروزه تهران با ما بوده‌اند که بنده سرهنگ و پدرم سرتیپ بود. باری این میرزا صادق امین‌الدوله جلف زود معزول و جنوئی هم پیدا کرد و مرحوم شد فی الحقیقه کارهای عمدۀ با میرزا محمدخان سپهسالار بود میرزا سعیدخان هم وزیر خارجه و طرف میل ناصر الدین شاه بود مستوفی هم‌همان ضبط اسناد و رسیدن محاسبات و حکام وصول پول‌ها با سعید‌المالک و طرف اعتبار زیاده از حد بوده است. امروز بعد از نهار و خسته شدم زیادتر نتوانستم بنویسم ولی آنچه در حفظ دارم از اوضاع آن‌زمان می‌نویسم.

۱۳۴۲ صفر ۲۶

۱۶۱

به تاریخ ۲۵ میزان سنه ۱۳۴۲ هوایم معتدل است. ۱۳۴۲ امروز که روز دوشنبه ۲۶ صفر الخیر است از ییلاق چالهرز آمدم به شهر

دراندرون. بعضی کارهم داشتم. از اوضاع روزگار آنچه بنویسم و بگویم زیادی و سجزو مهملاط. ایرانی است روز بروز بدتر خرابتر فلاکت و نحوست و نفرت به قدری در این ملک زیاد است محتاج تحریر نیست.

مردم ایران در بلایای همه قسم مصائب دچار هستند و این دولتیان و نظامیان بحدی فشار به رعیت و اراد آوردن که دیگر امید عافیتی نیست. در این روزها مخاطرات زیادی در اطراف است. روابط خارجه به کلی مسدود و تجارت و صادرات به هیچ وجه نیست. همه جای ایران نکبت فقر فلاکت بی چیزی که ای خسروالدنیا و الآخره. آخوند و علمای شیعه را از اماکن عتبات بیرون کرده جمعی در قم و سایر جاهای سر و سینه زنان و احسینا گویان در نهایت فلاکت هستند.

بدتر از همه آخوندهای تهران هم با آنها بدشده‌اند و دیگر تزویر و حیله این آخوندهای ایرانی هم مکشوف که این دین اسلام را به چه روز انداختند، به واسطه فروعات دروغی. ائمه آنها هم از این ملاها بیزاری جسته‌اند. دیگر حرفهایشان رنگی ندارد. حضرت عباس وعلی اکبر هم بیزاری جسته‌اند.

به تاریخ ۱۴ ذی‌حججه الحرام سوم تیرماه سنّة ۱۳۴۴ خداوند عالم نه به بندۀ شفا می‌دهد نه می‌کشد و می‌برد خلاص شوم. حالاهم که چه اوضاع بدی است. هیچ حیات نمی‌خواهم. خداوند عالم خودش رحم کند.

۱۴ ذی‌حججه ۱۳۴۴

۱۶۲

امروز چهارم سرطان به قدری این چند روزه سرد شد درجه پائین بود در ایوان بالاخانه ۱۲۴ درجه بود و قی که آفتاب افتاده چهارده درجه رسید. به واسطه سرما و نقاوت بسیار بد حالم، خدا رحم کند.

۱۴ دیعثانی ۱۳۴۲

۱۶۳

امروز که روز جمعه بود به تاریخ سنّة ۱۳۴۲، ۱۴ دیعثانی تقریباً ۲۹ عقرب از چالهرز به شهر رفت برای این که یک شخصی در عدله ادعا کرد آن زمان که با مجاهدین آمدیم فتح تهران نمودند آن مجاهدها که نمی‌دانم که بود و چه بود در ۱۵ مشال قبل مغادل هشتصد تو مان فشنگ دادند من پر کردم حالا شما باید عراحت بدید. رفت مرافق پیش پسر آقا سید افجهای که همین پدر آقا جزو فراریها و متھصین از لشگر محمدعلی شاه بود در حضرت عبدالعظیم که من خلاصش کردم. حالا خواست مرا قسم بدده که من قسم بخورم نه چین فشنگ خواستم نه گرفتم. این شخص را محرك شدند. روزگار این است برای ما همین است برای خدمت به این ملت و آزادی و مشروطه.

حالا رضاخان وزیر جنگ رئیس وزراء هم هستند، از بس که از وضع ایران وزراء نوشت از سوی اعمالشان دیگر خجالت می‌کشم بنویسم ناخوش هم هستم عمرهم که گذشته ولی زنده‌ام.

۱۸ دیعثانی ۱۳۴۲

۱۶۴

امشب که چهارشنبه چهارم قوس ۱۳۴۲ ۱۸ دیعثانی از بیلاق چالهرز آمدم شهر و الان در بالاخانه اندرونی شهر می‌نویسم. به حمد الله بیلاق چالهرز بسیار خوش گذشت. حالت خوب نبود. از زرگنده به آنجا آمدم خیلی خوب شدم. قدری هوا سرد شد. شبها و صبحها آتش می‌کردم. این روزها هوا بسیار خوب شد.

احمدشاه به فرنگ رفت است تقریباً پانزده روز می‌شود. الان ریاست وزراء هم بار رضاخان سردار سپه وزیر جنگ است. الان که بهتر

از وزرای علیه ماعلیه سابق حرکت می کند چنانچه اطرافی ها بگذارند و فشار و مخاطرات همسایه های جنوبی و شمالی که خداوند شرشان را دور کند، اگرچه نفرین بی استجابت است.

به هر حال روسها که بالشویک کمونیست به فقر و فلاکت گرفتار همها را می خواهند مثل خود بنمایند. لیکن انگلیسها خیلی دلشان می خواهد ایرانیها با آنها اتحاد کند. خوب و آبادانی در ایران فراهم شود. و لیکن مردم... وغیر قابل هستند و ایدا حاليشان نیست. روز بروزبر فلاکت می افزاید. حالاهم که در تجارت را روسها از شمال به روی مابسته اند.

٩ جمادی الاول ۱۳۴۴

۱۶۵

به تاریخ شب سه شنبه ۹ شهر جمادی الاول سنه ۱۳۴۲ (۲۴) قوس سنه ۱۳۰۲ بر فهم باری بد بر قدر چهار انگشت در اینجا^۱) به حمد الله سلامتم در بالاخانه خوابگاه عمارت تهران نشسته خانواده هم هستند سلامتی دارم به حمد الله کار بزرگی برای قنات چالهر زنمود ریک صد تومان خرج کردم خداوند دوستنگ آب عطا کسرد، رضاخان سواد کوهی سردار سپه وزیر جنگ، رئیس الوزراء، شاه این بار سوم است مثل آدمهای فراری به فرنگ رفته تفنن بر نمی گرداین همه پول ملت برده. خرج عطينا بنماید. ایران گدای فقیر رسوارة از نحوست خود رسواتر کند به هر حال هر چه بنویسم اسباب تضییع وقت است.

۱۳ جمادی الآخر ۱۳۴۴

۱۶۶

امروز که روز دوشنبه ۱۳ جمادی الآخر سنه ۱۳۴۲ می ویکم جدی ۱۳۰۲ ده روز است ناخوشم امروز هم برف بشدت می بارد امسال زمستان

۱- قسمت داخل پر اتفاق بعده به وسیله سپهسالار به یادداشت اصلی اضافه شده است.

به قاعده شد عجب اینجاست رودخانه ... هنوز بخ نبسته است و باز است و بندۀ هم جان‌می کنم و این شب‌های دراز از پارسال بهترم [او ضاءع]، رئیس دولت سردار سپه رضاخان، او ضاءع ملت بانهايت بیچارگی. فلاکت تجارت نیست، راه نیست کار نیست دیگر چه باید نوشت. احمدشاه هم با پول زیاد رفته است به عشق‌بازی مادموازل هاست. خدا پدر رضا خان را بی‌امر زد، امنیت عمومی هست و لیکن از حد نظمی‌ها و شدت‌شان امنیت شخصی احدي نیست خداوند انشاء الله نفضل می‌کند حالت اروپاهم در ضعف و شدت است استقرار تدارک.

۱۳۴۲ ربیع

۱۶۷

امروز که عصر دو شنبه دو ساعت و نیم از ظهر گذشته است مجلس تقدینیه پنجم مفتوح می‌شود پنجم ماه ربیع ۱۳۴۲، ۲۲ دلو ۱۳۰۲ و حالا فی الحقيقة از آن سال الی حال تقریباً ۲۸ سال است می گذرد ^۱ همه آن اشخاص مرحوم اگرچه بندۀ هم ناخوشم حتی به مجلس شورا نرفته‌ام. شاه ما در فرنگ به عیش و نوش می گذراند در این غیبت اوست افتتاح این مجلس. و لیکن در رفته‌است، رضا خان وزیر چنگ سردار سپه رئیس وزراست مخصوص تاریخ و باد کار نوشته‌ام.

کلبه‌ای کاندر او نخواهی ماند

سال عمرت چه ده چه صد چه هزار

بندۀ کسی هستم که حیات مجلس مشروطه ازمن به بیان گار است و حالا وضع ترتیبی است میل رویت و رفتن به این مجلس نکردم یقین است از این اشاره که در آتیه همگی خواهند دانست که پایه آزادی و مشروطیت به کجا بند است.

۱۳۴۲ رجب ۲۶

۱۶۸

به تاریخ روز شنبه ۲۶ رجب المرجب ۱۳۴۲، یازده حوت سنه ۱۳۰۲ چون این روز ها حرف جمهوریت و عزل احمد شاه در میان است خاصه امروز که نوشته اند او شاه نیست احمد میرزا است بنده تفأَلْ زدم که این احمد میرزا چگونه کارش خواهد شد و حاَلَه زیارت است خواجه حافظ علیه الرحمه مجر که معجزه می نمایند و آن غزل: دلارفیق سفر الی آخر را با شاهدش بخواند می داند این جوان بد بخت تاج و تخت را از دست داده بام طرب و می در فرنگ و نیس مشغول قمار و عشق بازی است.

۱۳۴۳ ربیع الاول ۷

۱۶۹

این تفأَلْ در وقتی که مردم شوریدند پارلمان را قدری خراب کردند برای وزیر جنگلریس وزراء رئیس دولت زدم به تاریخ هفتم شهر ربیع الاول سنه ۱۳۴۴ فردا شب ۹ ربیع الاول است که در ۱۲۶۴^۳ و حال سنه ۱۳۴۴ ۸۱ سال دارم.

۱- غزل تفأَلْ:

دلا رفیق سفر بخت نیکخواحت بس

نیم روضه شیراز بیک راعت بس

و غزل شاهد:

گلستان ز گلستان جهان مارا بس

زین چمن سایه آن سود و روان مارا بس

۲- من و انکار شراب این چه حکایت باشد

غالباً این قدرم عقل کفایت باشد

۳- در اصل اشتباه ۱۳۶۴ نوشته شده است.

کبرستان
www.tabarestan.info

三

Page 3 of 3

$$\frac{d\theta}{dt} = \frac{1}{m_1 + m_2} \frac{d\theta_1}{dt} + \frac{1}{m_1 + m_2} \frac{d\theta_2}{dt}$$

تبرستان
www.tabarestan.info

۳

پس از پایان

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان

پس از آماده شدن این کتاب و در دورانی که در دست چاپ بود چندین کتاب تازه درباره تاریخ مشروطیت و دوران زندگی محمد ولیخان خلعت بری سپهسالار تنکابنی نشیریافت که در آنها مطالب مختلف درباره زندگی و کارها و حتی نوشته‌ها و خاطرات او است. شاید مناسب‌می‌بود که آن مطالب به کتاب حاضر افزوده شود تا بررسی زندگی سپهسالار شکلی کامل ترداشته باشد. اما از آنجا که در این کتاب، بطوریکه در متدهاهم گفته شده، تجدید چاپ، و نشر یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی مورد نظر بوده است و از این‌گذشته در حالیکه کتاب در دست چاپ بود، امکان عمل برای چنین کاری نبود، تنها به معروفی این چند کتاب می‌پردازیم.

موجب خوشوقتی است که به تدریج کتابها و نوشته‌ها و اسناد و مدارک درباره تاریخ مشروطه و رجال و وقایع مربوط به آن افزایش یافته است و می‌یابد و بدینسان به روشن شدن این دوران حساس تاریخ ایران کمک می‌شود. به یقین هنوز هم نوشته‌ها و اسناد و مدارک نشر نیافرته در این مورد بسیار است که امید می‌رود آنها نیز نشر یابند. حتی بی‌گمان از زندگی سپهسالار و یادداشت‌های او هم‌هنوز

بخش‌های نشر نیافته باقی است که امیداست بدست آید و نشر یابد:
 اینک چند کتاب تازه که در آنها مطالبی در باره سپهسالار
 هست و به نظر نویسنده رسیده است:

۱ - رهبران مشروطه

تألیف ابراهیم صفائی

انتشارات جاویدان

چاپ دوم تهران خرداد ۱۳۶۲

در این کتاب از صفحه ۲۸۵ تا ۳۱۴ شرح حالی از سپهسالار
 تکابنی آمده است که در آن به برخی از یادداشت‌های کتاب حاضر
 (چاپ قبلی) نیز اشاره شده است.

۲ - خاطرات و اسناد مستشار الدوله صادق (مجموعه دوم)

انتشارات فردوسی ۱۳۶۲ تهران

در این کتاب که در مجموعه اسناد مشروطیت چاپ شده است
 از صفحه ۳۰۹ تا ۳۱۵ یک نامه و برنامه کابینه دولت سپهسالار نقل شده
 و بعلاوه از صفحه ۳۲۶ تا ۳۴۶ آن متن هشت نامه سپهسالار به
 مستشار الدوله صادق که در کابینه دولت او ضمورت داشتند به چاپ رسیده
 است.

۳- خاطرات ممتحن الدوله

(زندگی نامه میرزا مهدی خان ممتحن الدوله شفاقی)

به کوشش حسینقلی خانشقاقی

تبرستان

انتشارات فردوسی - نشر فرهنگ

تهران ۱۳۶۲

در این کتاب از صفحه ۴۹۴ تا ۳۰۰ خاطرات و مطالبی درباره محمدولیخان که با لقب سرتیپ، میرپنج - نصرالسلطنه - سپهسالار یاد شده، آمده است.

۴- واقعیات اتفاقیه در روزگار

تألیف محمدمهدی شریف کاشانی

به کوشش منصورة اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان

از: مجموعه نشر تاریخ ایران شماره ۱۶

این کتاب که در سه جلد و مجموعاً ۹۹۷ می باشد یکی از جالب ترین کتاب ها است که در باره وقایع مشروطیت ایران تهیه شده و نشری افته است. در سراسر کتاب مطالب مختلف در بسارة

سپهسالار وجود دارد که با مراجعت به فهرست اعلام می‌توان آنها را یافت.

آنچه بخصوص بیشتر اهمیت دارد مطالب مفصلی است که سپهسالار در سن شصت و شش سالگی در باره چگونگی احوالات خویش و شرکت در نهضت مشروطه خواهی و قیام برای فتح تهران و خلیل محمدعلی‌شاه نوشته است و ظاهراً به بیوی خود او بوده و صورت کتابچه‌ای را داشته است.

بقراری که مؤلف کتاب «واقعات اتفاقیه در روزگار» می‌گوید «در این دوروزه، خدمت جناب سپه‌دار اعظم رسیده، ملاقات شد ذکر کردم که واقعات مراجعت جناب‌عالی را از تبریز و تنبان و رشت و قزوین و تهران را متفرقه شنیده و در تاریخ نوشته‌ام؛ ولی خیلی مایلم که یازان واقع مطالب را بدانم . فرمودند که شرح این مسافرت را به خط خود نوشته‌ام، به جهت شما می‌فرستم، ملاحظه کرده عودت دهید. روز بعد فرستادند، شایسته دیدم که همان مشروحه را مرتب‌آورم چنان‌جدا در این تاریخ بدون کم و بیش بنگارم».

این نوشته مفصل سپهسالار از صفحه ۳۸۴ تا ۴۱۰ کتاب مذکور (جلد دوم) نقل شده است که تفصیلی است از برخی یادداشت‌های چاپ شده در کتاب حاضر، که در اواخر آن به وجود این یادداشت‌ها هم اشاره شده است.

همچنین در صفحه ۴۱۷، متن نامه‌ای به سپهسالار و پاسخ‌شفاهی او و در صفحه ۵۰۶ متن یک تلگراف سپهسالار به آیة‌الله خراسانی در باره سردار و سالار ملی (ستارخان و باقرخان) و همچنین در صفحه ۵۴۹ یک نامه از نظمیه به سپهسالار برای سپاسگزاری از تحويل اسلحه شخصی آمده است.

۵- گیلان در جنبش

تألیف ابراهیم فخرائی

به قرار یکه ناشران کتاب «واقعات اتفاقیه در روزگار» در یادداشت‌های شماره ۲۸۸ و ۲۸۹ (صفحه ۸۶۵) می‌گویند در صفحات ۱۱۳ تا ۱۱۴ این کتاب مطالبی در باره سپاهسالار و پیوستن او به قیام ضد محمد علیشاه وجود دارد.

۶- مجله خاطرات وحید

همان ناشران کتاب «واقعات اتفاقیه در روزگار» در یادداشت شماره ۲۹۰ (صفحه ۸۶۵) می‌گویند «قسمتی از خاطرات سپهبدار که بیشتر توجیه اقدامات او است، قبل از مطلعه خاطرات وحید منتشر شد». متأسفم که به خاطر کمبود وقت و امکان نتوانستم شخصاً به این مؤخذ رجوع کنم تا بهتر و بیشتر معرفی شوند.

محمود تقضی

بها  ویاک

تبرستان
www.tabarestan.info

موزه اشارات نوین